



مرکز تحقیقات اسلامی

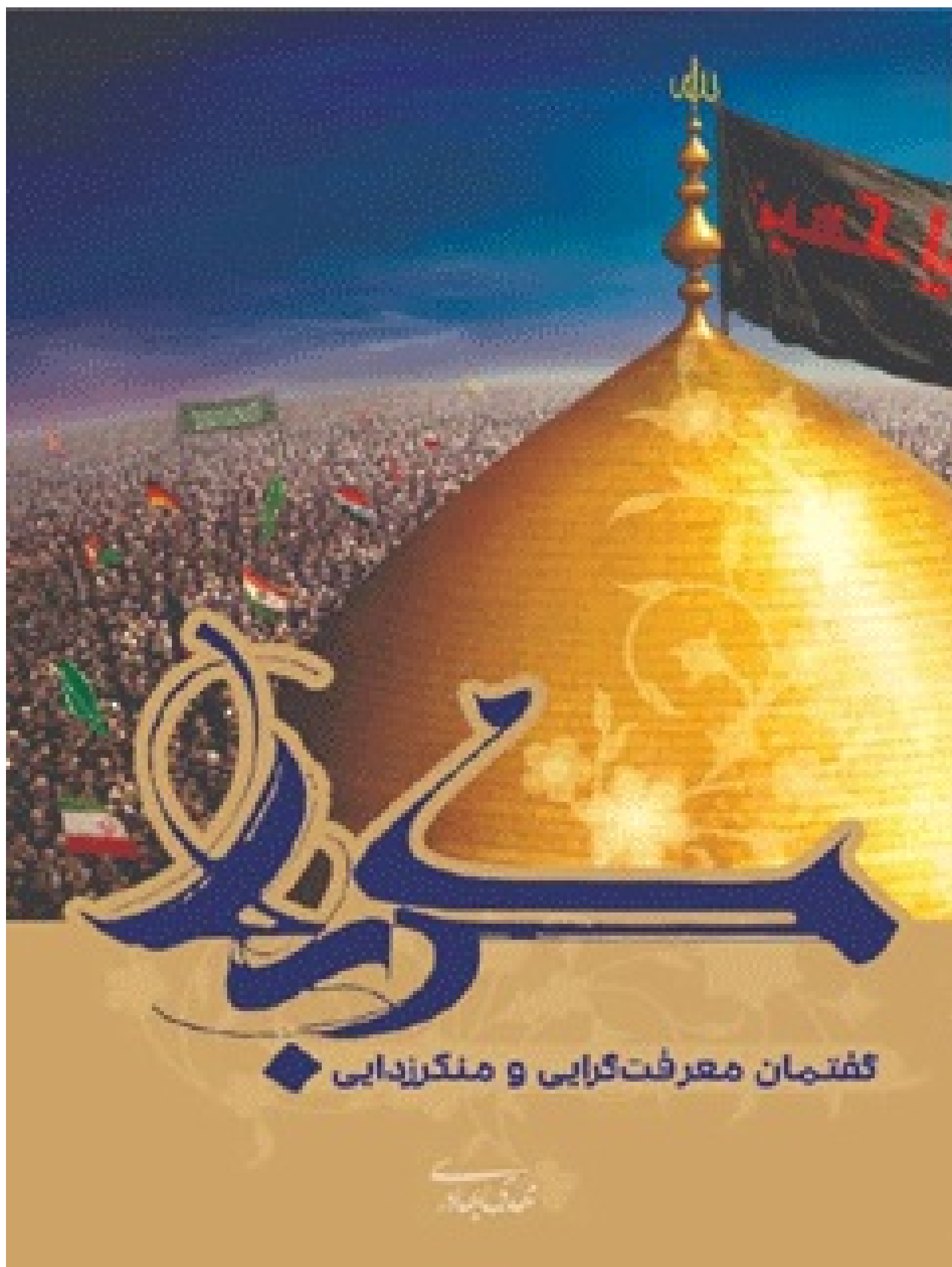
اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



◆ گفتمان معرفت‌گرایی و منکرزدایی

مجله علمی-فلسفی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کربلا، گفتمان معروف گرایي و منکرزدایی

نویسنده:

مهدی بهادری

ناشر چاپی:

موجک

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	کربلا، گفتمان معروف گرایي و منکرزدایی
۱۱	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۶	فهرست مطالب
۲۶	مقدمه
۲۸	فصل اول: تعریف دو مفهوم
۲۸	اشاره
۲۸	۱-۱ تعریف امر به معروف و نهی از منکر
۲۸	۱-۱-۱ تعریف لغوی
۳۰	۱-۱-۲ تعریف اصطلاحی
۳۱	۱-۲ منابع معروف و منکر
۳۳	۱-۳ اهمیت امر به معروف و نهی از منکر
۳۵	۱-۴ آمرین به معروف و ناهین از منکر
۳۹	۱-۵ آثار و برکات امر به معروف و نهی از منکر
۴۴	فصل دوم: بعضی از معروفات کربلا
۴۴	۲-۱ معروف عبودیت
۴۴	اشاره
۴۵	۲-۱-۱ معنای عبد و عبودیت
۴۷	۲-۱-۲ اتصال عبد به معبود
۴۸	۲-۱-۳ عبودیت، هدف اصلی از خلقت انسان
۴۹	۲-۱-۴ اهمیت عبودیت
۴۹	۲-۱-۵ عبودیت ملاک سنجش انسان
۵۰	۲-۱-۶ انگیزه ها و مراتب عبادت

۵۱ ۲-۱-۷ دستاوردها و آثار عبودیت
۵۵ ۲-۱-۸ آثار و برکات نماز
۶۵ ۲-۱-۹ امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام و نهضت او الگوی عبودیت الهی
۶۶ ۲-۱-۱۰ تجلی عبودیت الهی درگفتار امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام
۶۸ ۲-۲ معروف صبر
۶۸ اشاره
۶۹ ۲-۲-۱ تعریف صبر و انواع آن
۷۱ ۲-۲-۲ آثار و فواید صبر
۷۵ ۲-۲-۳ صبر و شکیبایی از صفات مومن
۷۵ ۲-۲-۴ صبر نشانه بزرگواری
۷۶ ۲-۲-۵ رجوع به باری تعالی هنگام وجود مصیبت
۷۶ ۲-۲-۶ فلسفه ی صبر چیست؟
۹۰ ۲-۳ معروف دین داری
۹۰ اشاره
۹۰ ۲-۳-۱ تعریف دین
۹۱ ۲-۳-۲ شاکله دین
۹۱ ۲-۳-۳ ضرورت دین
۹۳ ۲-۳-۴ اهداف دین
۹۸ ۲-۳-۵ جایگاه دین در هویت انسان
۱۰۰ ۲-۳-۶ علامت دین داران واقعی
۱۰۳ ۲-۳-۷ دین داران ظاهری (منافقین)
۱۰۴ ۲-۳-۸ عوامل دین گریزی
۱۱۹ ۲-۴ معروف عزت طلبی
۱۱۹ اشاره
۱۲۲ ۲-۴-۱ عزت فردی و اجتماعی
۱۲۲ ۲-۴-۲ آثار عزت

- ۱۲۴ ۲-۴-۳ عوامل عزّت
- ۱۳۴ ۲-۴-۴ نمونه هایی از عزت مندی اهل بیت عَلَیْهِ السَّلَام
- ۱۳۷ ۲-۴-۵ امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام و عزّت
- ۱۳۹ ۲-۴-۶ عوامل ذلت
- ۱۴۳ ۲-۵ معروف حق محوری
- ۱۴۳ اشاره
- ۱۴۳ ۲-۵-۱ تعریف حق
- ۱۴۴ ۲-۵-۲ مصادیق حق
- ۱۵۴ ۲-۵-۳ حق در روایات
- ۱۵۸ ۲-۵-۴ زمینه ها و عوامل درونی در پذیرش یا انکار حق
- ۱۶۲ ۲-۵-۵ موجبات انکار حق
- ۱۶۹ ۲-۵-۶ معیار حق و باطل از منظر قرآن
- ۱۷۴ ۲-۵-۷ حقوق يوم الله
- ۱۸۵ ۲-۵-۸ انواع حقوق به نقلی
- ۱۸۶ ۲-۵-۹ حقّ مودّت
- ۱۹۳ ۲-۵-۱۰ آثار و فواید مودّت و محبت اهل بیت عَلَیْهِ السَّلَام
- ۱۹۷ ۲-۵-۱۱ شرایط محبت به اهل بیت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ
- ۱۹۸ ۲-۵-۱۲ حقّ معرفت
- ۱۹۸ ۲-۵-۱۳ آثار معرفت امام عَلَیْهِ السَّلَام
- ۱۹۹ ۲-۵-۱۴ راه های کسب معرفت امام عَلَیْهِ السَّلَام
- ۲۰۰ ۲-۵-۱۵ گناه مانع معرفت امام عَلَیْهِ السَّلَام
- ۲۱۲ ۲-۵-۱۶ حق پذیرش ولایت
- ۲۱۷ ۲-۵-۱۷ آثار و پیامدهای ولایت پذیری
- ۲۲۵ ۲-۵-۱۸ حقّ صلوات
- ۲۲۶ ۲-۵-۱۹ کیفیت صلوات
- ۲۲۶ ۲-۵-۲۰ چند روایت در فضیلت صلوات

- ۲۲۸ ۲-۵-۲۱ آثار و برکات صلوات
- ۲۳۰ ۲-۵-۲۲ حق اخذ علم
- ۲۳۶ ۲-۶ معروف حریت و آزادگی
- ۲۳۶ اشاره
- ۲۳۸ ۲-۶-۱ ارکان آزادی
- ۲۳۸ ۲-۶-۲ سمبل آزادی
- ۲۴۶ ۲-۶-۳ آثار آزادی
- ۲۵۱ ۲-۶-۴ آزادی در روایات
- ۲۵۲ ۲-۷ معروف تسلیم و رضا در کربلا
- ۲۵۲ اشاره
- ۲۵۲ ۲-۷-۱ تعریف رضا
- ۲۵۶ ۲-۷-۲ تسلیم
- ۲۵۸ ۲-۷-۳ باور به وجود حکمت الهی، رمز تسلیم و رضا
- ۲۵۸ ۲-۷-۴ تسلیم و رضا، مانع سقوط
- ۲۵۹ ۲-۷-۵ رضایت خدا انگیزه ی اصلی خودسازی
- ۲۶۲ ۲-۷-۶ اهمیت و جایگاه رضایت خدا
- ۲۶۲ ۲-۷-۷ تقابل رضایت خدا، با رضایت خود
- ۲۶۳ ۲-۷-۸ آسیب زدایی از مقام رضایت
- ۲۶۴ ۲-۷-۹ مراتب رضایت الهی
- ۲۶۴ ۲-۷-۱۰ راه کار اصلی کسب رضایت الهی
- ۲۶۷ ۲-۷-۱۱ رضایت انسان از خداوند
- ۲۶۸ ۲-۷-۱۲ آثار تسلیم در مقابل مشیت الهی
- ۲۶۹ ۲-۷-۱۳ تسلیم و رضا در روایات
- ۲۷۵ ۲-۸ معروف شکر نعمت
- ۲۷۵ اشاره
- ۲۷۹ ۲-۸-۱ حقیقت شکر

- ۲۸۱ ----- ۲-۸-۲ شکر، واجب عقلی
- ۲۸۲ ----- ۲-۸-۳ برترین مرحله شکر
- ۲۸۲ ----- ۲-۸-۴ درجات و مراتب شکر
- ۲۸۴ ----- ۲-۸-۵ ذکر نعمت در سجده
- ۲۸۵ ----- ۲-۸-۶ شکر و کفر نعمت ها
- ۲۸۵ ----- ۲-۸-۷ شکر نعمت های خدا
- ۲۸۵ ----- ۲-۸-۸ نعمت های عمومی
- ۲۸۹ ----- ۲-۸-۱۰ کفران نعمت های خدا
- ۲۹۸ ----- ۲-۹ معروف و درس ایثار
- ۲۹۸ ----- اشاره
- ۳۰۱ ----- ۲-۹-۱ معنای ایثار
- ۳۰۲ ----- ۲-۹-۲ اهمیت و ارزش ایثار
- ۳۰۳ ----- ۲-۹-۳ انواع ایثار
- ۳۰۶ ----- ۲-۹-۵ آثار و برکات ایثار
- ۳۱۲ ----- فصل سوم: بعضی از منکرات در کربلا
- ۳۱۲ ----- ۳-۱ منکر نفاق در کربلا
- ۳۱۲ ----- اشاره
- ۳۱۴ ----- ۳-۱-۱ تعریف نفاق
- ۳۱۵ ----- ۳-۱-۲ اقسام نفاق
- ۳۱۷ ----- ۳-۱-۳ آیات مربوط به نفاق
- ۳۲۴ ----- ۳-۱-۴ روایات
- ۳۳۴ ----- ۳-۱-۵ نفاق اعتقادی و عملی
- ۳۴۲ ----- ۳-۲ منکر دنیا طلبی
- ۳۴۲ ----- اشاره
- ۳۴۲ ----- ۳-۲-۱ معنای «دنیا»
- ۳۴۲ ----- ۳-۲-۲ حقانیت موجودات مادی و سرزنش دنیا

۳۴۳	۳-۲-۳ منطق اسلام درباره دنیاطلبی
۳۴۹	۳-۲-۴ دنیاپرستی، در روایات
۳۵۲	۳-۲-۵ دنیای مطلوب و دنیای مذموم
۳۵۶	۳-۲-۶ آثار دنیا طلبی
۳۶۵	۳-۳ منکر حسد در واقعه ی کربلا
۳۶۵	اشاره
۳۷۵	۳-۳-۲ نشانه های حسادت
۳۷۸	۳-۳-۳ آثار حسد
۳۸۰	۳-۳-۴ راه خلاصی از حسد
۳۸۵	۳-۴ منکر لقمه حرام
۳۸۵	اشاره
۳۸۷	۳-۴-۱ تعریف مال حرام
۳۸۷	۳-۴-۲ دلیل حرمت
۳۸۷	۳-۴-۳ توجه اسلام به روابط اقتصادی سالم
۳۸۸	۳-۴-۴ اهمیت پرهیز از مال حرام
۳۸۹	۳-۴-۵ آثار و پیامدهای لقمه ی حرام
۳۹۶	کلام آخر
۴۲۲	در رثای استاد
۴۳۸	منابع
۴۴۷	درباره مرکز

کربلا، گفتمان معروف گرای و منکرزدایی

مشخصات کتاب

سرشناسه: بهادری، مهدی، 1353-

عنوان و نام پدیدآور: کربلا، گفتمان معروف گرای و منکرزدایی / تالیف مهدی بهادری.

مشخصات نشر: تهران: انتشارات موجک، 1401.

مشخصات ظاهری: 425 ص.

شابک: 2920000 ریال: 2-509-994-600-978

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. [419] - 425؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: واقعه کربلا، 61ق -- تاثیر

Karbala, Battle of, Karbala, Iraq, 680 -- Influence

امر به معروف و نهی از منکر

*Enjoining what is good and prohibiting what is evil

واقعه کربلا، 61ق -- جنبه های اخلاقی

Karbala, Battle of, Karbala, Iraq, 680 -- Moral and ethical aspects

واقعه کربلا، 61ق -- جنبه های قرآنی

Karbala, Battle of, Karbala, Iraq, 680 --- Qur'anic teaching

امر به معروف و نهی از منکر -- جنبه های قرآنی

Enjoining what is good and prohibiting what is evil* -- Qur'anic teaching

رده بندی کنگره: BP41/5

رده بندی دیویی: 297/9534

شماره کتابشناسی ملی: 8916501

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فاپا

ص: 1

اشاره

کربلا، گفتمان معروف گرای و منکرزدایی

تالیف: مهدی بهادری

ص: 3

انتشارات موجک (ناشر دانشگاهی)

واتساپ : 09363031258 کانال: telegram.me/mojak1

تلفن مرکز پخش : 02632705318 - 02632702659 -

02166429733 - 02166127593

ایمیل : mojakpublication@yahoo.com

سایت: www.mojak.ir

عنوان : کربلا، گفتمان معروف گرایبی و منکرزدایی

تالیف : مهدی بهادری

مشخصات ظاهری : 425 صفحه، قطع وزیری

چاپ اول : پاییز 1401، تیراژ : 500 جلد

قیمت : 2920000 ریال، شابک : 978-600-994-509-2

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر برای انتشارات موجک محفوظ است. هیچ شخص حقیقی و حقوقی حق چاپ و تکثیر این اثر را به هر شکل و صورت اعم از فتوکپی، چاپ کتاب و ... را ندارد. متخلفین به موجب بند 5 ماده قانون حمایت از ناشرین تحت پیگرد قانونی قرار می گیرند.

ص: 4

فصل اول: تعریف دو مفهوم... 13

1-1 تعریف امر به معروف و نهی از منکر... 13

1-1-1 تعریف لغوی... 13

1-1-2 تعریف اصطلاحی... 15

2-1 منابع معروف و منکر... 16

3-1 اهمیت امر به معروف و نهی از منکر... 18

4-1 آمیزش به معروف و ناهین از منکر... 20

5-1 آثار و برکات امر به معروف و نهی از منکر... 24

فصل دوم: بعضی از معروفات کربلا... 29

1-2 معروف عبودیت... 29

1-1-2 معنای عبد و عبودیت... 30

2-1-2 اتصال عبد به معبود... 32

3-1-2 عبودیت، هدف اصلی از خلقت انسان... 33

4-1-2 اهمیت عبودیت... 34

- 2-1-5 عبودیت ملاک سنجش انسان... 34
- 2-1-6 انگیزه ها و مراتب عبادت... 35
- 2-1-7 دستاوردها و آثار عبودیت... 36
- 2-1-8 آثار و برکات نماز... 40
- 2-1-9 امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ و نهضت او الگوی عبودیت الهی... 49
- 2-1-10 تجلی عبودیت الهی درگفتار امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ... 50
- 2-2 معروف صبر... 52
- 2-2-1 تعریف صبر و انواع آن... 53
- 2-2-2 آثار و فواید صبر... 55
- 2-2-3 صبر و شکیبایی از صفات مومن... 59
- 2-2-4 صبر نشانه بزرگواری... 59
- 2-2-5 رجوع به باری تعالی هنگام وجود مصیبت... 60
- 2-2-6 فلسفه ی صبر چیست؟... 60
- 2-3 معروف دینداری... 73
- 2-3-1 تعریف دین... 73
- 2-3-2 شاکله دین... 74
- 2-3-3 ضرورت دین... 74
- 2-3-4 اهداف دین... 76
- 2-3-5 جایگاه دین در هویت انسان... 81
- 2-3-6 علامت دینداران واقعی... 83
- 2-3-7 دینداران ظاهری (منافقین)... 86

8-3-2 عوامل دین گیزی ... 87

4-2 معروف عزّت طلبی ... 102

1-4-2 عزّت فردی و اجتماعی ... 105

2-4-2 آثار عزت ... 105

ص: 6

- 2-4-3 عوامل عزّت... 107
- 2-4-4 نمونه هایی از عزت مندی اهل بیت عَلَیْهِ السَّلَامُ... 117
- 2-4-5 امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ و عزّت... 120
- 2-4-6 عوامل ذلت... 122
- 2-5-5 معروف حق محوری... 126
- 2-5-1 تعریف حق... 126
- 2-5-2 مصادیق حق... 127
- 2-5-3 حق در روایات... 137
- 2-5-4 زمینه ها و عوامل درونی در پذیرش یا انکار حق... 141
- 2-5-5 موجبات انکار حق... 145
- 2-5-6 معیار حق و باطل از منظر قرآن... 152
- 2-5-7 حقوق یوم الله... 157
- 2-5-8 انواع حقوق به نقلی... 167
- 2-5-9 حقّ مودّت... 168
- 2-5-10 آثار و فواید مودت و محبّت اهل بیت عَلَیْهِ السَّلَامُ... 175
- 2-5-11 شرایط محبّت به اهل بیت پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ... 179
- 2-5-12 حقّ معرفت... 180
- 2-5-13 آثار معرفت امام عَلَیْهِ السَّلَامُ... 180
- 2-5-14 راه های کسب معرفت امام عَلَیْهِ السَّلَامُ... 181
- 2-5-15 گناه مانع معرفت امام عَلَیْهِ السَّلَامُ... 182
- 2-5-16 حق پذیرش ولایت... 194

17-5-2 آثار و پیامدهای ولایت پذیری... 199

18-5-2 حقّ صلوات... 207

19-5-2 کیفیت صلوات... 208

20-5-2 چند روایت در فضیلت صلوات... 208

ص: 7

- 210 2-5-21 آثار و برکات صلوات ...
- 212 2-5-22 حق اخذ علم ...
- 218 2-6-6 معروف حریت و آزادگی ...
- 220 2-6-1 ارکان آزادی ...
- 220 2-6-2 سمبل آزادی ...
- 228 2-6-3 آثار آزادی ...
- 233 2-6-4 آزادی در روایات ...
- 234 2-7-7 معروف تسلیم و رضا در کربلا ...
- 234 2-7-1 تعریف رضا ...
- 238 2-7-2 تسلیم ...
- 240 2-7-3 باور به وجود حکمت الهی، رمز تسلیم و رضا ...
- 240 2-7-4 تسلیم و رضا، مانع سقوط ...
- 241 2-7-5 رضایت خدا انگیزه ی اصلی خودسازی ...
- 244 2-7-6 اهمیت و جایگاه رضایت خدا ...
- 244 2-7-7 تقابل رضایت خدا، با رضایت خود ...
- 245 2-7-8 آسیب زدایی از مقام رضایت ...
- 246 2-7-9 مراتب رضایت الهی ...
- 246 2-7-10 راهکار اصلی کسب رضایت الهی ...
- 249 2-7-11 رضایت انسان از خداوند ...
- 250 2-7-12 آثار تسلیم در مقابل مشیت الهی ...
- 251 2-7-13 تسلیم و رضا در روایات ...

256 8-2 معروف شكر نعمت... 256

260 1-8-2 حقيقت شكر... 260

262 2-8-2 شكر، واجب عقلي... 262

263 3-8-2 برترين مرحله شكر... 263

ص: 8

2-8-4 درجات و مراتب شکر... 263

2-8-5 ذکر نعمت در سجده... 265

2-8-6 شکر و کفر نعمت ها 266

2-8-7 شکر نعمت های خدا 266

2-8-8 نعمت های عمومی... 266

2-8-9 آثار شکر نعمت های خدا 267

2-8-10 کفران نعمت های خدا 270

2-9-9 معروف و درس ایثار... 279

2-9-1 معنای ایثار... 282

2-9-2 اهمیت و ارزش ایثار... 283

2-9-3 انواع ایثار... 284

2-9-4 عوامل ایثار... 286

2-9-5 آثار و برکات ایثار... 287

2-9-6 آداب ایثار... 289

فصل سوم: بعضی از منکرات در کربلا... 293

3-1-1 منکر نفاق در کربلا... 293

3-1-1-1 تعریف نفاق... 295

3-1-1-2 اقسام نفاق... 296

3-1-1-3 آیات مربوط به نفاق... 298

3-1-1-4 روایات... 305

3-1-1-5 نفاق اعتقادی و عملی... 315

3-2 منکر دنیا طلبی... 323

3-2-1 معنای «دنیا» 323

3-2-2 حقانیت موجودات مادی و سرزنش دنیا 323

ص: 9

3-2-3 منطق اسلام درباره دنیا طلبی... 324

3-2-4 دنیا پرستی، در روایات... 330

3-2-5 دنیا ی مطلوب و دنیا ی مذموم... 333

3-2-6 آثار دنیا طلبی... 337

3-3 منکر حسد در واقعه ی کربلا... 346

3-3-1 تعریف حسد... 347

3-3-2 نشانه های حسادت... 356

3-3-3 آثار حسد... 359

3-3-4 راه خلاصی از حسد... 361

3-4-3 منکر لقمه حرام... 366

3-4-3-1 تعریف مال حرام... 368

3-4-3-2 دلیل حرمت... 368

3-4-3 توجه اسلام به روابط اقتصادی سالم... 368

3-4-4-3 اهمیت پرهیز از مال حرام... 369

3-4-5 آثار و پیامدهای لقمه ی حرام... 370

کلام آخر... 377

در رثای استاد... 403

منابع... 419

ص: 10

فرهنگ عاشورا تأثیر زیادی در شکل‌گیری و استمرار عقاید شیعه دارد. به فرموده مقام معظم رهبری (مدظله العالی) عاشورا حادثه نیست؛ بلکه یک فرهنگ است (1). پس فرهنگ، نیاز به تعلیم و تعلم دارد. چندین قرن از این واقعه گذشته است با این حال همه ساله درس‌های تازه‌ای از این فرهنگ تبیین می‌شود. حضرت اباعبدالله الحسین عَلَیْهِ السَّلَامُ به عنوان معلم این فرهنگ، درس‌های عملی زیادی به جامعه بشری آموخته‌اند. این فرهنگ ضامن حفظ و بقاء دین مقدس اسلام شده است این که حضرت رسول صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ می‌فرماید: حسین منی و انا من حسین (2)، یکی از اسرارش همین است یعنی سالار شهیدان عَلَیْهِ السَّلَامُ باعث بقاء دین مقدس اسلام شده است. دینی که با ولایت کامل شد اگر نبود سرور و سالار شهیدان عَلَیْهِ السَّلَامُ دوباره آن جاهلیت بر می‌گشت و چیزی از اسلام باقی نمی‌ماند و همه زحمات پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ به باد فنا می‌رفت چنان چه خداوند در قرآن از زبان حضرتش صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ چنین می‌فرماید: یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا (فرقان/30). امت هم ظاهر قرآن و هم حقیقت قرآن را که علی عَلَیْهِ السَّلَامُ و اولاد معصومش عَلَیْهِ السَّلَامُ باشند مهجور گذاشتند گرد غربت هم بر روی ظاهر قرآن نشسته بود بدین معنی که احکام الهی کم کم به سخره گرفته می‌شد و با بدعت‌ها و بی‌توجهی‌ها به فراموشی سپرده می‌شد

هم بر صورت حقیقت قرآن که علی عَلَیْهِ السَّلَامُ باشد که در اوج مظلومیت بود. خلاصه همه چیز به دوران جاهلیت اولی بر می‌گشت که حضرت اباعبدالله الحسین عَلَیْهِ السَّلَامُ صورت و سیرت قرآن را از مهجوریت خارج کرد روح تازه‌ای به کالبد آن دمید و خون حضرت جان تازه‌ای به شجره طیبه اسلام بخشید.

ص: 11

1- عاشورا یک حادثه‌ی تاریخی صرف نبود؛ عاشورا یک فرهنگ، یک جریان مستمر و یک سرمشق دائمی برای امت اسلام بود. (khamenei.ir؛ دیدار روحانیون و مبلغان در آستانه ماه محرم سال 1384)

2- سنن ترمذی، ج 5، ص 658؛ العیال، ابن ابی الدنیا، ج 1، ص 51؛ مجمع الزوائد، علی بن ابوبکر هیشمی، ج 9، ص 181.

همان طور که قرآن کریم نیاز به تعلیم دارد و خداوند عنایت خاصی به خواندن و تعلیم آن دارد و عرضه سخن و کتاب الهی را سنت معرفی می کند: ربنا ابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب و یرزقهم انک انت العزیز الحکیم، لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و یرزقهم و یعلمهم الکتاب (آل عمران/ 164). همچنین حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلَامُ در نامه سی و یکم خطاب به امام حسن مجتبی عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود: وَأَنْ ابْتَدِئْکَ بِتَعْلِیمِ کِتَابِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ تَأْوِیْلِهِ وَ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ، قرآن ناطق نیز مستثنای از این قاعده نیست یعنی نیاز به تعلیم دارد؛ لذا آن چه امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ در روز عاشورا انجام داد نیاز به تعلیم دارد و تشنگان معارف ناب اهل بیت عَلَیْهِ السَّلَامُ باید آن را بیاموزند و سرمشق زندگی خود قرار دهند. حضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ بنای قیام خود را امر به معروف و نهی از منکر قرار داد. واقعه ی کربلا- تقابل معروف و منکر بود یک طرف معروف و طرف دیگر منکر. معروفاتی چون عبودیت و بندگی، صبر، عزت طلبی، حق طلبی و حق محوری و منکراتی چون دنیا طلبی، حسد، نفاق، لقمه حرام، که همه ی این ها نیاز به تبیین دارد. حضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ در کارگاه عملی عاشورا همه ی این ها را تبیین کرده است. در این نوشتار اول معروفات، که شاخصه ی لشکر کوچک امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ است را بیان می کنیم سپس به بعضی از منکرات که شاخصه ی لشکر نفاق است را بیان کرده در پایان در رثای این معلم و آموزگار بزرگ انسان که نه تنها به مؤمنین بلکه به همه ی آزاد مردان دنیا درس های زیادی آموخت، مطالبی را بیان خواهیم کرد.

امیدواریم با تحقیق و مطالعه دقیق پیرامون این فرهنگ غنی، فرهنگ عاشورا از مهجوریت خارج شده و خرافات زدایی شود و حق سالار شهیدان عَلَیْهِ السَّلَامُ به خوبی ادا شود.

یکی از معروف ترین جملات حضرت اباعبدالله الحسین عَلَیْهِ السَّلَامُ که بنای قیام را بر آن نهاد، امر به معروف و نهی از منکر است. حضرت، زمانی که جامعه را به سوی انحطاط و در حال نابودی و سقوط مشاهده کرد و تمام ارزش های اسلامی و اخلاقی را رنگ باخته دید، در صدد اصلاح بر آمد و قیام خود را مبتنی بر این اصل قرار داد.

1-1 تعریف امر به معروف و نهی از منکر

1-1-1 تعریف لغوی

لُغویان، معروف را به «شناخته شده» و منکر را به «ناشناخته» معنا کرده اند، ابن فارس دو معنا برای معروف دارد که مراد ما تعریف دوم آن است و آن این که معروف دلالت بر سکون و طمأنینه می کند چون انسان چیزی را که بشناسد با آن آرامش پیدا می کند برخلاف منکر که از آن وحشت داشته و می گریزد، و الآخر علی السکون و الطمأنینه. لَأَنَّ مَنْ أَنْكَرَ شَيْئاً تَوَحَّشَ مِنْهُ وَ تَبَا عَنَّهُ وَ نَكَرَ: النون و الکاف و الراء أصلٌ صحیحٌ يدلُّ علی خلاف المعرفة التي يسكن إليها القلب. (1) راغب در مفردات این چنین تعریف می کند: اسمٌ لكلِّ فعلٍ يُعْرَفُ بالعقل أو الشرع حسنه، و المُنْكَرُ: ما ينكر بهما، معروف اسم است برای هم کاری که خوبی و حسن آن به عقل و یا شرع شناخت می شود و منکر آن چه که به وسیله عقل و شرع انکار می شود. (2) ابن اثیر در تعریف معروف می گوید: و هو اسم

ص: 13

1- مقایس اللغة، ابن فارس، احمد، ذیل ماده عرف و نکر.

2- مفردات راغب، ذیل ماده عرف.

جامع لكل ما عُرف من طاعة الله و التقرب إليه و الإحسان إلى الناس، و كل ما ندب إليه الشرع و نهى عنه من المحسنات و المقبحات، و هو من الصفات الغالبة: أي أمر معروف بين الناس إذا رأوه لا ينكرونه، معروف اسم جامعي برای هر چیزی که شناخته شده باشد از اطاعت خدا و تقرب به سوی او و احسان به مردم و هر چیزی که شرع به آن بخواند... و منکر را این طور تعریف می کند: «الإِنْكَارُ وَ الْمُنْكَرُ» فی الحدیث، و هو ضدّ المعروف. و كل ما قبحه الشرع و حرّمه و كرهه فهو مُنْكَرٌ؛ منکر ضد معروف است و هر چیزی که شرع آن را تقبیح، حرام و مکروه بشمارد آن چیز منکر است. (1) لازم به ذکر است که «منکر» به طور معمول در سه معنا به کار می رود:

1. عدم شناخت:

آیات زیر همگی بر همین معنا دلالت دارند:

- قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ؛ [لوط] گفت: شما مردمی ناشناس هستید. (2)

- فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ؛ و چون [ابراهیم] دید دست هایشان به غذا دراز نمی شود، آنان را ناشناس یافت. (3)

2. عدم پذیرش، انکار در برابر اعتراف:

ابن فارس می گوید: «نَكَرَ الشَّيْءَ وَ أَنْكَرَهُ: لَمْ يَقْبَلْهُ قَلْبُهُ وَ لَمْ يَعْتَرَفْ بِهِ لِسَانُهُ»؛ یعنی قلبش آن را نپذیرفت و زبانش به آن اعتراف نکرد. (4)

- وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَآيَ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ؛ و نشانه های [قدرت] خویش را به شما می نمایاند. پس کدام یک از آیات خدا را انکار می کنید؟ (5)

- يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا؛ نعمت خدا را می شناسند، اما باز هم منکر آن می شوند. (6)

ص: 14

1- النهایه، ابن اثیر، ذیل ماده عرف و نکر.

2- سوره حجر، آیه 62.

3- سوره هود، آیه 70.

4- مقایس اللغه، ابن فارس، ذیل ماده نکر.

5- سوره غافر، آیه 81.

6- سوره نحل، آیه 83.

3. امر زشت، ناپسند و قبیح:

- «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ؛ و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند که به کارهای پسندیده و از کارهای ناپسند باز می دارند. (1)

- إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ؛ بدترین آوازه بانگ خران است. (2)

- لَقَدْ حُجَّتْ شَيْئًا تُكْرَهُ؛ واقعاً کار ناپسندی مرتکب شدی. (3)

با تأمل در کاربردهای واژه ی «منکر»، می توان گفت که معنای دوم و سوم این واژه، ریشه در همان معنای اول دارند؛ یعنی غریب، نامعلوم و ناشناخته در برابر «معروفی» که شناخته شده است. اگر «انکار» را در مفهوم نپذیرفتن به کار می بریم، از آن روست که نامعلوم و ناشناخته است و به همین ترتیب، گویا معنای سوم، تکیه بر معنای دوم دارد؛ زیرا امری که مورد پذیرش قرار نگیرد، طبیعتاً در اذهان، امری زشت و ناپسند جلوه خواهد کرد.

اگر «معروف و منکر» مرادف با «نیک و بد» هستند، در حقیقت بازگشت به این دارند که یکی قابل پذیرش و دیگری، غیر قابل پذیرش است و ملاک اصلی آنها نیز شناخت و عدم شناخت می باشد. نتیجه آنکه، اصلی ترین معنای «معروف» در لغت، «شناخته شده» می باشد؛ شناختی که نوعاً با باور و پذیرش قلبی همراه است. «منکر» از نظر مفهومی در مقابل معروف قرار دارد. کاربرد رایج معروف و منکر در «نیک و بد» و «پسندیده و ناپسند» نیز به همین معنای اصلی باز می گردد.

2-1-1-2 تعریف اصطلاحی

در تعریف اصطلاحی، امر به معروف و نهی از منکر در منابع اسلامی؛ تعبیرهای گوناگونی آمده است، معروف، «شایسته» و منکر «ناشایسته» است. (4) مرحوم علامه طباطبایی می فرماید: معروف و منکر، هم پای «خیر و شر»ند. (5) از دیدگاه امام خمینی (ره)، «هر عملی که عقلاً یا شرعاً واجب باشد، امر به آن نیز واجب است و هر چیزی که عقلاً قبیح و یا شرعاً حرام باشد، نهی مردم از ارتکاب آن

ص: 15

1- سوره توبه، آیه 71.

2- سوره لقمان، آیه 19.

3- سوره کهف، آیه 74.

4- تفسیر کبیر، فخررازی، ج 8، ص 316.

5- تفسیر المیزان، طباطبایی، ج 3، ص 374.

واجب است و هر چیزی که انجام آن مطلق و مستحب باشد، امر به آن نیز مستحب است و هر چیزی که انجام دادنش مکروه باشد، امر به آن نیز مکروه است»⁽¹⁾. بدین ترتیب، از نظر امام خمینی (ره)، هر چه را عقل یا شرع، واجب یا مستحب بدانند، معروف و آن چه را عقل یا شرع، حرام یا مکروه بدانند، منکر می نامند. که از مجموع این تعریف ها، استفاده می شود که، امر به معروف، به معنای فرمان دادن به هر کاری است که عقل و شرع آن کار را خوب بدانند و نهی از منکر، به معنای باز داشتن و نهی کردن از هر کاری است که، عقل یا شرع آن کار را بد بدانند.⁽²⁾ از آن جایی که لازم نیست، امر و نهی به صورت زبانی باشد، به هر اقدام و کوششی که به منظور اثر گذاردن در دیگری انجام می شود، به گونه ای که او را به کار واجب و صحیح واداشته یا از حرام و ناصحیح باز دارد، امر به معروف و نهی از منکر گفته می شود.⁽³⁾ لذا معروف یعنی کاری که از نظر عقل و دین و فطرت شناخته شده است. منکرکاری است که از نظر عقل، دین و فطرت ناشناخته است.

همان طور که از اسم معروف پیداست (یعنی شناخته شده) آن چه باید شناخته شود، جمال حق است. خداوند پرده ای بر روی معرفت بشر انداخته به نام تکلیف تا زمانی که این تکالیف را ادا نکنند نمی تواند چهره ی دلربای حق را ببیند این که در ذیل تفسیر: «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» گفته اند: ای «لیعرفون» هم همین است یعنی عبودیت پرده از جمال حق بر می دارد و انجام ندادن تکالیف الهی و عمل به منکر پرده بر چهره ی حق می پوشاند. به عبارتی اوامر و نواهی الهی، وسیله ای برای شناخت خداوند هستند.

2-1 منابع معروف و منکر

اکنون باید به این پرسش مهم پاسخ داد که تشخیص و تعیین معروف و منکر در صلاحیت چه مرجعی است؟ به تعبیر دیگر، برای شناخت معروف و منکر چه راه هایی وجود دارد؟ گزینه های احتمالی، عبارتند از: عقل، سیره ی عقلا، عرف، قانون، فطرت و شریعت. بدون تردید، هر یک از گزینه های فوق، برخی از ایده ها، گفتارها و رفتارها را خوب و برخی را بد می دانند. در این صورت، کدام یک

ص: 16

1- تحریر الوسیله، ج 1، س 463.

2- التحقيق فی کلمات القرآن، ج 12، ص 39.

3- آذرخشی دیگر از آسمان کربلا، ص 180.

از این ها می توانند به عنوان مرجعی صلاحیت دار برای تعیین معروف ها و منکرها قلمداد شوند؟ در ادامه، به صورت گذرا، مروری بر این منابع می کنیم:

ا. عقل

منظور از عقل، عقل عملی است. حکم به حسن عدل و قبح ظلم و نیز حسن مصادیق عدل (شجاعت، کرم، علم و...) و قبح مصادیق ظلم (دروغ، سرقت، سخن چینی و...) از سوی همین عقل صادر می شود. به اعتقاد راغب اصفهانی: «معروف، هر عملی است که از راه عقل یا شرع، نیکویی اش شناخته شده باشد و منکر، هر کاری است که به واسطه عقل یا شرع، نیکویی اش انکار شده باشد».

ب. سیره عقلا

گاه در مقیاسی جهانی، عقلای دنیا، نسبت به برخی از امور، وحدت نظر دارند. آیا سیره و روش آن ها را می توان ملاکی برای معروف بودن و منکر بودن امری دانست؟ به عنوان مثال، چشم پوشی از بعضی منافع شخصی برای نفع بردن مردم، قاعده انصاف، قاعده ید، ممنوعیت غصب و... را می توان احکامی عقلایی در میان همه مردم دنیا به شمار آورد.

ج. عرف

عرف در مقایسه با سیره عقلا، در محدوده کمتری مطرح است؛ زیرا گاه عرف یک منطقه با منطقه دیگر متفاوت است. چه بسا به لحاظ محتوایی نیز در سطحی پایین تر از سیره عقلا قرار گیرد؛ مثلاً اگر قاعده عدل و انصاف را قاعده ای عقلایی فرض کنیم، اموری مانند چگونگی خرید و فروش و تعیین اوزان و مقادیر و یا کمیّت و کیفیّت احترام به داغ دیدگان، اموری عرفی به شمار می آیند.

د. قانون

قانون، یعنی آن چه توسط مقام صلاحیت دار (قوة مقننه) وضع می شود که الزام آور بوده و از سوی دولت ضمانت اجرایی دارد.

خداوند انسان را به گونه ای آفریده است که در سرشت خود «زشتی و زیبایی» و «خوبی و بدی» را تشخیص می دهد. آگاهی فطری، نوعی خودآگاهی درونی است. این آگاهی ها اکتسابی و بیرونی نیستند.

و. شریعت

برای احکام صادره از سوی شرع مقدس می توان به وجوب نماز، روزه، حج و... مثال زد. اشاره به این دسته از احکام، بدان جهت است که توسط عقل یا عقلا یا عرف قابل درک نمی باشند. به بیان دیگر، همین اندازه که معلوم شود چیزی از سوی شرع مقدس مورد تأکید یا تحریم قرار گرفته است، معروف بودن یا منکر بودن آن ثابت خواهد بود و دیگر نیازی به تأیید عقلی یا عرفی یا قانونی ندارد.

3-1 اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

برای اثبات این مهم به مواردی اشاره می شود:

الف - پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَلِيفَةُ كِتَابِهِ؛ کسی که امر به معروف و نهی از منکر کند، جانشین خداوند در زمین، و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و کتاب او است. (1) از این حدیث به خوبی استفاده می شود که این فریضه بزرگ قبل از هر چیز یک برنامه الهی است و بعثت پیامبران و نزول کتب آسمانی همه جزء این برنامه است.

ب - مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد - در حالی که حضرت بر فراز منبر نشسته بود، پرسید: «مَنْ خَيْرُ النَّاسِ؟» (از همه مردم بهتر کیست)؟ پیامبر فرمود: أَمْرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اتَّقَاهُمْ لِلَّهِ وَ أَرْضَاهُمْ؛ آن کس که از همه بیش تر امر بمعروف و نهی از منکر کند و آن کس که از همه پرهیزگارتر باشد و در راه خشنودی خدا از همه بیش تر گام بردارد. (2)

ص: 18

1- مستدرک وسائل الشیعه، ج 12، ص 179.

2- مسند احمد، ج 6، ص 432.

ج - در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده، که فرمودند: «باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و گرنه، خداوند ستم‌گری را بر شما مسلط می‌کند که نه به پیران احترام می‌گذارد، و نه به خردسالان رحم می‌کند.

نیکان و صالحان شما دعا می‌کنند، ولی مستجاب نمی‌شود و از خداوند یاری می‌طلبند، اما خدا به آن‌ها کمک نمی‌کند و حتی توبه می‌کنند ولی خدا از گناهان‌شان در نمی‌گذرد» (1). این‌ها همه واکنش طبیعی خداوند اعمال جمعیتی است، که این وظیفه‌ی بزرگ اجتماعی را تعطیل کنند؛ زیرا بدون نظارت عمومی، جریان امور از دست نیکان خارج می‌شود، و بدان میدان اجتماع را تسخیر می‌کنند، و این‌که آن حضرت در حدیث می‌فرماید: حتی توبه‌ی آن‌ها قبول نمی‌شود به خاطر آن است که توبه، با ادامه‌ی سکوت آن‌ها در برابر مفساد، مفهوم صحیحی ندارد و منطقی به نظر نمی‌رسد مگر این‌که در برنامه‌ی خود تجدید نظر کنند.

د - علی علیه السلام می‌فرماید: «وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالتَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتَهُ فِي بَحْرِ لُجْجٍ؛ تمام کارهای نیک و حتی جهاد در راه خدادار برابر امر به معروف و نهی از منکر چون آب دهان است در برابر دریای پهن‌اورا!» (2). این همه تأکیدات به خاطر آن است که: این دو وظیفه بزرگ در حقیقت ضامن اجرای بقیه وظایف فردی و اجتماعی است، و در حکم روح و جان آن‌ها به حساب می‌آید و با تعطیل شدن آن‌ها تمام احکام و اصول اخلاقی ارزش خود را از دست خواهد داد. (3)

ه - امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالتَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ مِنْهَاجُ الصُّلَحَاءِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَايِضُ وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَ تَجَلُّ الْمَكَاسِبُ وَ تُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَ تُعَمَّرُ الْأَرْضُ وَ يُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ؛ امر به معروف و نهی از منکر راه انبیا و طریق صالحان است. دو فریضه‌ی بزرگ الهی است که بقیه‌ی فرایض با آن‌ها برپا می‌شوند، و به وسیله این دو، راه‌ها امن

ص: 19

1- وسائل الشیعه، ج 16، ص 118.

2- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 374.

3- تفسیر نمونه، ج 3، ص 54.

می گردد، و کسب و کار مردم حلال می شود، حقوق افراد تامین می گردد، و در سایه ی آن، زمین ها آباد، از دشمنان انتقام گرفته می شود، و در پرتو آن همه ی کارها رو به راه می گردد. (1)

تاریخچه ی امر به معروف و نهی از منکر به زمان خلقت آدم عَلَيْهِ السَّلَام بر می گردد.

4-1 امرین به معروف و ناهین از منکر

أ. خداوند

اولین کسی که امر به معروف و نهی از منکر کرد، خداوند متعال بود امر به سجده در مقابل آدم به ملائکه و نهی از خوردن میوه ی ممنوعه و این امر و نهی خداوند هم چنان ادامه دارد، چنان چه قرآن به این امر تصریح می کند:

ان الله يامر بالعدل والاحسان و ايتاء ذى القربى و ينهى عن الفحشاء و المنكر و البغى يعظكم لعلكم تذكرون؛ خداوند به عدل و احسان فرمان می دهد و همچنین به بخشش به نزدیکان و از فحشا و منکر و ستم نهی می کند. خداوند به شما اندرز می دهد، شاید که متذکر شوید. (2)

ب. انبیا

بعد از استقرار آدم بر روی زمین و گسترش نسل آدم، فرهنگ امر به معروف و نهی از منکر نیز گسترش پیدا کرد در ادیان گذشته انبیای عظام همه برای ادای همین فریضه از طرف خدا مأمور شدند؛ لذا دسته ی دوم از کسانی که امر به معروف و ناهی از منکر هستند، پیامبرانند.

آیاتی که در مورد امر به معروف و نهی از منکر به عنوان نمونه می آید:

الف: فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَبْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ؛ آن هنگام که تذکراتی را که به آن ها داده شده بود فراموش کردند و لحظه عذاب فرا رسید. نهی کنندگان از بدی را رهایی بخشیدیم و کسانی را که ستم کردند، بخاطر نافرمانی شان به عذاب شدیدی گرفتار ساختیم. (3)

ص: 20

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 395.

2- سوره نحل، آیه 90.

3- سوره اعراف، آیه 165.

ب: لولا ينهئهم الربنيون و الا حبار عن قولهم الاثم و اكلهم السحت لبس ما كانوا يصنعون؛ چرا دانشمندان و علمای یهود و نصارا آن ها را از سخنان گناه آمیز و خوردن مال حرام نهی نمی کنند؟ چه بد و ناپسند است عملی که انجام می دادند. (1)

ج: يا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ؛ پسر، نماز را برپا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن و در برابر مصایبی که به تو می رسد، شکیبا باش که این از کارهای مهم است. (2)

د: لَعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ *كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ؛ کافران بنی اسرائیل، بر زبان داود علیه السلام و عیسی بن مریم علیه السلام لعن و نفرین شدند این به خاطر این بود که نافرمانی کرده تجاوز می نمودند. آن ها از اعمال زشتی که انجام می دادند یک دیگر را نهی نمی کردند چه بدکاری انجام می دادند. (3)

ه: - وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا *وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا؛ در این کتاب از اسماعیل یاد کن، که او در وعده اش صادق و رسول و پیامبری بزرگ بود. او همواره خانواده اش را، به نماز و زکات فرمان می داد و پیوسته مورد رضایت پروردگارش بود. (4)

و: قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءٌ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، برای شما سرمشق نیکویی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت، در آن هنگام که به قوم خود گفتند ما از شما و آن چه غیر خدا می پرستید، بیزاریم. (5)

در دین مقدس اسلام هم به وفور، به این دو فریضه پرداخت شده است. قرآن کریم، کتاب امر به معروف و نهی از منکر است. گرچه قرآن کلام خداست؛ اما می شود جداگانه به عنوان یک امر به معروف و ناهی از منکر معرفی شود.

ص: 21

1- سوره مائده، آیه 63.

2- سوره لقمان، آیه 17.

3- سوره مائده، آیه 78 و 79.

4- سوره مریم، آیه 54 و 55.

5- سوره ممتحنه، آیه 4.

اهل بیت عَلَیْهِ السَّلَامُ هم از طرف خداوند مأمور به انجام همین دو فریضه ی امر به معروف و نهی از منکر هستند. نهج البلاغه ی حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلَامُ، پر است از امر و نهی در مورد شرعیات. همان طور که گذشت، سالار شهیدان عَلَیْهِ السَّلَامُ عِلَّت قیام خود را امر به معروف و نهی از منکر معرفی کرد سایر حضرات معصوم عَلَیْهِ السَّلَامُ نیز به همین ترتیب. چند نمونه از سخنان حضرات معصوم عَلَیْهِ السَّلَامُ درباره ی این دو فریضه الهی:

1- حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلَامُ: وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتَةٌ فِي بَحْرِ لُجِّي؛ همه ی کارهای خوب و جهاد در راه خدا، در برابر امر به معروف و نهی از منکر چون قطره ای است در دریای عمیق. (1)

2- حضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يَقْرَبَانِ مِنْ أَجَلٍ وَ لَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ لَكِنْ يَضَاعِفَانِ الثَّوَابَ وَ يَعْظِمَانِ الْأَجْرَ وَ أَفْضَلُ مِنْهُمَا كَلِمَةٌ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ؛ امر به معروف و نهی از منکر، نه اجلی را نزدیک می کنند و نه از روزی کم می نمایند، بلکه ثواب را دو چندان و پاداش را بزرگ می سازند و برتر از امر به معروف و نهی از منکر سخن عادلانه ای است نزد حاکمی ستم گر. (2)

3- حضرت رسول اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِذَا لَمْ يَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ يَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لَمْ يَتَّبِعُوا الْأَخْيَارَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ شِرَارُهُمْ فَيَدْعُوا خِيَارَهُمْ فَلَا يَسْتَجَابُ لَهُمْ؛ هرگاه (مردم) امر به معروف و نهی از منکر نکنند، و از نیکان خاندان من پیروی نمایند، خداوند افراد بد را بر آنان مسلط گرداند و افراد نیک دعا کنند؛ اما دعای شان مستجاب نشود. (3)

4- حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ شَدَّ ظَهْرَ الْمُؤْمِنِ وَ مَنْ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَرْغَمَ أَنْفَ الْمُنَافِقِ وَ أَمِنْ كَيْدَهُ؛ هر کس امر به معروف کند به مؤمن نیرو می بخشد و هر کس نهی از منکر نماید، بینی منافق را به خاک مالیده، از مکر او در امان می ماند. (4)

ص: 22

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 19، ص 306.

2- 2 تصنیف غرر الحکم و دررالکلم، ص 332، ح 7637.

3- اصول کافی، ج 2، ص 374

4- همان، ج 2، ص 51، ح 1

5- حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله: لا يزال الناس بخير ما أمروا بالمعروف ونهوا عن المنكر وتعاونوا على البر والتقوى فإذا لم يفعلوا ذلك نزلت منهم البركات، و سئل بط بعضهم على بعض ولم يكن لهم ناصر في الأرض ولا في السماء؛ تا زمانی که مردم امر به معروف و نهی از منکر نمایند و در کارهای نیک و تقوا به یاری یک دیگر بشتابند، در خیر و سعادت خواهند بود، اما اگر چنین نکنند، برکت ها از آنان گرفته شود و گروهی بر گروه دیگر سلطه پیدا کنند و نه در زمین یاوری دارند، نه در آسمان. (1)

6- امام باقر علیه السلام: أوحى الله عز وجل إلى شعیب النبی (صلى الله عليه) أنى معذب من قومك مائة ألف أربعين ألفاً من شرارهم و ستین ألفاً من خیارهم فقال (عليه السلام) يا رب هو لاء الأشرار فما بال الأخیار فأوحى الله عز وجل إليه داهنوا أهل المعاصی و لم یغضبوا لغضبى؛ خدای تعالی، به شعیب پیامبر علیه السلام وحی فرمود که: من صد هزار نفر از قوم تو را عذاب خواهم کرد، چهل هزار نفر بدکار و شصت هزار نفر از نیکان شان را. شعیب عرض کرد: پروردگارا! بدکاران سزاوارند اما نیکان چرا؟ خدای عزوجل به او وحی فرمود که: آنان با گنه کاران راه آمدند و به خاطر خشم من، به خشم نیامدند. (2)

7- حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله: ألا أخبرکم عن أقوام لیسوا بأنبیاء و لا شهداء تغبطهم الناس یوم القیامة ... یأمرونهم بما یحب الله و ینهونهم عما یکره الله؛ گروهی هستند که نه پیامبرند، نه شهید، ولی مردم به مقامی که خداوند به خاطر امر به معروف و نهی از منکر به آنان عطا فرموده غبطه می خورند. (3)

8- حضرت امیر علیه السلام: من كان فیہ ثلاث سلمات له الدنیا و الآخرة یأمر بالمعروف و یأتمر به و ینهی عن المنکر و ینتهی عنه و یحافظ علی حدود الله جل و علا؛ کسی که سه چیز در او باشد، دنیا و آخرتش سالم می ماند: 1. امر به معروف کند و خود نیز پذیرای آن باشد. 2. نهی از منکر کند و خود نیز پذیرا باشد. 3. حدود الهی را نگه داری کند. (4)

9- و من وصیة له علیه السلام للحسن و الحسین علیهما السلام لما ضربه ابن ملجم لعنه الله لا تترکوا الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر فیولی علیکم أشرارکم ثم تدعون فلا یستجاب لکم.

ص: 23

1- بحار الانوار، ج 97، ص 94.

2- اصول کافی، ج 5، ص 56.

3- مستدرک الوسائل، ج 12، ص 182.

4- تصنیف غرر الحکم، ص 333.

وصیتی از آن حضرت عَلِيهِ السَّلَامُ به حسن و حسین عَلِيهِ السَّلَامُ هنگامی که ابن ملجم (لعنه الله) او را ضربت زد؛ امر به معروف و نهی از منکر را ترك نکنید؛ زیرا در این صورت افراد نادرست بر شما مسلط می گردند آن گاه دعا می کنید و دعایتان مستجاب نمی شود. (1)

10- امام صادق عَلِيهِ السَّلَامُ: إِذَا رَأَى الْمُتَكْرَفَ فَلَمْ يَنْكُرْهُ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَيْهِ فَقَدْ أَحَبَّ أَنْ يَعَصِيَ اللَّهَ وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعَصِيَ اللَّهَ فَقَدْ دَبَّرَ اللَّهُ بِالْعِدَاوَةِ؛ کسی که توانایی نهی از منکر را داشته باشد و نهی از منکر نکند، دوست دارد که خداوند اطاعت نشود، و کسی که نافرمانی خدا را دوست داشته باشد، آشکارا با خداوند دشمنی کرده است. (2)

د. مؤمنین و مؤمنات

دسته ی دیگر از کسانی که عهده دار این وظیفه مهم هستند، مؤمنین و مؤمنات هستند، که خداوند در این باره می فرماید:

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيَطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ و مردان و زنان با ایمان دوستان یکدیگرند که به کارهای پسندیده و از کارهای ناپسند باز می دارند و نماز را بر پا می کنند و زکات می دهند و از خدا و پیامبرش فرمان می برند آنانند که خدا به زودی مشمول رحمتشان قرار خواهد داد که خدا توانا و حکیم است. (3)

5-1 آثار و برکات امر به معروف و نهی از منکر

حضرت علی عَلِيهِ السَّلَامُ به فرزندش فرمود: امر به معروف کن تا اهل معروف باشی. (4)

ص: 24

1- نهج البلاغه صبحی صالح، ص 421.

2- مستدرک الوسائل، ج 12، ص 177.

3- سوره توبه، آیه 71.

4- اصول کافی، ج 1، باب 13، حدیث 3.

همان گونه که هرکس لباس می شویید، دست خودش نیز پاک می شود؛ کسی که مردم را به خیر دعوت می کند، به طور طبیعی سعی می کند تا خودش نیز به آن کاری عمل کند که، به دیگران سفارش می کند.

امیرالمومنین علی علیه السلام می فرماید: لعن الله الامرين بالمعروف، التاركين له، و الناهين عن المنكر، العاملین به؛ لعنت خداوند بر کسانی که مردم را به کار نیک دعوت می کنند و خود آن را انجام نمی دهند، و نفرین خدا بر افرادی که دیگران را از کارهای ناپسند دور می دارند و خود آن را به جای می آورند. (1)

أ. آثار اجتماعی امر به معروف و نهی از منکر

1- اجرایی شدن احکام اسلام: امر به معروف و نهی از منکر راه پیامبران و روش صالحان است، فریضه ی بزرگی است که به سبب آن، واجبات اسلامی برپا می شود. (2)

2- عدالت اجتماعی: امر به معروف و نهی از منکر با برگرداندن حقوق به صاحبان اصلیش و مخالفت با ستم گر، همراه است. همچنین تقسیم عادلانه ی بیت المال و غنایم را در پی دارد و صدقات (مالیات های شرعی) از جاهای لازم گرفته شده، در جای حق و مناسب مصرف می شود. (3)

3- سازندگی: به وسیله امر به معروف و نهی از منکر زمین آباد می شود. (4)

4- استواری نظام اسلامی: «بها یستقیم الامر»؛ به وسیله ی امر به معروف و نهی از منکر، امر «حکومت» مستقیم و استوار می گردد. (5)

5- امنیت: به وسیله ی امر به معروف و نهی از منکر... راه ها امن می گردد... و از دشمنان انتقام گرفته می شود.

ص: 25

1- نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ج2، ص391.

2- وسائل الشیعه، ج11، ص395

3- همان، ص403.

4- همان، ص395.

5- وسائل الشیعه، ج11؛ ص395.

6- خیر و سلامتی: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند: امت من تا زمانی که امر به معروف و نهی از منکر کنند، در خیر و سلامتی اند. (1)

7- قدرتمندی مومنان: هرکس امر به معروف کند، مومنان را قدرت مند می کند. (2)

8- تضعیف جبهه ی نفاق: در قرآن آمده مردان و زنان منافق برخی مانند برخی دیگرند که امر به منکر و نهی از معروف می کنند و مشت های خویش را علیه شما گره می زنند. (3)

9- پاکیزگی کسب و کار: امام باقر عَلِيهِ السَّلَامُ فرمودند به وسیله ی امر به معروف و نهی از منکر، کسب ها حلال می شود. (4)

10- مصلحت عمومی جامعه: حضرت علی عَلِيهِ السَّلَامُ می فرماید: خداوند امر به معروف را برای مصلحت عامه مردم و نهی از منکر را برای طرد سفيهان، واجب کرده است.

ب. آثار دنیوی امر به معروف و نهی از منکر

1- سلامتی دین و دنیا: حضرت علی عَلِيهِ السَّلَامُ می فرماید: هرکس سه خصلت در او باشد، دنیا و آخرتش سالم می شود: 1. امر به معروف کند و خود نیز بدان عمل نماید؛ 2. نهی از منکر کند و خود گرد آن نگردد؛ 3. نگهبان حدود خداوند بزرگ باشد. (5)

2- نصرت الهی: حضرت باقر عَلِيهِ السَّلَامُ فرمودند: این دو، آفریده ی الهی هستند که هرکس آنها را یاری کند، خدا یاریش کند و هرکس آن دو را تنها گذارد، خدا تنهایش می گذارد. (6)

3- کم نشدن عمر و روزی: حضرت علی عَلِيهِ السَّلَامُ می فرماید: امر به معروف و نهی از منکر، مرگ را نزدیک نمی کند و از روزی نمی کاهد. (7)

ص: 26

1- همان، ص 398

2- نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص 1100.

3- توبه (9) آیه 67.

4- وسائل الشیعه، ج 11، ص 395

5- شرح غررالحکم، ج 5، ص 440.

6- وسائل الشیعه، همان، ص 398

7- نهج البلاغه، حکمت 366.

4- نجات از بلاها: در قرآن کریم آمده پس چون آن چه را که به آنان تذکر داده شده بود، فراموش کردند، ما نهی کنندگان از بدی را نجات دادیم و کسانی را که فسق می ورزیدند، به عذاب زیان بار گرفتار کردیم. (1)

ج. آثار اخروی امر به معروف و نهی از منکر

1- خشنودی خدا: در قرآن مجید آمده است: او بستگان خویش را به نماز و (دادن) زکات و می داشت و پروردگارش از او راضی بود. (2)

2- فلاح و رستگاری: مؤمنانی که امر به معروف و نهی از منکر می کنند رستگارند. (3)

3- ثواب فراوان: امام علی عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید امر به معروف و نهی از منکر ثواب را دو چندان و اجر را بزرگ می کند. (4)

4- رهایی از دوزخ: رسول اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَرَمُودند: شبی در خواب دیدم که شعله های آتش (دوزخ) مردی را در بر گرفته اند ولی امر به معروف و نهی از منکر آمدند و او را از آتش نجات داده، با فرشتگان قرار دادند. (5)

5- بهشت برین: امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: بهشت را دری است به نام (معروف) که جز اهل معروف از آن وارد نمی شوند. (6)

روز عاشورا، تقابل دو جبهه ی معروف و منکر بود یک طرف سالار شهیدان عَلَیْهِ السَّلَامُ و یارانش که اهل معروف بودند و عامل به آن. طرف دیگر، گماشته های یزید که اهل منکر بودند و عامل آن. یک طرف عمل به ارزش ها و طرف دیگر عمل به ضد ارزش ها. یکی از معروف هایی که جلوه ی خاصی در روز عاشورا داشت، معروف عبودیت و بندگی حضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ و یاران با وفایش بود.

ص: 27

1- اعراف (7) آیه 165.

2- مریم (19) آیه 55.

3- آل عمران (3) آیه 104.

4- شرح غرر الحکم، ج2، ص 611.

5- مستدرک الوسائل، ج12، ص 181.

6- وسائل الشیعه، همان، ص 529.

«یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم» (1)

کربلا، اوج تبلور عبودیت و بندگی بود. وقتی به اطراف خود نگاه می‌کنیم، می‌بینیم جهان هستی و تمام آن چه را بشر ساخته یا خداوند در اختیار بشر قرار داده است، هرکدام به منظوری ساخته شده و برای خلقت و آفرینش آن هدفی وجود دارد. مثلاً گوه‌ها، معادن، دریاها و همه‌ی موجودات که خداوند متعال آفریده و در اختیار بشر قرار داده است، هیچ کدام خالی از فایده نیست، هرکسی متناسب با قدرت و توان خویش از آن‌ها استفاده می‌کند و بهره می‌برد. مثلاً همین وسایل ارتباطی و تلفن همراه را در نظر بگیرید که امروزه در اختیار همگان قرار دارد، برای این ساخته شده که انسان در کم‌ترین زمان ممکن باهم ارتباط داشته باشد و از حال هم دیگر آگاه شود، به همین صورت است بقیه‌ی چیزهای را که خود بشر ساخته و از آن‌ها استفاده می‌کند.

در یک نگاه کلی به جهان هستی، بدست می‌آید که همه‌ی اشیاء و موجودات چه آن‌هایی را که خداوند متعال آفریده و چه آن‌هایی را که خود بشر ساخته‌اند، بی‌هدف و بی‌غرض نیستند؛ بلکه برای انسان و در خدمت انسان می‌باشند. حال سؤال اساسی این است که وقتی هیچ موجودی بی‌هدف آفریده نشده، از ساخت آن هدف و غرضی وجود دارد، هدف از خلقت و آفرینش خود انسان چیست؟ هدف خلقت انسان جز عبودیت و بندگی چیزی نیست. لذا خداوند می‌فرماید: «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون»

ص: 29

عبد، از نظر لغت عرب، به انسانی می گویند که سر تا پا تعلق به مولا و صاحب خود دارد، اراده اش تابع اراده ی او، و خواستش تابع خواست او است، در برابر او مالک چیزی نیست، و در اطاعت او هرگز سستی به خود راه نمی دهد. و به تعبیر دیگر «عبودیت» - آن گونه که در متون لغت آمده - اظهار آخرین درجه ی خضوع در برابر معبود است، و به همین دلیل، تنها کسی می تواند معبود باشد که نهایت انعام و اکرام را کرده است و او کسی جز خدا نیست. بنا براین عبودیت نهایت اوج تکامل يك انسان و قرب او به خدا است. عبودیت نهایت تسلیم در برابر ذات پاك او است. عبودیت اطاعت بی قید و شرط و فرمان برداری در تمام زمینه هاست.

و بالاخره عبودیت کامل آن است که انسان جز به معبود واقعی یعنی کمال مطلق نیندیشد، جز در راه او گام بر ندارد، و هر چه غیر او است فراموش کند، حتی خویشتن را. (1)

امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: حقیقت عبودیت و بندگی سه چیز است:

اول این که بنده در آن چه خدا بر او مَتَّ گذاشته و بخشیده است برای خود مالکیت نبیند، بدان جهت که بندگان را ملکی نیست، مال را مال خدا می دانند، و آن را در جایی که خدا فرموده است قرار می دهند.

دوم: این که بنده ی خدا برای خودش مصلحت اندیشی و تدبیر نکند.

سوم: این که تمام مشغولیاتش منحصر شود به آن چه که خداوند او را بدان امر نموده، یا از آن نهی فرموده است. بنابراین، اگر بنده خدا برای خودش ملکیتی را در آن چه که خدا به او سپرده است نبیند، انفاق نمودن بر او آسان می شود. و چون بنده ی خدا تدبیر امور خود را به مدبّرش بسپارد، مصایب و مشکلات دنیا بر وی آسان می گردد. و زمانی که به آن چه خداوند به وی امر کرده و نهی نموده است اشتغال ورزد، دیگر فراغتی نمی یابد تا مجال و فرصت خودنمایی و فخر نمودن بر مردم پیدا نماید.

از این رو چون خداوند بنده ی خود را به این سه چیز گرامی بدارد، زندگی در دنیا و نحوه ی برخورد با ابلیس و خلائق بر وی سهل و آسان می گردد. به انگیزه ی زیاده اندوزی و فخر و مباهات با مردم به دنبال دنیا نمی رود و آن چه را که از جاه و جلال و منصب و مال در دست مردم می نگرد، آن ها را

ص: 30

برای عزّت و علوّ درجه ی خویشتن طلب نمی نماید و روزهای خود را به بطالت و بیهودگی نمی گذراند. (1)

از ابو بصیر، نقل شده که امام باقر عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود: از جمله دعاهاى امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ این بود: ای خدای من! همین عزّت مرا بس که بنده توام، و همین افتخار مرا بس که تو پروردگار منی. ای خدای من! همان گونه که من دوست دارم تو از آن منی، پس مرا به آن چه دوست داری موفق بدار. (2)

در حدیث قدسی آمده است: ای بنده ی من، از من اطاعت کن تا تو را مثل (یا شبیه و نظیر) خود قرار دهم من به چیزی می گویم بشو، می شود. تو به چیزی می گویی بشو، می شود.

روایتی است از امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ که در کتاب معروف به نام «مصباح الشریعه» نقل شده است: این جمله را شاید کم و بیش در کتاب های عرفانی دیده باشید. امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ به فضیل بن عیاض فرمود: «یا فضیل العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة».

فضیل! آیا تو می دانی که عبودیت چیست؟ آیا می دانی عبودیت چه گوهری است؟ عبودیت گوهری است که ظاهرش عبودیت است و کُنه و نهایت و باطنش، آخرین منزل و هدف و مقصدش ربوبیت است. ممکن است بگویند یعنی چه؟ آیا امام جعفر صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ خواسته بفرماید که عبودیت اولش بندگی است و آخرش خدایی؟ آیا می خواهد بگوید که يك بنده از بندگی به خدایی می رسد؟ نه، در تعبیرات ائمه هرگز چنین تعبیراتی نمی آید.

کلمه ی ربّ، یعنی پروردگار، صاحب. ما به خدا هم که می گوئیم ربّ، از باب این که خداوندگار و صاحب حقیقی تمام عالم و تمام عالم هاست. می گوئیم: «الحمد لله رب العالمین» سپاس خدای را که خداوندگار و صاحب است، صاحب تمام عالم ها. پس اصل معنی ربّ یعنی صاحب و خداوندگار، و ربوبیت یعنی خداوندگاری نه خدایی فرق است میان خدایی و خداوندگاری. هر کسی مالک هر چیزی که هست، ربّ و خداوندگار آن چیز هم هست.

به واسطه ی بندگی، نفس انسانی صیقل پیدا می کند و قابلیت انعکاس اشعه نوریّه عالم بالا در او پدیدار می گردد و هر چه پاکی و صیقل بیشتر باشد شفافیت و انعکاس آن بیشتر می گردد، جلوه های حضرت حق در او زیادتر به ظهور می رسد، تا جایی که خلافت بالقوه و بالاستعداد وی به مقام فعلیت

ص: 31

1- بحار الانوار، ج 1، ص 224،

2- الحکم الزاهرة، ترجمه انصاری، ص 488، ح 1352

مطلقه در می آید و بالفعل، خلیفه الله در تمام عالم وجود و شئون و مظاهر حیات می شود. باید دانست که این الوهیت نیست، بلکه خلافت و نمایندگی است که عین آثار الوهیت در آن به ظهور می رسد. لازم به ذکر است که خلیفه الله کار خدایی نمی کند، بلکه خدا به دست وی کار خود را به ظهور می رساند و از دریچه ی نفس وی خود را متجلی می گرداند و اسما و صفات خود را بروز می دهد. از این رو عارف بالله آئینه ی تمام نمای جمال و جلال خداوند ازلی و ابدی است و در تمام مراتب معجزات انبیا و کرامات امامان عَلَیْهِ السَّلَام و اولیای خداوند، در حقیقت خداست که فاعل بی حدّ و حاکم مطلق است و نفس ولیّ خدا فانی شده است و این همان مقام عبودیت است. مقامی که در اثر اطاعت خداوند متعال پیدا می شود. (1)

2-1-2 اتصال عبد به معبود

انسان مانند قطره ای محدود است که بدون اتصال به خداوند، بی درنگ از بین می رود و به خشکی می گراید؛ اما با اتصال به اقیانوس بی کران و نامحدود، جزیی از آن اقیانوس می شود و دیگر پایان نمی پذیرد به این علت عبد باید متکی به معبود خویش باشد. (که همه ی این موارد با اطاعت و بندگی خداوند میسر می شود).

«قطره وقتی دریاست که با دریاست/ ورنه او قطره و دریا، دریاست»

با توجه به معنای «عبد» و «عبودیت» به این نتیجه می رسیم که، معنای عبادت این است که انسان محو و فانی در خداوند شود، تمام اعمال و رفتار و کردارش مطابق به دستور خداند باشد. حالا این عبادات به معنای خاص باشد مانند عباداتی که در اسلام ذکر شده اند مانند نماز، روزه، جهاد... یا این که سایر اعمالی که هر چند عنوان عبادت را ندارند مانند خدمت به دیگران و جامعه ی اسلامی، اگر این اعمال هم به خاطر اطاعت خداوند و بندگی او صورت بگیرند عبادت به حساب می آیند و ما را به خداوند نزدیک می کند.

به عبارت کلی می توان گفت: هر چیزی که انسان را به خداوند نزدیک کند؛ آن کار و عمل، عبادت به حساب می آید حالا فرقی ندارد که از عبادات خاص باشد مانند: نماز، روزه و... یا خدمت به دیگران، به خصوص خدمت به پدر و مادر، احسان و نیکی و کمک به دیگران.

ص: 32

با توجه به مجموع آیات قرآن به دست می آید که انسان موجودی است که روح الهی در او دمیده شده و بهترین نوع خلقت را دارد، گل سرسبد موجودات و خلیفه ی خدا در زمین می باشد. در واقع نگاه اسلام به انسان، نگاه کاملاً مثبت است؛ ولی برای رسیدن به کمالات و بدست آوردن ارزش های متعالی، باید راه عبودیت و بندگی خداوند متعال را طی نماید. به همین جهت است که خداوند در قرآن کریم، درباره ی فلسفه خلقت او می فرماید: **وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛** من جنّ و انس را نیافریدم جز برای این که عبادت کنند (1) (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)! با توجه به این آیه به دست می آید که هدف از خلقت و آفرینش انسان عبادت و عبودیت خداوند می باشد.

پس جواب این شد که خداوند انسان را آفرید، برای این که عبادت او را بکند و بنده او باشد. به عبارت ساده هدف خلقت ما انسان ها این است که بنده ی خدا باشیم، همه ی اعمال، رفتار و گفتار ما، برای خدا باشد. عبد خدا باشیم و بندگی او را بکنیم.

چنان که برخی مفسّرین در ذیل آیه که ذکر شد به همین نکته اشاره نموده اند: از مهم ترین سؤالاتی که هر کس از خود می کند این است که ما برای چه آفریده شده ایم؟ و هدف آفرینش انسان ها و آمدن به این جهان چیست؟ آیات فوق به این سؤال مهم و همگانی با تعبیرات فشرده و پرمحتوایی پاسخ می گوید و قرآن می فرماید: **من جنّ و انس را نیافریدم جز برای این که عبادتم کنند.** (2)

هرچند ممکن خداوند متعال، از آفرینش و خلقت انسان اهدافی دیگری هم داشته باشد که برخی علما و دانشمندان به خصوص علمای اخلاق اهدافی چون: علم و حکمت، رضایت و رضوان و قرب الهی و... را ذکر نموده اند که بحث مفصلی دارد. به نظر می رسد که همه ی این اهداف در مسیر و راستای رسیدن به هدف اصلی است که، همان عبودیت و بندگی است.

هدف اصلی، همان «عبودیت» است که در آیات مورد بحث به آن اشاره شده، و مسأله علم و دانش و امتحان و آزمایش، اهدافی هستند که در مسیر عبودیت قرار می گیرند، و رحمت و واسعه ی خداوند،

ص: 33

1- سوره ذاریات، آیه 56.

2- تفسیر نمونه، ج 22، ص 385.

نتیجه این عبودیت است. (1) حال با توجه به این هدف مهم خلقت انسان، لازم است که بدانیم معنای عبودیت چیست؟ آیا تنها انجام مراسمی مانند رکوع و سجود و قیام و قعود و نماز و روزه منظور است؟ یا حقیقتی است ما ورای اینها؟ هر چند عبادات رسمی نیز همگی واجد اهمیت اند. برای یافتن پاسخ این سؤال، باید روی واژه ی «عبد» و «عبودیت» تکیه کرد و به تحلیل آن ها پرداخت.

4-1-2 اهمیت عبودیت

«عبودیت» چنان مهم و با ارزش می باشد که بالاتر از رسالت است. لذا در شهادتین می گوئیم: «اشهد ان محمدا عبده و رسوله» اول «عبودیت» را برای پیامبر شهادت می دهیم سپس «رسالت» را. عبد بودن چنان ارزش دارد که فقیه زاهد، عالم عامل، عارف واصل؛ آقای بهجت (ره) به جای آیت الله؛ عنوان «عبد» را برای خودش انتخاب کرد در مهرش نوشت: «العبد محمد تقی بهجت» در سوره ی مبارکه ی «فاتحه» که همواره در نماز می خوانیم اول «عبودیت» خود را به خداوند اعلام می داریم «ایاک نعبد» سپس از او کمک می خواهیم «ایاک نستعین» حالا چرا عبادت این قدر مهم است که خداوند فلسفه ی خلقت را عبودیت قرار داده و این گونه در آیات و روایات مورد تأکید قرار داده شده است؟

5-1-2 عبودیت ملاک سنجش انسان

برای توضیح این مطلب می خواهیم مثالی ذکر کنیم برای شناخت دانش آموزان و دانش جویان ممتاز و با استعداد، از غیر آنان، امتحان گرفته می شود. برای تمیز اجناس خوب از بد، سره را از ناسره، خالص از ناخالص امروزه وسایلی وجود دارد. مثلاً برای تشخیص آهن از بقیه مواد، کارخانه های ذوب آهن ساخته شده است. آیا برای تشخیص انسان خوب، از بد؛ مؤمن از کافر؛ صادق از کاذب، معیار و ملاکی وجود دارد؟ جالب این جاست که بقیه ی اشیا و موجودات تا حدودی خوب و بدشان معلوم و مشخص می شود. اما در بین انسان ها، همه ادعای خوب بودن را دارند. هیچ کسی نیست که، عیوب و اشکالات خود را نشان دهد. اگر کوچک ترین اشکال از کسی گرفته شود ناراحت می شود.

ص: 34

و خودش را ببری از هرگونه عیب و ایراد می داند، این خاصیت انسان است. مگر کسانی که به مراحل خاصی از خود سازی و اخلاق رسیده باشند.

بنابراین عبودیت و بندگی، معیار و ملاکی است که خوب را از بد، مؤمن را از کافر جدا می کند. لذا این که خداوند متعال «بندگی» را فلسفه ی آفرینش و خلقت خود قرار داده است، به خاطر خودش نیست؛ برای غرور و تکبر ورزی نیست؛ برای آزار واذیت انسان نیست؛ برای این هم نیست که خداوند انسان را بنده اش قرار دهد تا نیاز به او داشته باشد؛ بلکه دقیقاً عبد و بنده قرار دادن انسان برای خود انسان است برای این است که خوب را از بد؛ مؤمن را از غیر مؤمن جدا کند. این کار را با همان میزان عبودیت و بندگی انجام می دهد. خداوند در قرآن می فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ؛ آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می کنید، و او شکست ناپذیر و بخشنده است. (1)

عبودیت و عبادت برای رسیدن به کمال است انسان اگر دوست دارد که به کمال برسد، به مقامات عالی انسانی عروج نماید، باید از مسیر عبودیت و عبادت خداوند عبور نماید، دیگر هیچ راهی وجود ندارد. با عبادت انسان خالص می شود، به آن عیار لازم انسانیت می رسد. به گفته ی مولانا جلال الدین بلخی: «من نکردم خلق، تا سودی کنم/ بلکه تا بر بندگان، جودی کنم».

6-1-2 انگیزه ها و مراتب عبادت

اگر چه نشان عبودیت خداوند بر هر کس و همه چیز زده شده (با عبودیت فراگیر) *إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا* سوره مریم آیه 93 ولی پرستش اختیاری خداوند ویژه ی انسان است.

و از آن جا که عبادت عملی اختیاری است و هر کار اختیاری انگیزه ای می خواهد می توان انگیزه های عبادت خداوند را در سه چیز بیان کرد:

1- عبادت به امید بهشت (عبادت تاجران): *وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ... (2)*

ص: 35

1- سوره ملک، آیه 2.

2- سوره نساء آیه 13.

2- عبادت از ترس جهنم (عبادت بردگان): انا تخافُ من ربِّنا يوماً عبوساً قمطريراً. (1)

3- عبادت خداوند از این جهت که خداوند شایسته ی عبادت است (عبادت آزادگان) و تنها بندگان مخلص خداوند به این مرحله از معرفت می رسند آنان حتی اگر خداوند بهشت و جهنم را هم نمی آفرید باز هم خدا را عبادت می کردند.

حضرت علی علیه السَّلام می فرماید: إلهی ما عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ عِقَابِكَ وَ لَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ وَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ؛

خدایا، تو را به جهت ترس از عذابت و طمع در بهشت، عبادت نکردم، بلکه تو را شایسته ی عبادت یافتم و آن گاه به عبادت تو بر خاستم. (2)

7-1-2 دستاوردها و آثار عبودیت

همه ی ارزش ها، در واقع نوعی دستاورد عبودیت محسوب می شوند:

1- یکی از مهم ترین آنان «آزادگی» است، زیرا لازمه ی عبد خدا شدن رهایی از عبودیت دیگران است. عبودیت مال و مقام و شهرت و حتی انسان های دیگر.

2- «توکل» از دیگر دستاوردهای عبودیت است اعتماد به ربوبیت خداوند از آن جهت است که خداوند به مقتضای رحمانیش بهترین سرنوشت را برای عبد رقم می زند و آن چه خیر اوست برای او پیش می آورد. خود این اعتماد باعث افزایش عنایت و رحمت خداوند می شود. حضرت علی علیه السَّلام می فرماید: کسی که بر خدا توکل کند خدا او را کفایت می کند.

3- «شرح صدر و افزایش ظرفیت روحی» یکی دیگر از نتایج عبودیت است که باعث می شود مشکلات برای او تحمل پذیر شود و گاهی نشاط و توان او را افزایش می دهد قرآن درباره ی مؤمنانی که مورد تهدید واقع شده اند، می فرماید: آنان نه تنها از تهدید دشمنان نترسیدند که بر ایمان شان افزودند و گفتند: خدا ما را بس است و خدا نیکو حمایت گری است و یا لا خوف علیهم و لا هم یحزنون.

ص: 36

1- همان، آیه 10.

2- بحار الأنوار، ج 41، ص 14.

4- حضرت آیت الله سبحانی حفظه الله در سلسله مباحث اخلاقی نیز آثار زیر را برای عبودیت ذکر کرده اند که بیان می کنیم:

تسلط بر نفس

یکی از آثار «عبودیت»، تسلط انسان بر خواهش های نفسانی است، در نتیجه ی این تسلط، «نفس اماره» مهار شده، روح انسانی بر نفس، ولایت پیدا می کند و فرد از نظر کمال روحی به پایه ای می رسد که می تواند اختیار «نفس اماره» را به دست گیرد. يك چنین فردی بر نفس و خواهش های آن تسلط دارد و اختیار دار می گردد به این مرحله از کمال، «ولایت بر نفس» می گویند.

در آیات قرآن به این مرحله اشاره شده است، چنان که می فرماید:

إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...؛ نماز انسان را از بدی ها و منکرها باز می دارد. (1)

یعنی نماز، در انسان حالتی پدید می آورد که در پرتو آن خود نمازگزار از گناه باز می ماند.

همچنین می فرماید:... كَتَبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ؛ روزه را بر شما بسان پیشینیان واجب کردیم تا پرهیزگار شوید. (2)

روزه، يك نوع عبودیت و بندگی برای ذات اقدس الهی است که پدید آورنده ی تقوی و تمالك نفسانی و خویشتن داری از گناه است و نتیجه ی آن ولایت بر نفس و پیروزی بر هوی و هوس است.

بینش خاص

از مزایای عبودیت این است که انسان در سایه ی صفا و روشنایی بینش خاصی پیدا می کند، حق و باطل را به روشنی تشخیص می دهد و هرگز گمراه نمی شود.

چنان که می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا...؛ ای کسانی که ایمان آورده اید؛ اگر پرهیزگار باشید، خدا به شما نیرویی می بخشد که با آن بین حق و باطل به خوبی تمیز می دهید. (3)

مقصود از «فُرْقَان» همان بینش خاصی است که، سبب می گردد انسان حق و باطل را خوب بشناسد.

ص: 37

1- سوره عنکبوت، آیه 45.

2- سوره بقره، آیه 183.

3- سوره انفال، آیه 29.

در آیه ی دیگر می فرماید: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا...؛ کسانی که در راه ما سعی و کوشش کنند، آنان را به راه خویش رهبری می کنیم. (1)

تسلط بر افکار پراکنده

یکی از آرزوهای انسان این است که در حال عبادت، قوای عقلانی او در نقطه ای متمرکز گردد و به غیر از خدا توجهی پیدا نکند. کسانی که موقع عبادت به این سو و آن سو توجه دارند و به اصطلاح فاقد حضور قلب هستند، برای این است که بر اندیشه های پراکنده ای که زائیده ی قوه ی تخیل است، ولایت و تسلط ندارند. از این جهت يك نماز چهار رکعتی را با افکار بسیار پراکنده به پایان می رسانند و اسکلتی بی روح تحویل می دهند.

اما پویندگان راه بندگی، به واسطه ی تکامل و قدرتی که در سایه ی بندگی پیدا می کنند، بر تمام اندیشه های پراکنده ی خود تسلط پیدا می کنند، و بر قوه ی تخیل خویش که بسان گنجشکی از این شاخه به آن شاخه می پرد، مسلط می گردند، و اختیار آن را به دست می گیرند. و در حال عبادت، آن چنان تمرکز فکری و حضور پیدا می کنند که از غیر خدا غافل می شوند و غرق جمال و کمال خدا می گردند، تا آن جا که در حال نماز پیکان تیر از پای آنان بیرون کشیده می شود و به آن توجه نمی کنند، فرزندشان از بلندی سقوط می کند و فریاد زن و بچه بلند می شود؛ اما آنان هرگز متوجه نمی شوند و پس از فراغت از نماز به اطراف خود نگاه می کنند و از جریان آگاه می گردند. (2) شیخ الرئیس «ابو علی سینا» می گوید:

عبادت، يك نوع ورزش برای قوای فکری است که بر اثر تکرار و عادت به حضور در محضر خدا، فکر را از توجه به مسایل مربوط به طبیعت و ماده، به سوی تصوّرات ملکوتی می کشاند. قوای فکری تسلیم باطن و فطرت خداجویی انسان می گردند و مطیع او می شوند. (3)

ص: 38

1- سوره عنکبوت، آیه 69.

2- این دو جریان در حالات امیر مؤمنان عَلِيهِ السَّلَام و حضرت سَجَّاد عَلِيهِ السَّلَام نقل شده است.

3- اشارات، ج 3، نمط نهم، ص 370 تحت عنوان «تنبيه»

در جهان طبیعت، روح و بدن به يك ديگر نیاز مبرم دارند. از آن جا که روح بر بدن «علاقه ی تدبیری» دارد، بدن را از فساد و خرابی باز می دارد. از طرف دیگر روح در فعالیت های خود به بدن نیازمند است و در پرتو اعضا و جوارح بدنی، می تواند بشنود و ببیند و ...

اما گاهی روح، بر اثر کمال و قدرتی که از ناحیه ی عبادت و بندگی حق پیدا می کند، از استخدام بدنی بی نیاز می شود و می تواند خود را از بدن «خلع» کند.

برای افراد جوان به ویژه کسانی که با دید مادی گری به جهان طبیعت می گردند، تصور این نوع مطالب همراه با دشواری است؛ ولی بر پویندگان راه حق این کار آن چنان آسان است که هر موقع بخواهند می توانند خود را «خلع از بدن» کنند.

تصرف در بدن

بندگی، آن چنان قدرتی به انسان می بخشد که بدن، تحت فرمان اراده ی انسان کامل قرار می گیرد و انسان در محیط بدن خود و یا درباره ی دیگران، کارهای خارق العاده ای انجام می دهد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «هرگاه اراده ی انسان بر انجام عملی قوی گردید و حقیقتی مورد توجه و خواست او قرار گرفت، هرگز بدن در انجام آن از خود ناتوانی نشان نمی دهد».(1)

تصرف در جهان

در پرتو عبادت و بندگی، نه تنها حوزه ی بدن تحت فرمان و محل نفوذ اراده ی انسان قرار می گیرد، بلکه جهان طبیعت، مطیع انسان می گردد و به اذن پروردگار جهان، در پرتو نیرو و قدرتی که از تقرب به خدا کسب نموده است، در طبیعت تصرف می کند و مبدأ يك سلسله معجزات و کرامات می شود و در حقیقت قدرت بر تصرف و تسلط بر تکوین پیدا می کند. مطالعه و بررسی آیات مربوط به «یوسف» و «داوود» و «سلیمان» و کارهای شگفت آور آنان، ما را به این نکته می رساند، که تصرف در تکوین آن چنان هم مشکل و پیچیده نیست که در توانایی اولیای خدا بر آن شک و تردید کنیم.(2)

ص: 39

1- وسائل الشیعه، ج 1، ص 38: «ما ضعف بدن عما قویت علیه النیه».

2- منشور جاوید، ج 5، ص 172 - 177.

در بین عبادات، بی شک نماز مظهر اتم عبودیت و سرآمد همه ی عبادت ها است. نماز از جمله عبادت هایی است که در همه ی ادیان الهی وجود داشته است. گرچه ممکن است کیفیت آن ها با هم فرق داشته باشد. آیات زیر مؤید همین مسئله هست:

درباره ی حضرت ابراهیم عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا تَقَبَّلْ دَعَاءِ؛ پروردگارا مرا برپا دارنده ی نماز قرار ده و از فرزندانم نیز چنین فرما پروردگارا دعای مرا بپذیر. (1)

درباره ی حضرت اسماعیل عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا؛ او همواره خانواده اش را به نماز و زکات فرمان می داد و پیوسته مورد رضایت پروردگارش بود. (2)

خطاب به حضرت موسی عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي؛ نماز را به یاد من بپا دار. (3)

يَا شُعَيْبُ اَصْرُ لَاتُكَ تَأْمُرُكَ اَنْ تَتْرَكَ مَا يَعْْبُدُ اَبَاوُنَا؛ گفتند ای شعیب آیا نمازت به تو دستور می دهد که آن چه پدران مان می پرستیدند را ترک کنیم؟ (4)

از قول حضرت عیسی عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا؛ و تا زمانی که زنده ام مرا به نماز و زکات توصیه کرده است.

8-1-2 آثار و برکات نماز

أ. آثار نماز در دنیا

1- یاد کردن خدا از بنده ی خود

خداوند در سوره ی طه می فرماید: «اقم الصلوة لذكری» (5) نماز ذکر و یاد خداست. این آیه وقتی در کنار این آیه ی شریفه ی «فاذكرونی اذکرکم.....» (6) تفسیرشود این نتیجه را افاده می کند که وقتی عبد به یاد حق باشد حق هم به یاد او خواهد بود. مفسرین در ذیل آیه ی شریفه ی «فاذكرونی اذکرکم»

ص: 40

1- سوره ابراهیم، آیه 40.

2- سوره مریم، آیه 55.

3- سوره طه، آیه 14.

4- سوره هود، آیه 87.

5- سوره طه، آیه 14.

6- سوره بقره، آیه 152.

در بیان این که «مراد از یادآوری بندگان چیست؟ بیانات متنوعی را ذکر کردند که از جمله آن موارد عبارت است از:

الف: مرا در «دنیا» یاد کنید، تا شما را در «جهان دیگر» یاد کنم.

ب: مرا به «دعا» یاد کنید تا شما را به اجابت یاد کنم (این استجاب می تواند هم در دنیا و هم در برزخ و هم در قیامت نصیب بنده شود.

ج: مرا به هنگام وفور نعمت یاد کنید تا شما را در سختی ها یاد کنم (این سختی هم اعم است)

2- نایل شدن به مقام شفاعت کبری

خداوند در سوره ی اسری خطاب به وجود نازنین رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ می فرماید:

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً؛ و بعضی از شب را بیدار باش و تهجد کن که این نماز شب، تنها بر تو واجب است، باشد که خدایت به مقامی محمود (شفاعت) مبعوث گرداند. (1) پس ثمره و نتیجه ی این برنامه ی الهی، رسیدن به مقام محمود است و روایات فریقین در ذیل آیه، مقام محمود را به عنوان مقام شفاعت کبری تفسیر کرده است که رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در روز قیامت در آن مقام قرار می گیرد.

3- دریافت اجر الهی و باز یافتن به آرامش کامل

در سوره ی بقره حق تعالی می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و نماز برپا داشتند و زکات را پرداختند اجرشان نزد خداوند محفوظ است نه ترسی بر آن ها است و نه اندوهگین می شوند (2).

در پرتو ایمان و عمل صالح و برپا داشتن نماز و ... مستحق دو جایزه می شوند: الف: دریافت پاداش (لهم اجرهم ...) ب: بهره مندی از آرامش کامل (لا خوف ...) که هیچ اضطراب و غمی به همراه آن وجود ندارد.

ص: 41

1- سوره اسراء، آیه 79.

2- سوره بقره، آیه 277.

ب. آثار نماز در برزخ

1- دفع وحشت های قبر

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَيَّ فَرَمَايِد: «ان الصَّلَاةُ تَأْتِي إِلَى الْمَيِّتِ فِي قَبْرِهِ بِصُورَةِ شَخْصٍ أَنْوَرِ اللَّوْنِ يُونُسُهُ فِي قَبْرِهِ وَ يَدْفَعُ عَنْهُ أَهْوَالَ الْبَرْزَخِ؛ نَمَاز بَه صُورَتِ اِنْسَانِي سَفِيدِ چهره، وَاَرَدَ قَبْرَ مَيِّتِ شَدَه وَ بَا اَو اِنْس مَي گيرِد وَ وَحْشَتِ هَاي بَرْزَخِ رَا اَز اَو بَرْطَرَفِ مَي كَنَد. (1)

2- مونس انسان در قبر

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَيَّ فَرَمَايِد: الصَّلَاةُ اِنْس فِي قَبْرِهِ وَ فَرَاشِ تَحْتِ جَنْبِهِ وَ جَوَابِ مَنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ؛ نَمَازِ مَوْنَسِ (نَمَازِ كُزَّارِ) دَر قَبْرِ وَ فَرَاشِ نِيكَو دَر زِيرِ اَو، وَ پَاسِخِ نَمَازِ كُزَّارِ بَرَايِ نَكِيرِ وَ مَنْكَرِ مَي بَاشَد. (2)

3- دیدار ملائکه از انسان در قبر

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَيَّ فَرَمَايِد: كَسِي كَه بَه قَصْدِ شَرِكْتِ دَر نَمَازِ جَمَاعَتِ وَ بَه سُوِي مَسْجِدِ گَامِ بَرِ مَي دَاَرَد، خَدَاوَنَدِ مَتَعَالِ دَر مَقَابِلِ هَر گَامِي كَه بَرِ مَي دَاَرَد، هَفْتَادِ هَزَارِ حَسَنَه بَه اَو پَادَاشِ مَي دَهْد وَ بَه هَمِيْنِ مِيْزَانِ نِيْزِ دَرَجَاتِ وَيْ بَالَا خَوَاهَدِ رَفْتِ، وَ اِگَرِ دَر چَنِينِ حَالَتِي بَمِيْرِد، خَدَاوَنَدِ مَتَعَالِ هَفْتَادِ هَزَارِ فَرَشْتَه رَا مَأْمُورِ، مَي نَمَايِدِ تَا دَر قَبْرِ بَه دِيْدَاَرِ اَو رَفْتَه، وَيْ رَا بَشَارَتِ دَهْنَدِ وَ دَر تَنْهَائِي قَبْرِ، اِنْيَسِ اَو بَاشَنْدِ وَ تَا رُوزِ قِيَامَتِ بَرَايِ اَو طَلَبِ اَمْرَشِ كَنْنَد.»

4- نجات از وحشت قبر

اِمَامِ بَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَيَّ فَرَمَايِد: «مَنْ اَتَمَّ رُكُوعَهُ لَمْ يَدْخُلْهُ وَحْشَةُ الْقَبْرِ؛ كَسِي كَه رُكُوعِشِ تَمَامِ وَ كَامِلِ بَاشَدِ هَر كُزِ دِجَارِ وَحْشَتِ قَبْرِ نَمِي شُود.» (3)

ص: 42

1- لئالی الاخبار، ج 4، ص 1.

2- خصال، ج 2، ص 522.

3- اصول کافی، ج 6، ص 169.

1- مقبولیت دیگر اعمال در سایه ی نماز

مولاعلی عَلَیْهِ السَّلَامُ در نهج البلاغه می فرماید: «كُلُّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبِعَ لَصَلَاتِكَ» هر عملی پیرو نماز است از این رو عروج دیگر اعمال در سایه سار نماز، میسر می شود «إِنْ قُبِلَتْ، قَبِلَتْ مَا سِوَاهَا وَإِنْ رُدَّتْ رُدَّتْ مَا سِوَاهَا» اگر نماز مورد قبول واقع شود، دیگر اعمال هم قبول می شود و اگر ردّ شود دیگر اعمال هم ردّ خواهد شد.

2- نماز توشه ی آخرت

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می فرماید: الصلاة زادٌ للمؤمن من الدنيا الى الآخرة؛ نماز زاد و توشه ی مؤمن در دنیا برای آخرت است. (1)

3- عامل ورود به بهشت

امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: «همانا پروردگار شما مهربان است، عمل کم را تقدیر می کند، هر آینه انسان دو رکعت نماز برای خدا به جا آورد، خداوند به سبب آن نماز، او را وارد بهشت می کند.» (2)

4- معاف از عذاب و ورود بی حساب به بهشت

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می فرماید: «قال الله - عز وجل - إِنَّ لِعَبْدِي عَلَىٰ عَهْدِي إِنْ أَقَامَ الصَّلَاةَ لَوْ قَتَلَهَا أَنْ لَا أُعَذِّبَهُ وَأَنْ أُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ؛ ... من تعهدی نسبت به بنده ام دارم که اگر نماز خود را در وقتش به پا دارد، او را عذاب نکنم و بدون حساب او را به بهشت ببرم.» (3)

و باز از آن وجود نورانی در کلامی دیگر آمده، که فرمود: «کسی که چهل روز نمازهای خود را با جماعت به جا آورد، به طوری که يك تكبيرة الاحرام از او فوت نشود، برای او آزادی از آتش جهنم و آزادی از نفاق نوشته می شود.» (4)

ص: 43

1- بحار الانوار، ج 79، ص 232.

2- مستدرک سفینه البحار، ج 3، ص 147

3- کنز العمال، ج 7، حدیث 19036

4- محجة البيضاء، ج 1، ص 244

امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: «انَّ اللهَ - عزَّوجلَّ - قال: الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَانَّ الثَّمَانَ رَكَعَاتِ التِّي يَصَلِّيْهَا الْعَبْدُ اللَّيْلِ زِينَةُ الْآخِرَةِ؛ خداوند متعال ثروت و فرزندان را زینت دنیا دانسته، ولی هشت رکعت نمازی که آدمی در آخر شب می خواند، زینت آخرت است. (1)

د. آثار بی نمازی

1- به سوی آتش رفتن نمازگزار ربا کار

امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود: چون روز قیامت فرا می رسد، بنده ای را می آورند که اهل نماز بوده و خود نیز چنین ادعا می کند؛ به وی می گویند، تو بدان جهت نماز گزاردی که تو را ستایش کنند، پس به ملائکه دستور می دهند او را به سوی آتش ببرید. (2)

2- عدم ملاقات با رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در کنار حوض کوثر

رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می فرماید: «لِيسَ مِنِّي مَنْ اسْتَخَفَّ صَلَاتَهُ لَا يَرُدُّ عَلَيَّ الْحَوْضَ لَا وَاللَّهِ؛ کسی که نماز را سبک شمارد از من نیست، به خدا سوگند که بر حوض مرا ملاقات نخواهد کرد. (3)

3- سقوط در آتش

قرآن در بیان جواب دوزخیان که پرسیده شد چه چیزی شما را به دوزخ کشانده می گویند ما از نماز گزاران نبودیم: «ما سَلَلْكُمْ فِي سَقَرٍ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ». (4)

4- محسور شدن با قارون و فرعون و هامان

رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می فرماید: لَا تَضَيِّعُوا صَلَاتَكُمْ، فَإِنَّ مِنْ ضَيِّعِ صَلَاتِهِ حَسْرَةُ اللَّهِ قَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ - لعنهم الله و اخزاهم - و كان حقاً على الله ان يدخله النار مع المنافقين، فالويل لمن لم يحافظ

ص: 44

1- بحار الانوار، ج 84، ص 152، ثواب الاعمال، ص 41.

2- بحار الانوار، ج 69، ص 301.

3- وسائل الشیعه، ج 4، ص 24،

4- نهج البلاغه، خطبه 199، ترجمه دشتی.

صلاته؛ نمازتان را ضایع نکنید، به درستی که هر کس نماز خویش را ضایع کند، خداوند عزوجل او را با قارون و فرعون و هامان محشور می کند، خداوند به آنان لعنت کند و آن ها را رسوا سازد، و بر خدا لازم است آن ها را با منافقان به آتش داخل کند، پس وای بر کسی که مواظب نمازش نباشد. (1)

5- محرومیت از شفاعت

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند: «هر کس عمداً نمازش را ترك کند، بر درب جهنم نامش در زمره دوزخیان نوشته می شود.» (2)

خداوند متعال در قرآن، یکی از آثار نماز را بازداشتن انسان از گناه معرفی می کند: **إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ (3)** اما به راستی چگونه نماز ما را از زشتی ها باز می دارد؟

همان طور که گذشت نماز ذکر است یعنی به یاد خدا بودن چند چیز است که در تربیت نفس مؤثر است یکی نماز که یاد خداست دیگری یاد معاد که تأثیر به سزایی در انسان دارد هر بلایی که بر سر انسان می آید حاصل غفلت از یاد خدا و معاد است. نماز در حقیقت یادآوری معاد و روزهای سخت پیش و روی انسان است مرحوم ملا احمد نراقی در مثنوی طاقدیس این حقیقت را بسیار زیبا به تصویر کشیده است. ایشان نماز را قیام صغری انسان معرفی می کند و این چنین می گوید: اذان و اقامه در حقیقت نفخ صور است که در آن دمیده می شود همان طور که با دمیدن در صور مردگان از قبر بر می خیزند با اذان و اقامه نیز انسان از خواب یا مرگ غفلت بر می خیزد.

آن اذان و آن اقامه نفخ صور *** آن زجا برخاستن بعث و نشور

آن مصلی موقف و قبله وقوف *** بستن احرام در موقف عکوف

چون شدی واقف در آن موقف، زبان *** می گشایی در سپاس و امتنان

وقتی بنده تکبیرة الاحرام را می گوید و شروع می کند به خواند حمد آن زمانی است که خود را در مقابل حق می بیند در می یابد که این همان است که خداوند وعده اش را داده بود قالوا یا ویلتنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون لذا شروع می کنند به حمد و ستایش خداوند.

ص: 45

1- بحار الانوار، ج 79، ص 202.

2- کنز العمال، ج 7، حدیث 19090

3- سوره عنکبوت، آیه 45.

حمد و سوره آن سپاس است و ثنا *** در وقوف بارگاه کبریا

ناگهان ندا می آید که این جا جای حمد و سپاس نیست جای آن در دنیا بود و چه قدر در دنیا تأکید می کردیم که حمد ما را بگویید.

گویا آن که خطاب آید ترا *** این زمان بگذار تمجید و ثنا

دفتر اعمال خود را نیز ببین *** هیبت این روز رستاخیز بین

ای مسافر، تا چه آوردی بگو *** زین سفر سودت چه باشد، مایه کو؟

بعد اشاره به رکوع می کند و می فرماید: رکوع در نماز ما حکایت از این دارد که این جواب ناخوشایند نا امیدشان کرده و بار گناه را احساس می کنند که چطور کمرشان را خم می کند

خم کنی قامت، پی عجز و نیاز *** سر کنی تسبیح آن، عاجز نواز

من ندارم غیر عجز و لابه، هیچ *** در من و در کار من شاها، مپیچ

قامتی دارم، خم از بار گناه *** سر به زیرم چون که هستم رو سیاه

دوباره ندا می آید بنده سرت را بلند کن دفتر اعمال خودت را ببین، این جا دیگر بنده به خاک می افتد و صورت بر خاک می گذارد که سجده ی ما حکایت از این حال بنده دارد

جبهه و روبر زمین سایه همی *** پشت دستان را زغم خایی همی

باز بنده شروع می کند عظمت خدا یاد کردن که خدایا تو بلند مرتبه ای از بنده روسیاه خود درگذر

کای شها، پاکا، بلندا، بر ترا / بنگر از رحمت در این موقف مرا

ولی دوباره ندای نا امید کننده می شنود که ای بنده ی من؛

گویدت گویا که سر بردار هین *** تا چه کردستی در این دفتر ببین

بنده سر را بلند می کند شروع می کند به استغفار:

سر بر آری لب به استغفار باز *** توبه را سازی شفیع و چاره ساز

ولی باز هم جواب دندان شکن می شنود.

گویدت بگذشت روز توبه، هان *** تا چه آوردی، بگوفاش و عیان

بنده دوباره به سجده می افتد، باز خدا را به عظمت می خواند باز هم صدای ناامید کننده می شنود با عتاب بنده را مورد خطاب قرار داده که بر خیزد و بلند شود که این اشاره به شروع رکعت دوم نماز دارد بنده بر می خیزد دوباره شروع به حمد و ستایش خداوند باز همان روال ادامه پیدا می کند.

باز افتی در رکوع و در سجود *** گه رکوع و گه سجود و گه قعود

باز گوید ناید امروز این به کار *** مایه و سود آن چه آوردی؟ بیار

روزگاران را به غفلت باختی *** کار خود با این جهان انداختی

هان چه سود از مایه ات، اندوختی؟ *** هان چه شمع از مایه ات، افروختی؟

لرزدت آن دم ز هیبت استخوان *** هم رود قوت ز پایت هم توان

این جا دیگر اشاره به تشهّد می کند، بنده در این جا دیگر قدرت هیچ حرکتی ندارد، از بس آن روز با هیبت بنده را مستأصل می کند با همان بی حالی مثل دست و پا شکسته ای که قادر به هیچ حرکتی نیست شروع می کند به ذکر توحید

کاشهد ان لا اله لی سواه *** من به وحدانیت هستم گواه

هم گواهم بر نبی مؤتمن *** این هم سرمایه و هم سود من

سود من از این سفر این ست و بس *** نیست غیر از این دوام، فریاد رس؟

ناگهان چشم بنده به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ امامش عَلَيْهِ السَّلَامُ می افتد و علی الاعراف رجال که شناخته می شوند جانی به پیکر نیمه جان بنده می رسد زبانش گویاتر می شود نفسی می کشد خوشحال از دیدن پیامبر و امام خود

ای پناه جمله امت السلام *** ای شفیعان قیامت همتی

السلام ای شافع روز جزا *** السلام ای عاصیان را مرتجی

السلام ای بندگان صالحین *** السلام ای انبیا و مرسلین

من گنه کارم، پشیمانم ذلیل *** واقف اندر موقف ربّ جلیل

ای شفیعان قیامت همتی *** التفاتی، التماس رحمتی

یک نظر، ای شهریاران از کرم *** سوی آن افتاده ی بحر ندم

این سلام های نماز اشاره به این قسمت از قیامت دارد. در پایان مرحوم نراقی می فرماید:

از اشارات نماز این ها یکی است*** زان چه گفتم از معانی اندکی ست

خلاصه، این نماز قیامت صغرای بنده است و بنده هر روز آن روز عظیم و ملالت آور را تداعی می کند که مبادا خواب غفلت او را زمین گیر و از هستی ساقط کند. چنین بنده ای که هر روز قیامت خود را ترسیم می کند، چطور می تواند گناه معصیت کند حالی برای گناه کردن برای این بنده باقی نمی ماند. لذا به قول مرحوم نراقی (ره) این یکی از اشارات و اسرار نماز است که بیان شد. بنده ای که این چنین نماز می خواند چطور می تواند گناه مرتکب شود دزدی، خیانت، دورغ و هزاران گناه بی شمار از او سرزند. بنابراین هر چه می کشیم از غفلت ماست به قول صایب تبریزی که چقدر زیبا گفت:

ما زغفلت زیر گردون شادمانی می کنیم/ورنه گندم سینه چاک، از بیم زخم آسیاست.

اگر مثل گندم بدانیم که چطور زیر چرخ اسباب خرد خواهیم شد، اصلاً شادی مستانه از روی غرور نمی کردیم، مرتکب معصیت نمی شدیم همه ی این ها برخاسته از غفلت ماست و باز هم چه زیبا گفته صائب:

فکر شنبه تلخ دارد جمعه ی اطفال را/عشرت امروز بی اندیشه فردا خوش است.

مانند دانش آموزی که، غروب جمعه دل گیر و بی حوصله است، چون فردا باید برود مدرسه و تکلیف خود را جلوی معلّم بگذارد، ما هم اگر به فکر فردا باشیم و یقین داشته باشیم که باید تکالیف خود را جلوی معلّم عالم وجود بگذاریم قطعاً خیلی از کارهای ناشایست را انجام نمی دهیم هیچ خود را موظّف به انجام تکلیف الهی هم می دانیم.

نماز، جامع خیرات است خیلی چیزها در خود دارد. در نماز خورشید، ماه و ستارگان، آب، زمان، مکان، لباس نقش ایفا می کنند با خورشید وقت نماز را تعیین می کنیم، با ماه و ستارگان جهت قبله را تعیین می کنیم با آب وضو می سازیم آبی که با آن وضو می سازیم باید پاک باشد غصبی نباشد مکانی که نماز می خوانیم نیز باید پاک باشد و غصبی نباشد همچنین لباس ما؛ بنابراین نمازگزار واقعی دزدی نمی کند، طهارت و پاکی را رعایت می کند هر آن چه را خلاف باشد و ضرر به نماز صحیح او بزند از او سر نمی زند.

به فرموده ی پیامبر عظیم الشان حضرت محمد صَ لَّمَى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الصلاة معراج المؤمن؛ نماز معراج مؤمن است همان طور که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به معراج رفت، مؤمن با نمازش می تواند پرواز کند و به معراج برود. حقیقت پرواز مؤمن در نماز بی شباهت به پرواز هواپیما نیست. همان طور که می دانیم برای پرواز یک هواپیما باید اصولی رعایت شود باید از باند پرواز بلند شود در مسیری که برج مراقبت تعیین می کند باید حرکت کند خلبان باید با زبان بین المللی حرف بزند نماز هم این چنین است تا وقت اذان نشود و رخصت نماز داده نشود پروازی در کار نیست با همان کیفیت که خداوند می فرماید باید نماز خواند باید به عربی هم خواند چون زبان بین المللی است همه باید به یک زبان نماز بخوانند گرچه زبان غیر عربی داشته باشند.

9-1-2 امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نَهْضَةُ الْكُوفِيِّينَ عِبُودِيَّةُ الْهَيْ

شاید به ذهن بسیاری از ما بیاید آیا انسان می تواند به مرحله ای برسد که تمام اعمال و رفتارش فقط برای خداوند باشد؟ آیا کسی به مقام عبد و عبودیت کامل خداوند می رسد؟ آیا کسانی به این جای گاه رسیده اند تا به عنوان الگو و سرمشق و نمونه برای ما قرار داده شود؟ برای پاسخ به این سؤالات باید به سیمای امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ و به کاری که آن حضرت با اصحاب و یاران با وفایش در صحنه ی کربلا و در روز عاشورا انجام داد توجه نماییم.

امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ نمونه ی کامل عبودیت و عبادت خداوند است که، تمام اعمال و رفتارش برای خداوند بود، خود و خانواده اش را محو و فنا در خداوند کرد. امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ الگوی کامل بندگی است، همه ی تلاش ها، فداکاری ها، ایثارها، مجاهدت ها و رشادت های امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ اولاد و اصحابش فقط برای رضای خدا بود. عمده ترین محور و کانون که امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ همواره به آن توجه داشت و لحظه ای از آن غافل نبود؛ خدا بود. در روایتی که هر چند از نظر سند بر اساس درایة الروایة محل بحث و گفت وگو است اما به لحاظ نکات عرشی و حقایق عرفانی بلندی که در آن هست نمی توان به سادگی از آن گذشت و از متن و محتوای و زیبایی آن به آسانی چشم پوشید، آمده است که خداوند متعال فرمود: «من طلبنی وجدنی و من وجدنی عشقنی (یا: من وجدنی احبنی) و من احبب عشقنی و من عشقنی عشقته و من عشقته قتلته و من قتلته فعلى دیته و انا دیته (و یا: و من على دیته فانادیته؛ هر که به جست و جوی من بر آید، مرا می یابد و هر که مرا پیدا کند، دوستم خواهد داشت

و هر که من را دوست بدارد عاشق و شیفته ی من خواهد شد و هر که چنین باشد من نیز عاشق او خواهم بود و هر که من عاشق او باشم در این راه او را خواهم کشت و شهید عشقش خواهم نمود(1) و هر که از سوی من شهید عشق شود، خون بهای او بر عهده من خواهد بود و من خود دیه و خون بهای وی هستم (و به کم تر از این برای وی راضی نیستم). (دیه چیزی است که در آخرین مرحله دریافت می شود و آخرین موجودی و دریافتی است و تنها موجودی عاشق، خداست و بس.)

شاید یکی از علّت های این همه عشق و محبت هزاران انسان دل باخته به او، در گوشه و کنار جهان از ملیت ها و اقوام گوناگون به خاطر این باشد که او برای خدا قیام کرد و خداوند این گونه مهر و محبت او را در قلب هزاران انسان، جاری نموده، نام او را جاودانه ساخته است.

10-1-2 تجلی عبودیت الهی در گفتار امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام از وقتی که از مدینه حرکت می کند، تا به مکه و کربلا می رسد، در هر فرصتی با خداوند، به راز و نیاز می پردازد، میثاق و پیمان عاشقانه اش را با او محکم تر و استوارتر می سازد از جمله در روز عرفه با گروهی از اهل بیت علیه السلام و فرزندان و شیعیان خود از خیمه بیرون می آیند و رو به کعبه می ایستد و با حالت خاصی به راز و نیاز، دعا و نیایش می پردازد، از ابتدا تا انتهای این نیایش عاشقانه و عارفانه چنان زیبا و پر محتوا است که فقط انسان های عارف به ذات پروردگار، اولیاء الله و... می توانند آن گونه سخن بگویند و به راز و نیاز پردازند، وقتی انسان به معانی و مفاهیم دعای عرفه توجه می نماید به خوبی می فهمد که، این جملات و کلمات از زبان کسی جاری گردیده که، قلبش لبریز از ایمان بوده که این گونه با سوز و گداز با خدای خویش سخن می گوید.

برای نمونه بخش های از آن را ذکر می کنیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَرْغَبُ إِلَيْكَ وَتَهْتَدُ بِالرُّبُوبِيَّةِ لَكُمْ» و به پروردگاری تو گواهی دهم. مُقَرَّأً بِأَنَّكَ رَبِّي وَ إِلَيْكَ مَرَدِّي إِنْ تَدَأْتَنِي بِنِعْمَتِكَ قَبْلَ أَنْ أَكُونَ» اقرار دارم به این که تو پروردگار منی و به سوی تو است بازگشت من آغاز کردی وجود مرا به رحمت خود پیش از آن که باشم. ای خدای من اشتیاق دارم به سوی تو و به ربوبیت معترفم می دانم، که تو مربی و پروردگار منی و بازگشت من به سوی توست».

ص: 50

«أنا أشهد يا الهی بحقیقة ایمانی و عقد عزمات یقینی خالص صریح توحیدی و باطن مکنون ضمیری؛ من گواهی می دهم برای خدا از خلوص و حقیقت ایمانم به عهد قلبم که از فرایض مقام یقین من است و توحید خالص و پاک از شایبه و از باطن سرّ ضمیرم.» (1)

به غیر از دعا و نیایش هایی که امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ داشته است که تنها بخشی از آن ها در تاریخ ثبت گردیده و امروزه به دست ما رسید با توجه به شرایط آن روز و نبودن امکانات برای ثبت و ضبط وقایع و وضعیت خاصی را که امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ داشت می توان گفت که بسیاری از سخنان و کلام او در قالب دعا و نیایش خطبه و سخنرانی نامه و پیام ثبت نشده و از چشم انداز روایان حقیقی احادیث، به دور مانده است.

امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ در هر فرصتی اهداف و فلسفه ی نهضت خویش را بیان نموده و خدایی بودن آن را اعلام داشته است. امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ در پاسخ محمد بن حنفیه که موافق حرکت او به طرف عراق نبود، می فرماید که رسول خدا صَدِّی لَمَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ را در خواب دیدم که فرمود: «یا حَسَّیْنُ اُخْرُجْ فَإِنَّ اللّهُ قَدْ شَاءَ أَنْ یَرَکَ قَتِیلاً؛ ای حسین خارج شو، که خدا می خواهد تو را کشته ببیند.» (2) محمد بن حنفیه وقتی این سخن را شنید گفت: با چنین وضعی پس زنان و بچه ها را به کجا میبری؟ امام عَلَیْهِ السَّلَامُ در پاسخ او فرمود: «إِنَّ اللّهُ قَدْ شَاءَ أَنْ یَرَاهُنَّ سَبَّایَا؛ خدا خواسته است که آن ها را نیز اسیر ببیند.» (3)

خطبه ای را که در مکه ایراد فرموده است که بسیاری از مورّخان آن را نقل نموده اند در قسمتی از آن آمده است: «الْحَمْدُ لِلّهِ وَ مَا شَاءَ اللّهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّهِ وَ صَدِّی لَمَّی اللّهُ عَلَی رَسُوْلِهِ وَ سَلَّمَ حُطَّ الْمَوْتُ عَلَی وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْفِلَادَةِ عَلَی جِیدِ الْفِتَاةِ ... رِضَى اللّهُ رِضَانَا أَهْلَ الْبَیْتِ نَصَبْرٌ عَلَی بَلَائِهِ وَ یَوْفِیْنَا أَجْوَرَ الصَّابِرِیْنَ.» (4)

امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ و یاران بزرگوار ایشان به خود هیچ گونه تردیدی راه ندادند و با فدا کردن جان های خویش در راه هدف، درخت اسلام را آبیاری نموده، پایدار نگه داشتند. امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ از تمام هستی خویش در راه خدا گذشت. در آخرین لحظات ساعت های حماسه ی کربلا، هنگامی که فرزند

ص: 51

1- فرازهای از دعای عرفه امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ.

2- بحار الأنوار، ج 44، ص 364.

3- همان.

4- بحار الأنوار، ج 44، ص 366.

شیرخوارش، بر روی دستانش شربت شهادت نوشید، فرمود: «هَوَّنَ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعَيْنِ اللَّهِ؛ این مصیبت هم برای من آسان است، زیرا خداوند آن را می بیند. (1)

امام حسین عَلِيهِ السَّلَام تا پایان عمر، تا روز شهادتش، بلکه تا ساعت و حتی لحظه ی شهادت این ارتباط ناگسستی و آن عشق سوزان به محبوب واقعی خود را، به همراه داشت. در روز شهادت هر چه به زوال ظهر نزدیک می گردید و ساعات بحرانی جبهه ی کربلا نزدیک تر می شد آن عاشق دل باخته، با سپری شدن ساعات فراق و نزدیک شدن وعده ی وصل قیافه اش مصمّم تر، رنگ او برافروخته تر، سیمایش گلگون تر و چهره اش شکفته تر می گردید و وجد و شور مخصوصی در امام مشاهده می شد. (2)

حتی امام حسین عَلِيهِ السَّلَام در لحظه ی شهادت تبسم بر لبان خود داشت و خندان و شاداب بود. او آرام و شاد و بشاش و متبسم و خندان بود. شمر از او سر می برید اما وی چون گل شکفته بود.

وقتی یزید می خواست دل زینبِ سلام الله عَلِيهَا را بسوزاند، گفت: وضع چطور است؟ فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا - هر چه از خداست، زیباست. فکر نکن اگر ما را کشتی، کشتن ها برای ما تلخ نیست. افتخار می کنیم به این شهادت ها و شهیدان که در راه خدا دادیم.

2-2 معروف صبر

اشاره

یکی از معروف هایی که جلوه ی خاصی در روز عاشور داشت معروف صبراست. صبر، یکی از نعمت هایی است که خداوند متعال، در وجود انسان قرار داده است. صبر در هر فردی به هر اندازه ای وجود دارد استفاده و به کارگیری آن برای هر فردی به یک اندازه مشکل است؛ اما این سختی و مشکلات بسته به حالتی است که انسان در آن قرار می گیرد.

ص: 52

1- همان، ج 45، ص 46.

2- همان، ج 44، ص 297

صبر به معنای حبس است. (1)

گرچه تعاریف دیگری از آن به عمل آمد؛ ولی روح همه ی آن ها یکی است و آن هم حبس است. مُستفاد از روایات، صبر بر سه قسم است: «الصَّبْرُ اِمَّا صَبْرٌ عَلَى الْمُصِيبَةِ او عَلَى الطَّاعَةِ او عَنِ الْمَعْصِيَةِ وَ هَذَا الْقِسْمُ الثَّلَاثُ اَعْلَى دَرَجَةً مِنَ الْقِسْمَيْنِ الْاَوَّلَيْنِ؛ صَبْرٌ يَاصْبِرُ بِرِ بَلِيَةٍ وَ مَصِيبَةٍ يَاصْبِرُ بِرِ اطَاعَتِ وَ بِنَدَاجِي وَ عِبُودِيَةِ يَاصْبِرُ اَزْ گِنَاهِ وَ مَعْصِيَةِ اسْتِ وَ اَيْنِ قِسْمِ سَوْمِ اَزْ دُو قِسْمِ اَوَّلِ بِالَا تَرِ وَ پَرَا رَزْشِ تَرِ اسْتِ». (2)

صبر بر طاعت

بدین معنا، که نفس انسان همیشه سعی دارد، از اطاعت خدا و عبادت بگریزد و سرباز زند، این که انسان بتواند جلوی این خواسته نفس بایستد و مقاومت کند و نگذارد او را از عبادت باز دارد این می شود صبر بر طاعت خدا. البته این کار سخت و دشواری است مجاهدت می خواهد لذا خداوند در قرآن می فرماید: وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ اِنهَا لَكَبِيرَةٌ اَلَا عَلَى الْخَاشِعِينَ؛ از صبر و نماز یاری جوید (و با شکیبایی و مهار هوس های دورنی و توجه به پرودگار، نیرو بگیرید) و این کار جز برای خاشعان، دشوار و سنگین است. (3)

صبر بر معصیت

بدین معنا که هوا و هوس و خواهش های نفسانی همیشه انسان را به سوی گناه و معصیت سوق می دهد و او را تشویق به انجام نواهی الهی می کند، این که انسان بتواند جلوی هوا و هوس را بگیرد و او را حبس کند و نگذارد مرتکب گناه و معصیت خدا شود این می شود صبر بر معصیت. وجود جاذبه و عوامل گناه اطراف انسان، زمینه را برای گناه کردن فراهم می سازد سخت است که انسان بتواند در مقابل این همه جاذبه مقاومت کند جاذبه ی زن، مال، شهوت و... از هر طرف به انسان رو می آورد، خصوصاً اگر به انجامشان معتاد گردد این جاست که مشکل دو چندان می شود به خصوص

ص: 53

1- مقایس اللغة، ماده صبر.

2- میزان الحکمة، ج 5، ص 267.

3- سوره بقره، آیه 45.

گناहانی که نیاز به مخاطب خاصی ندارد و به تنهایی می تواند انجام دهد چون آسان تر با آن انس پیدا می کند و فاصله گرفتن از آن سخت و دشوار می شود.

از جمله صبر بر معاصی، صبر بر نعمت است، انسان باید در رفاه و نعمت و در مال و جاه و کثرت عیال و فرزندان خود حدّ متعارف را برگزیده، و بر آن صبر کند زیرا، نفس انسانی دائماً در صدد زیاده طلبی است، و به تعبیر قرآن **الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ**؛ انسان وقتی خود را مستغنی، دید طغیان گر می شود. (1) اگر انسان مُمَحِّض در آسودگی و آسایش شد و خود را بی نیاز احساس کرد، طغیان گری کرده و راه عصیان می پوید و از همین روی قرآن کریم دائماً تذکر می دهد **كَيْفَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنذِكِ اللَّهُ؛** ای کسانی که ایمان آورده اید، مشغول نکند شما را، اموال و اولادتان از ذکر خدا. (2) امان از وقتی که انسان جلوی خود را باز ببیند، چه ها که نمی کند! این گونه صبر همان صبر «عَمَّا تُحِبُّ» است که در کلمات مولی در کتاب شریف نهج البلاغه آمده است: «الصَّبْرُ صَبْرَانِ صَبْرٌ عَلَى مَا تَكْرَهُ وَ صَبْرٌ عَمَّا تُحِبُّ» (3) صبر بر دو گونه است: الف: صبر بر آن چه کراهت داری (که شامل صبر بر مصیبت ها و امور مخالف طبع مثل میل به عدم سر به سجده گذاردن و سخت بودن عبادت بر نفس)

ب: صبر از آن چه دوست می داری (که شامل صبر بر معاصی و اموری است که نفس به آن میل دارد) پس با صبر خود حدّ متعارف و متعادل خوشی را حفظ کن، و این جمله را به خاطر بسیار «زیاده روی در خوشی موجب مرگ خوشی است».

براساس این که صبر در معصیت مشکل تر از صبر در مصیبت و آن مشکل تر از صبر در عبادت است، در منابع اسلامی برای دارنده ی صبر در مصیبت «متصبر» (از باب تفعل) و برای دارنده ی صبر در مصیبت از باب مفاعله که اسم فاعل آن «مصابر» است، و برای دارنده صبر در عبادت «صابر» (از ثلاثی مجرد) استعمال شده است. (4)

ص: 54

1- سوره علق، آیات 6 و 7.

2- سوره منافقون، آیه 9.

3- نهج البلاغه، کلمات قصار، 52 و 55.

4- اخلاق اسلامی در نهج البلاغه، ج 1، ص 377.

نفس انسان، همیشه در مقابل سختی‌ها و گرفتاری‌ها به جَزَع و فَزَع می‌افتد. همیشه دنبال راحت طلبی است برای او ناگوار است که بخواهد ناکامی‌ها و شداید را تحمل کند؛ لذا در این موقع بی‌تاب می‌شود. اگر انسانی با ناکامی و مشکلاتی روبرو شود و بتواند عنان بر نفس خویش بزند و بتواند بی‌تابی و جَزَع و فَزَع نکند این می‌شود صبر بر مصیبت.

2-2-2 آثار و فواید صبر

از آن جایی که صبر از فضیلت‌های اخلاقی بوده، تمامی فضیلت‌های اخلاقی نیز برای انسان دارای فایده می‌باشند، پس بنابراین، صبر نیز دارای فوایدی است. بنابراین چه از آیات قرآن کریم و روایات ائمه ی معصومین عَلَیْهِ السَّلَامُ به دست می‌آید، در این جا برخی از این فواید ذکر و مطالبی پیرامون آن‌ها مطرح می‌شود.

1- همراهی خداوند متعال با فرد صابر

یکی از فواید صبر این است که، فرد صابر می‌تواند به وسیله ی صبر خویش، رضایت خداوند متعال را جلب نماید و خداوند به او در پیروزی بر مشکلات، کمک نماید.

چنان که قرآن کریم، در این باره می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید از صبر و نماز کمک بجویید، که همانا خداوند با صابران است»⁽¹⁾.

2- قوی شدن ایمان

صبر بر مصایب یکی از عواملی است که باعث قوی و راسخ تر شدن ایمان می‌شود، به طوری که امیرالمؤمنین علی عَلَیْهِ السَّلَامُ صبر را اساس ایمان قرار داده و می‌فرماید «الْإِيْمَانُ بُنِيَ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ عَلَى الْيَقِينِ وَالصَّبْرِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهَادِ؛ همانا ایمان بر چهار پایه بنا شده است: یقین و صبر و عدل و جهاد»⁽²⁾.

ص: 55

1- سوره بقره، آیه 153.

2- بحار الأنوار ج 79، ص 137

یکی از فضیلت های اخلاقی، وفای به عهد و پیمان می باشد و قرآن کریم نیز به این امر توصیه کرده و می فرماید: یا ایها الذین امنوا افوا بالعقود؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، به پیمان ها و قراردادهای خود وفا کنید». (1)

وفای به عهد از نشانه های فرد صابر می باشد چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «أَمَّا عَلَامَةُ الصَّادِقِ فَأَزْبَعَهُ يَصْدُقُ فِي قَوْلِهِ وَ يَصْدُقُ وَعْدَ اللَّهِ وَ وَعِيدَهُ وَ يوفى بِالْعَهْدِ وَ يَجْتَنِبُ الْغَدْرَ؛ راست گور چهار علامت است: سخن مطابق واقع گوید، نوید و وعید خدا را تصدیق کند، به عهد خود وفا کند، و پیمانش را نشکند». (2)

کاستی مصیبت یکی از ویژگی های صبر این است که باعث کم شدن مصیبت انسان می شود. کسی که صبر را بر بی قراری ترجیح می دهد، مصیبت وی کم تر از زمانی می شود که بی قرار بوده، همین امر باعث می شود که توانایی پیروزی بر مشکلات را پیدا کند.

امام موسی کاظم علیه السلام، درباره ی کاهش مصیبت به سبب صبر می فرماید: «الْمُصِيبَةُ لِلصَّابِرِ وَاحِدَةٌ وَ لِلْجَائِعِ اثْنَتَانِ» (مصیبت برای شکمپا یکی است و برای بی قرار دوتا است) (3).

4- پاداش دو برابر

یکی از فایده های صبر این است که خداوند متعال به افراد صابر دو مرتبه پاداش عطا می فرماید. چنان که در سوره ی مبارکه ی «قصص» به این امر اشاره کرده و می فرماید: أُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَدْرءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ؛ آنانند که به [پاس] آنکه صبر کردند و [برای آنکه] بدی را با نیکی دفع می نمایند و از آنچه روزی شان داده ایم انفاق می کنند دو بار پاداش خواهند یافت». (4)

همین امر خود دلالت بر این مطلب دارد که صبر در نزد خداوند متعال بر بسیاری از اعمال نیک دیگر برتری دارد تا آن جا که خداوند متعال اجر و پاداش صبر را دو برابر بقیه ی اعمال می داند.

ص: 56

1- سوره ماده، آیه 1.

2- تحف العقول، ص 20

3- تحف العقول، ص 414.

4- سوره قصص، آیه 54.

5- رفع بلاها

همان طور که گفته شد، صبر یکی از نعمت های بسیار بزرگ است که خداوند متعال، به انسان عطا فرموده است. یکی از ویژگی های این نعمت بزرگ این است که بلاها را از انسان دور می گرداند و باعث آسوده شدن انسان از بسیاری از مصیبت ها می شود.

در کتاب «تصنیف غررالحکم و دررالکلم» از علی عَلَیْهِ السَّلَامُ در این زمینه، روایت شده است که: «الصبر یرفع البلاء» (صبر بلا را رفع می کند). (1)

6- نشانه ای برای ایمان باطنی

صبر نشانه ای است برای تشخیص افرادی که درباره ی خداوند متعال و جهان آخرت به یقین رسیده اند و می دانند که تمام پیامبران از جانب خداوند متعال، برای هدایت مردم مبعوث شده اند.

امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: «الصَّبْرُ مِنَ الْیَقِینِ؛ صبر از یقین می باشد». (2)

7- رستگاری

بسیاری از اعمال وجود دارند که، انسان با انجام دادن آن ها می تواند به درجات بالای معنوی برسد. اما یکی از این اعمال که موجب می شود انسان زودتر به مقامات معنوی برسد و رستگار شود، صبر است. قرآن کریم می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، شکیبایی ورزید و دیگران را نیز به شکیبایی وادارید و در برابر دشمن پایداری کنید، و مرزرداری نمایید، و از خدا پروا کنید شاید رستگار گردید». (3) این آیه، سندی بر رستگاری افراد صابر می باشد.

8- داخل شدن در بهشت

انسان به وسیله ی صبر بر مصایب می تواند در جهان آخرت و در بهشت برین برای خود جای گاهی مهیا کند. چنان که امام محمد باقر عَلَیْهِ السَّلَامُ در این باره می فرماید: الْجَنَّةُ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالصَّبْرُ فَمَنْ

ص: 57

1- تصنیف غررالحکم و درر الکلم، ص 11

2- الحیات، ج 1، ص 171.

3- سوره آل عمران، آیه 200.

صبر علی المکاره فی الدنیا دخل الجنة؛ بهشت را مکاره و ناملايمات فرا گرفته است، پس هر کس در دنيا صبر بر ناملايمات و مکروهات نمود، داخل بهشت می شود. (1) پس بنابراین حدیث می توان یکی از راه های داخل شدن در بهشت را صبر دانست.

9- مغفرت و آمرزش

مغفرت از جانب خداوند متعال یکی دیگر از فواید صبر برای انسان است، قرآن کریم می فرماید: «به یقین مردان مسلمان و زنان مسلمان که شهادتین را گفته، عملاً تسلیم دین شده اند و مردان مؤمن و زنان مؤمن (که اعتقاد قلبی به اصول و فروع اسلام پیدا کرده اند)، و مردان مطیع و خاضع و زنان مطیع و خاضع، و مردان راست گو و زنان راست گو، و مردان صابر و شکيبا و زنان صابر و شکيبا، و مردان فروتن از درون قلب و زنان فروتن از درون قلب، و مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده، و مردان روزه دار و زنان روزه دار، و مردان حافظ شهوات و زنان حافظ شهوات، و مردان بسیار یادکننده ی خدا و زنان یادکننده ی، خداوند، برای همه ی آنان آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا؛ مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان و مردان و زنان عبادت پیشه و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکيبا و مردان و زنان فروتن و مردان و زنان صدقه دهنده و مردان و زنان روزه دار و مردان و زنان پاکدامن و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می کنند خدا برای [همه] آنان آمرزشی و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است. (2)

در این آیه ی مبارکه، افراد صابر همراه با تمامی زنان و مردان مسلمان، مردان و زنان صدقه دهنده، مردان و زنان روزه دار، مردان و زنان حافظ شهوات و مردان و زنان بسیار یاد کننده خداوند متعال ذکر شده است و این مطلب خود دلالت بر عظمت و بزرگی صبر دارد.

ص: 58

1- ارمغان شهید، ترجمه مسکن الفؤاد، ص 52 و الوافی، ج 4، ص 334.

2- سوره احزاب، آیه 35.

3-2-2-2-3 صبر و شکیبایی از صفات مومن

مؤمن به معنای کسی است که ایمان آورده باشد و کسی که به خداوند متعال و پیامبر او ایمان آورده باشد، باید دارای صفات خوب و نیکی بوده و با تقوا باشد، زیرا افراد با تقوا کسانی هستند که می توانند بدون کمی و کاستی، به دستورات الهی عمل کنند.

یکی از صفات نیک و برجسته افراد مؤمن و با تقوا داشتن فضیلت صبر است چنان که امام صادق علیه السلام درباره ی فرد مؤمن در حدیثی گهربار می فرمایند: «يُنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ ثَمَانُ خِصَالٍ وَفُورٌ عِنْدَ الْهَزَاهِزِ صَبُورٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ شَكُورٌ عِنْدَ الرَّخَاءِ قَانِعٌ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ لَا يَظْلِمُ الْأَعْدَاءَ وَلَا يَتَحَامَلُ لِلْأَصْدِقَاءِ بَدَنُهُ مِنْهُ فِي تَعَبٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ» (مؤمن را سزاوار است که دارای هشت صفت باشد: 1- در گرفتاری های سخت باوقار و سنگین باشد (خود را نبازد). 2- هنگام بلا شکیبا باشد. 3- در نعمت و آسایش سپاس گزار باشد. 4- به آنچه خدا روزیش کرده قانع باشد. 5- به دشمنان ستم نکند. 6- بخاطر دوستان مرتکب گناه نشود [کاری را که نتواند به گردن نگیرد. 7- تنش از او در زحمت باشد. 8- مردم از او در آسایش باشند. (1)

4-2-2-2-4 صبر نشانه بزرگواری

از خصوصیات افراد بزرگوار، این است که صفت صبر را در خود دارا هستند، صبر موجب می شود که انسان در نزد خداوند متعال، عزیزتر گردد و همچنین انسان را در بین افراد جامعه، ارزش مند ترمی گرداند. انسان های صبور در زندگی موفق تر از بقیه ی افراد هستند، چرا که در صبر خیر فراوانی نهفته است.

امیر المؤمنین امام علی علیه السلام در این باره می فرمایند: «فَعَلَيْكَ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الْخَيْرَ فِي الصَّبْرِ وَ الصَّبْرَ مِنَ الْكُرَمِ؛ بر توباد به صبر که به راستی خیر و خوبی در صبر است، و صبر پیشه کردن از بزرگواری است. (2)

ص: 59

1- اصول کافی، ج 2، صص 331-330.

2- همان، ج 8، ص 207

وقتی مصیبتی برای انسان رخ می دهد، باید برای توانایی صبر بر این مشکل از خداوند مَنان، استمداد بجوید. چرا که این خداوند متعال است که انسان را در پیروزی و غلبه بر مشکلات یاری می کند. و تنها اوست که می تواند انسان را از سیل مصیبت ها، بیرون بکشد. امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ درباره ی رجوع انسان به خداوند متعال در هنگام وجود مصیبت می فرماید: «كُلُّ نَازِلَةٍ خَلَّتْ أَوَائِلُهَا مِنَ الْإِخْبَاتِ وَ الْإِنَابَةِ وَ التَّضَرُّعِ إِلَى اللَّهِ فَصَاحِبُهَا جَزُوعٌ غَيْرُ صَابِرٍ» (هر گاه مصیبتی و حادثه ای بر کسی فرود آید و آن کس در اوّل آن حادثه، ملازم صبر و شکیبائی نشود و انابه و رجوع به حضرت باری عزّ اسمه، ننماید، هر آینه آن کس از اهل جزع است، نه از اهل صبر). (1)

البته این نکته را نباید فراموش کرد که رجوع انسان به خداوند متعال تنها در موقع وجود بلا نباشد، بلکه انسان باید هنگام نعمت نیز به یاد ایزد مَنان باشد و او را به خاطر نعمت های فراوان و ارزش مندش، شکر گوید.

6-2-2 فلسفه ی صبر چیست؟

فلسفه ی مهم صبر، رسیدن به هدف های عالی است، انسان هر کار مثبتی بخواهد انجام دهد، چه بسا مواجه با مشکلات فراوانی است، اگر می خواهید مشکلی متوجه شما نشود، باید کار نکنید، اگر بخواهید کتابی تألیف کنید، مسلماً ایرادات و انتقادات فراوان و به قول معروف: «مَنْ صَدَّقَ فَقْدَاسْتَهْدَفَ؛ کسی که تصنیف کرد، خود را هدف و آماج گلوله های انتقاد قرار داده است» باید بدانید به جز با سپر صبر، نمی توان این تیرها را از خود دفع کرد.

آری اگر بخواهید بنای خیریه ای بنا کنید، به دنبالش حرف ها است، عدّه ای نق می زنند که برای وجهه دار شدن و یا کسب اموال بیشتر چنین کرده است، وقتی مسجد اعظم قم را مرحوم آیه الله العظمی بروجردی آن مرد وارسته و بزرگوار می ساختند، و الان ما از برکات آن استفاده کرده، این همه مجالس درس و بحث و ارشاد و تبیین احکام اسلام را در آن مشاهده می کنیم، خدا می داند چقدر پشت سر این مرد حرف زدند، که وجوه شرعیه را خرج می کند و مسجد می سازد، این همه

ص: 60

گرسنه در قم است پس این مسجد چیست که این سید می سازد؟ اگر صبر و حوصله نباشد انسان از کار خیر صرف نظر می کند، اگر بنا بود همه ی پول ها را به گرسنگان دهند، پس هیچ مسجدی یا بنای خیریه ای نباید بر پا می شد، باید بناهای خیریه را ساخت و از آن طرف ریشه ی فقر و گرسنگی را نابود کرد، باید برنامه ی صحیحی برای رسیدگی به امور بیچارگان تهیه کرد، نه بدون برنامه با کمک کردن های بی رویه، گداپروری کنیم. مثل جالبی قدیمی ها می زدند، که: روی هر گنجی افعی خوابیده و گنج گنج ویرانه است، انسان های ساده لوح معنای مطابقی و تحت اللفظی را گرفته و لذا در ویرانه ها به دنبال گنج می گشتند، می گفتند: اول ببینید، در کدام قسمت افعی خوابیده، همان جا گنج است، در حالی که این معنای کنایه ای دارد، مراد این است که گنج رویش مشکلاتی خوابیده است، در رسیدن به گنج ها رنج ها است، و به قول سعدی:

نابرده رنج گنج، میسر نمی شود *** مزد آن گرفت جان برادر، که کار کرد

نمونه ای از واقعه ای که، صبر در آن نقش مهمی داشت؛ داستان آسیه بنت خُوَیَلد (همسر فرعون) - بدون شك از پیش گامان صبر در راه عقیده، آسیه همسر فرعون و ملکه ی مصر است، قلب او با نور خدا روشن و بارور شده، مگر می توان عشق خدا را برای همیشه در زیر لایه های ترس و واهمه از فرعون کتمان کرد، هرگز! پس از مدتی فرعون متوجه شد که دشمنش موسی عَلَیْهِ السَّلَامُ در درون خانه او نفوذ کرده، و با کمند اعتقادیش قلب همسرش را به بند کشیده است، هرچه به همسرش اصرار کرد بیا و آبروی ما را حفظ کن، و دست ایمان از دامن موسی عَلَیْهِ السَّلَامُ کوتاه کن، فایده نداشت، آخر الامر تهدید کرد تا جایی که گفت تو را می کشم، ولی آسیه قهرمان صبر و استقامت هم چنان پایداری می کرد، و دست از ایمانش بر نمی داشت، وقتی سخنان فرعون کارگر نیفتاد، دستور داد او را به چهارمیخ کشیده، و سنگ بزرگی بر روی او گذارند، ولی او هم چنان مقاوم بود، و مضمون آخرین نفس های او و زمزمه ی نهایی لبان او این بود، که: خدایا من وصله ی ناهماهنگ این دستگاه شاهنشاهی هستم، مرا از دست فرعون و رفتار غیرانسانی او نجات بده، و خانه ای در نزد خود در بهشت برین برایم مهیا نما، و چنین هم شد که در اثر صبر به ظفر رسید.

صبر و ظفر هر دو از دوستان قدیم اند، بر اثر صبر نوبت ظفر آید

آری برادر مواظب باش از زنی کمتر نباشی، زنی که خداوند متعال وقتی می خواهد مصداق صبر و مقاومت در برابر ظالمین را مثال بزند او را به عنوان تمثیل ذکر می کند:

وَصَّ رَبُّ اللَّهِ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا إِمْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِندَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ (و خداوند برای مؤمنین مثل می آورد، همسر فرعون را زمانی که از همسرش بیزاری جست و در برابر ظلم و شرک او مقاومت کرد و در زیر شکنجه ها صبور بود و) گفت: پروردگار من بنا کن نزد خود خانه ای در بهشت و مرا از (شرّ) فرعون و کردارش نجات ده و از قوم ظالمین رهاییم بخش.

حقیقتاً چه جملات کوتاه و زیبایی در لحظات پایان زندگی بر لب داشت، جملاتی که، باید درس زندگی برای تك تك زنان و مردان ما باشد، جملاتی که بهانه های واهی را از دست تمام کسانی که فشار محیط یا همسر را مجوزی برای ترك اطاعت خدا و تقوی می شمردند، می گیرد. مسلماً زرق و برق و جلال و جبروتی برتر از دستگاه فرعون وجود نداشت، چنان که فشار و شکنجه ای فراتر از شکنجه های فرعون جنایت کار نبود، ولی نه آن زرق و برق و نه این فشار و شکنجه، آن زن مؤمنه را به زانو نیاورد، و هم چنان به راه خود در مسیر رضای خدا گام برداشت، تا جان خویش را در راه خالق خویش فدا کرد.

امام صادق علیه السلام صبر را بر دو قسم تقسیم می کند البته اقسام سه گانه ای که ذکرش گذشت، به دو قسم تقسیم می شود: صبر عام و صبر خاص، می فرماید: فمن صبر کرها و لم یشک الی الخلق و لم یجزع بهتک ستره فهو من العام و نصیبه ما قال الله تعالی: و بشر الصابرين ای بالجنة و المغفرة و من استقبل البلاء بالرحب و صبر علی سکینه و وقار فهو من الخاص و نصیبه ما قال الله تعالی: ان الله مع الصابرين. پس کسی که از روی کراهت صبر کرد و شکایت به خلق نبرد و جزع نکرد و اسرارش را فاش نکرد این صبر عام است و نصیبش قول خداوند که فرمود بشارت باد بر صابران به بهشت و مغفرت و اما کسی که استقبال کند بلا را با جان و دل و مرحباً گوید با آرامش و وقار پس این صبر خاص است و نصیبش این قول خداوند است که فرمود: همانا خداوند با صابران است. (1)

سالار شهیدان علیه السلام از دسته ی دوم یعنی از صابران خاص است صبوری که یکی از صفات برجسته ی انبیا به حساب می آید و باید حتماً در آنان وجود داشته باشد حضرت این صفت الهی را در واقعه ی کربلا به خوبی به تصویر کشید، از بلا استقبال کرد، با جان و دل خود و اولاد و اصحاب خود را فدای دین خدا کرد لذا مشمول این آیه ی شریفه قرار گرفت که ان الله مع الصابرين. معیت با خداست

ص: 62

که نام عبدالله الحسین عَلَیْهِ السَّلَامُ را جاودانه کرد خداوند همیشه بود و هست و خواهد بود لذا نام اباعبدالله عَلَیْهِ السَّلَامُ نیز از قبل خلقتش، در زمان خودش و بعد خودش بوده و هست همه ی این ها به برکت صبر آن هم صبری که من استقبال بود. خاندان نبوت همه شان مظهر صبر الهی هستند امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ قهرمان صبر است. چه زیبا سروده شاعر قصه ی شبه با مس را:

آن شنیدم که شبه با مس گفت *** که نگویید طلا هم از ماست؟

اوزکان و من و تونیز زکان *** پس چرا مرتبه ی او بالاست؟

اوفلز و من و تونیز فلز *** از چه رو قیمتش از ما بالاست؟

او جماد و من و تونیز جماد *** این مزیت به من و توش چراست؟

من که در رنگ بسان اویم *** از چه من نوکرم و او آفاست؟

از چه او بر سر شاهان تاج است *** زینت و زیب زنان زیباست؟

توشوی دیگ و شوم من هاون *** او شود سگه سر او غوغاست!

با شبه گفت مس از روی عتاب *** این فضولی به من و تونه رواست!

مرد میدان طلایی تو اگر *** تا بدانی که مزیت ز کجاست

قدمی در دل تیزاب بنه *** تا بینی که تو را زود فناست

او رود در دل تیزاب و همی *** به ز اول شود او بی کم و کاست

یا که در خاک رود صدها سال *** چو برون باز شد از خاک طلاست.

قصه مس و مطلا و طلا *** این مثل بوده و مطلب اینجاست

تا نگویی که علی مثل من است *** من و تو مس و شبه او چه طلاست

تن مردان خدا همچو زر است *** رنج تیزاب در او دردو بلاست

یکی از صفات خداوند متعال صَبَّار است و اهل بیت عَلَیْهِ السَّلَامُ آینه ی صبر الهی هستند، نور صبر خداوند در وجودشان متجلی گشته است. آن چه اهل بیت عَلَیْهِ السَّلَامُ را از سایر انسان ها حتی انبیا متمایز می کند، یکی همین صبرشان است. روایت زیر نمونه ای از این دلیل است.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ لَمَّا رُفِعَ فِي الْمَلَكُوتِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ رَبِّي وَ كَذَلِكَ نُرى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ قَوَّى اللَّهُ بَصْرَهُ لَمَّا رَفَعَهُ دُونَ السَّمَاءِ حَتَّى أَبْصَرَ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از فتنه‌هایی که پس از رحلتش در امر خلافت بوجود آمد او را آگاه کرده به صبر و تحمل توصیه فرمود، عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز بنا به مصلحت، برای حفظ ظاهر اسلام مدت 25 سال در نهایت سختی صبر نمود چنان که فرماید: فصبرت و في العين قذى و في الحلق شجى. یعنی من مانند کسی صبر کردم که گویی خاری در چشمش خلیده، استخوانی در گلویش، گیر کرده باشد.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، برای استرداد حق خویش قدرت داشت ولی برای حفظ دین مأمور به صبر بود و این بزرگ‌ترین مصیبت و مظلومیتی است که هیچ‌کس را جز خود او یارای تحمل آن نیست! می‌فرماید (بارها تصمیم گرفتم که يك تنه با این قوم ستم‌گر به جنگ برخیزم و حق خود بازستانم ولی به خاطر وصیت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و برای حفظ دین از حق خود صرف نظر کردم). چه صبری بالاتر از این که ارذلی چند مانند مغیره بن شعبه و خالد بن ولید به خانه‌اش بریزند و به زور و اجبار او را برای بیعت، با ابوبکر به مسجد بَرند در حالی که اگر دست به قبضه‌ی شمشیر می‌برد مخالفی را در جزیره‌ی العرب باقی نمی‌گذاشت! گویند وقتی حضرت امیر عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ را کشان کشان برای بیعت با ابوبکر به مسجد می‌بردند يك مرد یهودی که آن وضع و حال را دید بی اختیار لب به تهلیل و شهادت گشوده، مسلمان شد و چون علت آن را پرسیدند گفت من این شخص را می‌شناسم و این همان کسی است که وقتی در میدان‌های جنگ ظاهر می‌شد دل رزم‌جویان را ذوب کرده، لرزه بر اندام‌شان می‌افکند و همان کسی است که قلعه‌های مستحکم خیبر را گشود و در آهنین آن را که به وسیله‌ی چندین نفر باز و بسته می‌شد با يك تکان از جایگاهش کند و به زمین انداخت اما حالا که در برابر جنجال یکمشت آشوب‌گر، سکوت کرده است بی حکمت نیست و سکوت او برای حفظ دین اوست و اگر این دین حقیقت نداشت او در برابر این اهانت‌ها صبر و تحمل نمی‌کرد این است که حق بودن اسلام بر من ثابت شد و مسلمان شدم.

باز چه مظلومیتی بزرگ‌تر از این که از لشگریان بی وفای خود بارها نقض عهد می‌دید و آن‌ها را نصیحت می‌کرد اما به قول سعدی (دم گرمش در آهن سرد آن‌ها مؤثر واقع نمی‌شد) و چنان که گفته شد آرزوی مرگ می‌کرد تا از دیدار کوفی‌های سست‌عنصر و لاقید‌رهای یابد.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از رحلت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دایماً در شکنجه روحی بود و جز صبر و تحمل چاره‌ای نداشت به نقل ابن ابی‌الحدید آن حضرت صدای کسی را شنید که ناله می‌کرد و می‌گفت من مظلوم شده‌ام فرمود: هلم فلنصرخ معافانی ما زلت مظلوما. یعنی بیا با هم ناله کنیم که من همیشه مظلوم بوده‌ام!

درباره ی مظلومیت و شکیبایی علی عَلَیْهِ السَّلَامْ پس از رحلت پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آٰلِهِ، (در دوران خلفای ثلاثه) ترجمه ی خطبه ی شفشقیه ذیلاً نگاهشده می شود تا صبر و تحمّل آن جناب از زبان خود وی شنیده شود:

بدانید به خدا سوگند که فلانی (ابوبکر) پیراهن خلافت را (که خیاط ازل بر اندام موزون من دوخته بود بر پیکر منحوس خود) پوشانید و حال آن که می دانست محل و موقعیت من نسبت به امر خلافت مانند میله وسط آسیاب است نسبت به سنگ آسیاب که آن را به گردش در می آورد. (من در فضایل و معنویات چون کوه بلند و مرتفعی هستم که) سیلاب های علم و حکمت از دامن من سرازیر شده و طایر بلند پرواز اندیشه را نیز هر قدر که در فضای کمالات اوج گیرد رسیدن به قلّه ی من امکان پذیر نباشد.

با این حال از زیر بار خلافت (در آن شرایط نا مساعد) شانه خالی کرده و آن را رها نمودم و در این دو کار اندیشه کردم که آیا با دست تنها (بدون داشتن کمک برای گرفتن حق خود بر آنان) حمله آمم یا این که بر تاریکی کوری (گمراهی مردم) که شدّت آن پیران را فرسوده و جوانان را پیر می کرد و مؤمن در آن وضع رنج می برد تا پروردگارش را ملاقات می نمود، شکیبایی کنم؟ پس دیدم صبر کردن بر این ظلم و ستم (از نظر مصلحت اسلام) به عقل نزدیک تر است لذا از شدّت اندوه مثل این که خار و خاشاک در چشمم فرو رفته و استخوانی در گلویم گیر کرده باشد در حالی که میراث خود را غارت زده می دیدم صبر کردم! تا این که اولی راه خود را به پایان رسانید و عروس خلافت را به آغوش پسر خطاب انداخت! عجباً با همه ی اقراری که در حیات خویش بهی لیاقتی خود و شایستگی من می کرد (و می گفت: اقیلونی و لست بخیرکم و علی فیکم. مرا رها کنید که بهترین شما نیستم، در حالی که علی در میان شما است) بیش از چند روز از عمرش باقی نمانده بود که مسند خلافت را به دیگری (عمر) واگذار نمود و این دو تن دو پستان شتر خلافت را دوشیدند، خلافت را در دست کسی قرار داد که طبیعتش خشن و درشت و زخم زبانش شدید و لغزش و خطایش در مسایل دینی زیاد و عذرش از آن خطاها بیشتر بود.

او چون شتر سرکش و چموشی بود که، مهار از پره ی بینی اش عبور کرده، شتر سوار را به حیرت افکند که اگر زمام ناقه را سخت کشد بینی اش پاره و مجروح شود و اگر رها ساخته و به حال خود گذارد شتر سوار را به پرت گاه هلاکت اندازد، سوگند به خدا مردم در زمان او دچار اشتباه شده و از راه راست بیرون رفتند من هم (برای بار دوم) در طول این مدت با سختی محنت و اندوه صبر

کردم تا این که (عمر نیز) به راه خود رفت و خلافت را در میان جمعی که گمان کرد من هم (در رتبه و منزلت) مانند یکی از آن ها هستم قرار داد.

خدایا کمکی فرمای و در این شورا، نظری کن، چگونه این مردم مرا با اولی (ابوبکر) برابر دانسته و درباره ی من به شك افتادند تا امروز در ردیف این اشخاص قرار گرفتم و لکن باز هم (به مصلحت دین) صبر کردم و در فراز و نشیب با آن ها هماهنگ شدم (سابقاً گفته شد که اعضای شورا شش نفر بودند) پس مردی (سعد وقاص) به سابقه ی حقد و کینه ای که داشت از راه حق منحرف شد و قدم در جاده باطل نهاد و مرد دیگری (عبد الرحمن بن عوف) به علت این که داماد عثمان بود از من اعراض کرده و متمایل به او شد و دو نفر دیگر (طلحه و زبیر که از پستی آن ها) زشت است نامشان برده شود. بدین ترتیب سومی (عثمان) در حالی که (مانند چهار پایان از کثرت خوردن) دو پهلویش باد کرده بود زمام امور را در دست گرفت و فرزندان پدرش (بنی امیه) نیز با او هم دست شده و مانند شتری که با حرص و ولع گیاهان سبز بهاری را خورد، مشغول خوردن مال خدا گردیدند تا این که طنابی که بافته بود باز شد (مردم بیعتش را شکستند) و کردارش موجب قتل او گردید.

چیزی مرا (پس از قتل عثمان) به ترس و وحشت نینداخت، مگر این که مردم مانند یال کفتار به سوی من هجوم آورده، از همه طرف در میانم گرفتند به طوری که از ازدحام و فشار آنان حسنین در زیر دست و پا مانده و دو طرف جامه ام پاره گردید. مردم چون گله گوسفندی که در جای خود گرد آیند، (برای بیعت) دور من جمع شدند و چون بیعت آنان را پذیرفتم گروهی (مانند طلحه و زبیر) بیعت خود را شکستند و گروه دیگری (خوارج)، از زیر بار بیعت من بیرون رفتند و برخی نیز (معاویه و طرفدارانش) به سوی جور و باطل گراییدند مثل این که آنان کلام خدا را نشنیدند که می فرماید: ما سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در روی زمین اراده ی سرکشی و فساد نداشته باشند و حسن عاقبت مخصوص پرهیزکاران است.

بلی به خدا سوگند این آیه را یقیناً شنیده و حفظ کردند و لکن دنیا در نظر آنان جلوه کرد و زینت هایش آن ها را فریب داد.

بدانید سوگند بدان خدایی که دانه را (در زیر زمین برای رویدن) بشکافت و بشر را آفرید، اگر حضور آن جمعیت انبوه و قیام حجت به وسیله ی یاری کنندگان نبود و پیمانی که خداوند از علما برای قرار نگرفتن آنان در برابر تسلط ستمگر و خواری ستمدیده گرفته است وجود نداشت، هر آینه

مهیار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته و رها می کردم و از آن صرف نظر می نمودم و شما در می یافتید که این دنیای شما (با تمام زرق و برقش) در نزد من بی ارزش تر از آب بینی بز است. (1)

علی عَلَیْهِ السَّلَامُ در این خطبه، در اثر هیجان ضمیر و فرط اندوه شمه ای از صبر و تحمل خود را درباره ی مظلومیتش اظهار داشته و بر همه روشن نموده است که تحمل چنین مظلومیتی چقدر سخت و طاقت فرسا است؛ زیرا آن جناب که مستجمع تمام صفات حمیده و سجایای عالیه ی اخلاقی بود، در مقابل سعد و قاص و معاویه و امثال آن ها قرار گرفته بود که تقابل آن ها از نظر منطق درست مانند تقابل ضدین است چنان که خود آن حضرت می فرماید روزگار مرا به پایه ای تنزل داد که معاویه هم خود را همانند من می داند! تحمل این همه نا ملایمات در راه دین بود و به همین جهت وقتی ضربت خورد فرمود فزت وربّ الکعبة.

صبر امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ در روز عاشورا

برای مقابله با فشارهای درونی و بیرونی و غلبه بر مشکلات، در راه رسیدن به هدف، پایداری و استقامت لازم است. بدون صبر، در هیچ کاری نمی توان به نتیجه ی مطلوب رسید. برای این که مصیبت های وارده و دشواری های راه، انسان را از پای در نیاورد، باید صبور بود. همان طور که بیان شد صبر، دعوت دین در همه ی مراحل است و در عاشورا نیز با این جلوه ی عظیم روحی روبه رو هستیم و آن چه حماسه ی کربلا را به اوج ماندگاری و تأثیرگذاری و فتح معنوی رساند، روحیه ی مقاومت امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ و یاران و همراهان او بود.

امام عَلَیْهِ السَّلَامُ از آغاز، نیروهایی را به همراهی طلبید که مقاوم باشند. در یکی از منزل گاه های میان راه فرمود: «ایها الناس! فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَصْبِرُ عَلَى حَدِّ السَّيْفِ وَ طَعْنِ الْأَسِنَّةِ فَلْيَقُمْ مَعَنَا وَإِلَّا فَلْيَنْصَرِفْ عَنَّا؛ ای مردم! هر کدام از شما که تحمل تیزی شمشیر و زخم و ضربت نیزه ها را دارد، همراه ما بماند، و الا باز گردد!» (2)

با توجه به این که صحنه ی کارزار، همراه با زخم و ضربه و مرگ و تشنگی و درگیری و اسارت و صدها خوف و خطر است، امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ شرط همراهی را «صبر» دانست، تا یاران صبورش تا نهایت

ص: 68

1- نهج البلاغه، خطبه 3.

2- ینابیع المودة، ص 406.

کار، بمانند. شعار ایستادگی در خطبه های امام و رجزهای آن حضرت و دیگر شهدا دیده می شود. از سفارش های اُکید امام به هم رزمان و خواهر خویش و دیگر زن ها و دختران حاضر در صحنه، به ویژه در مرحله ی پس از شهادت، موضوع صبر بود.

روز عاشورا، در خطبه ای به یاران خویش فرمود: «صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ! فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا فَنَطْرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالصَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ»؛ صبر و مقاومت کنید، ای بزرگ زادگان! چرا که مرگ، تنها یک پل است که شما را از رنج و سختی عبور می دهد و به سوی بهشت گسترده و نعمت های همیشگی می رساند. (1)

در توصیه ای که حضرت عَلِيهِ السَّلَامُ خطاب به خانواده ی خود داشت فرمود: بنگرید، هرگاه که من کشته شدم، به خاطر من گریبان خود را چاک ندهید و صورت مخراشید. (2)

روز عاشورا پس از نماز، با یاران، باز هم دعوت به صبر داشت: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْبِرُوا.» (3) یاران نیز در رجزهای خویش شعار مقاومت و پایداری سر می دادند. خالد بن عمر، می گفت: ای بنی قحطان! برای کسب رضای رحمان و رسیدن به مجد و عزت صبر کنید. سعد بن حنظله چنین رجز می خواند: صَبْرًا عَلَى الْإِسْيَافِ وَالْإِسْتَهَّ صَبْرًا عَلَيْهَا لِذُخُولِ الْجَنَّةِ؛ برای رسیدن به بهشت، بر شمشیرها و نیزه ها صبر می کنم. (4)

از زمزمه های عرفانی خود آن حضرت عَلِيهِ السَّلَامُ در واپسین دم حیات نیز که بر زمین افتاده بود، همین صبر بر قضای الهی به گوش می رسید: «صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ، لَا إِلَهَ سِوَاكَ... صَبْرًا عَلَى حُكْمِكَ يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ.»

کسی که صبر داشته باشد، هم تحمل درد و مصیبتش بیش تر می شود و هم به دیگران روحیه می دهد. حضرت علی عَلِيهِ السَّلَامُ فرموده است: «الْصَّبْرُ يُهَوِّنُ الْفَجِيعَةَ»؛ مقاومت، فاجعه و حادثه ی ناگوار را آسان و قابل تحمل می کند. (5)

ص: 69

1- نفس المهموم، ص 135 .

2- لهوف، ص 81 .

3- بحار الانوار ج 45، ص 89 .

4- مناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 101 .

5- غرر الحکم.

سخت ترین ضربه های روحی و مصیبت شهادت فرزندان و یاران، بر امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ وارد شد. ولی در همه ی آن ها خود را نباخت و مقاومت و ایستادگی کرد و تن به تسلیم و ذلت نداد. جملات آن حضرت در مورد صبر بر داغ عزیزان و شهادت همراهان بسیار است و از آغاز نیز خود را برای تحمّل این پیش آمدها آماده کرده بود. هنگام خروج از مکه در خطبه ای که خواند و اشاره به آینده ی حوادث و پیش گویی شهادت خویش داشت، فرمود: «نَصْبِرُ عَلَی بَلَاءِهِ وَ يُؤَفِّقُنَا أَجْوَرَ الصَّابِرِينَ»؛ ما به رضای خدا رضاییم، بر بلای او صبر می کنیم، (1) او نیز پاداش صابران را به ما می دهد. در شب عاشورا، به خواهرش زینب و دیگر بانوان، توصیه فرمود: این قوم، جز به کشتن من راضی نمی شوند، اما من شما را به تقوای الهی و صبر بر بلا و تحمّل مصیبت وصیت می کنم. جدمان همین را وعده داده و تخلّفی در آن نیست. (2)

روز عاشورا، حضرت علی اکبر عَلَیْهِ السَّلَامُ را به تحمّل و مقاومت در برابر تشنگی فرا خواند «اصْبِرْ يَا حَبِيبِي...» (3) و نیز فرزند امام حسن عَلَیْهِ السَّلَامُ را نیز که پس از نبرد، تشنه خدمت امام آمد و آب طلبید، به صبر دعوت کرد «يَا بُنَيَّ اصْبِرْ قَلِيلًا.» (4) پس از شهادت قاسم، عموزادگان و اهل بیت عَلَیْهِ السَّلَامُ خود را به صبر دعوت کرد؛ «صَبْرًا يَا بَنِي عُمُومَتِي، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي.» (5) در آخرین وداع، دخترش سکینه را نیز به صبر بر تقدیر الهی و زبان نگشودن به شکوه و اعتراض دعوت کرد: «فَاصْبِرِي عَلَي قَضَاءِ اللَّهِ وَلَا تَشْتَكِي.» (6)

در بازماندگان یک مصیبت نیز، داشتن صبر و از کف ندادن قرار و اختیار و تسلیم تقدیر الهی بودن و به حساب خدا گذاشتن، هم پاداش بزرگ دارد، هم تحمّل داغ شهادت و فقدان عزیزان را آسان می سازد، به خصوص آن جا که ایمان یک بازمانده بالا باشد و اجر خویش را با بی صبوری و اعتراض، از بین نبرد. عبدالله بن جعفر (همسر حضرت زینب) که در مدینه مانده بود، دو فرزندش در کربلا در رکاب امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ شهید شدند. برخی به او زخم زبان می زدند. اما او با ایمان و صبر والا، داغ دو

ص: 70

1- بحار الانوار، ج 44، ص 367 .

2- موسوعة کلمات الامام حسین، ص 400.

3- بحار الانوار، ج 45، ص 45.

4- موسوعة کلمات الامام الحسين، ص 45 .

5- همان، ص 465.

6- همان، ص 490 .

جوان را تحمّل می کرد و می گفت: آن چه شهادت این دو فرزند را بر من آسان و قابل تحمّل می سازد آن است که آن دو، در کنار برادرم و پسر عمویم حسین بن علی عَلَیْهِ السَّلَامُ کشته شدند، در حالی که نسبت به او مواسات و از جان گذشتگی نشان دادند و در کنار او صبر و مقاومت کردند. (1)

صبر و پایداری شهدای کربلا و بازماندگان آنان به عنوان یک «مقام» و خصلت برجسته و ارزش مند به ثبت رسید. در زیارت نامه های آن شهدا، از آنان به عنوان مجاهدانی که صابر بودند یاد شده است. در زیارت امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ عرض می کنیم: «فَجَاهِدُهُمْ فِيكَ صَابِرًا مُّحْتَسِبًا حَتَّى سُنِّفِكَ فِي طَاعَتِكَ دَمُهُ». (2)

درباره ی حضرت عباس عَلَیْهِ السَّلَامُ درخواست اجر الهی برای او به خاطر صبر و احتساب (تحمل سختی ها به خاطر خدا و به حساب او و خالصانه) مطرح است. (3) و نیز این تعبیر که «فَنِعْمَ الصَّابِرُ الْمُجَاهِدُ الْمُحَامِي النَّاصِر...» (4)

یکی از صحنه های جان گداز واقعه ی کربلا مربوط به شهادت علی اصغر عَلَیْهِ السَّلَامُ است که بر روی دست پدر بزرگوارش هدف تیر حمله قرار گرفت و به شهادت رسید. عظمت و سنگینی این صحنه از گریه ی بلند امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ و نیز این که بر اساس روایات، خدا این مصیبت را به امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ تسلیت گفت، معلوم می شود. حتی در روایاتی از امام باقر عَلَیْهِ السَّلَامُ آمده است که "وقتی امام حسین دستان مبارکش را از خون گلوی علی اصغر پر کرد و به آسمان پاشید، قطره ای از این خون به زمین باز نگشت." این ها همه نشانه های عظمت و سختی این مصیبت بود.

اما نکته ی درخشان این ابتلا، جمله ای است که امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ در این موضع بر زبان مبارکش جاری کرد. طبق نقل تاریخ ایشان رو به طرف آسمان نمود و فرمود: «هُوَ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ» (این مصیبت بر من آسان است، چرا که در محضر خداست). اگر همه ی ما بتوانیم در زندگی، خود را در محضر خداوند ببینیم تمام مشکلات ما حل خواهد شد.

ص: 71

1- وقعة الطف، ص 274.

2- مفاتیح الجنان، زیارت اربعین، ص 468.

3- همان، زیارت حضرت عباس علیه السلام، ص 435.

4- همان، ص 436.

این صبر و آرامش امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ در برابر این صحنه های دردناک نشان از آن دارد که آن حضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ به اعلا درجه ی مقام رضا و تسلیم در برابر حضرت حق رسیده بود. امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ عاشق پاک باخته ای بود، که در کربلا از همه ی هستی خویش برای رضایت معشوق گذشت و فانی در محبت خدا شد. وَأَفْوُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ. (1) در اصطلاح قرآنی، تقویض به معنای برگرداندن و واگذاری کارها به خداوند متعال است. در نتیجه تقویض با توکل و تسلیم معنای نزدیک به هم دارند. آن چه سبب تفاوت است، اعتبارهای مختلف است؛ یعنی به این اعتبار که بنده آن چه را که به ظاهر، منسوب به خودش بوده، به خدا برگرداند و خود را از همه امور برکنار بداند و هیچ کاری را به خود برنگرداند؛ چنین حالتی را تقویض می گویند، اما واژه ی توکل در این واگذاری به این اعتبار است که بنده پروردگار متعال را به عنوان وکیل خود می گیرد تا هر تصرفی که خواست، در کارهای او انجام دهد.

نامیدن این مقام به تسلیم هم به این اعتبار است که، بنده، خاضع و تسلیم محض در برابر هر اراده ای است که خدای سبحان در باره اش بکند، و هر کاری را که از او بخواهد اطاعت می کند. پس تقویض، توکل و تسلیم مقامات سه گانه ای از مراحل عبودیت هستند.

خلاصه ی کلام این که حضرت اباعبدالله الحسین عَلَیْهِ السَّلَامُ مظهر صبر الهی، درس بزرگی به ما انسان ها آموخت. صبر بر طاعت خدا کرد در اوج فشار روحی و روانی دست از بندگی خدا نکشید یک شب را برای عبودیت و بندگی خدا مهلت گرفت، تا عاشقانه با خدای خود مناجات کند و نماز عشقبخواند بر مصایب بی شمار عاشقانه صبر کرد، خود را چنان فنا در خداوند می دید که مجالی برای شکوه و گلایه به درگاه خداوند نیافت و به قول امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ از صابران خاص خدا که من استقبل بالبلاء بود خداوند هم به پاس صبر حضرت به ایشان پاداش و اجر غیر قابل توصیف داد هر سال که بر عظمت این روز بزرگ می افزاید و میلیون ها انسان عاشق حسین را جمع می کند تا برای بنده ی مخلص خود عزاداری کنند. لذا خداوند می فرماید: انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب، همانا صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می کنند. (2) یک معنای دیگر این آیه این می تواند باشد که اجر صابران آن قدر زیاد است که به حساب نمی آید و قابل شمارش نیست.

ص: 72

1- سوره غافر، آیه 44.

2- سوره زمر، آیه 10.

یکی از درس های مهم عاشورا درس دین داری است. عاشورا تقایل دین داران واقعی و ظاهری بود یک طرف سالار شهیدان عَلَیْهِ السَّلَامُ که پرچم دار دیانت است با یاران شیدایی خود و طرف دیگر عمر سعد و لشکرش که دین را لقی لقه ی زبان شان قرار داده بودند. برای شناخت بیش تر دو جبهه لازم است، اول ماهیت دین شناخته شود.

1-3-2 تعریف دین

دین در لغت: هو جنسٌ من الاتقیاد والذُّل. فالذِّین: الطاعة؛ دین به معنای انقیاد و اطاعت است. (1) والذِّینُ یقال للطاعة و الجزاء، و استعیر للشریعة؛ پرستش و پاداش و بطور استعاره در باره شریعت بکار می برد. (2)

اما در اصطلاح، مجموعه ی عقاید، اخلاق، قوانین و مقرراتی است که برای امور جامعه ی انسانی و پرورش انسان ها است. گاهی همه ی این مجموعه، حق و گاهی همه ی آن باطل و زمانی مخلوطی از حق و باطل است اگر مجموعه حق باشد آن را دین حق و در غیر این صورت آن را دین باطل و یا التقاطی از حق و باطل می نامند.

دین حقیقی

از آن جا که دین برای اداره ی امور جامعه ی انسانی و پرورش انسان هاست، هماهنگی قوانین و مقررات آن با نیاز واقعی جامعه و مناسبت آن با تحولات اجتماع و مطابقت آن با سرشت و سیر جوهری انسان، میزان حق بودن آن است.

قافله ی انسانیت، جزئی جدا بافته از تافته های اجزای جهان نیست، بلکه جزئی از اجزای منسجم جهان است که به اندازه ی خود در آن اثر می گذارد و از آن اثر می پذیرد. از این رو؛ کسی می تواند انسان را راهبری کند که او را به خوبی بشناسد و از رابطه ی او با جهان آفرینش با خبر باشد. کسی که انسان و جهان را نیافرید، نه انسان شناسی، راستین و نه جهان شناسی اصیل است. پس تنها آن کس که

ص: 73

1- مقایس اللغة، ج 2، ص 319.

2- مفردات راغب، ص 326.

انسان و جهان را آفریده است به انسان و جهان و ربط و پیوند این دو، شناخت و آگاهی تمام داشته و در نتیجه از توان هدایت و راهبری انسان برخوردار است چنان که همان مبدأ وحید، تنها مصدر صالح برای هدایت مجموعه ی جهان و راهنمایی تمام اجزای آن خواهد بود به گونه ای که هیچ کدام از هدف خود محروم نشده و مزاحم ره یابی دیگران به هدف نگردد و آن کس جز ذات اقدس الهی نیست. با این مقدمه در می یابیم که، دین حق، دینی است که عقاید، اخلاق، قوانین و مقررات آن از طرف خداوند نازل شده و دین باطل، دینی است که از ناحیه غیر خداوند تنظیم و مقرر گشته است. (1)

2-3-2 شاكلة دین

دین آسمانی به طور کلی از دو بخش اعتقادی و عملی ترکیب می شود. بخش اعتقادی یا همان اصول دین، یک رشته اعتقادات اساسی و واقع بینی هاست که باید انسان پایه زندگی خود را بر روی آن ها گذارد و آن ها سه اصل کلی: توحید، نبوت و معاد هستند که با اختلال یکی از آن ها پیروی دین صورت نمی بندد. بخش عملی، یا همان فروع دین، یک رشته وظایف اخلاقی و عملی است که مشتمل بر وظایفی است که انسان نسبت به پیش گاه خدای جهان و جامعه بشری دارد، و از این جاست که وظایف فرعی که در شرایع آسمانی برای انسان تنظیم شده بر دو گونه است: اخلاق و اعمال و هر یک از آن ها نیز بر دو قسم است: قسمی اخلاق و اعمالی است که به پیش گاه خداوندی ارتباط دارد؛ مانند خلق، صفات ایمان، تسلیم، رضا، خشوع و مانند عمل نماز و روزه و قربانی و این دسته به ویژه «عبادات» نامیده می شود و خضوع و بندگی انسان را نسبت به پیش گاه الهی مسجل می سازد و قسمی اخلاق و اعمال شایسته ای است که به جامعه ارتباط دارد؛ مانند اخلاق و صفات بشر دوستی، خیرخواهی، عدالت و سخاوت، و مانند وظایف معاشرت و داد و ستد و غیر آن ها و این قسم به ویژه «معاملات» نامیده می شود. (2)

2-3-3 ضرورت دین

مرحوم علامه طباطبایی (ره) در ساحت ضرورت و لزوم دین از دو طریق استدلال کرده است:

ص: 74

1- شریعت در آینه معرفت، ص 11 - 112.

2- شیعه در اسلام، ص 86.

طریق اول: 1. انسان موجودی استخدام کننده است. 2. استخدام گری بشر در طبیعت وی نهفته است. 3. استخدام گری بشر موجب اختلاف در تمام شئون حیات می شود. 4. نظام تکوین اقتضا می کند که این اختلاف ها رفع شود تا انسان به کمال لایق خود برسد. 5. رفع این اختلافات جز به وسیله ی قانون امکان پذیر نیست، قانونی که زندگانی اجتماعی انسان را اصلاح کند و سعادت وی را تأمین نماید. 6. طبیعت انسان از عهده ی این کار بر نمی آید؛ چون خودش عامل اختلاف است. 7. اختلافات به وسیله ی قوانینی که با اندیشه ی بشری وضع شود از میان نمی رود. با توجه به مقدمات فوق به این نتیجه می رسیم که ضرورت دارد تا پروردگار از راهی غیر طبیعی به انسان راه را نشان دهد و این راه همان راه وحی است.

طریق دوم: 1. انسان یکی از اجزای جهان آفرینش است. 2. دستگاه آفرینش برای انسان ساختمان مخصوصی تهیه کرده است که زمینه ساز کمال وی می باشد. 3. مقتضای تجهیزات وی، زندگی اجتماعی است. 4. حیات انسانی حیاتی است جاودان که با مرگ قطع نمی شود. 5. انسان باید از راه و روشی در زندگی دنیوی پیروی کند که هم سعادت این سرای گذران را تأمین کند و هم سعادت آن سرای جاودان را. 6. راه و روشی که این هدف را دنبال می کند دین نامیده می شود. (1)

اصلی ترین عامل التزام به دستورهای خدا و عمل به واجبات و ترك محرمات، داشتن روحیه تسلیم در مقابل خدای خالق جهان و انسان است. یکی از مهم ترین اهداف قبول دین الهی و عمل به آن، تکامل این روحیه و تقویت نگاه تسلیمی در برابر خدای عظیم است. بنابراین اگر انسان در مقابل دستور خدا برای انجام عملی و یا ترك رفتاری، نظر و دیدگاه خود را قرار دهد و بگوید: به نظر من این عمل بهتر از دستور خدا است و یا اگر کیفیت این عمل به این صورت باشد، برخلاف کیفیتی که خدا دستور داده است، بهتر خواهد بود، اولین اشکالی که به وجود می آید، از دست دادن روحیه ی تسلیم و تعبد هست در این حالت، انسان به نظر خود عمل کرده، از دستور نظر و نفس خود تبعیت کرده است، نه دستور خدا و این نوعی شریک کردن خود با خدا است و حقیقتی شرك آلود و کفر آمیز دارد.

خدا می فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در

ص: 75

برابر حق) است. کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شد، اختلافی (در آن) ایجاد نکردند، مگر بعد از آگاهی و علم، آن هم به خاطر ظلم و ستم در میان خود. هر کس به آیات خدا کفر ورزد، (خدا به حساب او می رسد زیرا) خداوند، سریع الحساب است.

آیا آن ها غیر از آیین خدا می طلبند؟! (آیین او همین اسلام است). تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند، از روی اختیار یا از روی اجبار، در برابر (فرمان) او تسلیم اند. همه به سوی او بازگردانده می شوند.

بگو: «به خدا ایمان آوردیم و (همچنین) به آن چه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده و آن چه به موسی و عیسی و (دیگر) پیامبران، از طرف پروردگارشان داده شده است. ما در میان هیچ يك از آنان فرقی نمی گذاریم و در برابر (فرمان) او تسلیم هستیم.

هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق)، آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت، از زیان کاران است.

چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول و آمدن نشانه های روشن برای آن ها، کافر شدند؟! خدا، جمعیت ستمکاران را هدایت نخواهد کرد!

کیفر آن ها، این است که لعن (و طرد) خداوند و فرشتگان و مردم همگی بر آن هاست.

همواره در این لعن (و طرد و نفرین) می مانند. مجازات شان تخفیف نمی یابد و به آن ها مهلت داده نمی شود. مگر کسانی که پس از آن، توبه کنند و اصلاح نمایند (و در مقام جبران گناهان گذشته برآیند، که توبه آن ها پذیرفته خواهد شد) زیرا خداوند، آمرزنده و بخشنده است.

4-3-2 اهداف دین

دین الهی، تنها راه سعادت انسانی و اصلاح کننده ی امور حیاتی است، دین است که فطرت را با فطرت اصلاح می کند و قوای مختلفه را هنگام طغیان به حال اعتدال بر می گرداند و رشته ی زندگانی دنیوی و اخروی، مادی و معنوی انسان را به نظم در می آورد. (1) حقیقت دین، تعدیل اجتماع انسان در سیر حیاتی آن هست و بالطبع تعدیل حیاتی یک فرد انسان را هم در بردارد. دین، اجتماع انسانی را در راه فطرت و آفرینش وارد ساخته، به آن موهبت حریت و سعادت فطری را چنانکه مقتضی عدل

ص: 76

است می بخشد. همچنین به یک فرد، حریت مطلقه داده تا در انتفاع بردن از جهات حیات، چنان که فکر و اراده اش او را رهبری می کند - تا جایی که ضروری به حیات اجتماع نرساند - آزاد می گذارد. (1)

اعتقاد داشتن به دین صحیح و نیز یکی از عوامل حکم عقل برای به دست آوردن دین صحیح و آن چه که ما را واقعا به سر منزل مقصود برساند، از بین تمامی راه هایی که مکاتب و فرقه های مختلف بشری بر سر راه انسان می گذارند، این است که انسان به برنامه ای بی نقص و اشکال، برای پاسخ گویی به نیازهای وجودی خود دست پیدا کند.

صحیح و کامل و بی نقص بودن دین را چه کسی می تواند تشخیص دهد؟ آیا انسان خود می تواند متولی این امر شود؟ اگر پاسخ آری است، باید به سوال های دیگر نیز پاسخ دهد. آیا انسان شناخت کامل از خود و جهان پیرامون خود دارد؟ آیا انسان می تواند تمام ابعاد رابطه ی خود با خود، رابطه ی خود با دیگران و رابطه ی خود با خدا را تشخیص دهد و بهترین گزینه را که بهترین و کامل ترین برنامه را برای این ارتباطات به دست دهد، تشخیص دهد؟

آیا می تواند برنامه ای کامل تنظیم کند که علاوه بر سعادت دنیوی، سعادت اخروی او را نیز تأمین کند در حالی که اطلاعات زیادی در مورد عالم آخرت ندارد؟

این ها سؤالاتی است که پیش روی انسان قرار دارد. به اعتراف دانش مندان و تجربه ای که از عمل کرد آن ها تا به حال به دست آمده، پاسخ سوالات منفی است. اگر انسان سری به نظریه های مختلف روان شناختی در حوزه علم روان شناسی و انسان شناسی، بزند، با انبوه نظریه های مختلف در باره تعریف انسان که بسیاری از آن ها متناقض با یک دیگر می باشند و هر یک دیگری را نفی می کند، مواجه می شود. علمی که از تعریف انسان - که لازمه ی ورود به شناخت او می باشد - به صورت صحیح و کامل در مانده است، چگونه می تواند مدعی شناخت ابعاد گوناگون انسان گردد؟ شناختی که به صورت صحیح و کامل به نحوی که کم ترین نقصی به آن وارد نباشد و هیچ بعدی از ابعاد وجودی او را مورد غفلت قرار نداده باشد.

بسیار اتفاق می افتد که انسان کار، یا چیزی را برای خود و زندگی خود و دیگران خیر و مفید می داند، ولی با گذشت زمان حقیقت شر آن ظاهر می شود. بر عکس بسیار اتفاق می افتد که کار یا چیزی را

ص: 77

مضرّ و یا بی فائده می انگارد اما با گذشت زمان متوجّه اشتباه خود در این مورد می شود. البتّه گاه هیچ وقت متوجه اشتباه خود هم نمی شود.

همین ضرورت هاست که انسان را به این نتیجه می رساند که نیاز خود به دین را از طریق موجودی برطرف کند که آن موجود شناخت کامل و بدون نقصی هم به انسان و هم به ابعاد وجودی و حیاتی او دارد و می تواند بهترین برنامه را برای تنظیم آن روابط ارائه دهد. این موجود، موجودی نیست مگر خالق انسان.

در همین راستا است که ضرورت وجود انبیا یعنی انسان هایی که برنامه ی کامل طّراحی شده از جانب خالق را برای انسان ها می آورند، احساس می شود.

خوبی و بدی کار یا چیزی گاهی اوقات ذاتی است. انسان با کمی تلاش می تواند به خوبی یا بدی آن پی ببرد. گاهی نیز خوبی و بدی کاری یا چیزی فی حد نفسه نیست، بلکه در ارتباط با کارها یا چیزهای دیگر خوب یا بد به حساب می آید. ظلم کردن به کسی فی حدّ نفسه بد است. هر کاری که ظلم باشد، بد به حساب می آید. روزه گرفتن فی حد نفسه نه خوب است و نه بد. بلکه روزه گرفتن وقتی در مجموعه و بسته اعتقادی و عملی اسلام قرار می گیرد و با توجّه به جهان بینی خاص و اعتقادی خاص اسلام، دارای خوبی و حسن می شود. اگر در این مجموعه و بسته قرار نگیرد، خوبی و حسن را نخواهد داشت. شاید برعکس تبدیل به شر بشود.

پس علاوه بر این که ما در تشخیص نیازهای حقیقی از غیر حقیقی زندگی دنیوی و اخروی خود و نیز تشخیص آن چه که برای رفع نیازها مفید می باشد، محتاج مراجعه به آگاه ترین موجود به انسان و ابعاد وجودی و حیاتی او یعنی خالق انسان، می باشیم، در تعیین روابط امور با یک دیگر نیز محتاج به خالق می باشیم. ما نمی دانیم که اگر نماز را به چه نحوی بخوانیم و کی و کجا بخوانیم، مفید خواهد بود و رفع کننده ی نیازی از نیازهای انسانی می باشد؛ چون نه شناخت «کامل» از خودمان داریم، نه از نیازهای مان و نه از بهترین امری که می تواند رفع کننده نیازها به صورت صحیح و کامل باشد، بدون این که عوارض سوئی را متوجّه ما کند.

با توجّه به نکات بیان شده، به چه دلیل آن موردی که طریقت مورد نظر شما، در مجموعه ی خوب ها آورده است، در ارتباط با دیگر اجزای مجموعه، خوب و رفع کننده ی نیاز انسان است؟

فرض کنید شخصی می خواهد قدرت مندترین دستگاه کامپیوتری را از قطعات موجود کامپیوترهای مختلف جمع آوری کند. آیا هر قطعه ای که در يك سیستم خوب جواب داده و برای آن سیستم بهترین گزینه است و سازگار با آن می باشد، لزوماً با هر سیستم دیگر نیز سازگار خواهد بود و در کنار قطعات دیگر (هر چند که آن ها هم خیلی خوب باشند) درست کار خواهد کرد؟

قطعه ای به تنهایی یا در نسبت با دیگر قطعات در يك سیستم خاص خوب جواب می دهد، ولی معنایش این نیست که اگر قطعه های خوب دیگر سیستم ها را که آن ها هم در سیستم خود خوب جواب می دهند، در کنار این قطعه قرار دهیم، به همان خوبی گذشته جواب خواهد داد. بلکه ممکن است با آن ها ناسازگار بوده و نتیجه عکس دهد.

تعیین سازگاری و یا عدم سازگاری و تعیین روابط صحیح از غیر صحیح قطعه ای از يك سیستم با قطعات دیگر آن سیستم به عهده ی سازنده و خالق آن سیستم است. او بهترین رابطه را می تواند بین آن قطعات ایجاد کند.

در مورد دین نیز وضعیت همین گونه است. نماز در اسلام با پشتوانه ی جهان بینی اسلامی و در کنار قطعات و اجزای دیگر مجموعه ی دین اسلام جواب گوی نیازهای روحی و معنوی و اجتماعی انسان ها است. اگر با جهان بینی دیگر و در کنار اجزای دیگر قرار گیرد، کارکرد صحیح خود را از دست می دهد و شاید تبدیل به ضد ارزش نیز بشود.

مگر نه این است که بسیار بودند افرادی که نماز می خواندند و شاید بهترین نمازها را هم می خواندند؛ ولی به خاطر رعایت نکردن جنبه های دیگر دین و رعایت نکردن روابط بین آن ها از جاده ی هدایت منحرف شدند و نمازشان سودی به حال شان نبخشید؟ خدای متعال توجه به این روابط را ضروری دانسته و عدم رعایت آن ها را موجب از بین رفتن فایده آن ها و نیز بین برنده ی اثرشان می داند.

ما كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ؛ مشرکان حق ندارند مساجد خدا را آباد کنند، در حالی که به کفر خویش گواهی می دهند! آن ها اعمال شان نابود (و بی ارزش) شده و در آتش (دوزخ)، جاودانه خواهند ماند. (1)

ص: 79

چه کسی در خوبی آباد کردن خانه خدا شك دارد؟ ولی همین عمل را خدای متعال از مشرکان قبول نمی کند و آن را عملی بی ارزش می شمارد. آباد کردن مسجد زمانی ارزش است که اعتقاد صحیح به صاحب مسجد وجود داشته باشد. هدف از آن تقویت ایمان صحیح به خدا باشد. نگاه مشرکانه به خدا باعث حبط و از بین رفتن اثر عمل آباد سازی خانه خدا می شود. اتفاقاً تبدیل به ضد ارزش نیز می شود.

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يَرَاءُونَ * وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ؛ پس وای بر نمازگزارانی که ...* در نماز خود سهل انگاری می کنند. همان کسانی که ریا می کنند و دیگران را از وسایل ضروری زندگی منع می نمایند. (1)

یکی از بالاترین اعمال که نماز است در کنار دیگر اعمال مهم و قابل اعتنا و ارزش مند است. اگر آن شرایط دیگر که در مجموعه ی دین اسلام قابل تحقق است، در کنار نماز قرار نگیرد، آن عمل باطل و از ارزش خود دور خواهد ماند.

نماز خوارج، شاید با توجه ترین و سوزناک ترین نمازهای بین امت بود، ولی چون پشتوانه ولایت را که مهم ترین جزء دین می باشد نداشت و رابطه ی صحیحی با آن برقرار نکرده بود، باعث انحراف آن ها و خروج از مسیر صحیح انسانی شد.

بنابراین ما نه فقط در تشخیص قطعات خوب برای يك دین محتاج هدایت الهی هستیم، چرا که او خالق ما است، بلکه در شناخت روابط بین آن قطعات و اجزا نیز محتاج به هدایت هستیم. نمی توانیم خودمان به تنهایی و با شناخت های ناقص و گاه غلط انسانی و بشری خود بهترین رابطه را بین آن ها برقرار کنیم. با گلچین کردن قطعات خوب از ادیان مختلف نمی توان به نتیجه ی عالی و متعالی رسید، چرا که همان گونه که گفته شد، کنار هم چیده شدن قطعات خوب دلیل بر به دست آوردن مجموعه ی خوب نیست. برای دسترسی به این مقصود باید به هدایت الهی که دین کامل اسلام است، چنگ زد.

ص: 80

انسان حقیقتی است که از یک سو با طبیعت و زمین و زمان سروکار دارد و از سوی دیگر ملکوت هستی در او جلوه کرده است. تلفیق طبیعت و فراطبیعت در وجود آدمی، او را با مجموعه ای از امور انسانی روبه رو ساخته که برخی مُلکی است و برخی ملکوتی. اما این که کدام یک از این امور در هویت اصیل انسانی دخالت دارد و کدام ندارد، گاه اشتباهاتی برای انسان پیش می آورد که او را یک سره از آسمان ملکوت جدا می سازد و به موجودی کاملاً زمینی و مُلکی تبدیل می نماید. از این رو؛ قرآن کریم با تبیین امور واقعی انسان و جداسازی آن ها از امور ظاهری، هویت حقیقی آدمی را به تصویر می کشد و راه حرکت انسان به سوی این هویت حقیقی را هموار می سازد. اموری که بیرون از حقیقت انسان است مانند: ویژگی های اقلیمی، نژادی، زبانی و...، به خودی خود نه بر ارجح و اعتبار انسان می افزاید و نه از فضیلت های او می کاهد؛ زیرا این ویژگی ها اگرچه با انسان هست و در تعامل اجتماعی و تعارف بین المللی او نقش دارد اما هیچ یک از آن ها پایدار نبوده و تا ابد آدمی را همراهی نمی کند و همین نکته دلیل بر عدم اصالت و نقش نداشتن آن ها در هویت پایدار انسان است. چه بسا این ویژگی ها در طول عمر آدمی، بارها تغییر کند و انسان با هجرت از سرزمینی به سرزمین دیگر نه تنها زادگاه خود را رها نماید، که زبان و نژاد خودش را نیز به فراموشی سپارد و در هر صورت با مرگ او همه ی این امور، ویژگی خود را از دست می دهد و با ورود به برزخ، نه شرقی یا غربی بودن آدمی در هویت او تأثیر دارد، نه در فلان سده یا هزاره زیستن او؛ زیرا با این سفر هم از قلمرو زمین بیرون می رود و هم از حیطه زمان. بنابراین چیزی در هویت حقیقی انسان نقش آفرین است که همواره با او باشد و مرگ و برزخ و نیز بهشت و دوزخ آن را از انسان جدا نسازد. قرآن کریم در این باره از سه عنصر اساسی به نام اعتقاد و اخلاق و اعمال، یاد می کند و آن ها را از ارکانسازنده هویت انسان می شمارد. مجموع این عناصر سه گانه، چهره ارتباط آدمی با خدا را ترسیم می نماید و در فرهنگ قرآن از آن ربط خاص وجودی به عنوان «تأله» تعبیر می شود. از این رو؛ کامل ترین بیان قرآنی درباره وجود آدمی عبارت از «حیّ متألّه» - زنده ی خدامدار - است. اگر آن عنصرهای سه گانه؛ یعنی اعتقاد و اخلاق و اعمال بر اساس آموزه های پیامبران الهی شکل گیرد، از مجموع آن ها با نام «دین» تعبیر می شود و تنها آیین رسمی در پیش گاه خدا؛ یعنی اسلام، حاصل می گردد که به فرموده خداوند در سوره ی آل عمران آیه ی 19: «دین در نزد خداوند اسلام است» و

کسی که واجد عناصر محوری مزبور باشد انسان خواهد بود. پس هر انسانی در کنار سفره عقیده و اخلاق و اعمال خود نشسته و هویت اصلی خویش را با آن عناصر تعیین می کند؛ یعنی آن کس که با ایمان باشد و اخلاق الهی را در جان خود پیاده کند و بر پایه آن ایمان و این اخلاق عمل نماید، در فرهنگ قرآن کریم انسان است و این هویت انسانی نه تنها در دنیا او را از دیگران جدا می سازد بلکه در برزخ و بهشت نیز همواره ممیز او از دیگران هست. (1)

پایه های اسلام

امام باقر عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرمایند: بنی الإسلام علی خمس: إقام الصلاة، وإيتاء الزكاة، وحج البيت، وصوم شهر رمضان، والولاية لنا أهل البيت، فجعل في أربع منها رخصة، ولم يجعل في الولاية رخصة، من لم يكن له مال لم تكن عليه الزكاة، ومن لم يكن له مال فليس عليه حج، ومن كان مريضاً صلى قاعداً، وأفطر شهر رمضان، والولاية صحيحاً كان أو مريضاً، أو ذا مال أو لا مال له، فهي لازمة». حضرت امام محمد باقر عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود: «اسلام بر پنج پایه استوار است:

1- بر پا داشتن نماز.

2- به مصرف رساندن زکات.

3- حج خانه ی کعبه.

4- روزه ی ماه رمضان.

5- ولایت ما خاندان. در چهار قسمت از این احکام تخفیفی منظور شده است ولی در ولایت ما تخفیفی نیست». کسی که ثروت ندارد زکات بر او نیست، کسی که مالی نداشته باشد (مستطیع نباشد) بر او حج واجب نیست کسی که بیمار باشد و نتواند نماز را ایستاده بخواند نشسته بخواند و ایستادن برای او لازم نیست و روزه ی رمضان را افطار کند ولی پایبند بودن به ولایت واجب است فرقی نمی کند بیمار باشد یا سالم، فقیر باشد یا بی نیاز. (2) طبق این روایت چهره ی دین داران واقعی از غیر آن شناخته می شود کسی که اعتقاد به ولایت نداشته باشد قطعاً دین داری او محل اشکال است. در واقعه ی کربلا، دو صف

ص: 82

1- صورت و سیرت انسان در قرآن، فصل پنجم، ص 339 - 340.

2- خصال، ج 1، ص 278.

طبق همین معیار ولایت پذیری از هم جدا شدند وگرنه لشکر عمر سعد نماز خوان و روزه گیر بودند خیلی ها بارها اعمال حج به جا آوردند ولی پایه و رکن اصلی دین را باور نداشتند؛ لذا دینشان خراب شد به قول فرمایش سالار شهیدان عَلِيهِ السَّلَامُ دین لقی لقی زبان شان شد. پیش تر در زمان حضرت امیر عَلِيهِ السَّلَامُ همچنین بود وقتی با حیلۀ ی عمر و عاص قرآن بالای نیزه رفت همه ندای وامصیبتا سر دادند و بر علیه حضرت شدند که داری با کتاب خدا جنگ می کنی؟ حضرت فرمود قرآن منم دور من علی را خالی نکنید و همین نیرنگ باعث شکست حضرت شد.

6-3-2 علامت دین داران واقعی

قال علی علیه السلام: «إِنَّ لِأَهْلِ الدِّينِ عِلْمَاتٍ يَعْرِفُونَ بِهَا صِدْقَ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءَ الْأَمَانَةِ وَ وِفَاءً بِالْعَهْدِ وَ صِدْقَةَ الْأَرْحَامِ وَ رَحْمَةً الضُّعَفَاءِ وَ قَلَّةَ الْمُرَاقَبَةِ لِلنِّسَاءِ أَوْ قَالَ قَلَّةَ الْمُؤَاتَاةِ لِلنِّسَاءِ وَ بَدَلُ الْمَعْرُوفِ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ وَ سَعَةَ الْخُلُقِ وَ اتِّبَاعَ الْعِلْمِ وَ مَا يَقْرُبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ زُلْفَى طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَأْبٍ» (1).

در این حدیث شریف، امیرالمؤمنین عَلِيهِ السَّلَامُ صفات مؤمنین و دین داران را بیان می کند. حدیث از احادیث بسیار مهم در این زمینه هست. اولین نشانه ی هر دین داری، راست گویی و صداقت او است. آدم دین دار در هر حالی رعایت صداقت را می کند. در روایات هم داریم که کذب و دروغ گویی ابتدا و درگاه هر پلیدی است. بحث صدق از مباحث بسیار مهم و کلیدی در ایمان و دین داری است. حضرت امیر عَلِيهِ السَّلَامُ در خطبه متعین اولین علامت انسان های با تقوا را صواب در منطق معرفی می کند می فرماید: منطقهم الصواب یعنی گفتارشان ذاتاً محمود و پسندیده است هر چه از دهان شان بیرون می آید مرضی خداوند است خلاف واقعاً سخن ناصواب بر زبان جاری نمی کنند.

مورد دوم که حضرت امیر عَلِيهِ السَّلَامُ بیان می کند، امانت داری است. وقتی بحث امانت را مطرح می کنیم اول به ذهن ما مسایل مادی می آید که اگر کسی مالی را نزد کسی به امانت گذاشت باید آن را حفظ کند و سالم به صاحبش برساند. آن قدر این موضوع اهمیت دارد که امام سجاد عَلِيهِ السَّلَامُ فرمودند «اگر آن شمشیری را که پدرم را با آن به شهادت رساندند نزد من به امانت بدهند من او را سالم به صاحبش بر می گردانم». امانت در اموال بسیار اهمیت دارد. اما مهم تر از اموال، امانت داری دین خداست. همانی که وقتی خداوند بر آسمان و زمین و کوه ها عرضه داشت ابا کردند از این که بخواهند آن

ص: 83

امانت الهی را که دین است، سالم به مقصد برسانند. این امانت دین هم باید حفظ بشود. یکی از امانت هایی که خداوند به مسلمین داد امانت ولایت است که در غدیر خم به مسلمین عرضه داشت آن قدر این امانت مهم بود که خداوند با چه تأکیداتی آن را به مسلمانان داد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک و این لم تفعل فمابلغت رسالتہ. اولاً رسول دایره ی اختیارانش بیش تر از نبی است هر رسولی نبی هست ولی هر نبی نمی تواند رسول باشد با این خطاب می خواهد بفرماید که یک امر جهانی را باید ابلاغ کنی. بعد می فرماید بَلِّغْ؛ کلمه ی بلغ تأکید بر یک امر مهم را می رساند. حال چه چیز را به مردم برساند؟ قطعاً نماز و روزه و جهاد و سایر فروع عبادی نیست، چون این ها را در طول بیست و سه سال خداوند به وسیله ی پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آٰلِهِ بِه مردم رسانده، پس ما انزل الیک یک امر مهمی است آن قدر که می فرماید اگر ابلاغ نکنی تمام زحمات چندین ساله ات را نادیده خواهیم گرفت و کانه کاری انجام ندادی. به گواه تاریخ و روایات متواتر آن امر مهم که باعث تکمیل دین خداست و نعمت را خداوند بر بندگانش تمام کرد چیزی نیست جز ولایت علی ابن ابیطالب و اولاد معصومش عَلَیْهِ السَّلَامُ.

مورد دیگر حدیث، وفاء به عهد است وفایی که با خدا و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آٰلِهِ بِسته اند را باید به آن پایبند باشند خداوند می فرماید: اوفوا بعهدی اوف بعهدکم به عهد من وفا کنید تا من هم به عهد خود وفا کنم.

مورد دیگر که در حدیث به آن اشاره شده است، «صله ی ارحام» است. برای صله ی رحم در احادیث ما خواص و آثار بسیاری ذکر شده است. در روایتی از امام باقر عَلَیْهِ السَّلَامُ داریم که صله ی رحم چهار خاصیت دارد: اولین آن این که آدمی را ثروت مند می کند. ثروت آدمی را افزایش می دهد. دومین که رزق را رشد و نمو می دهد. یعنی برکت می دهد به روزی آدمی. این غیر از ثروت مند شدن است. سوم این که طول عمر به آدمی می دهد. عبارت حدیث این است که اَجَل آدمی را تأخیر می اندازد. و مورد آخر این که بلایایی که بنا هست بر تو نازل شود را دفع می کند! خدا دفع می کند این بلایا را! آن قدر تاثیر دارد صله رحم!

در ادامه ی حدیث می فرماید: آدم دین دار این طور است که: «رحمة الضعفاء» است یعنی نسبت به ضعفا رحیم است. آدم دین دار نسبت به ضعیفان و از کار افتادگان و کسانی که توانایی ندارند، رحمت دارد. دل سوز است. در حدیث قدسی دارد که «رحمت من خدا، برای کسی است که به مساکین رحم کند». به داد افراد ضعیف باید رسید!

خوش اخلاقی لازمه ی دین داری است. علی عَلَیْهِ السَّلَامُ در این حدیث یک ویژگی دین دار را: «حسن الخلق» می فرماید. آدم دین دار نمی شود که بدخلق باشد. باید خوش اخلاق بود. نباید خودخواه و مغرور بود. آدمی باید با عملش مردم را به دین داری جذب کند. مکتب اهل بیت عَلَیْهِ السَّلَامُ این است: «کونوا لنا زینا». تابلوی خوبی های ما باشید. دیگر از علایم دین داری «سعة الحلم» است. یعنی حلم و بردباری وسیع و درجه یک، نه حلم درجه پایین! بدی ها و ناسزاها را با بردباری دفع کنید. «إدفع بالتي هي أحسن فإذا الذي بينك وبينه عداوة كأنه ولي حميم». طوری برخورد کن که نیکو و زیبا باشد تا دشمن به شما جذب شود! با گذشت و بردباری می توانی بسیاری از دشمنی ها را بخری!

مردی جاهل خدمت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آمَد و یقه ی پیراهن ایشان را گرفت و قصد خفه کردن ایشان را داشت! اصحاب او را جدا کردند و خواستند تنبیهش کنند. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اجازة ی این کار را نداد. به آن مرد فرمودند: چرا این طور کردی؟ آن عرب جواب داد که زن و بچه ی من گرسنه اند در حالی که من بنده خدا هستم! پیامبر او را به منزل برد و نیازش را رفع کرد و مهربانی بسیار به او نمود به طوری که او شرمنده از رفتار خود شد! احترام به بشر دل ها را شکار می کند! خوش اخلاقی و بردباری معجزه می کند!

مورد آخر که حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلَامُ به عنوان علامت دین دار می فرماید: «ما یقرب الی الله». این که شخص مرتب دنبال کاری است که او را به خدا نزدیک می کند. مرتب دنبال کار خیر است. در هر کار خیری حضور پیدا می کند. پیش قدم است. آدم دین دار می بایست این علایم که در حدیث ذکر شده را رعایت کند. خیلی تأثیر دارد. زندگی انسان را متحول می کند. خداوند مؤمنان و دین داران واقعی را این طور معرفی می کند: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيَطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ و مردان و زنان با ایمان دوستان یکدیگرند که به کارهای پسندیده وا می دارند و از کارهای ناپسند باز می دارند و نماز را بر پا می کنند و زکات می دهند و از خدا و پیامبرش فرمان می برند آنانند که خدا به زودی مشمول رحمتشان قرار خواهد داد که خدا توانا و حکیم است. (1)

ص: 85

آن چه گفته شد، علامت دین داران حقیقی از زبان حضرت امیر عَلِيهِ السَّلَامُ بود نقطه ی مقابل دین داران واقعی دین داران ظاهری هستند آنانی هستند که «نَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنًا قُلُ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسَدًا لِمَنَّا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ [برخی از] بادیه نشینان گفتند ایمان آوردیم بگو ایمان نیاورده اید لیکن بگوئید اسلام آوردیم و هنوز در دل های شما ایمان داخل نشده است و اگر خدا و پیامبر او را فرمان برید از [ارزش] کرده هایتان چیزی کم نمی کند خدا آمرزنده مهربان است. (1)

خداوند از آنان تعبیر به منافق می کند منافقین نقطه مقابل مومنین و دین داران واقعی هستند لذا خداوند می فرماید:

«الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ مردان و زنان دو چهره [همانند] یکدیگرند به کار ناپسند و می دارند و از کار پسندیده باز می دارند و دست های خود را [از انفاق] فرو می بندند خدا را فراموش کردند پس [خدا هم] فراموششان کرد در حقیقت این منافقانند که فاسقند. (2)

آن چه حضرت امیر عَلِيهِ السَّلَامُ درباره ی دین داران فرمود آنان نقطه مقابل شان هستند یعنی صدق در گفتار ندارند که نشانه دین دار واقعی است لذا خداوند درباره این ها می فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ»؛ و برخی از مردم می گویند ما به خدا و روز بازپسین ایمان آورده ایم ولی گروندگان [راستین] نیستند. (3) یا می فرماید: «وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ»؛ و چون با کسانی که ایمان آورده اند برخورد کنند می گویند ایمان آوردیم و چون با شیطان های خود خلوت کنند می گویند در حقیقت ما با شما مییم ما فقط آنان را ریشخند می کنیم. (4)

ص: 86

1- سوره حجرات، آیه 14.

2- سوره توبه، آیه 67.

3- سوره بقره، آیه 8.

4- همان، آیه 14.

همچنین خیانت در امانت کردند آن امانتی را که در روز غدیر، خداوند به وسیله ی رسولش به مسلمین داد و می بایست سینه به سینه و نسل به نسل منتقل شود و حقّ اهل بیت عَلَیْهِ السَّلَامُ را ادا کنند در همان صحرا به خاک سپردند و ریش سفید ابابکر و عمر را بر حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلَامُ ترجیح دادند. همچنین به عهد خود وفا نکردند و نه تنها صله ی رحم با اهل بیت عَلَیْهِ السَّلَامُ به جا نیاوردند و احترام نکردند و حقّ مودّت را ادا نکردند بلکه بدترین ظلم ها را در حقّ شان روا داشتند. به راستی که اگر دین دار بودند هیچ یک از این کارها از آنان سر نمی زد. اما برآستی چرا بعضی از مردم از دین گریزانند.

8-3-2 عوامل دین گریزی

1- محیط

یکی از عوامل مهم دین گریزی، محیط خانوادگی، کاری، اجتماعی و فرهنگی می تواند باشد. نشانگر این تأثیر و تأثر، پیدایش و رشد دین گریزی در برخی محیط ها و کاهش آن در دیگر محیط ها است. دین گریزان بیش تر به خانواده ها، دانشکده ها و... خاصی وابسته هستند؛ به گونه ای که شماری از آن ها اگر در محیط های متفاوتی قرار گیرند در شمار دین گریزان قرار نمی گیرند.

چنان که محیط ناسالم در این دین گریزی تأثیرگذار است؛ در برتافتن دین نیز بسیار نقش آفرین است. برای نمونه، در برخی از آیات، وابستگی به باورها و عادات پیشینیان، عامل اصلی نپذیرفتن دین، شمرده شده است. در تعدادی از این آیات، نقش محیط در گریز از رفتارها و مناسک مطلوب دین دیده می شود. کافران که در محیط فرهنگی و اجتماعی خاصی زیسته اند و آداب و رسوم خاصی یافته اند، در برابر فراخوان پیامبران از باورها و عادت های پیشینیان خود سخن می گویند:

«و إذا قیل لهم اتبعوا ما أنزل الله قالوا بل نتبع ما ألفینا علیه آباءنا».(1)

«و إذا قیل لهم تعالوا إلی ما أنزل الله و إلی الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا علیه آباءنا».(2)

ص: 87

1- سوره انبیاء، آیه 53.

2- سوره مائده، آیه 104.

«وإذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا عليها آباءنا» (1) این آیه قرینه است که دیگر آیات نیز از تأثیر محیط بر رفتارها می گویند.

در دست های دیگر از آیات، تأثیر محیط بر گریز از باورها و عقاید دینی آمده است: «قالوا أجبثنا لتلفتنا عمّا وجدنا عليه آباءنا» (2).

«فقال الملائم الذين كفروا من قومه ما هذا إلا بشر مثلكم يريد أن يتفضل عليكم و لو شاء الله لأنزل ملائكة ما سمعنا بهذا في آباءنا الأولين» (3).

2- دوستان و مریبان

عامل دیگر دین گریزی، دوستان، مریبان و احبار هستند. نظرسنجی ها از تأثیر شگرف دوستان بر یک دیگر، مریبان بر دانش آموزان و کاهش اعتماد فرزندان به والدین و حرف شنوی از ایشان حکایت دارد. از سویی حدود 80% از والدین به نوعی فرزندان خویش را ناسازگار می خوانند. و از سویی دیگر نوجوانان به رفتارها و باورهای والدین خرده می گیرند و حاضر به پیروی از ایشان نیستند.

قوم موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بیش تر تحت تأثیر سامری قرار گرفتند و از دین موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ گریختند در آخرت نیز دوزخیان عذر به درگاه خدا می برند و دوستان ناشایست را عامل دین گریزی خود معرفی می کنند: «یا ویلتی لیتی لم اتخذ فلاناً خلیلاً» (4) «و کتا نخوض مع الخائضین» (5).

چنان که دوستان و مریبان در گریزان ساختن دین داران از دین خویش سهم دارند در پذیرا نشدن ایشان دین حق را نیز نقش آفرین هستند. برای نمونه، فرزند نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ تحت تأثیر محیط و دوستان از دین گریخت و از شمار خاندان و نجات یافتگان بیرون رفت (6). شماری از کافران با الگوگیری از بزرگان خود به دین گریزی کشانده شدند :

ص: 88

1- سوره اعراف، آیه 28.

2- سوره یونس، آیه 78.

3- سوره مومنون، آیه 24.

4- سوره فرقان، آیه 28.

5- سوره مدثر، آیه 45.

6- سوره هود، آیه 46.

«اتخذوا أحبارهم ورهبانهم أرباباً من دون الله» (1).

«وقالوا ربنا إنا أطعنا سادتنا و كبرائنا فأضلّونا السبيلاً» (2).

3- فشار و خشونت

یکی از عوامل مهم آسیب های اجتماعی، اجبار و اکراه بر انجام برخی رفتارها و کردارها بوده و هست. اجبار، خشونت و سخت گیری، پیامدهای بسیار ناگواری دارد که لجاجت، پنهان کاری، دروغ و انتقام، تنها بخشی از نتایج سوء این عامل هستند. خشونت دیدگان بیشتر از دیگران دگرآزاری می کنند، بیشتر انتقام می گیرند و با رغبت بیشتری هنجارشکنی می کنند. گری گوری می گوید: کتک خورده ها در آینده یا افرادی بی اراده و شل و ول بار می آیند و یا آدم های قلدری که با نگاه به گذشته در پی انتقام گیری هستند.

جامعه شناسان نیز اجبار و لزوم نهفته در هنجارهای آتی را زمینه ساز ناسازگاری و هنجارشکنی عده ای می دانند. دین گریزی نیز چونان دیگر آسیب های اجتماعی از این عامل بی بهره نمانده است. خشونت هایی که به نام دین انجام می گیرد و الزام هایی که در جهت دین آوری صورت می پذیرد گروهی را در صف دین گریزان آورده است و در نگاه ایشان تصویر دین، تصویری خشن و همراه با فشار، تهدید و ارباب می گردد. بسیاری از کودکان در دوران نوجوانی و جوانی، تهدید و گناه تنبیه والدین به انجام فرایض و ترک برخی رفتارها را شاهد بوده اند، و در محیط تحصیلی کاستن از نمره انضباط، تحقیر و تهدید را تحمل کرده، به اجبار در نماز جماعت و دیگر مراسم دینی شرکت کرده اند و سپس در محیط کار و فعالیت به نام دین، بند و بست هایی بسیار را تجربه می کنند.

در نظر قرآن نیز مهربانی، خویشتن داری و آسان گیری بر مردم، عامل جذب آنان، و سخت گیری و فشار، عامل گریز از دین معرفی شده است:

«فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم و استغفر لهم» (3) با این نگاه، قرآن از پیامبران، نرم گویی با سردمداران کفر و فساد را می طلبد و ایشان را از

ص: 89

1- سوره توبه، آیه 31.

2- سوره احزاب، آیه 67.

3- سوره آل عمران، آیه 159.

درشت گویی باز می دارد: «فقولا له قولاً لئناً لعلّه يتذکر أو یخشی» (1) و احکام را به گونه ای تشریح می کند که دین داران در سختی گرفتار نیایند: «لا یکلّف الله نفساً إلاّ وسعها».

4- ناکارآمد دیدن دین

یکی از عوامل دین گریزی ناکارآمدی دین است. انسان عصر جدید از تنهایی، انزوا، اضطراب و... بسیار آزار می بیند.

هری استاک سالیوان می گوید: در عصر فروید دغدغه ی اصلی سرکوب جنسی بود و در عصر جدید مشکل اصلی انسان تنهایی است.

گوستاو یونگ می نویسد: «ما در عصر بزرگ ترین آشوب ها و بی قراری ها به سر می بریم؛ در عصر کشمکش های عصبی، اغتشاش های ذهنی و سردرگمی دیدگاه ها و باورها» (2).

فروم می گوید: زندگی ما توأم با آشفتگی و سرگردانی روحی است که به گونه ای خطرناک به حالت دیوانگی نزدیک شده است.

فشارهای روانی بر انسان معاصر به اندازه ای است که 80% بیماری های جدید از فشارهای روانی ناشی می شود. این انسان، با این دغدغه ها و مشکلات روحی و روانی، دین را عاملی برای نجات خویش می بیند و به سمت دین می رود. براین اساس، یونگ برای دین خصلتی روان درمان گرانه، قابل است و دین را معنی بخش وجود انسان و رهایی بخش او از مشکلات می شناساند. و مالدینوفسکی نیز چونان یونگ می اندیشد. و با همین تصور مشرکان بت پرستی می کردند و از بت های خود انتظار یاری داشتند: «واتّخذوا من دون الله آلهة لعلّهم ینصرون» (3).

این نیاز انسان را، برخی از طراحان دین، شناسایی کرده با طرح ادیان جدید، خود را رهایی بخش انسان از مشکلات روحی و روانی معرفی می کنند. نورمن ویت سنت پیل طراح یکی از این ادیان

ص: 90

1- سوره طه، آیه 44.

2- مورنو، آنتونیک، یونگ، خدایان و انسان مدرن، ص 100.

3- سوره یس، آیه 74.

می گوید: با اطمینان به نفس و حرارت و نگرش مثبت و به کمک پروردگار می توانی مشکلات شخصی خویش را حل کنی و قادر متعال علاج نگرانی است. (1)

در ژاپن نیز ادیان جدید، مهاجرین به شهرها را که نسبت به سایر ژاپنی ها از تنهایی، غم و اندوه بیش تری رنج می برند نشانه می گیرند و در جذب و پذیرش آن ها بسیار موفق جلوه می کنند، آن ها این اطمینان را به پیروان خویش می دهند که دین پذیرفته شده رهایی بخش و آرامش آفرین است.

وقتی انسان با این روی کرد به سمت دین می رود و در شمار دین داران قرار می گیرد از دین آرامش و سعادت و رهایی از تنهایی را می طلبد. اگر دین نتواند این خواسته را برآورده سازد گریز از چنین دینی طبیعی است.

برخی دین گریزی ها در دوران معاصر از آن جهت است که دین گریزان دین را فاقد راه کارهای مناسب برای برون رفت از غم، غصه، اندوه و اضطراب می دانند، آن ها تصور می کنند دین نه تنها ایشان را از تنهایی و اضطراب نمی رهااند، بلکه با توصیه به گریه، بر سر و سینه کوفتن و خویشتن آزاری، غم و غصه و اندوه آن ها را تشدید می کند.

5- شک و تردید

یکی دیگر از عوامل دین گریزی شك و تردید نسبت به آموزه ها و سنت های دینی است. این عامل در عصر جدید که دوران گرداب های سهم گین شك و تردید است بسیار بیش تر از گذشته جلوه می کند. گرداب شك و تردید چنان گسترده و فراگیر است که هیچ آموزه ای از آن بی نصیب نمانده است.

کارل گوستاو یونگ می گوید: «من در مجموع، خیال می کنم اغراق نیست وقتی که می گویم انسان امروزی از لحاظ روان شناختی دچار شکی کم و بیش مرگ بار شده و در نتیجه غریق شك و تردید گشته است». (2)

انسان امروز، به تمامی باورها و اعتقادات و مناسک پیشینیان به دیده شك و تردید می نگرد، او تفاوتی میان معارف مقدس و نامقدس نمی بیند و شك و تردید خویش را در تمام حوزه ها می گستراند.

ص: 91

1- دین و چشم اندازهای نو، مقاله دین و نیازهای فرد، ص 122.

2- یونگ، انسان امروزی در جستجوی روح فرد، ص 182.

این شك و تردیدها وقتی در قالب پرسش درآیند و جواب شایسته گیرند بسیار خجسته و ارزش مند می نمایند و دین داری را مستحکم می سازند، اما وقتی پرسشی نشوند یا پاسخ بایسته نگیرند بسیار ویران گر می شوند؛ به ویژه آن گاه که پرسش گر، دین را نابردبار در برابر پرسش های خود ببیند. پیامبر امّی می ماند؛ مبادا برخی از مسلمانان در وحیانی بودن قرآن شك و تردید کنند و دین گریز شوند:

«و ما كنت تتلوا من قبله من كتاب و لاتخطه بيمينك إذا لارتاب المبطلون».(1)

و شك و تردید شماری از مسلمانان، آن ها را به دین گریزی می کشاند، تا جایی که به خدا و روز واپسین به دیده تردید می نگرند: «إِنَّمَا يَسْتُنذِرُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهِيَ فِيهِمْ يَتَرَدَّدُونَ».(2)

چنان که شك و تردید عامل مهمی در گریز دین داران از دین است؛ این شك و تردید عامل مهم در عدم پذیرش دین حق است. بنی اسرائیل به جهت شك و تردید دین موسی را برتافتند و گفتند: «يا موسى لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة»(3)

و درباره ی ایشان می خوانیم: «إِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مِرْيَبٌ».(4) قوم عاد، در حقانیت دین هود شك و تردید داشتند و خواستار نشانه بودند و بدون نشانه پذیرای دین نمی شدند و از خدایان خویش دست برنمی داشتند: «يا هود ما جئتنا ببينة و ما نحن بتاركى آلہتنا عن قولك و ما نحن لك بمؤمنين»(5).

قوم صالح عَلَيْهِ السَّلَامُ خود را در شك و تردید می دیدند و از این که صالح عَلَيْهِ السَّلَامُ با این شك، آن ها را به دین خویش می خواند شگفت زده بودند: «أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّ لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مِرْيَبٌ».(6)

ص: 92

1- سوره عنكبوت، آیه 48.

2- سوره توبه، آیه 45.

3- سوره بقره، آیه 55.

4- سوره هود، آیه 110.

5- همان، 53.

6- همان، 62.

یوسف عَلَیْهِ السَّلَامُ نیز نشانه‌ها می‌آورد، اما گروهی گرفتار شك و تردید بودند و یا به بهانه‌ی شك و تردید دین او را برنمی‌تابند: «ولقد جاءكم يوسف من قبل بالبینات فما زلتم فی شكّ ممّا جاءكم به» (1).

قوم نوح، عاد، ثمود و... نیز به فراخوان پیامبران خویش به دیده شك می‌نگریستند: «وقالوا إنا كفرنا بما أرسلتم به وإنا لفی شكّ ممّا تدعوننا إلیه مریب» (2).

و از ایشان معجزه می‌خواستند: «فأتونا بسلطان مبین» (3).

فرعون نیز به موسی شك داشت و او را دروغ گو می‌خواند: «إنی لأظنه كاذباً» (4).

از این جهت به هامان گفت برای من برجی بلند بساز تا از فراز آن به خدای موسی که دربارہ او شك دارم دست یابم: «وقال فرعون یا هامان ابن لی صرحاً لعلی أبلغ الأسباب أسباب السموات فأطلع إلى إله موسی» (5).

و همین شك و تردید عامل نپذیرفتن اسلام از سوی عده‌ای بود: «أم یقولون افتراه» (6) «و ما كنت تتلوا من قبله من كتاب و لا تخطه بيمينك إذا لارتاب المبطلون» (7) کافران، اسلام را ساختگی می‌دیدند و نسبت به وحی تردید داشتند: «ءأنزل علیه الذکر من بیننا بل هم فی شكّ من ذکری» (8) چنان که نسبت به آخرت و دین پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نیز در تردید بودند: «بل هم فی شكّ منها» (9) «قل یا ایها الناس إن کنتم فی شكّ من دینی» (10).

«یا ایها الناس إن کنتم فی ریب من البعث» (11).

ص: 93

1- سوره مؤمن، آیه 34.

2- سوره ابراهیم، آیه 9.

3- همان، آیه 10.

4- سوره مؤمن، آیه 37.

5- سوره مؤمن، آیه 36 و 37.

6- سوره سجده، آیه 2.

7- سوره عنکبوت، آیه 38.

8- سوره ص، آیه 8.

9- سوره نمل، آیه 66.

10- سوره یونس، آیه 104.

11- سوره جح، آیه 5.

این شك و تردیدها نسبت به وحی، پیامبر، آخرت و... عامل اصلی گریز عده ای از اسلام و فرارشان از جهاد است: «إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهِيَ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ» (1).

6- ناسازگارنمایی با عقل

نیازهای انسان به دو گروه تقسیم می شود: 1. نیازهای فطری، 2. نیازهای غیرفطری.

نیازهای فیزیولوژیک، ایمن خواهی، تعلق پذیری و عشق، احترام و خود شکوفایی در شمار فطریات هستند.

«آبراهام مزلوم» نیازهای شناختی را نیز از شناخت های فطری می خواند:

«شواهد تاریخی قابل ملاحظه ای نشان می دهد، که مردم با به خطر انداختن زندگی شان، به دنبال دانش بوده اند. از این رو این نیاز را بالاتر و برتر از نیازهای ایمنی خود قرار داده اند.»

در نگاه عده ای این نیازهای شناختی، خاستگاه دین است. برای نمونه آگوست کنت، هربرت اسپنسر، ادوارد تایللی و جیمز فریزر، خاستگاه دین را عواطف نمی دانند؛ به باور آن ها انسان های اولیه دانش خواه بودند و ذهن آن ها بسیار عقلایی بود. این گروه ریشه فعالیت های دینی و مناسک را در باور داشت ها و اندیشه ها جست و جو می کردند و ریشه ی دین را در خرد بشری می جستند. بنابراین وقتی گروهی دینی را پذیرا می شوند، انتظار ناسازگاری آن دین با خرد را ندارند که اگر چنین تنشی میان عقل و دین رخ نماید آن ها از دین به سود عقل چشم می پوشند.

برخی از دین گریزی ها در میان جوانان و دیگر اقشار جامعه از سر ناسازگار دیدن دین با عقل است. عده ای در جهان اسلام، شبیه خوانی، تعزیه خوانی، معجزات، شیطان، جن، تفاوت مرد و زن در دینه، ارث و... را بر نمی تابند و آن ها را با عقل ناسازگار می خوانند، چنان که در میان مسیحیان نیز شماری تثلیث، رخدادهای زمان تولد مسیح، عشاء ربّانی و تأثیر قطعه نانی تبرک شده و جرعه ای شراب در خوشبختی را که از باورهای مسیحیان است، با عقل ناسازگار می شناسند و برخی یهودیان نیز بی بند و باری سلیمان، کشتی گرفتن یعقوب با خدا، فریاد و فغان ایوب و هوس رانی داود را - آن گونه که تورات می گوید - با خرد ناسازگار می شناسند.

ص: 94

در نگاه عده ای علم و دین ناسازگار با یک دیگرند و تلاش های فراوانی که در راستای آشتی این دو انجام شده ناکام است. دین نظریات نوآمد علمی را بر نمی تابد. چنان که تصوّر این که یک نفر هم دین دار باشد وهم دانش مند، امکان پذیر نیست. استیون وینبرگ، فیزیک دان، به عنوان نماینده ی برجسته ی این گروه، می گوید:

«هر چه علم، عمیق تر به سرشت اشیا نگاه کند کم تر به نظر می رسد جهان نشانی از یک خدای «علاقه مند» را در بر داشته باشد».⁽¹⁾

«انیشیتین»، هم فکر «وینبرگ» نیز خدای شخصی اسلام، مسیحیت و یهودیت را پذیرفتنی نمی داند.

یکی از نمونه های برجسته ی ناسازگاری علم و دین، نظریه تکامل داروین است. این نظریه با آن چه ادیان به عنوان هدف داری جهان مطرح می کنند کاملاً در ناسازگاری است. وینبرگ می گوید:

ناسازگاری که نظریه تکامل با دین می آفریند از فیزیک بیش تر است؛ چه این که این نظریه، عقیده به یک خدای ذوالعنایه را به چالش می کشد. برداشت وینبرگ به باور پیروان داروین نیز صحیح می نماید؛ چنان که هائیکل، کارل مارکس، نیچه، فروید و... نیز با الحاد سازگار است.⁽²⁾ هم چنان که ناسازگار دیدن دین با علم، از عوامل مهم دین گریزی است؛ تهی دیدن دین از علم و بی ثمر بودن آن نیز از عوامل دین گریزی شناخته می شود. برای نمونه کافران از آن جهت از اسلام می گریختند که قرآن را اساطیر می شناختند و از علم تهی می دانستند. در نگاه آن ها اساطیر از واقعیت تهی است و ثمره ای جز سرگرمی ندارد، اما علم فواید بسیار دارد و انسان را در رسیدن به خواسته ها و آرزوها یاری می کند: «إن هذا إلاّ أساطیر الأولین».⁽³⁾

«رشید رضا» در تفسیر این آیه می نویسد: «یعنی آنهم لایعقلون ممّا فی القرآن من انباء الغیب فی قصص الأمم مع رسلهم، إلاّ أنّها حکایات و خرافات تستطر و تکتب کغیرها، فلا علم فیها و لا فائدة منها».⁽⁴⁾

ص: 95

1- جان اف هات، علم و دین، ترجمه بتول نجفی، ص 59.

2- همان، 91.

3- سوره انعام، آیه 25.

4- تفسیر المنار، ج 7، ص 348.

این نمونه و نمونه های دیگر با فرض بهانه بودن نیز حکایت از آن دارد که کافران اسطوره را بر نمی تابند و آن را با علم ناسازگار می شناسند. امروزه نیز برخی از اهل کتاب، به جهت ناسازگاری کتاب مقدس با یافته های علمی، از آن می گریزند. مورس بوکای می نویسد: «در مورد عهد عتیق، نیازی بود از کتاب نخست آن، یعنی سفر پیدایش پراتر نهم، تا به تأکیداتی آشتی ناپذیر و غیرقابل توجیه با معلومات قطعی علمی روبه رو شوم» (1).

«بیاتی گورسگی» می گوید: «در انجیل ها چه از جهت تاریخی و چه از لحاظ جغرافیایی، مطالب نادرست فراوان به چشم می خورد».

نمونه هایی از دین گریزی در جهان اسلام نیز دیده می شود. برای نمونه کسروی برخی از آیات را با علم ناسازگار می بیند و از اسلام می گریزد و برخی از جامعه شناسان و روان شناسان نیز از آن جهت که وحی، شیطان، جن و فرشته را در خور آزمایش و تحلیل و بررسی علمی نمی دانند، از دین می گریزند و یا به تحلیل علمی وحی و شیطان و موضوعاتی از این دست می پردازند؛ تحلیلی که در نظرگاه دین داران عین دین گریزی است.

8- فقر

یکی از عوامل مهم و کلیدی در بروز ناهنجاری های اجتماعی، فقر است. برای نمونه 85 تا 90% جرایم درایتالیا توسط افرادخانواده های فقیرانجام می شود در صورتی که این خانواده ها 60% کل جمعیت را تشکیل می دهند. تحقیقات دکتر سیریل برت در کتاب بزه کار جوان نیز جرایم فقرای لندن را 19% و جمعیت آن ها را 8% کل جمعیت لندن می خواند. (2)

نقش فقر در پدیداری آسیب های اجتماعی، در دین گریزی نیز دیده می شود؛ به گونه ای که بخشی از دین گریزی ها، در خانواده های ضعیف یا بسیار ضعیف است. تأثیرگذاری فقر بر پدیداری آسیب های اجتماعی و هنجارشکنی در جایی است که فقر منفی انگاشته شود، اما اگر مثبت دیده شود و امتحان الهی قلمداد گردد به دین گریزی و هنجارشکنی و آسیب رسانی نمی انجامد.

ص: 96

1- مبانی مسیحیت، 181.

2- شیخاوندی، داور، جامعه شناسی انحرافات، 199.

افزون بر این، نقش فرد در پدیداری فقر نیز بسیار مهم جلوه می کند. فقری که از تبلی و سستی فرد پدید می آید در مقایسه با فقری که در يك حکومت دینی پدید می آید، بسیار کم تر به دین گریزی می انجامد. فقری که در يك حکومت دینی پدیدار می شود، به حساب دین گذاشته می شود و زمینه های گریز از دین را فراهم می سازد، اما اگر همین فقر در يك حکومت سکولار رخ دهد، دین گریزی نمی آورد.

تأثیر فقر بر دین گریزی در آیات قرآن نیز دیده می شود: «الشيطان يعدكم الفقر». (1)

شیطان مسلمانان را از فقر می ترساند، شاید ایشان از فقر بترسند و دین گریزی پیشه کنند. در برابر، خداوند وعده ی آمرزش و فزونی می دهد: «والله يعدكم مغفرة منه وفضلاً» (2)

و تهی دستان را از فضل خویش بهره مند می سازد: «إن یكونوا فقراء یغنیهم الله من فضله». (3) و بر این اساس در روایات می خوانیم: «كاد الفقر أن یكون كفراً». (4)

9- روان پریشی

یافته های جدید علمی نشان از بیماری شمار زیادی از آسیب رسانان و هنجارشکنان دارد. این یافته ها، دستگاه ها و نهادهای مسئول را ناگزیر از فراخوان روان پزشکان و مددکاران اجتماعی ساخته است، تا آن جا که امروزه، بیشتر زندان ها و ندامت گاه ها از خدمات این گروه ها بهره می گیرند و در اصلاح زندانیان و درمان آن ها می کوشند.

دین گریزی نیز مانند بسیاری از آسیب های اجتماعی متأثر از این بیماری ها می باشد. خاستگاه شناسایی دین گریزی گروهی از دین گریزان، نشان از بیماری شدید آن ها دارد؛ به گونه ای که ایشان در برابر دین، مانند سنگ یا شدیدتر از سنگ می نمایند:

«ثم قست قلوبكم من بعد ذلك فهي كالحجارة أو أشد قسوة». (5)

ص: 97

1- سوره بقره، آیه 268.

2- همان.

3- سوره نور، آیه 32.

4- اصول کافی، ج 2، ص 307.

5- سوره بقره، آیه 74.

«و أما الذين في قلوبهم مرض فزادتهم رجساً إلى رجسهم».(1)

«فتري الذين في قلوبهم مرض يسارعون فيهم».(2) عناد، دشمنی، تکبر، حسد و... برخی از بیماری های دین گریزان است. شماری از بنی اسرائیل خودبزرگ بینی داشتند، خویش را برتر از طالوت می دانستند، رهبری او را بر نمی تافتند، از جهاد سرباز می زدند:

«وقال لهم نبههم إن الله قد بعث لكم طالوت ملكاً قالوا أئني يكون له الملك علينا ونحن أحق بالملك منه».(3)

10- سخن گویان دین

کنش های رفتاری و گفتاری ناشایست برخی سخن گویان دین و مسئولین حکومتی یکی دیگر از عوامل دین گریزی است. برخی سخن گویان دینی وضعیت فرهنگی و اجتماعی رضایت بخشی ندارند، این عده، در مواجهه شدن با دیگران، نفرت آفرینی می کنند و ایشان را دین گریز می سازند، دین را در قالب پوسیده و فرهنگی و اجتماعی و خاص خود می برند و با خرافه سازی و جعل و تحریف دین، چهره ای نامطلوب و زنده از دین ترسیم می کنند و با انگشت نهادن روی برخی روایات که بیشتر ساختگی می نمایند تاب تحمل مخاطب را می ربایند.

برای نمونه، برخی از دین گریزی ها در غرب، نتیجه ی نفرت مردم از کشیشان بود. مردم امتیازات این گروه و تنگ نظری و قدرت طلبی و ثروت برخی از اسقف ها را بر نمی تافتند و با دین گریزی در برابر ایشان واکنش نشان می دادند. در آیات قرآن نیز برخی از نشانه های نقش دانش مندان اهل کتاب، در دین گریزی آمده است:

«يا أيها الذين آمنوا إن كثيراً من الأحبار و الرهبان ليأكلون أموال الناس بالباطل و يصدون عن سبيل الله».(4)

ص: 98

1- سوره توبه، آیه 125.

2- سوره مائده، آیه 52.

3- سوره بقره، آیه 247.

4- سوره توبه، آیه 34.

گروهی از علمای اهل کتاب، با در هم آمیختن ساخته های خویش با دین، با هدف مادی دین را با زندگی و خرد ناسازگار نشان می دهند و زمینه های دین گریزی را فراهم می سازند:

«فویل للذین یکتبون الکتاب بأیدیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمناً قليلاً»؛ (1)

«یا أهل الکتاب لاتغلوا فی دینکم» (2).

در جهان اسلام، نیز برخی سخن گویان چنین نقشی دارند؛ آن ها با رفتار زشت، دنیاطلبی، گناه، خشونت و باورهای خویش مردم را به اصل دین بدبین می کنند و ایشان را به وادی دین گریزی می برند؛ در صورتی که آیات یاد شده به علمای اهل کتاب محدود نمی شود، بلکه سخن گویان اسلام نیز مشمول این آیه هستند و باید از سوق دادن مردم به دین گریزی پرهیزند.

11- خواسته های نفسانی

عده ای دین را بر نمی تابند؛ از آن جهت که آموزه های پیامبران با بی بند وباری و ولنگاری ایشان ناهم خوان است و بر زیاده خواهی ها و آزادی های جنسی ایشان قید و بند می زند: «ولقد آتینا موسی الکتاب و قفینا من بعده بالرسول و آتینا عیسی بن المریم البینات و ایدناه بروح القدس أفکلما جاءکم رسول بما لاتهوی أنفسکم استکبرتم ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون» (3).

این گروه دین را بر نمی تابند و هوای نفس را معبود خود قرار می دهند: «أرایت من اتخذ إلهه هوا» (4).

شیطان را الگو می گیرند، هنجارشکن می شوند، فساد و تباهی می کنند و از گمراه ترین مردم هستند: «و من یتبع خطوات الشیطان فإِنَّه یأمر بالفحشاء و المنکر» (5).

«و من أضلّ ممّن اتّبع هوا» (6).

ص: 99

1- سوره بقره، آیه 79.

2- سوره نساء، آیه 171.

3- سوره بقره، آیه 78.

4- سوره فرقان، آیه 43.

5- سوره نور، آیه 21.

6- سوره قصص، آیه 50.

پیروی از این اسیران هوی و هوس نامطلوب و ناپسند است و خطر دین‌گریزی را در پی دارد: «و لا تتبع أهواءهم عمّا جاءك من الحقّ». (1)

و پیروان این عدّه از سوی خدا، سرپرستی و یاری نخواهند شد: «و لئن اتّبعت أهواءهم بعد الذی جاءك من العلم مالک من الله من ولی و لانصیر». (2)

12- تهاجم دینی

هجوم رسانه‌ای شدید ضدّ دین و متولیان دین، یکی دیگر از عوامل دین‌گریزی است. دین‌ستیزان با امکانات گسترده‌ی اقتصادی، رسانه‌ای و اطلاع‌رسانی، به طرح ایسم‌هایی می‌پردازند، که دین را بر نمی‌تابند. آن‌ها با ناکارآمد نشان دادن دین و به چالش کشیدن باورها، رفتارها و مناسک دینی و پخش شایعات درباره‌ی شخصیت‌های دینی سهم‌زیادی در دین‌گریزی دارند. برنامه‌های تلویزیونی و ماهواره‌ای جذاب و در عین حال هدف‌مند این گروه، دین را افیون ملت‌ها، عامل عقب‌ماندگی، انحطاط و استبداد معرفی می‌کند.

تهاجم را نیز می‌توان به عنوان يك عامل دین‌گریزی در آیات قرآن ردیابی کرد. برخی از شیوه‌های دین‌ستیزان در قرآن عبارتند از: يك. تخریب شخصیت‌ها: دین‌ستیزان برای راندن مردم از دین، پیامبران را نابردبار، قدرت‌طلب، تمامیت‌خواه، مجنون، ساحر، گمراه و... معرفی می‌کنند:

«قالوا یا شعيب أصلوتك تأمرک أن تترك ما یعبد آباؤنا أو أن نفعل فی أموالنا ما نشاء إنك لأنت الحليم الرشید». (3)

«قالوا أجتتنا لتلفتنا عمّا وجدنا علیه آباءنا و تكون لکما الکبرياء فی الأرض». (4)

«قالوا سحران تظاهرا». (5)

ص: 100

1- سوره مائده، آیه 48.

2- سوره بقره، آیه 120.

3- سوره هود، آیه 87.

4- سوره یونس، آیه 78.

5- سوره قصص، آیه 48.

«ما هذا إلا بشر مثلكم يريد أن يتفضل عليكم».(1)

«و يقولون أئنا لتاركوا آلهتنا لشاعر مجنون».(2)

«وقال الكافرون هذا ساحر كذاب».(3)

دو. تخریب کتاب آسمانی: روش دیگر دین ستیزان زیر سؤال بردن قرآن بود:

«يقول الذين كفروا إن هذا إلا أساطير الأولين».(4)

«أم يقولون افتراه قل فأتوا بعشر سور مثله مفتریات».(5)

13- گسترده‌گی بی ضابطه‌ی شریعت

یکی دیگر از عوامل دین ستیزی نشان دادن اسلام به عنوان دینی پرزحمت است. عده‌ای اصرار دارند دین اسلام را پرشریعت ترین دین معرفی کنند و با تنگ نظری و سخت گیری برخی از مباحثات را تحریم کنند و هر روز قید و بندی جدید به نام دین بر انسان تحمیل کنند؛ در صورتی که این گسترش، نه تنها امتیازی برای مسلمانان و اسلام نیست، بلکه برخی از مسلمانان را به رودر رویی باشریعت می کشاند. از سوی دیگر جمعیت قابل توجهی موسیقی گوش می دهند، پوشش کامل اسلامی ندارند، ظواهر دینی را رعایت نمی کنند و... این عده وقتی بسیاری از رفتارها و گفتارهای خود را با دین در ناسازگاری می بینند و با برخی از سخت گیری های فرادینی نیز روبرو می شوند، به سمت دین گریزی و رهایی از دغدغه های دین داری می روند.(6)

14- بی خردی و بکار نگرستن عقل

«إن شرالدواب عندالله الصم البکم الذین لا یعقلون».(7)

ص: 101

1- سوره مؤمنون، آیه 24.

2- سوره صافات، آیه 36.

3- سوره ص، آیه 4.

4- سوره انعام، آیه 25.

5- سوره هود، آیه 13.

6- فصلنامه پژوهش های قرآنی. عنوان مقاله: دین گریزی، عوامل و راه حل ها در پرتو قرآن، نویسنده محمد بهرامی

7- سوره انفال، آیه 22.

گفت وگوی اهل جهنم با مالکان آن: كلما القى فيها فوج سألهم خزنتها الم يأتكم نذير قالوا بلى قد جاءنا نذير فكذبنا... قالوا لو كنا نسمع او نعقل ما كنا فى اصحاب السعير. (1)

يا دربارہ کُفَّار می فرماید: «إذا ناديتم الى الصلوة اتخذوها هزوا و لعبا ذلك بانهم لا يعقلون». (2)

امام موسی بن جعفر عَلَیْهِ السَّلَامُ به هشام می فرماید: یا هشام ان العاقل نظر الى الدنيا و الى اهلها فعلم انها لا تنال الا بالمشقة و نظر الى الآخرة فعلم انها لا تنال الا بالمشقة فطلب بالمشقة ابقاهما (3).

در واقعه ی کربلا دین دارانی که دین لعق علی السنتهم بود مستجمع جمیع عوامل یاد شده بودند، نه از عقل خود به درستی استفاده کردند و نه زیر پرچم امام زمان خود جمع شدند تشنگان قدرت و شیاطین انسی که هوا و هوس چشمانشان را کور کرده و فرجام بدی را برای خود رقم زدند.

4-2 معروف عزت طلبی

اشاره

یکی دیگر از معروف ها که در فرهنگ عاشورا وجود دارد، معروف عزت طلبی است. عزت چیزی نیست، که بتوان آن را لمس کرد ولی تأثیر شگرفی بر انسان می گذارد و می توان آن را احساس کرد. عزت چیست؟ عزت در لغت: اصل صحیح یدل علی شدة و قوّة، دلالت بر شدت و قوت می کند. (4) همچنین: حالة مانعة للإنسان ان یغلب، عزت حالتی است برای انسان که مانع از مغلوب شدنش می شود. (5) عزیز کسی است که در اثر نیرومندی امرش غالب و جاری است و مقهور نشود. محور عزت مندی خداست و بس و هیچ عاملی بدون خدا عزت انسان را تأمین نمی کند. چنان چه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ می فرماید: هر عزتی که از خدا نیست خواری است. (6)

قرآن منشأ همه ی عزت ها را خدا معرفی می کند، آن جا که می فرماید: لله العزة جميعا؛ همه ی عزت ها از آن خداست. (7) هر عزتی که وجود دارد بالذات از آن خداست و بالعرض برای پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و

ص: 102

1- سوره ملک، آیه 8 تا 10.

2- سوره مائده، آیه 58.

3- اصول کافی، ج 1، ص 18.

4- مقایس اللغة، ج 4، ص 38.

5- مفردات راغب، ص 563.

6- ترجمه مفردات راغب، ج 2، ص 590.

7- سوره فاطر، آیه 10.

مؤمنین که مراد از مؤمنین معنای عامش همه ی مؤمنین و معنای خاصش اهل بیت عَلَیْهِ السَّلَامُ هستند. ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین. (1)

وقتی که سر منشأ واقعی عزّت خداوند است، به دست آوردن عزّت از غیر طریق الهی، به هر صورتی که باشد ذلّت است.

امام علی عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود: «من اعزّ بغير الله اهلکه العز؛ کسی که از طریق غیر خدا به عزت برسد، همان عزّت غیر واقعی او را به هلاکت می رساند». (2)

امام علی عَلَیْهِ السَّلَامُ: «العزیز بغير الله ذلیل؛ عزیزی که عزّتش از غیر خدا باشد ذلیل است». (3)

امام علی عَلَیْهِ السَّلَامُ: «وکلّ عزیز غیره ذلیل وکل قوی غیره ضعیف وکل مالک غیره مملوک ... وکل قادر غیره یقدر و یعجز؛ هر عزیزی جز او ذلیل است، و هر نیرومندی جز او ضعیف و ناتوان، هر مالکی جز او بنده ... و هر قدرت مندی جز او [گاهی] توانا و [زمانی] ناتوان است». (4) برای تحصیل عزّت باید در خانه خدا رفت و معرفت به خدا پیدا کرد ولی قبل از آن باید معرفت به نفس خود پیدا کنیم معرفت نفس مقدّمه ی معرفت خداوند است. لذا اول باید جایگاه و ارزش خود را بشناسیم. در دایره ی خلقت، انسان نفر آخری است، که خلق شده است این بدین معنا نیست که ارزش انسان اهمیت کم تری دارد؛ بلکه بالعکس ارزش مضاعف انسان را می رساند شاعر خوش ذوقی چقدر زیبا این ارزش را در قالب یک تمثیل به تصویر کشید:

گفتم به گل سرخ که عار ناید *** پیش از تو گل زرد به بازار آید

گفتا که خموش مگر نشیندی *** قداره جلو شاه ز دنبال آید

می گوید به گل سرخ گفتم، که تو عارت نمی آید که گل زرد زودتر از تو به بازار بیاید و چشم نوازی کند گل سرخ گفت خاموش باش مگر ندیده و یا نشنیده ای که وقتی پادشاهی بخواهد به شهر برود اول قداره و جارچی می آید سطح شهر داد می زند که شاه شاهان فلان روز می خواهد بیاید میدان شهر؟ این زودتر آمدن جارچی و داد زدنش نه این است که مقام و منزلت او بالاتر از پادشاه

ص: 103

1- سوره منافقون، آیه 8.

2- بحار الانوار، ج 75، ص 10.

3- میزان الحکمة، ج 5، ص 1957.

4- نهج البلاغه، محمد دشتی، ص 114، خطبه 65.

است بلکه عظمت پادشاه را می‌رساند. حکایت خلقت ما انسان‌ها بعد خلق موجودات همین است خداوند همه را خلق کرد دنیا را ریشه‌ها ستارگان و ماهش آراست تا بشر قدم به عرصه‌ی هستی بگذارد همه چشم انتظار انسان که این چه موجودی است که خداوند این همه برایش هزینه کرد. خلاصه خداوند برای انسان سنگ تمام گذاشت و او را تکریم کرد. و لقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر؛ و ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و آن‌ها را به مرکب بر و بحر سوار کردیم، یعنی این کرامت و شرافت و بزرگواری را در سرشت و آفرینش او قرار دادیم. کرامت و عزّت و بزرگواری جزئی از سرشت انسان است. این است که اگر انسان خود را آن چنان که هست بیابد کرامت و عزّت را می‌یابد. اسلام انسان مومن را عزیزتر از هر موجودی به شمار آورده.

امام کاظم عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود: المومن اعز من الکبریت الاحمر؛ مومن گرامی‌تر از یاقوت سرخ است. (1)

امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود: المومن اعظم حرمة من الکعبه؛ احترام مؤمن از کعبه بیش‌تر است. (2) و به هیچ وجه به مؤمن اجازه نمی‌دهد که خود را پست و با ذلت جلوه دهد و شرافت انسانی خود را پایمال کند.

امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود: ان الله فوض الی المومن کل شیء الا اذلاله نفسه؛ همانا خداوند هر امری را به مؤمن تفویض کرده اما ذلیل کردن نفس خود را به او اجازه نداده است. (3)

امام علی عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود: اکرم نفسک کل دنیه؛ نفس خویش را از هر کار پستی برتر و بالاتر بدار. (4)

امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود: و لا تکن واهنا یحقرك من عرفک؛ شل و سست مباش که هر که تو را ببیند تحقیر کند.

امام کاظم عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود: ان اعظم الناس قدرا من لایری الدنیا لنفسه خطرا؛ از همه مردم بلند مرتبه‌تر و عظیم‌القدرتر آن کسی است که اگر تمام دنیا را یک طرف بگذارند، او خودش و عزّت و نفسش را بر تمام دنیا مقدم می‌دارد. (5)

ص: 104

1- اصول کافی، ج 2، ص 242.

2- خصال، ج 1، ص 27.

3- الفصول المهمه فی اصول الانمه، ج 2، ص 229.

4- تحف العقول، ص 144.

5- اصول کافی، ج 1، ص 40.

عزت فردی؛ یعنی فرد فرد انسان‌ها باید دارای این روحیه باشند. خود ارزش مندی و اهمیت برای خود، در جان همه ی بنی آدم هست، نهایت این که در اثر علل و عواملی چون تربیت، آموزش و پرورش، والدین، اجتماع و نوع حکومت، تقویت یا تضعیف می شود. آموزه های دینی، عزت فردی را مورد توجه قرار داده و در واقع، از فردسازی آغاز می کند. مفضل با فشار سخت زندگی روبرو شده بود، فقر و تنگدستی، داشتن قرض و مخارج سنگین زندگی او را آزار می داد، در محضر امام صادق علیه السلام لب به شکایت گشود و بیچارگی های خود را موبه مو تشریح کرد "فلان مبلغ قرض دارم، فلان مشکل دارم، متحیرم چه کنم و..." خلاصه در آخر کلامش از امام صادق علیه السلام درخواست دعا کرد. حضرت به کنیزش دستور دادند یک کیسه اشرافی که منصور برای وی فرستاده بود بیاورند، بعد این کیسه را در اختیار مفضل قرار می دهد، مفضل رو به امام خطاب کرده می گوید: "آقا مقصودم آن چه در حضور شما گفتم دعا بود." حضرت می فرمایند: "بسیار خوب دعا هم می کنم، اما این را بدان؛ هرگز سختی های خود را برای مردم تشریح نکن اولین اثرش این است که وانمود می شود تو در میدان زندگی زمین خورده ای و از روزگار شکست یافته ای، در نظرها کوچک می شوی و شخصیت و احترامت از میان می رود." (1)

عزت اجتماعی؛ که در حوزه های سیاسی، نظامی و اقتصادی بروز می کند. عزت در هر دو حوزه، آثار و پیامدهایی دارد که به اجمال به اهم آن ها اشاره می کنیم:

2-4-2 آثار عزت

1- طاغوت ستیزی و ستم گریزی

اگر این خصلت ارزش مند، جز آزادی و عدم قبول سلطه طاغوت ها اثری نداشت، برای فضیلت و عظمت آن کافی بود. چنان که پیش تر گذشت، این خوی بزرگ، انسان را بلند همت بار آورده و ثبات، پایداری و تحمل سختی ها و ناملايمات در راه اهداف متعالی را به صاحب آن ارزانی می دارد و او را چون کوه در برابر تند بادهای ویران گر، مقاوم می سازد و در اثر این علو همت، به شیاطین

ص: 105

درون و برون، پشت پا می زند. توصیه ی قرآن به مؤمنان این است که بر خدا توکل کنند، تنها ولایت او را بپذیرند و از غیر خدا هراسی به خود راه ندهند (قرآن کریم برای مؤمنی که سلطه ی بیگانه را بپذیرد، کرامت و شخصیتی قایل نیست).

طاغوت ها با بزرگ نمایی مشکلات و راه گشایی خود، می خواهند مؤمنان از ولایت الهی سر باز زنند. سلطه پذیری، از آثار حقارت نفس است. تاریخ، پیوسته گواهی می دهد که ستم گران و استثمارگران، تنها از طریق افراد درمانده که گرفتار کم شخصیتی و عقده ی حقارت بوده اند، بر مردمان، کشورها و امت ها سلطه می یابند. آن ها از میان مردمان حقیرالنفس و تحقیر شده که آمادگی انجام جنایتی دارند، سربازگیری می کنند، اما به هیچ قیمتی نمی توانند افراد عزت مند را تحت سلطه ی خویش درآورند؛ ولو به قیمت جان آنان تمام شود.

2- هنجاریابی اخلاقی

چنان که قبلاً اشاره شد، اسلام، محور و پایه ی همه تعلیمات اخلاقی خود را بر عزّت و کرامت نفس نهاده، در آموزه های دینی، روی هیچ موضوعی به این اندازه تکیه نکرده است. در این راستا اسلام هر چیزی را که زمینه ساز ذلّت باشد یا کم ترین رابطه ای با خوار شدن انسان داشته باشد، نهی کرده است؛ از جمله: تقاضا و درخواست از اشخاص. روزی پیامبر اکرم صَدِّمَلَّى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهٔ به اصحاب فرمود: «آیا با من بیعت نمی کنید؟» گفتند: چرا! فرمود: «تبايعوني عليّ أن لا تسألوا الناس شيئاً»؛ (با من چنین بیعت کنید که هیچ چیز از مردم تقاضا نکنید). پس از این گفت و گو، اصحاب به قدری مواظب بودند از کسی تقاضایی نکنند، که حتّی اگر سوار بر مرکب بودند و تازیانه از دستشان بر زمین می افتاد، به کسی نمی گفتند آن را به ما بده، بلکه خودشان پیاده می شدند و آن را بر می داشتند.

3- استقلال و خود اعتمادی

روحیه ی استقلال و خودتکایی ناشی از کرامت و عزّت نفس، از آثار این خصلت ارج مند است و در آموزه های دینی، همواره مورد تأکید قرار گرفته است. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «عزّ المؤمن استغناؤه عن الناس»؛ (عزّت مؤمن در بی نیازی او از مردم است). در زندگی اجتماعی، مردم با کارهای مختلف بر اساس سلیقه ها و تخصص ها، نیازهای یک دیگر را برطرف می کنند. عار از کار و انتظار این که

دیگران به جای او کارها را سامان دهند، مشمول عکس این فرمایش است که همان ذلت و طمع ورزی است. ایشان در جای دیگر فرموده اند: «شیعه ی ما از مردم چیزی تقاضا نمی کند، گرچه از گرسنگی بمیرد».

4- تقویت اراده و خودباوری

از مهم ترین پیامدهای عزت نفس، داشتن اراده ی آهنین و قوی است که در انجام هیچ کاری احساس درماندگی و شکست نمی شود، اما «شخصی که به خودش شک می کند، مثل مردی است که دشمنانش را صف آرای نمی نموده، علیه خودش وارد جنگ می کند. شکست چنین شخصی، قطعی است؛ زیرا خود معتقد به شکست خویش است.»

شخص کریم النفس با خودباوری و نهراسیدن از شکست، بر خود و مشکلات غلبه می کند و به همین جهت، مخالفت با شهوات حیوانی برایش آسان است. مشکل ما آدمیان، بر زمین ماندن کارهای ضروری، سرنوشت ساز و سخت است که ناشی از نبود همّت بلند و غیرت و مردانگی است و این ناشی از عدم عزت نفس کافی است. به هر مقدار که نفس، عزیز و ارج مند باشد، اراده و انگیزه اش نیز قوی می شود و از انجام کارهای دشوار، اما مفید و انسانی، ابایی ندارد. روح بلند و عزت مند، جسم را به دنبال خود می کشد و نمی گذارد به خور و خواب و کم کاری عادت کند.

3-4-2 عوامل عزت

روشن شد که عزت به دست خدا است، و در خانه ی غیر خدا رفتن ذلت است و به مؤمن اجازه داده نشده است که ذلت پذیر باشد. حال چه باید کرد که عزت اسلامی به دست آید، و یا آن چه به دست آمده تداوم یابد. در این نوشته به برخی از عوامل عزت آفرین اشاره می کنیم:

1- طاعت و بندگی

بندگی رمز پیشرفت اولیای الهی و زمینه ساز سعادت و عزت انسان است. در حدیث قدسی می خوانیم که خداوند می فرماید: «انی وضعت العز فی قیام اللیل والناس یطلبونها فی ابواب السلاطین فلم

یجدونه؛ من عزّت را در شب بیداری قرار دادم در حالی که مردم در خانه شاهان به دنبال آن می گردند، پس هرگز آن را نخواهند یافت» (1).

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُود: «ان ربکم يقول كل يوم: انا ربکم انا العزير فمن اراد عز الدارين فليطع العزیز؛ به راستی پروردگار شما هر روز می گوید: من پروردگار شما هستم. من عزیز هستم. هر کس عزّت دو جهان را می خواهد باید عزیز را اطاعت کند» (2).

امام علی عَلِيهِ السَّلَامُ می فرماید: «من اذلّ نفسه في طاعة الله فهو اعز ممن تعزز بمعصية الله؛ هر کس نفس خود را در طاعت خدا خوار کند، عزیزتر از کسی است، که با نافرمانی خدا به عزّت برسد» (3) و فرمود: «اذا طلبت العز فاطلبه بالطاعة؛ هرگاه جویای عزّت شدی، آن را با اطاعت [و پیروی از خدا] بجوی» (4).

امام حسن مجتبی عَلِيهِ السَّلَامُ فرمود: «اذا اردت عزا بلا عشيرة وهيبة بلا سلطان فاخرج من ذل معصية الله الى عز طاعة الله؛ هرگاه اراده ی عزّتی بدون دار و دسته و هیبتی بدون سلطنت داشتی، از خواری معصیت الهی به سوی عزّت اطاعت خداوند خارج شو» (5).

تمام عزّت و سربلندی سرور عزت مندان، امام حسین عَلِيهِ السَّلَامُ در بندگی و اطاعت او از خداوند بود. او در روز عاشورا، زیر باران تیر دشمن، برترین عبادت الهی یعنی نماز را در اول وقت برگزار کرد (6) و شب عاشورا از عباس عَلِيهِ السَّلَامُ درخواست کرد تا از دشمن مهلت بگیرد و انگیزه ی خود از این مهلت خواهی را چنین بیان کرد:

«لعلنا نصلی لربنا اليلة وندعوه ونستغفره، فهو يعلم انی كنت احب الصلاة له و تلاوة كتابه وكثرة الدعاء والاستغفار؛ شاید امشب را نماز بخوانیم و به درگاه خداوند دعا و استغفار کنیم. خدا می داند که من نماز خواندن برای او و تلاوت کتابش و زیاد دعا کردن و استغفار را دوست دارم» (7).

ص: 108

1- بحار الانوار، ج 70، ص 453.

2- همان، ج 68، ص 120.

3- نهج الفصاحة، ص 760.

4- غرر الحکم، ص 285.

5- بحار الانوار، ج 44، ص 139.

6- همان، ج 45، ص 17.

7- بحار الانوار، ج 44، ص 392.

و در گودال قتل گاه به خداوند عرضه داشت: «لا اله سواک یا غیاث المستغیثین ما لی رب سواک ولا معبود غیرک، صبرا علی حکمک؛ خدایی جز تو نیست، ای پناه پناه خواهان، برای من پروردگاری جز تو و معبودی غیر از تو نیست. بر حکم [و داوری] تو صبر می کنم. (1)

2- تقوا

علی عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود: «من اراد ان یکون اعز الناس فلیتق الله عزوجل؛ هر کس می خواهد عزیزترین مردم باشد، باید تقوای الهی داشته باشد. (2) آن حضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ در جای دیگری فرمود: «لا عز اعز من التقوی؛ هیچ عزتی، بالاتر از تقوا نیست. (3)

و علی عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود: «اعلموا عباد الله ان التقوی دار حصن عزیز والفجور دار حصن ذلیل؛ ای بندگان خدا بدانید که تقوا دژی محکم و با عزت (و شکست ناپذیر) است و [هرزگی و] گناه خانه ای [در حال فروریختن و] خوار کننده است. (4)

3- تمسک به قرآن و اسلام

پای بندی به قرآن و عمل کردن به دستورهای آن، عامل عزت و شکست ناپذیری جامعه ی اسلامی است.

امام علی عَلَیْهِ السَّلَامُ در این باره می فرماید: «ثم انزل علیه الكتاب نورا لا تظفا مصابیحه... وشفاء لا تخشی اسقامه وعزا لا تهزم انصاره وحقا لا تخذل اعوانه... ومعقلا منیعا ذروته وعزا لمن تولاه؛ خداوند قرآن را بر او پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ نازل فرمود، قرآن نوری است که چراغ های آن خاموش نمی شود...، شفا دهنده ای است که از بیماری هایش ترسی وجود ندارد و عزت [و قدرتی] است که یارانش شکست ندارند و حقی است که یاری کنندگانش خوار نشوند... و پناه گاهی است که قلّه ی آن بلند است و عزتی است برای کسی، که ولایت آن را بپذیرد. (5)

ص: 109

1- عبدالرزاق مقرر، مقتل الحسین علیه السلام، ص 345.

2- بحار الانوار، ج 70، ص 285، حدیث 7.

3- نهج البلاغه، محمد دشتی، حکمت 271.

4- همان، ص 292، خطبه 157.

5- نهج البلاغه، خطبه 198، ص 418.

قرآن عزّت را مخصوص خدا و رسولش و مؤمنان می داند. مصداق بارز مؤمنان راستین، ائمه اطهار عَلَیْهِمُ السَّلَامُ می باشند؛ لذا هر کسی به دنبال عزّت و سربلندی است باید مطیع و پیرو آنان باشد. امام سجاد عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود: طاعة ولاة الامر تمام العز؛ پیروی از صاحبان امر [ائمه اطهار عَلَیْهِمُ السَّلَامُ] تمام عزّت است.

در دعای ندبه می خوانیم: «این معز الاولیاء و مذل الاعداء؛ کجاست عزت دهنده دوستان و خوار کننده ی دشمنان. اگر جامعه اسلامی از اول در مسیر ولایت و امامت قرار می گرفتند، این همه ذلّت دامن گیر آنان نمی شد.

5- جهاد و شهادت

رزمندگان و جهادگران راه خدا همیشه در صف مقدم پاسداری از عزّت و شرافت قرار دارند. آن ها تلاش می کنند تا با نثار جان خویش از مرز عزت و شرافت پاس داری کنند و خود نیز به عزّت ابدی برسند. روایات اهل بیت عَلَیْهِمُ السَّلَامُ جهاد را مایه عزت اسلام می دانند. مثلاً روایتی از امام علی عَلَیْهِ السَّلَامُ آمده است: «فرض الله الجهاد عزا للاسلام؛ خداوند جهاد را برای عزّت یافتن اسلام واجب کرده است». (1) همچنین آن حضرت در جای دیگر فرمود: «اف لكم لقد سئمت عتابکم! ارضیتم بالحياة الدنيا من الاخرة عوضا؟ وبالذل من العز خلفا؟ اذا دعوتکم الی جهاد عدوکم دارت اعینکم کانکم من الموت فی غمرة؛ نفرین بر شما [کوفیان]! که از فراوانی سرزنش شما خسته شدم. آیا به جای زندگی آخرت به زندگی دنیا رضایت دادید؟ و به جای عزّت، ذلّت را انتخاب کردید؟ هرگاه شما را به جهاد با دشمنان دعوت می کنم، چشمانتان [از ترس] در کاسه می گردد گویا ترس از مرگ، عقل های شما را ربوده است». (2)

و همچنین فرمود: «قد استطعموکم القتال فاقروا علی مذلة، وتاخیر محلة او رووا السیوف من الدماء ترووا من الماء. فالموت فی حیاتکم مقهورین والحياة فی موتکم قاهرینشامیان با بستن آب شما را به پیکار دعوت کرده اند، [اکنون بر سر دوراهی قرار دارید؛] یا به ذلّت و خواری اقرار کنید و بر جای

ص: 110

1- نهج البلاغه، محمد دشتی، ص 682، حکمت 252.

2- نهج البلاغه، ص 86، خطبه 34.

خود بنشینید و یا شمشیرها را از خون ها سیراب سازید تا از آب سیراب شوید. پس بدانید که مرگ در زندگی توام با شکست و زندگی در مرگ پیروزمندانه شماست» (1).

در تاریخ عاشورای امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ می خوانیم: حربن یزید سر راه امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ آمده، خواست او را نصیحت کند، به امام عرض کرد: اگر بخواهی به راه خویش ادامه دهی و کار را به جنگ بکشانی، کشته می شوی. امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمودند: «افبا الموت تخوفنی؟! هل يعدو بكم الخطب ان تقتلونى وساقول كما قال اخو الاویس لابن عمه وهو یزید نصره رسول الله صلی الله علیه و آله فخوفه ابن عمه وقال این تدهب؟ فانك مقتول. فقال: سامضی فما با الموت عار علی الفتی اذا مانوی حقا وجاهد مسلما وواسی الرجال الصالحین بنفسه وفارق مشورا وخالف مجرما فان عشت لم اندم وان مت لم المكفی بک ذلا- ان تعیش وترغما»؛ آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ و آیا اگر مرا بکشید، مرگ از شما خواهد گذشت؟ من همان کلامی را می گویم که برادر اویسی [ما] در وقتی که می خواست برای یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله برود، به پسر عموی خود گفت. پسر عمویش او را می ترسانید و می گفت: کجا می روی؟ حتما کشته خواهی شد. در جواب گفت: «من حتما می روم، [چرا] که بر جوانمرد ننگ و عاری از مرگ نیست، هنگامی که نیتش حق باشد و در حالی که مسلمان [و تسلیم خدا] است جهاد کند و با بذل جان خود با انسان های صالح همراهی کند و از انسان های طرد شده و مجرم جدا شود. اگر زنده بمانم پشیمانی ندارم، و اگر به شهادت برسم ملامت نشوم. ولی برای تو این ذلت و خواری بس که زنده بمانی، و ذلت ستم کشی بر دوش کشی» (2).

در ادامه ی سخنان حضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ می خوانیم: «لیس شانی شان من یخاف الموت، ما اهون الموت علی سبیل نیل العز واحیاء الحق، لیس الموت فی سبیل العز الا حیاة خالدة ولیست الحیاة مع الذل الا الموت الذی لا حیاة معه اقبال الموت تخوفنی؟! ... مرحبا بالقتل فی سبیل الله، ولكنکم لا تقدرون علی هدم مجدی ومحو عزتی وشرفی، فاذا لابلالی من القتل؛ شأن من شأن کسی نیست که از مرگ می ترسد. چه آسان است جان باختن در راه رسیدن به عزت و زنده نمودن حق. مرگ در راه رسیدن به عزت جز حیات جاودانی نیست و زندگی ذلت بار، جز مرگی که هرگز حیات و زندگی را در پی ندارد، نیست. آیا مرا از مرگ می ترسانی؟! ... درود باد بر کشته شدن در راه خدا؛ ولی [این را بدانید که

ص: 111

1- همان، ص 102، خطبه 51 .

2- نفس المهموم، ص 116 و اعلام الوری، ص 230 .

هرگز] توانایی نابودی عظمت و عزت و شرف من را ندارید؛ پس در این صورت هیچ باکی از مرگ ندارم». (1)

همین سخنان سراپا عزت و افتخار بود که حر بن یزید را نیز به سمت و سوی عزت ابدی کشاند.

امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ در آخرین لحظات عمر فرمود: «وایم الله لارجون ان یکرمنی الله بالشهادة؛ قسم به خداوند که امیدوارم خداوند مرا با شهادت گرامی دارد». (2)

امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ در مورد عشق به شهادت که بارزترین عامل عزت مندی است، چنین با خدای خویش مناجات می کند: الهی وسیدی وددت ان اقتل واحیی سبعین الف مرة فی طاعتک ومحبتک سیما اذاکان فی قتلی نصرۃ دینک واحیاء امرک وحفظ ناموس شرعک؛ ای خدا و ای بزرگ من! دوست دارم که هفتاد هزار بار در راه اطاعت و محبت تو کشته شوم و زنده گردم، به خصوص آن گاه که کشته شدن من عامل پیروزی دین تو و زنده شدن فرمان تو، و محفوظ ماندن شریعت تو باشد». (3)

6- بصیرت و آگاهی

بصیرت و دانایی عامل دیگری برای عزت است، چرا که انسان آگاه در معرض هجوم نقشه های ذلت آور دشمن قرار نمی گیرد؛ چنان که متقابلاً جهل و بی خبری باعث ذلت و خواری می شود. امام علی عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: «والجهل ذل؛ نادانی ذلت و خواری است». (4)

این که یاران امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ بهترین یاران خوانده شده اند، یکی از امتیازات مهم آن ها، بصیرت دینی و آگاهی آنان بود و در رأس همه ی یاران و بستگان، حضرت ابوالفضل العباس عَلَیْهِ السَّلَامُ قرار داشت که زیر بار ذلت امان نامه دشمن نرفت، چرا که به قول امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ «کان عمنا العباس نافذ البصیره؛ عموی ما عباس بصیرتی ژرف داشت». (5)

ص: 112

1- ملحقات احقاق الحق، ج 11، ص 601.

2- نفس المهموم، ص 116.

3- معالی السبطين، ج 2، ص 18.

4- شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص 176.

5- محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی ج 2، ص 144

عامل دیگر در عزّت آفرینی اجتماعی انسان، مراعات انصاف در حق دیگران است. امام علی عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: «الا انه من ینصف الناس من نفسه لم یزده الله الا عزه؛ آگاه باشید، کسی که با مردم با انصاف رفتار کند، خداوند بر عزّت او خواهد افزود» (1) امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ در روز عاشورا نیز مردم کوفه و شام را به انصاف دعوت نمود و فرمود: «ان اعطیتونی النصف کنتم بذلک اسعد؛ اگر نصف را به من دهید [و با من انصاف روا دارید]، سعادت مند می شوید». (2)

8- قناعت

علی عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: «القناعة تؤدی الی العزة؛ قناعت [و بسنده نمودن به آن چه موجود است] عزت را در پی دارد». (3)

و در جایی دیگر فرمود: «اقنع تعز؛ قانع باش تا عزیز شوی». (4)

در احوال فیلسوف بزرگ، حاج ملا هادی سبزواری نوشته اند: از کثرت شهامتی که داشت، از هیچ کس چیزی نمی خواست. تحف و هدایا را نیز اصلاً قبول نمی کرد. در طول عمر، با کمال زهد و تقوا، صدق و صفا، بی آلاچی و نهایت «عزّت نفس» روزگار گذرانید. به هیچ کس از اکابر و اغنیا اعتنایی نداشت.

ناصر الدین شاه در سبزواری به خانه اش رفت و روی حصیری که فرش اتاق تدریس بود، نشست و تألیف کتابی را در اصول دین به زبان پارسی در خواست نمود. پس از رفتن، پانصد تومان به خدمتش فرستاد، ولی آن مرد منیع الطبع نپذیرفت و نصف آن را به طلاب و نصف دیگر را به فقرا حواله داد و دستور فرمود که به سادات، دو برابر دیگران بدهند. (5)

ص: 113

1- ارشاد مفید، ص 253.

2- غررالحکم، شماره 1122.

3- بحار الانوار، ج 78، ص 53، حدیث 90.

4- میزان الحکمه، ج 5، ص 1959، حدیث 12857.

5- ریحانة الادب، ج 2، ص 423 و سیمای فرزندگان، ص 403.

9- عدم وابستگی و طمع ورزی در مال دیگران

عدم وابستگی به دیگران و چشم امید به دیگران نداشتن نیز از عوامل عزت در زندگی اجتماعی و فردی انسان است.

امام علی عَلِيهِ السَّلَامُ می فرماید: «العز مع اليأس؛ عزت در ناامیدی از دیگران است.» (1)

همچنین آن حضرت در این زمینه فرمودند: «الطامع في وثاق الذل؛ طمع کار [همواره] در بند خواری و ذلت است.» (2) و فرمود: «الطمع رق مؤبد؛ طمع ورزی بردگی دایمی است.» (3)

امام باقر عَلِيهِ السَّلَامُ فرمود: «اطلب بقاء العز باماتة الطمع؛ دوام عزت را با از بین بردن طمع جستجو کن.» (4)

10- چشم پوشی از دنیا

دنیازدگی و دنیاخواهی عامل اصلی برای ذلت جامعه و افراد آن است و آن هایی که از چنگ دنیا رها شدند به عزت و افتخاردست یافتند.

امام علی عَلِيهِ السَّلَامُ در این باره می فرماید: «من سلا عن مواهب الدنيا عز؛ هر کس از موهبت ها [و لذت ها]ی دنیا چشم بپوشد، عزیز می شود.»

11- دوری از شرارت

انسان های شرور و بدکار همیشه ذلیل بوده اند، و آنان که مردم از دست و زبان شان در آسایش بوده اند عزیز شده اند.

علی علیه السلام می فرماید: «من برىء من الشر نال العز؛ هر کس از شرارت به دور باشد، به عزت می رسد.» (5)

ص: 114

1- نهج البلاغه، حکمت 226، ص 676 و حکمت 180، ص 666.

2- همان.

3- میزان الحکمه، ج 6، ص 293، حدیث 12581.

4- غرر الحکم، (همان)، 9148

5- تحف العقول، همان، ص 216.

امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمودند: «انی لم اخرج اشرا ولا بطرا ولا مفسدا ولا ظالما؛ من برای بازی گری و خودخواهی، و فساد و ظلم قیام نکردم.» (1) و از این رو بود که به اوج عزت رسید.

12- گذشت و بخشش

عفو و گذشت و بخشش به دیگران، در فرهنگ اسلامی جایگاه ویژه ای دارد و آثار زیادی بر آن مترتب است که از جمله آن ها دستیابی به عزت و سربلندی است. پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فرمود: «علیکم بالعفو فان العفو لا یزید العبد الا عزا؛

عفو و گذشت داشته باشید؛ زیرا گذشت، جز عزت بر انسان نمی افزاید.» (2)

امام باقر عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمودند: «ثلاث لا یزید الله بهن المرء المسلم الا عزا: الصّبح عمّن ظلمه واعطاء من حرمه و الصلّة لمن قطعته؛ سه چیز باعث می شود که خداوند عزت انسان مسلمان را افزایش دهد: گذشت از کسی که در حق او ستم روا داشته است و بخشیدن به کسی که او را محروم ساخته، و ارتباط [ورفت و آمد] با کسی که با او قطع رابطه نموده است.» (3)

13- راست گویی

صفت اخلاقی دیگری که در عزت مندی انسان نقش دارد، راست گویی است. امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ، سرور عزت مندان و الگوی راستگویان می فرماید: «الصدق عز والکذب عجز؛ راست گویی مایه عزت و دروغ نشانه عجز و ناتوانی است.» (4) در روایت دیگری می خوانیم: «الصدق عز والجهل ذل؛ راستی مایه عزت و نادانی مایه ی ذلت است.» (5)

ص: 115

1- نفس المهموم، همان، ص 45.

2- نقطه های آغاز در اخلاق عملی، ص 595.

3- میزان الحکمة، ج 6، ص 293، حدیث 12538.

4- تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج 2، ص 184.

5- تحف العقول، ص 265.

عامل دیگر برای عزت مندی، حلم و بردباری در مقابل مصایب و سختی های روزگار است. امام علی عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود: «لا عز ارفع من الحلم؛ هیچ عزتی بالاتر از بردباری نیست».(1)

15- توکل

یکی از عوامل عزت، توکل کردن بر خدا و اعتماد داشتن به اوست. امام باقر عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: «الغنی والعز یجولان فی قلب المؤمن فاذا وصلا الی مکان فیہ التوکل اقطناه؛

بی نیازی و عزت در قلب مؤمن می گردند، وقتی به مکانی رسیدند که در آن توکل وجود دارد، آن را تصرف می کنند».(2)

امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمودند: «ان العز والغنی خرجا یجولان، فلقیا التوکل فاستوطنا؛ همانا عزت و بی نیازی بیرون رفتند و به جنبش در آمدند، وقتی به توکل رسیدند، [همان جا] وطن گزیدند».(3)

و امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمودند: «من اتکل علی حسن اختیار الله تعالی له لم یتمن غیر ما اختاره عزوجل له؛ کسی که بر انتخاب نیکوی خداوند برای او توکل کند، آرزوی چیزی که خداوند برای او اختیار نکرده است نمی کند».(4)

امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ خودش نیز عملاً چنین بود. آن حضرت در پایان وصیت نامه خود به برادرش فرمود: و هذه وصیتی الیک یا اخی وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب؛ ای برادر! این وصیت من برای شما است. توفیق من جز از جانب خداوند نیست، بر او توکل می کنم و به سوی او بازگشت می نمایم».(5)

امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: چون صبح روز عاشورا شد، پدرم حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ دست ها را به سوی آسمان بلند کرد، آن گاه عرض کرد: «اللهم انت ثقتی فی کل کرب وانت رجائی فی کل شدة وانت لی فی کل امر نزل بی ثقة وعدة. کم من هم یضعف فیہ الفؤاد ویقل فیہ الحیلة و یخذل فیہ الصدیق و یثمت

ص: 116

1- میزان الحکمة، ص 1959.

2- میزان، ج 5، ص 1959، حدیث 12862.

3- مستدرک الوسائل، ج 11، ص 218، حدیث 12793.

4- احقاق الحق، ج 11، ص 591.

5- ملحقات احقاق الحق، ج 11، ص 602.

فيه العدو، انزلته بك وشكوته اليك رغبة مني اليك عمن سواك؛ ففرجته عني وكشفته وكفيتها فانت ولي كل نعمة وصاحب كل حسنة ومنتهى كل رغبة؛ خدایا! تو تکیه گاه من در تمام غصّه و اندوه ها، و امید من در هر سختی هستی. تو عزّت و افتخار حسینی که ریشه در قرآن و سنّت نبوی و علوی دارد، در پرتو فرهنگ والا- و عزت ساز اسلامی دست یافتنی است و دور ماندن از قرآن و روایات، ذلت و خواری افراد جامعه را در پی دارد. امیدگاه و یاور من در هر حادثه ای که برایم پیش آید هستی. چه بسیار از رنج ها که دل در آن ناتوان می شود و چاره در آن کم می گردد و دوست در آنخوار می گردد و دشمن در آن شماتت و شادی می کند [همه آنها را] به پیش گاه تو آوردم و شکوه نزد تو نمودم بدان جهت که به تو میل و محبت داشتم نه به دیگران؛ پس تو همه ی آن ها را برطرف نمودی و کفایت امر نمودی. تو مالک تمام نعمت ها و صاحب همه خوبی ها و پایان همه ی آرزوها هستی. (1)

4-4-2 نمونه هایی از عزت مندی اهل بیت علیه السلام

امام حسن مجتبی علیه السلام

شخصی به امام حسن مجتبی علیه السلام عرض کرد: «فیک عظمة. قال لا بل فی عزة قال الله تعالی «ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین؛ در شما عظمتی است. فرمود: نه، بلکه در من عزّتی وجود دارد [چنان که] خداوند می فرماید: «عزت از آن خدا و رسول او و مؤمنان است. (2)

امام حسین علیه السلام

قیس بن اشعث از امام حسین علیه السلام خواست که با یزید بیعت کند. حضرت فرمود: لا والله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل ولا افر فرار العبید؛ به خدا سوگند، چون ذلیلان به شما دست ذلّت نمی دهم، و مانند بردگان فرار نمی کنم. (3)

ص: 117

1- نفس المهموم، (همان)، ص 144؛ مقتل مقرر، ص 253.

2- بحار الانوار، ج 44، ص 106، روایت 15.

3- ناسخ التواریخ، تاریخ امام حسین علیه السلام ج 2، ص 234، عبدالرزاق مقرر، مقتل الحسین، ص 256.

در صبح عاشورا که دو سپاه نابرابر در مقابل هم قرار گرفتند و فرماندهان لشکرها مشخص شدند، امام حسین علیه السلام با جمعی از یاران خود به سوی لشکر کوفیان رفت تا با آنان اتمام حجت کند. آن حضرت خطبه خواند و سخن رانی کرد و در بخشی از آن فرمود: «الا وان الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین بین السلة والذلة وهیهات منا الذلة؛ بیدار باشید که زنازاده فرزند زنازاده مرا بین دو چیز مجبور کرده است، بین مرگ و ذلت، اما ذلت و خواری از ما دور است» (1).

حضرت ابراهیم علیه السلام خلیل الرحمن و توکل و اعتماد بر خدا

یکی از بهترین نمونه و اسوه برای این نوع توکل همانا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام است که در آن شرایط حساس به پروردگار خود اعتماد کرد آن گاه که بت پرستان تصمیم گرفتند او را در میان آتش بسوزانند و از بین ببرند.

قرآن کریم جریان را چنین بازگو می فرماید: قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا الْهَتَّكُم ان كُنْتُمْ فاعِلین؛ گفتند: او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید اگر کاری از شما ساخته است.

برخی نوشته اند: جمعوا الحطب شهراً ثم اوقدوها، واشتعلت و اشتدت، حتی ان كان الطائر ليمر لجنباتها فيحترق من شدة وهجها؛ یک ماه هیزم جمع آوری کردند و آن قدر هیزم روی هم ریختند که هنگام آتش زدن هیزم ها به قدری شعله ی آتش شدید بود که حتی پرندگان قادر نبودند از آن منطقه عبور کنند؛ زیرا پر و بالشان آتش می گرفت آن قدر برای جمع آوری هیزم کوشش می کردند و به آن اهمیت می دادند که مرحوم طبرسی می نویسد: حتی ان الرجل منهم ليمرض فيوصى بكذا وكذا من ماله فيشتري به حطب و حتى ان المرأة لتعزل فتشتري به حطب؛ کسانی که بیمار بودند و به زنده بودن خود امید نداشتند وصیت می کردند که مقداری از مال آنان را صرف خریدن هیزم برای سوزانیدن ابراهیم کنند و حتی برخی از زنان که کارشان پشم ریزی بود [و با این زحمت برای خود مال تهیه می کردند] از درآمد آن، هیزم تهیه می کردند.

فخر رازی می نویسد: حتی ان المرأة، لو مرضت قالت: ان عافاني الله لأجعلن حطباً لأبراهيم ونقلوا له الحطب على الدواب اربعين يوماً، اگر زنی مریض می شد نذر می کرد چنان چه شفا یابد مقداری هیزم برای سوزانیدن ابراهیم تهیه کند.

ص: 118

به هر حال، تا آن جا که توان داشتند هیزم روی هم انباشتند و آن گاه که هیزم ها را آتش زدند و خواستند حضرت ابراهیم علیه السلام را در میان آتش بیفکنند، از شدت حرارت نمی توانستند نزدیک آتش بروند تا این که شیطان منجنیقی برای آنان ساخت و ابراهیم علیه السلام را بر بالای آن نهادند و او را به درون آتش پرتاب کردند.

امام صادق علیه السلام: لَمَّا أُجْلِسَ اِبْرَاهِيمُ فِي الْمَنْجَنِيْقِ وَ ارَادُوا اَنْ يَرْمُوْا بِهِ فِي النَّارِ اَتَاهُ جَبْرَائِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اِبْرَاهِيْمُ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ اَلَا تَكُ حَاجَةً فَقَالَ اَمَّا اِلَيْكَ فَلَا؛ هنگامی که ابراهیم را بالای منجنیق گذاشتند و می خواستند او را در آتش بیفکنند جبرئیل به ملاقاتش آمد و پس از سلام گفت: آیا نیاز داری که به تو کمک کنم؟ ابراهیم در جواب گفت: اما به تو نه.

فَقَالَ جَبْرَائِيْلُ فَاَسْأَلُ رَبِّيَّ؛ جبرئیل به حضرت ابراهیم علیه السلام پیشنهاد کرد [حال که از من کمک نمی طلبی] پس از خدا نیازت را بخواه.

فقال: حَسْبِيْ مِنْ سُوْا لِيْ عِلْمُهُ بِحَالِيْ؛ و ابراهیم گفت: همین قدر که از حال من آگاه است کافی است.

چون رها از منجنیق آمد خلیل *** آمد از دربار عزت جبرئیل

گفت «هَلْ لَكَ حَاجَةٌ يَا مُجْتَبِيَّ *** گفت «أَمَّا مِنْكَ يَا جَبْرِيْلُ لَا

من ندارم حاجتی از هیچ کس *** با یکی کار من افتاده است و بس

گفت با او جبرئیل ای پادشاه *** پس ز هر کس با شدت حاجت بخواه

گفت این جا هست نامحرم مقال *** علمه بالحال حسبى بالسؤال

گر سزاوار من آمد سوختن *** لب ز دفع او ببايد دوختن

می تواند آتشم گلشن کند *** شعله ها را شاخ نسترون کند

من نمی خواهم جز آن چه خواهد او *** حال من می بیند و می داند او

و سرانجام، برای این که کار خود را به خدا واگذاشت و به او اعتماد کرد آتش بر او گلستان شد که «وَقُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيْمَ»؛ و ما گفتیم: ای آتش! سرد و سالم بر ابراهیم باش. و آن چنان آتش سرد شد که لو لم یقل سلاماً لأهلكه بردها. اگر خدای متعال به آتش نمی فرمود بر ابراهیم سالم باش و تنها می فرمود سرد باش، جان ابراهیم از سرما به خطر می افتاد.

آری، کسی که تا این حد بر خدا توکل کند خداوند متعال نیز او را از گرفتاری‌ها و سختی‌ها نجات می‌دهد و آتش را تبدیل به گلستان می‌کند. (1)

5-4-2 امام حسین علیه السلام و عزت

تبلور و تجسم آیات قرآن کریم و احادیث نبوی، در همه زمینه‌ها، از جمله عزت، به طور کامل در صحنه‌ی کربلا ظهور پیدا کرد. امام حسین علیه السلام که در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله تربیت یافته و آموزه‌های حیاتی و نبوی و علوی را چشیده بود، برای همیشه به بشریت درس کرامت، غیرت و عزت داد. بنی امیه که هم خود مردمانی پست بودند و جز جنایت و رذالت در کارنامه خود نداشتند و هم در به ذلت کشیدن امت اسلامی، سهم به سزایی داشتند، می‌خواستند ذلت بیعت با خود را بر آل محمد علیه السلام تحمیل کنند، اما آل الله علیه السلام با فدای جان، زیر بار نرفتند و چنین سرودند که: و اندر کف نام غیرت ما نیستش ورود/ از آستان همت ما ذلت است دور

ای مرگ همتی که نخواهیم این قیود/ بر ما گمان بندگی زور، برده اند

سخنان آن حضرت، هر یک، درسی است برای نایل آمدن به عزت الهی؛ مانند این جملات: «مثلی لایبایع مثله»، «لأعطيكم بيدي إعطاء الذليل»؛ مانند ذلیلان، دست بیعت به شما نخواهم داد.

و در صبح عاشورا فرمود: «به خدا سوگند آن چه را از من می‌خواهند تسلیم نخواهم پذیرفت تا این که خدا را آغشته به خون خویش، دیدار کنم» و باز بار در خواست بیعت ذلیلانه، فرمود: «ألا وإنّ الدعوى بن الدعوى قد ركنى بين اثنتين، بين السلّة والذلة وهيهات منّا الذلة...» و در ادامه فرمود: «زیرا خدا و پیامبرش و مؤمنان از این که ما به زیر بار ذلت برویم و دامنه‌های پاک مادران و انسان‌های پاک دامن و جان‌های غیرت مند و نفوس باشرافت روا نمی‌دارند که اطاعت افراد پست را بر قتل گاه انسان‌های کریم و نیک منش، مقدم بداریم» و در جای دیگر می‌فرماید: «موت فی عزّ خیر من حیاة فی ذلّ»؛ (مرگ باعزت، از زندگی باذلت بهتر است) و این سخن که در پهنه‌ی تاریخ، همواره درس عزت می‌دهد: «الموت أولى من ركوب العار»؛ (مرگ، از پذیرش ننگ، سزاوارتر است).

امام علیه السلام در سخنی ماندگار در مقابل تهدید مرگ بار لشکر حرّ فرمود: من از مرگ باکی ندارم؛ مرگ، راحت‌ترین راه برای رسیدن به عزت است. مرگ در راه عزت، زندگی جاودانه است و

ص: 120

1- نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، آیت الله محمدرضا مهدوی کنی، ص 525.

زندگی ذلت بار، مرگ بی حیات؛ مرا از مرگ می ترسانی؟ چه گمان باطلی! همّتم بالاتر از این است که از ترس مرگ، ظلم را تحمل کنم. جز این که مرا بکشید! مرجا بر مرگ در راه خدا. ولی شما با کشتنم نمی توانید شکوه و عزت و شرف مرا از بین ببرید، چه هراسی از مرگ! ایشان در سخنی، کساد حق و رواج باطل را زمینه ساز قیام در راه حق و آماده شدن برای شهادت - اوج عزت یک مؤمن - می داند و می فرماید: أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ؟ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحَقَّقًا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا السَّعَادَةَ وَ لَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمَا حِمَاسَهُ يَكْرِبَلَا، حماسه ی عزت مؤمنان است. شاگردان این مکتب، به خوبی آموخته اند که سعادت حقیقی، همان عزت - ارزش نهادن برای خود و بهایی برای دنیا قایل نشدن - است و زندگی در کنار ستم گران، جز ذلت نیست؛ پس چه بهتر که انسان بمیرد و ذلیل نشود.

امام حسین عَلِيهِ السَّلَامُ، این اسوه عزت، پیروان صدیق خود را به این سیره حیات بخش دعوت کرده، می فرماید: «فَلَكُمْ فِي أُسْوَةٍ»؛ (من اسوه و الگوی شما هستم). این روحیه پرافتخار در سیره همه اهل بیت علیهم السلام موج می زند. علی عَلِيهِ السَّلَامُ می فرماید: «الْمَنِيَّةُ وَ لَا الدِّيَّةُ وَ التَّقَلُّلُ وَ لَا التَّوَسُّلُ»؛ (مرگ آری، اما تن دادن به پستی هرگز؛ قناعت به کم آری، اما دست نیاز به سوی دیگری هرگز.

ابن ابی الحدید معتزلی می گوید: سرور کسانی که زیر بار ذلت نرفتند، کسی که به مردم حمیت و مرگ زیر سایه ی شمشیرها را آموخت و چنین مرگی را بر پستی و ذلت ترجیح داد، اباعبدالله حسین بن علی بن ابی طالب عَلِيهِ السَّلَامُ است که به او و یارانش امان داده شد، اما از آن جا که نمی خواست تن به ذلت دهد و نیز خوف آن داشت که ابن زیاد، اگر هم او را نکشد، به نوعی او را خوار و ذلیل سازد، مرگ را بر این زندگی ترجیح داد.

پیام عاشورا، پیام عزتی است که ناشی از انقطاع از تعلقات دنیایی است. شعار جاودان او این است: «أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ أَلَيْتُ أَنْ لَا أَثْنَى...» او نه تنها «قتیل العبرة» است که «قتیل العزة» است، و این عزت خدایی در فرزندان، برادران، و یکایک یاران صادقش تجلی داشت که خود آن حضرت، آنان را به صلابت و آمادگی برای جان بازی و شهادت، ستوده است.

پس از حادثه ی عاشورا، هر نهضتی اسلامی و شیعی که با پیوند با آن معدن غیرت و عزت صورت گرفت، همین روحیه عزت مندی در آنان به چشم می خورد. دشمن همواره از همین هراس داشته که این روحیه آزادی پرور، در مردم رسوخ کند و مانع بزرگی بر سر راه آنان پدید آورد. امام حسین عَلِيهِ السَّلَامُ

به همه ی عزت خواهان، این درس را آموخت که با دست خالی و نفرتی اندک و در محیطی خفقان آور، می توان به پا خاست و گوهر گرانبمایه انسانی؛ یعنی شرافت و بزرگی را حفظ کرد و اگر بر خدا و حق تکیه داشت، پیروزی حاصل می شود.

نقطه مقابل عزت ذلت است. حضرت اباعبدالله الحسین عَلَیْهِ السَّلَامُ و یاران گرامی شان در اوج قلّه ی عزت قرار داشتند در مقابل کسانی بودند که در حضيض ذلت به سر می بردند. همان طور که وجود عواملی باعث عزتمند شدن لشکر اباعبدالله عَلَیْهِ السَّلَامُ شد همچنین وجود عواملی باعث ذلیل شدن لشکر عمر سعد شد لذا مناسب است درباره ذلت و عوامل آن هم مطالبی را بیان کنیم.

6-4-2 عوامل ذلت

با دقت در آن چه گذشت، اموری که موجب ذلت و خواری انسان است، معلوم می گردد، زیرا عمل نکردن و سازگار نبودن با موجبات عزت، سبب ذلت خواهد بود لکن برای توضیح بیش تر، برخی از عوامل ذلت را یادآور می شویم.

1- نفاق و دوستی با کافران

خداوند متعال در قرآن مجید بیان می فرماید: که عزّت تنها از آن خدا و پیامبرش و مومنین هست و لکن منافقین درك نمی کنند و در آیه دیگر به منافقین که کافران را دوست می دارند و در پی کسب عزّت در پیش آنان هستند وعده عذاب می دهد. بشر المنافقین بان لهم عذابا الیما. الذین یتخذون الکافرین اولیاء من دون المومنین ایبتغون عندهم العزّه لله جمیعاً و مژده بده منافقین را به این که عذاب دردناک برایشان (مقرر) است. آنان که مومنان را ترك گفته و کافران را دوست گرفتند، آیا عزّت را در پیش ایشان جست وجو می کنند؟ پس همانا تمام عزّت برای خداست.

2- طلب عزّت از غیر خدا

چنان که از آیه ی شریفه معلوم شد، تمام عزّت برای خداست پس هر کس غیر از خداوند متعال طلب عزّت نماید و به خاطر کسب شرف و کرامت به سوی غیر خدا دست دراز کند، ذلیل خواهد شد.

امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ در این باره می فرماید: من اعتر بغير الله سبحانه ذل؛ هر کس به غیر خدا عزّت یابد، ذلیل شود. (1)

و به همین مضمون از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نيز روايت شده است که: من اعتر بالعبید اذله الله؛ هر کس به بندگان عزیز گردد خدای تعالی وی را ذلیل کند. (2)

3- ترک جهاد

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می فرماید: للجنه باب يقال له باب المجاهدين... قال: فمن ترك الجهاد البسه الله ذلا و فقرا في معيشته و محققا في دينه؛ بهشت دری دارد که به آن باب مجاهدان گفته می شود... و فرمود: پس هر کس جهاد را ترک کند خداوند لباس مذلت را به او می پوشاند... (3)

چنان که جهاد تنها موجب عزّت برای نسل جهادگر در هر عصر نیست، بلکه موجب سرافرازی نسل های آینده نیز هست، در مقابل ترك جهاد هم موجب ذلت و سرافکنندگی برای نسل حاضر و آینده می شود.

امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: فعادوا الكر، و استحيوا من الفر، فانه عار في الاعقاب، و نار يوم الحساب؛ پس پشت سر هم حمله آورید و از فرار شرم کنید که موجب سرافکنندگی و عار در نسل های بعد و نیز سبب آتش در روز حساب است. (4)

4- سستی در جهاد و فرصت دادن به دشمن

باید به موقع و در اولین فرصت ممکن به جهاد اقدام کرد و فرصت را از دست دشمن خارج نمود و با ابتکار عمل و سرعت عمل و هوش یاری نظامی، دشمن را سرکوب کرد. وگرنه اهمال در جهاد و فرصت دادن به دشمن، موجب ذلت خواهد شد.

ص: 123

1- غررالحکم، ص 61.

2- نهج البلاغه، ص 745.

3- اصول کافی، ج 5، ص 2.

4- بحار الانوار، ج 32، ص 557.

امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: و قلت لکم اغزوهم قبل ان یغزوکم فوالله ما غزی قوم قط فی عقر دارهم الا- ذلوا؛ وگفتم با آنان بستیزید پیش از آن که بر شما حمله برند و به خدا سوگند با مردمی در آستانه خانه شان نجنگیدند جز آن که جامه ی خواری بر آن مردم پوشانند. (1)

5- اختلاف و تشتت

اختلاف و تشتت هر ملتی موجب ذلت، هلاکت و اسارت آنان در بند دشمنان خواهد بود. قرآن کریم می فرماید: و لاتنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم؛ راه نزاع و اختلاف نپیمایید که سست شوید و شوکت و قدرت شما از بین برود. (2)

در سخن معجزه آسای علی عَلَیْهِ السَّلَامُ نیز درباره امت های گذشته و موجبات ذلت ایشان چنین آمده است: پس بنگرید که پایان کارشان به کجا کشید. چون میانشان جدایی افتاد و الفت به پراکندگی انجامید و سخن ها و دل هاشان گونه گون گردید. از هم جدا شدند و به حزب ها گراییدند و خدا لباس کرامت خود را از تنشان برون آورد و نعمت فراخ خویش از دستشان به دور کرد و داستان آنان میان شما ماند و آن را برای پند گیرند، عبرت گردانند.

6- زیرسلطه بودن

انسانی که خداوند او را آزاد آفریده اگر به اختیار خود، طوق بندگی قلدران حاکم را به گردن افکند، شرافت انسانی خود را نابود کرده است. امیرمؤمنان عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: و لاتکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً؛... بنده ی دیگران مباش در حالی که خداوند ترا آزاد آفریده است. (3)

و در بیانی دیگر می فرماید: کل عزیز داخل تحت القدره فذلیل؛ هر ارج مندی که تحت سیطره ی قدرتی باشد ذلیل است.

ص: 124

1- همان، ج 34، ص 64.

2- سوره انفال، آیه 46.

3- تحف العقول، ص 77.

تجمل پرستی و تشریفات گرایی موجب نیازمندی و وابستگی است؛ زیرا زندگی تشریفاتی حد و مرزی ندارد تا با رسیدن به آن نیاز مرتفع شود و از جهت همین نیاز، وابستگی پیش می آید. وابستگی به افراد یا منابعی که این نیازمندی را بتوانند بر طرف کنند، موجب ذلت و خواری برای انسان می شود؛ زیرا تامین کنندگان این گونه نیازها، به شرط تأمین منافع خود و بهره بری از شخص وابسته، اقدام به این کار می کنند. اصولاً وابسته شدن به زندگی و تشریفات آن برای همه به ویژه نیروهای مسلح خطرناک است حتی اگر وابستگی به اشخاص زر اندوز و زورمند هم پیش نیاید، نفس دل بستن به جلوه های رنگارنگ زندگی مادی و پیوسته دنبال تجملات بودن، انسان را از رسیدن به اهداف عالی باز می دارد و باعث تحقیر شخصیت انسان و در نتیجه ذلت خواهد و اگر فرهنگ اسراف و تجمل پرستی بر نیروهای مسلح حاکم گردد و نظامیان به آن ها خو کنند، دیگر انتظار شجاعت، استواری، مقاومت و دشمن ستیزی از چنین نیرویی بیهوده خواهد بود. چنان که تجربه نشان داده است.

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: ای پیامبر بگو - اُمّت را - اگر شما پدران، فرزندان، برادران، زنان، خویشاوندان و اموالی که جمع آورده اید و تجارتی که از کسادی آن بیم ناکید و منازلی را که به آن دل خوش داشته اید، بیش از خدا و رسولش و جهاد در راه او دوست می دارید، پس منتظر باشید تا امر خدا برسد - و دنیا طلبان بدکار از کار خویش پشیمان شوند - و خداوند بدکاران را - به راه بهشت و سعادت - هدایت نخواهد کرد.

رفتارهای ناپسند و مذموم، موجبات ذلت انسان را فراهم می کند.

امیرالمؤمنین عَلِيهِ السَّلَامُ می فرماید: و ایاکم و الاخلاق الدنیه فانها تضع الشریف و تهدم المجد؛ بر حذر باشید از اخلاق پست؛ چرا که انسان بزرگوار را پست می کند و مجد و کرامت را نابود می سازد. (1) و از جمله اخلاق های زشت که انسان را به خواری دچار می کند تکبر و دروغ گویی است.

علی عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: من تکبر علی الناس ذلّهر کس با مردم با تکبر برخورد کند ذلیل می شود. (1)

امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: و ان الکاذب لمهان ذلیل؛ همانا دروغ گو پست و خوار است. (2)

آری واقعه ی عاشورا تقابل عزت و ذلت بود یک طرف سالار شهیدان حسین بن علی عَلَیْهِ السَّلَامُ با اندک یارانش و طرف دیگر عمر سعد و لشکر او تاریخ به خوبی گواه است که کدام لشکر قلّه ی عزّت و سعادت را فتح کرد و کدام مغموم از این دستاورد شد. چند قرن از این واقعه می گذرد هنوز آوازه ی این لشکر کوچک بلند است و مدال افتخار عزّت و سعادت بر سینه شان می درخشد، ولی دریغ از آن لشکر سی هزار نفره که جز طوق لعنت چیزی بر گردن ندارند.

5-2 معروف حق محوری

اشاره

از درس هایی که می توان از واقعه ی کربلا- آموخت، درس حق طلبی و حق محوری است. عاشورا، تقابل دو جبهه ی حق و باطل بود. این واقعه به ما یاد داد، که تحت هیچ شرایطی نباید شانه از حق خالی کرد، ولو این که به قیمت جان ما تمام شود حال بینیم حق به چه معناست و اهل حق چه کسانی هستند و چه خصوصیتی دارند و باطل چیست و اهل آن چه خصوصیتی دارند؟

1-5-2 تعریف حق

برای ریشه ی حق، دو معنای اصلی ذکر شده است: یکی استحکام و استواری، چنان که «ثوب محقق» به معنای لباس یا پارچه ای با بافت محکم است؛ (3) و دیگری موافقت و مطابقت، چنان که به حفره ای که پاشنه ی در، در آن قرار می گیرد و می چرخد «حَقُّ الباب» و به محل اتصال دو استخوان «حُق» می گویند. (4)

ص: 126

1- تحف العقول، ص 88.

2- غرر الحکم، ص 221.

3- الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة،

4- معجم مقاییس اللغة، ذیل واژه «حَق»؛ المفردات فی غریب القرآن، ذیل واژه «حَق»،

مهم ترین کاربرد این کلمه، درباره ی حقیقت و صفت برای باری تعالی است. واژه ی «حَقَّ» و مشتقات آن در قرآن 287 بار، در حوزه های معنایی گوناگون، به کار رفته است. (1) مهم ترین زمینه معنایی واژه «حَقَّ» در قرآن، مربوط به مفاهیم وجود و هستی است. مطابق آیات قرآن، مصداق کامل و منشأ اصلی حق، خداوند است.

2-5-2 مصادیق حق

خداوند متعال: به حقیقت، «حَقُّ» مطلق تنها اوست و غیر او زایل، باطل، محدود و نیازمند است، و «علیّ و کبیر» که از هر چیز برتر و از وصف بالاتر است، ذات پاک او هست و به تعبیر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَاسِتٌ تَرِینٌ سَخْنِیْ که تاکنون شاعری گفته است سخن لیبید بن ربیعہ ی عامری شاعر است که: «الاکلّ مَشِئِ مَا خَلَا لِلَّهِ بَاطِلٌ وَ کُلُّ نَعِیمٍ لَا مَحَالَةَ زَائِلٌ»؛ آگاه باشید هرچه جز خدا است باطل است و هر نعمتی سرانجام، زوال پذیر است. (2)

قرضاوی اندیش مند معاصر در این زمینه می گوید: «زمانی که با یک دید واقع بینانه به جهان هستی می نگریم، هیچ موجودی به جز خداوند آفریدگار را دارای ثبات و بقا و متکی به خود نمی یابیم. و هر کس و هر چیزی به جز او، نه وجودش از خودش است و نه بقایش به دست خودش، همه، موجوداتی هستند که به وسیله ی موجود دیگر به وجود آمده اند و زمانی نبوده اند و بعد بوجود آمده اند، و بعد هم برای زمان معینی وجود خواهند داشت و سپس دفتر وجودشان در هم پیچیده خواهد شد! (3)

پس آن حقیقت عظیمی که فطرت و عقل انسان و سطر به سطر بلکه حرف به حرف کتاب آفرینش بدان شهادت می دهند این است که فقط خداوند حَقُّ است و هر آن چه غیر اوست باطل است. و این همان حقیقتی است که راز آن را قرآن، این کتاب بر حق خداوند در بیش از یک سوره بر ملا ساخته است: «فَذَلِّكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّا تُصَدِّقُونَ»؛ این است خدا، پروردگار حقیقی شما» نه آن چه را که با وی شریک قرار داده اید و بر چیزی توانا نیستند «و بعد از حق جز

ص: 127

1- المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، ذیل واژه «حَقَّ»،

2- صحیح بخاری، ج 4، ص 236.

3- قرضاوی، حق و باطل از دیدگاه قرآن، ص 14.

گمراهی چیست؟» (1) پس، ربوبیت حق تعالی به اقرار خودتان حق است لذا غیر آن باطل می باشد «پس چگونه بازگردانیده می شوید؟» یعنی: چگونه از حق آشکار عدول کرده به بیراهه می روید و غیر باری تعالی را به پروردگاری می گیرید؟!

سید قطب در تفسیرش این آیه را چنین تفسیر می کند: خدا حقّ است. حقّ یکتا است و چند تا نیست. کسی که از حقّ کناره گیری کند گرفتار باطل می شود، و در سنجش و برآورد امور گمراه می گردد و به کژ راهه می رود: (2) «مَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصِرُّونَ؟» آیا سواى حقّ جز گمراهی است؟ پس چگونه باید از راه به دور برده شوید؟ شما را چه می شود که با وجود این که حقّ آشکار است و چشم ها آن را می بینند، از آن روی گردان و دور می گردید؟ به سبب هم چون روی گردانی و انصرافی که مشرکان از حقّ روشن دارند، حقیّ که به مقدمات آن اعتراف می نمایند ولی نتایج ضروری آن را انکار می کنند، و واجبات و وظایفی را انجام نمی دهند که این حقّ اقتضا می کند و می طلبد، خدای سبحان در قوانین و سنن خود چنان مقدر و مقرر فرموده است و گنجانده است و جای داده است که: کسانی که از منطق فطرت سالم، و از سنتّ جاری آفرینش، بیرون روند و منحرف شوند، چنان گردند که ایمان نیاورند.

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛» این [قدرت نمایی ها] بدان سبب است که خدا خود حق است، و اوست که مردگان را زنده می کند و [هم] اوست که بر هر چیزی تواناست. (3)

«این همه» آفرینش گری و قدرت نمایی «بدان سبب است که خدا خود حق است». حق: وجود ثابت و پایداری است که هیچ تغییر نمی کند و زوال نمی پذیرد «و این که اوست که مردگان را زنده می کند» چنان که زمین مرده را زنده کرد «و هم اوست که بر هر چیزی تواناست» چنان که بر خلقت شگفت آسای انسان و جان داران دیگر و رستنی ها توانا می باشد.

ص: 128

1- سوره یونس، آیه 32.

2- قطب راوندی، تفسیر فی ظلال القرآن، ج 4.

3- سوره حج، آیه 62.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ؛ [آری،] این بدان سبب است که خدا خود حق است و آن چه به جای او می خوانند آن باطل است، و این خداست که والا و بزرگ است.

بر اساس همه ی شواهد عقلی و نقلی، خداوند حق است و آن چه را که به جز او به فریاد می خوانند و پرستش می نمایند باطل است. و خداوند والا مقام و بزرگوار است.

این تعلیل کافی و تضمین بسنده ای است برای پیروزی حق و عدل، و شکست باطل و ظلم و جور. همچنین این، تضمین استمرار و ثبات قوانین و سنن جهان است، و می رساند که قوانین و سنن جهان تزلزل نمی پذیرد و تخلف نمی گیرد. از جمله ی این قوانین و سنن هم پیروزی حق و شکست ظلم و جور است. بنا براین هر چیزی به اندازه ی اتصال و ارتباطی که با حق مطلق الله، دارد و به اندازه ای که از خشنودی خداوند بر خوردار است، حق است و به اندازه دوری و بیگانگی از خدا و تهی بودن از خشنودی خدا باطل هست.

پس آن چه ریشه اش خدایی باشد، حق است و آن چه ریشه ای غیر خدایی داشته باشد باطل است. و به تبع حق بودن خدا سخن و بیان او هم حق است و هر کار و فعلی که از او صادر شود نیز حق است چرا که به شهادت و تعبیر قران خداوند نه سخن باطل می گوید، نه کار باطل انجام می دهد.

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ قَبْلَنَا عَذَابَ النَّارِ»؛ همانان که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته، و به پهلو آرمیده یاد می کنند، و در آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند پروردگارا، این ها را بیهوده نیافریده ای منزه ای تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار. (1)

حق تعالی صاحبان خرد را چنین تعریف و توصیف می کند: «هم آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کنند» و در آفرینش آسمان ها و زمین تفکر می کنند.

این متفکران و اندیش مندان ذاکر می گویند: «پروردگارا! این ها را بیهوده» و به باطل و عبث «نیافریده ای»

ص: 129

خداوند! تو این جهان را نیافریده ای تا پوچ و باطل باشد. بلکه آن را آفریده ای تا حق باشد. اساس آن حق، و قانون آن حق، و حق در آن اصیل است.

این جهان حقیقت دارد، و «عدم» نیست، آن گونه که برخی از فلسفه ها می گویند. جهان، بر اساس قانونی در سیر و حرکت و گردش و چرخش است، و به دست هرج و مرج واگذار نشده است. جهان به سوی هدفی در حرکت است، و به دست تصادف سپرده نشده است. جهان در وجود و حرکت و هدف خود محکوم حق است و باطل آمیزه، آن نمی گردد.

همچنین تمام احکامی که خداوند برای تنظیم روابط بندگان با خدا یا روابط آنان با جهان و زندگی و یا روابط فردی و اجتماعی، تشریح کرده است، همگی حق هستند و باید آن ها را پذیرفت و بدان ها اقرار کرد و درستی و عادلانه بودن آن ها را حتمی و مسلم دانست همان طور که خداوند می فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ»؛ و ما این کتاب [قرآن] را به حق به سوی تو فرو فرستادیم، در حالی که تصدیق کننده کتابهای پیشین و حاکم بر آن هاست. پس میان آنان بر وفق آن چه خدا نازل کرده حکم کن، و از هواهای شان [با دور شدن] از حقی که به سوی تو آمده، پیروی مکن. (1)

قرآن توجیه گر نهایی برای تبیین حق، است و پیروی از هواهای نفسانی، می تواند انسان را به سوی پرتگاه باطل بکشاند و به تعبیر دل انگیز «سید قطب»): انسان در برابر این تعبیر روشن و آشکار، و این قاطعیت گفتار، و این احتیاط فراوان می ایستد و می بیند که چگونه در برابر وسوسه هایی که برای ترک چیزی - هرچند اندک - از این شریعت در برخی از ظروف و شرایط، این همه احتیاط و برحذر باش گوشزد می گردد. انسان در برابر همه این ها می ایستد و تعجب می کند که مسلمانی که ادعای پیروی از اسلام را دارد، چگونه به خود اجازه می دهد و می پسندد که همه ی شریعت یزدان را به ادعای ظروف و شرایط رها سازد و پشت گوش اندازد، و شگفت انگیز تر این که چگونه می پسندد که بعد از ترک کلی شریعت یزدان، ادعای اسلام کند! اصلاً مردمان چگونه بیوسته خود را «مسلمان» می نامند، بدانگاه که حلقه ی کمند اسلام را از گردن خود به در می آورند، و شریعت یزدان را به طور کلی رها می سازند و در قالب عدم اعتراف به شریعت یزدان، و ناشایست قلمداد کردن

ص: 130

این شریعت در همه ی شرایط و ظروف، و پیاده و اجرا کردن همه بخش های آن را غیر ضروری شمردن در همه شرایط و ظروف... اقرار به الوهیت یزدان را اعلان می دارند؟

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ؛ بر تو (ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همه ی احکام و اخبار خود) ملازم حق است.

حق در شرف صدور این کتاب از جانب الوهیت، جلوه گر و هویدا است. از آن جهت که حق فرو فرستادن شریعت ها، و واجب گرداندن قانون ها را دارد... حق در محتویات این کتاب، و در همه کارهایی که از عقیده و شریعت عرضه می دارد، و در صلاحیت این شریعت در همه ی شرایط و ظروف، و در ضرورت پیاده و اجراء کردن آن در مقام شرایط و ظروف، و در هر خبری که روایت می نماید، و در همه ی رهنمودهایی که در بر دارد...، جلوه گر و هویدا است. «زمخشری» همه خیرات را از توحید خداوند و اطاعت او گرفته تا تبعیت از کتب رسولان الهی و نیز زهد در دنیا و رغبت در آخرت را از مصادیق حق می داند. (1)

حق، اشاره به وجود حقیقی و پایدار است؛ در این جهان آن وجود حقیقی که قایم بالذات و ثابت و برقرار و جاودانی باشد تنها اوست و بقیه هر چه هست در ذات خود وجودی ندارد و باطل هستی خود را از طریق وابستگی به وجود حق، پدیدار می کند و هر لحظه نظر لطفش را از آن ها برگیرد در ظلمات فنا و نیستی، محو و ناپدید می شود. به این ترتیب هر قدر ارتباط موجودات دیگر به وجود حق تعالی بیش تر گردد به همان نسبت حقانیت بیشتری کسب می کند.

از آن جا که خداوند حق محض است، سخن و فعل او هم حق محض است، چون از حق محض غیر از حق محض سر نمی زند. مقدم شدن کلمه ی الحق در آیه «... والحق أقول» افاده حصر می کند و نشانه آن است که خداوند جز حق نمی گوید، و به همین جهت است که، قسمتی از دعای اولوالالباب (صاحب دلان و خردمندان واقعی) چنین است: «همانا که خدا را [در همه ی احوال] ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کند و در آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند پروردگارا، اینها را بیهوده نیافریده ای، منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار»؛ نیز با توجه به همین مطلب است که قرآن کریم نظر کسانی را که گمان می کنند، جهان آفرینش برنامه و هدف ندارد و کاروان زندگی به سوی سر منزل مشخصی نیست به شدت محکوم می کند و می فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا

ص: 131

خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ عَلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ»؛ آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده ایم و این که شما به سوی ما بازگردانیده نمی شوید؟ پس والاست خدا، فرمان روای بر حق، خدایی جز او نیست. [اوست] پروردگار عرش گران مایه. (1)

نیز آن چه خداوند در کتب آسمانی و به وسیله ی رسولانش، از عوالم غیب و سرانجام زندگی و حقایق آخرتی بیان نموده، همه حق است؛ «... أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ...»؛ ... بدانید، که درحقیقت، وعده ی خدا حق است...؛ مرگ حق است: «و جاءت سكرة الموت بالحق...»؛ و سكرات مرگ، حقیقت را [به پیش] آورد...؛ قامت و رستاخیز حق است. (2) وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلُّ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ؛ و از تو خبر می گیرند: «آیا آن راست است؟» بگو: «آری! سوگند به پروردگارم که آن قطعاً راست است، و شما نمی توانید [خدا را] درمانده کنید. (3)

آن گاه حق تعالی، سؤال دیگری از سوی مشرکان را مطرح می کند: «و از تو خبر می گیرند که آیا آن حق است؟» یعنی: آیا آن چه را که به ما از عذاب و معاد و قیامت وعده می دهی، راست است؟ «بگو: آری، سوگند به پروردگارم که آن قطعاً حق است و شما عاجزکننده نیستید» یعنی: شما نمی توانید خدای سبحان را درمانده کرده و از چنگ عذاب بگریزید، پس حتماً گرفتار آن می شوید.

ابن کثیر می گوید: «این یکی از سه موردی است که خداوند متعال در آن، بر وقوع روز آخرت سوگند یاد کرده است».

آری! خدا حق است. حق یکتا است و چند تا نیست. کسی که از حق کناره گیری کند گرفتار باطل می شود، و در سنجش و برآورد امور گمراه می گردد و به کژراهه می رود.

«وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ»؛ و روزی که کافران بر آتش عرضه می شوند [از آنان می پرسند: «آیا این راست نیست؟»]

ص: 132

1- سوره مؤمنون، آیه 115 و 116.

2- سوره ق، آیه 119.

3- سوره یونس 19.

می گویند: «سوگند به پروردگاران که آری.» می فرماید: پس به [سزای] آن که انکار می کردید عذاب را بچشید. (1)

نمونه ی بارز دیگر از مصادیق حق، آفرینش زمین و آسمان و به عبارت دیگر، سراسر جهان هستی است.

بر همین اساس می فرماید: «وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ؛ و خداوند آسمان ها و زمین را به حق آفریده است. (2)

سومین مصداق برای حق، خود قرآن است؛ زیرا خداوند می فرماید: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ؛ و این کتاب (قرآن) را به حق بر تو نازل کردیم. (3) دین مبین، مقدّس و نجات بخش اسلام، مصداق روشن دیگری از مصادیق حق است. از این رو، خداوند متعال می فرماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ؛ او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاده تا آن را بر همه ی ادیان پیروز کند. (4)

وزن: والوزن يومئذ الحق فمن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون (5) مراد از وزن همان ولایت است که اعمال ما در روز قیامت در ترازوی اعمال با ولایت سنجیده می شود لذا حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ می فرماید: علی مع الحق و الحق مع علی. (6)

به طور خلاصه، هر وجودی که منبع خیر و سعادت بشر باشد، حق شناخته شده است. بنابراین، خداوند حق مطلق است؛ چه این که منبع تمام سعادت ها و برکات است. همچنین آسمان و زمین، قرآن مجید، دین اسلام و توحید و یکتاپرستی از این جهت که منشأ هدایت و برکت هستند، حق معرفی شده اند.

ص: 133

1- سوره احقاف، آیه 34.

2- سوره جاثیه، آیه 22.

3- سوره مائده، آیه 48.

4- سوره فتح، آیه 28.

5- سوره اعراف، آیه 8.

6- بحار الانوار، ج 28، ص 368.

قیامت حق است. «و كذلك اعثرنا عليهم ليعلموا ان الله حق و ان الساعة لاربيبه فيها...»؛ و تا بدانید که وعده ی خداوند (در مورد قیامت) حق است و در پایان جهان شکی نیست. (1)

«ذلک الیوم حق»؛ آن روز حق است. (2)

اما آن چه منبع نفاق، شقاوت و بدبختی است، باطل شناخته شده است؛

مثل شیطان، بت و بت پرستی، ریا و تظاهر، نفاق و دورویی و مانند آن.

ویژگی حق: با توجه به آیه ی 17 سوره ی رعد که می فرماید: «انزل من السماء فساتل اودیه بقدرها فاحتمل السبل زبدا رایبا و مما یوقدون علیه فی النار ابتغاء حلیه او متاع زبد مثله كذلك یضرب الله حق و الباطل فاما الزبد فیذهب جفا واما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض كذلك یضرب الله الامثال.»

خدا از آسمان آبی نازل کرد که در هر رودی به قدر وسعت و ظرفیتش سیلاب جاری شد و بر روی سیل کفی برآمد چنان چه فلزاتی را نیز برای تجمل و زینت «مانند طلا و نقره» یا برای اثاث و ظروف «مانند آهن و مس» در آتش ذوب کنند مثل آب کفی برآورد خدا به مثل این «آب و فلزات و کف بر روی آن ها» برای حق و باطل مثل می زند که «باطل» چون کف به زودی نابود می شود و اما آن آب و فلز که به مردم خیر می رساند در زمین مدتی باقی می ماند خدا مثل آن ها را برای فهم بدین روشنی بیان می کند.

ویژگی 1: باطل به تبع حق پیدا می شود و با نیروی حق حرکت می کند.

همان طور که کفی که روی آب است و حرکت می کند طفیل آب است و در ضمن به نیروی خود حرکت نمی کند بلکه نیروی آب آن را حرکت می دهد حق و باطل هم گونه اند، اگر معاویه در عالم پیدا می شود و آن همه کارهای باطل می کند، آن نیروی معاویه نبود نیروی ایمان و معنویت است، ولی معاویه بر روی این نیرو سوار شده است و حرکت می کند.

ویژگی 2: زوال باطل و بقای حق: زوال حتمی باطل و نیست و نابود شدن آن و دوام و استمرار بقای حق است «اما الزبد فیذهب جفا و اما ما ینفع فیمکث فی الارض» بی فایده ها از بین می روند تا چه رسد به مضرها.

ص: 134

1- سوره ابراهیم، آیه 91.

2- سوره کهف، آیه 18.

ویژگی 3: نمو داشتن باطل: «فاحتمل السیل زبدارایا» کف روی آب را می گیرد و می پوشانند به طوری که وقتی آدم جاهل به آن نگاه نماید خیال می کند فقط کف است، باطل هم این گونه اند یعنی روی حق را می پوشانند به طوری که اگر کسی اعماق جامعه را نظر نیندازد می گوید هر چه هست باطل است.

ویژگی 4: حق و هدایت الهی همراه و ملازم یکدیگرند. هدایت به معنای ارائه ی طریق و رساندن به مطلوب است. خداوند متعال، هم طریق حق را نشان می دهد و هم کسانی را که وضعیت خاصی داشته باشند، به مطلوب حق می رساند، یعنی خداوند حق و آفرینش جهان و انسان و هدف و مقصد نظام هستی نیز حق است و طریق رسیدن به هدف مطلوب نیز طریقی حق است که خدای متعال بشر را به این حقایق هدایت می کند.

«والله يقول الحق و هو یهدی السبیل»؛ خداوند حق را می گوید و او را به راه راست هدایت می کند.

ویژگی 5: حق و عدالت همیشه همراه هم اند. عدل، به معنای قرارداد حق در جای خود، یا قرار دادن هر چیزی در جای مخصوص خود است از این رو عدل بدون حق امکان ندارد و لازمه ی رسیدن به حق در تمام زمینه ها عدالت است آیاتی از قرآن کریم بر این حقیقت دلالت دارد از جمله: «وقضی بینهم بالحق و هم لاینظرون»؛ و میان آنها به حق داوری می شود و به آنها ستم نخواهد شد. (1)

«تلك ایت الله نتلوها علیك بالحق و ما الله یرید ظلما للعالمین»؛ این آیات خداست به حق بر تو می خوانیم و خداوند ستمی برای هیچ یک از جهانیان نمی خواهد. (2)

ویژگی 6: حق با هوای نفس سازگاری ندارد. در برخی آیات قرآن مجید هوای نفس عاملی در مقابل حق و حق طلبی معرفی شده است مانند: «انزلنا علیك الكتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الكتاب و مهینا علیه فاحکم بینهم بما انزل الله و لاتتبع اھوائهم عما جائك من الحق... و انا حکم بینهم بما انزل الله و لاتتبع اھوائهم»؛ و این کتاب (قرآن) را به حق بر تو نازل کردیم، در حالی که کتاب های پیشین را تصدیق می کند و حافظ و نگهبان آن هاست پس طبق احکامی که خدا نازل کرده میان

ص: 135

1- سوره زمر، آیه 69.

2- سوره آل عمران، آیه 108.

آن‌ها حکم کن و از هوا و هوس آن‌ها پیروی نکن و از احکام الهی روی مگردان و در میان آن‌ها «اهل کتاب» طبق آن چه خدا نازل کرده، داوری کن و از هوس‌های آنان پیروی نکن. (1)

افرادی که قصد پیروی از حق را دارند، باید موانع آن را از سر راه بردارند که یکی از موانع بزرگ آن، هوای نفس و گرایش‌های نفسانی و حیوانی است که در موارد فراوانی خروج از حق و عدالت را می‌طلبد.

ویژگی 7: حق همیشه متعلق به امر یقینی است نه شک، حدس و گمان: قرآن در آیات فراوانی انسان را از پیروی ظن و گمان و شک برحذر داشته و آن‌ها را برای دریافت حق و رسیدن و عمل به آن کافی ندانسته است و یقینی بودن حق را مطرح کرده چنانچه می‌فرماید:

«ما يتبع اكثرهم الاظنا ان الظن لا يغني من الحق شيئا»؛ و بیش‌تر آن‌ها جز از گمان، پیروی نمی‌کنند، در حالی که گمان هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌نماید. (2)

حاصل آن که خداوند تعالی قرآن مجید، قیامت، قدرت حق و... را که همه از مصادیق حق هستند، یقینی و غیرقابل تردید می‌شمارد و شک و ظن و پیروی از آن‌ها را مردود می‌داند.

ویژگی 8: نباید به حق و باطل به یک دیگر آمیخته شود. قرآن کریم، در آمیختن حق و باطل را نهی کرده؛ چون مجموع حق و باطل، باطل است، اگرچه حق را داراست.

«يا ايها الذين امنوا لم تلبسوا الحق بالباطل و تكتُمون الحق...؛ ای اهل کتاب چرا حق را با باطل می‌آمیزید و متشبهه می‌سازید (تا دیگران نفهمند و گمراه شوند) و حقیقت را پوشیده می‌دارید. (3) باطل محض، محبوب و مطلوب کسی نیست، بلکه همیشه حق یا حق همراه باطل را می‌طلبد، بنابراین آن چه عملاً در مقابل حق است باطل نیست بلکه باطلی است که درون خود سهمی از حق را داراست و به سبب همان حق باطل نیز ظهور بروز و جلوه و جذابیتی دارد، از این رو کسانی که خواسته‌اند در برابر انبیا بایستند همیشه حق را با باطل در می‌آمیختند و به پیروان خود عرضه می‌کردند و به همین دلیل، هم طرف دار پیدا کرده، هم مدّتی دوام آورده‌اند، یعنی در پناه حق پنهان شده و کار باطل خود را توجیه کرده‌اند.

ص: 136

1- سوره مائده، آیه 48.

2- سوره یونس، آیه 36.

3- سوره آل عمران، آیه 71.

در بسیاری از روایات وارده وجود بزرگوار اهل بیت عَلَیْهِ السَّلَامُ در طی و طول کلمه ی «حق» متجلی است «وبا شناخت از مکتب اهل بیت عَلَیْهِ السَّلَامُ نسبت به تفسیر و تأویل قرآن می توان گفت: در غالب آیات قرآن که کلمه «حق» آمده است- باقرائن- حَقَانِیت ائمه ی هدی و یا انبیاء و رسل عَلَیْهِ السَّلَامُ که شاگردان ائمه ی هدی هستند به چشم می خورد».

منشأ حق و باطل

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَّا هُوَ اللَّهُ وَ الشَّيْطَانُ وَ الْحَقُّ وَ الْبَاطِلُ وَ الْهُدَى وَ الصَّلَاةُ وَ الرُّشْدُ وَ الْعَيْ وَ الْعَاجِلَةُ وَ الْآجِلَةُ وَ الْعَاقِبَةُ وَ الْحَسَنَاتُ وَ السَّيِّئَاتُ فَمَا كَانَ مِنْ حَسَنَاتٍ فَلِلَّهِ وَ مَا كَانَ مِنْ سَيِّئَاتٍ فَلِلشَّيْطَانِ لَعَنَهُ اللَّهُ؛ ای مردم! جز این نیست که خداست و شیطان، حق است و باطل، هدایت است و ضلالت، رشد است و گمراهی، دنیاست و آخرت، خوبی هاست و بدی ها. هر چه خوبی است از آن خداست و هر چه بدی است از آن شیطان ملعون است. (1)

فاصله ی بین حق و باطل

أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ إِلَّا- أَرْبَعُ أَصَابِعٍ - فَسَدَّ بِلَ عَن مَعْنَى قَوْلِهِ هَذَا، فَجَمَعَ أَصَابِعَهُ وَ وَصَّعَهَا بَيْنَ أُذُنِهِ وَ عَيْنِهِ - ثُمَّ قَالَ: الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ: سَدَّعْتُ وَ الْحَقُّ أَنْ تَقُولَ: رَأَيْتُ؛ هان! میان حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نیست. از آن حضرت درباره ی معنای این فرمایش سؤال شد. امام انگشتان خود را به هم چسباند و آن ها را میان گوش و چشم خود گذاشت و آن گاه فرمودند: باطل این است که بگویی: شنیدم و حق آن است که بگویی: دیدم. (2)

مَا بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ إِلَّا قَلَّةٌ الْعَقْلِ. قِيلَ: وَ كَيْفَ ذَلِكَ يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: إِنَّ الْعَبْدَ يَعْمَلُ الْعَمَلَ الَّذِي هُوَ لِلَّهِ رِضًا فَيُرِيدُ بِهِ غَيْرَ اللَّهِ فَلَوَانَهُ أَخْلَصَ لِلَّهِ لَجَاءَهُ الَّذِي يُرِيدُ فِي أَسْرَعٍ مِنْ ذَلِكَ؛ میان حق و باطل جز کم عقلی فاصله نیست. عرض شد: چگونه، ای فرزند رسول خدا؟ فرمودند: انسان کاری را که

ص: 137

1- اصول کافی، ج 2، ص 16.

2- بحار الانوار، ج 72، ص 197.

موجب رضای خداست برای غیر خدا انجام می دهد، در صورتی که اگر آن را خالص برای رضای خدا انجام می داد، زودتر به هدف خود می رسید تا برای غیر خدا. (1)

اختلاط حق و باطل

فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُتَرَادِينَ وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ السُّنُّ الْمُعَاذِينَ وَلَكِنْ يُؤَخِّدُ مِنْ هَذَا ضِدُّهُ وَمِنْ هَذَا ضِدُّهُ؛ اگر باطل با حق درنیامیزد، بر حقیقت جویان پوشیده نمی ماند و اگر حق با باطل آمیخته نشود، زبان دشمنان آن بریده می شود، لیکن مشتی از آن برداشته می شود و مشتی از این. (و بدین ترتیب حق و باطل درهم آمیخته می شود و شبهه پیش می آید. (2)

فرجام حق طلبان و باطلان

الْأ- وَمَنْ أَكَلَهُ الْحَقُّ فَبِإِلَى الْجَنَّةِ وَمَنْ أَكَلَهُ الْبَاطِلُ فَبِإِلَى النَّارِ؛ بدانید که هر کس در راه حق از دنیا برود، به بهشت و هر کس در راه باطل از دنیا برود، به جهنم می رود. (3)

برکت حق

قَلِيلُ الْحَقِّ يَدْفَعُ كَثِيرَ الْبَاطِلِ كَمَا أَنَّ الْقَلِيلَ مِنَ النَّارِ يَحْرِقُ كَثِيرَ الْحَطَبِ؛ اندکی حق، بسیاری باطل را نابود می کند، هم چنان که اندکی آتش، هیزم های فراوانی را می سوزاند. (4)

پیروزی همیشگی حق

لَيْسَ مِنْ بَاطِلٍ يَقُومُ بِإِزَاءِ الْحَقِّ إِلَّا غَلَبَ الْحَقُّ الْبَاطِلَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ...»؛ هیچ باطلی نیست که در برابر حق بایستد مگر آن که حق بر باطل چیره می شود و این سخن خداوند است: «بلکه حق را بر سر باطل می زنیم که آن را در هم می کوبد. (5)

ص: 138

1- محاسن، ج 1، ص 254.

2- بحار الانوار، ج 2، ص 290.

3- همان، ج 33، ص 105.

4- غرر الحکم، ص 498.

5- اصول کافی، ج 8، ص 242.

إِنَّ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ لَا يَعْرِفَانِ بِلْتَأْسٍ، وَ لَكِنْ اعْرِفِ الْحَقَّ بِاتِّبَاعِ مَنْ اتَّبَعَهُ وَالْبَاطِلَ بِاجْتِنَابِ مَنْ اجْتَنَبَهُ؛ حق و باطل به مردم (و شخصیت افراد) شناخته نمی شوند، بلکه حق را به پیروی کسی که از آهن (حق) پیروی می کند بشناس (یعنی افراد- به غیر از معصوم- حجت نیستند مگر این که به سوی حق حرکت کنند) و باطل را به دوری کردن کسی که از آن (باطل) دوری می کند. (1)

نجات و رستگاری

ثَلَاثٌ فِيهِنَّ النَّجَاةُ: لُزُومُ الْحَقِّ وَ تَجَنُّبُ الْبَاطِلِ وَ رُكُوبُ الْجِدِّ؛ نجات و رستگاری در سه چیز است: پایبندی به حق، دوری از باطل و سوار شدن بر مرکب جدیت. (2)

فراگیری حق و دوری از باطل خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَ لَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ، كُونُوا نَقَادَ الْكَلَامِ؛ حق را از اهل باطل فراگیرید و باطل را از اهل حق فرا نگیرید. سخن سنج باشید. (3)

حقیقت ایمان

إِنَّ مِنْ حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ أَنْ تُؤَثِّرَ الْحَقُّ وَ إِنَّ ضَرَرَكَ عَلَى الْبَاطِلِ وَ إِنَّ نَفْعَكَ وَ أَنْ لَا يَجُوزَ مَنْطِقُكَ عِلْمَكَ؛

از حقیقت ایمان این است که حق را بر باطل مقدم داری، هر چند حق به ضرر تو و باطل به نفع تو باشد و نیز از حقیقت ایمان آن است که گفتار تو از دانش ات بیش تر نباشد. (4)

در وصایای امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به کمیل آمده است: «یا کمیل، نحن و الله الحق الذي قال الله عز وجل: «و لواتبع الحق اهلهم لفسدت السموات و الارض و من فيهن...؛ ای کمیل، به خدا سوگند ما آن

ص: 139

1- امالی طوسی، ص 134.

2- تصنیف غررالحکم، ص 69.

3- بحار الانوار، ج 2، ص 96.

4- محاسن، ج 1، ص 205.

حقی هستیم، که خداوند عزوجل در قرآن فرموده است: «و اگر حق از هوا و هوس آن ها تبعیت می نمود، آسمان ها و زمین و هر چه در اوست به فساد کشیده می شد».(1)

در زیارت جامعه آمده است: الحق معکم و فیکم و منکم و الیکم؛ یعنی حق با شماست و حق در رفتار و کردار شماست و حق از شماست و هر حقی که در دست مردم است منتهی به شماست. بنابراین هر خبر و سخن و حدیث، امر و نهی و حبّ و بغض که از در خانه ی ائمه اطهار عَلَیْهِ السَّلَامُ خارج شود، حق است.

و در زیارت ال یاسین چنین آمده است: «فالحق مارضیتموه و الباطل مااسخطموه؛ حق آن است که شما (اهل بیت عَلَیْهِ السَّلَامُ) آن را پسندیده و باطل آن است که شما (اهل بیت عَلَیْهِ السَّلَامُ) از آن خشمگین باشید.

سید هاشم بحرانی در غایه المرام خود پانزده روایت از طریق عامه و یازده روایت از طریق خاصه نقل می کند مبنی بر این که علی با حق است و حق با علی است و بر آن که حضرت فرمود: «الحق مع علی و علی مع الحق»؛ در روایتی حضرت رسول اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ خُطَاب به عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: انت الفاروق بین الحق و الباطل؛ ای علی تو جداکننده ی حق از باطل هستی.(2)

آیا میان انسان و حق سازگاری طبیعی وجود دارد؟ آیات فطرت و خمیرمایه ی انسان فطرتی است حق پسند؟ این مسئله از نظر مکاتب و ادیان گوناگون، یک مساله ی تاریخی ریشه دار است که خیلی درباره ی آن بحث شده است. «یک نظر این است که انسان موجودی است شرور و بدخواه و ظالم که جز قتل و غارت و دزدی و حيله و دروغ از او سر نمی زند، درون انسان، او رابه بدی می کشاند که بسیاری از فیلسوفان ماتریالیست دنیای قدیم و شمار کم تری از ماتریالیست های دنیای جدید چنین نظریه ای داشته اند.

نظریه ی دیگر این گونه می گوید: طبیعت و سرشت بشر بر خیر است. انسان موجودی صلح جو و خیرخواه است که عکس نظریه ی قبلی است و می گویند انحراف بشر، علّت خارجی دارد، جامعه، انسان را منحرف و فاسد می کند و انحراف را معلول علل خارجی و عرضی می داند».(3)

ص: 140

1- بحار الانوار، ج 38، ص 33.

2- مناقب الی ابی طالب، ج 2، ص 287.

3- نبرد حق و باطل، ص 13.

اما قرآن می گوید: هنگامی که خداوند اعلام کرد: «انی جاعل فی الارض خلیفه»؛ جانشینی از من در حال آفرینش است، فرشتگان گفتند: «اتجعل فیها من یفسد فیما و سیفک الدما» خدایا یعنی چه؟ یک موجود شریر و خون ریز می خواهی بیافرینی؟ نخن نسبح بحمدک و نقد س لک» موجودی خلق کن مثل ما که سرشتمان سراسر خوبی است اما خدا جواب داد: «انی اعلم ما لاتعلمون» به راستی که من چیزی را می دانم که شما نمی دانید. (1)

خداوند وجود خودخواهی و خون ریزی و فساد را در سرشت انسان نفی نکرد، ولی با جمله ی «انی اعلم ما لاتعلمون» فهماند که، در سرشت انسان همه اش حیوانیت و خودخواهی نیستف وجودی مرکب از نور و ظلمت و وجود این ترکیب باعث شده در صورت زیرپاگذاشتن حیوانیت و به اسارت گرفتن آن از هر موجودی بالاتر برده شود. شهید بهشتی می فرماید: «فطرت و خمیرمایه و سرشت انسان نه تنها با حق سرچنگ ندارد بلکه با حق پیوندی اصیل دارد، چون قرآن به محض این که پای آفرینش انسان می آید و می خواهد انسان شدن او را بیان کند می فرماید: «نفحت فیه من روحی» یعنی در آن، از روح خود دمیدم.

معلوم می شود انسان با خدا، که حقّ مطلق است این قدر رابطه ی نزدیک دارد، اما کشش های فطری دیگر نیز وجود دارد که او را از حق منحرف می کند. بنابراین اسلام نسبت به انسان نه بدبین است، نه بیش از حدّ خوش بین بلکه دید بینانه دارد».

4-5-2 زمینه ها و عوامل درونی در پذیرش یا انکار حق

1- تفکر

عقل، والاترین گوهر وجود آدمی و منشأ صلاح و سامان و خیر و خوبی است، چنان که امیرالمومنین علیه السلام می فرماید: «خیرالمواهب العقل»؛ بهترین موهبت ها عقل است. (2)

عقل، برترین موهبت ها و برحسب ذات، مایل به خیرات و کمالات و خواستار عدل و احسان است. این عقل ملاک تکلیف و ثواب و عقاب است و با آن حق از باطل و خیر از شر و راه از بی راهه تمیز

ص: 141

1- سوره بقره، آیه 30.

2- غررالحکم، ص 50.

داده می شود؛ و به وسیله ی آن زشت و زیبا و کمال و پستی و راستی و نادرستی تشخیص داده می شود. (1)

امام علی عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرمایند: «من عقل فهم»؛ هر که تعقل نماید می فهمد. (2)

فهم درست از عالم و آدم و هستی بخش عالمیان، راه حق را به روی انسان می گشاید، زیرا انسان موجودی است متفکر، یعنی با اندیشه زندگی می کند و با به کار گرفتن فکر خود سیر می نماید و هر سود و زبانی که می بیند، از راه افکار و اندیشه هایش است و از همین راه به سعادت و شقاوت می رسد.

با تفکر صحیح است که آدمی حق را از باطل تشخیص و از ضللمات به نور و روشنائی هدایت می شود.

امیرالمومنین عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرمایند: «العقل رسول الحق؛ عقل سفیر حق است.

2- اراده ی انسان

در میان عوامل مؤثر در پذیرفتن حق و حرکت به سمت کمال، اراده ی انسان، مهم ترین نقش را به نحو اقتضا در تربیت دارد، به گونه ای که سعادت و شقاوت آدمی به دست خودش است، خدای رحمان راه سعادت را به انسان نشان داده و او در پیمودن آن، آزاد است، تا خود راه را انتخاب نماید و در این راه اکراه و اجباری ندارد.

«انسان به دست خود سعادت و شقاوت خود را تصویر می کند و در این باره لازم است، سعادت و شقاوت را به درستی بشناسد و خود، خویش را بیافریند».

به راستی اگر آدمی، خود در جهت سعادت خود، تلاش نکند، دیگر عوامل، نمی توانند او را به سعادت و حقیقت برسانند.

امام علی عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرمایند: من ابطابه عمله لم یسرع به نسبه؛ آن که کرده ی وی او را به جایی نرساند، نسب او وی را پیش نراند. (3)

امام خمینی (ره) در مورد نقش اراده ی انسان در رسیدن به کمال می فرمایند:

ص: 142

1- همان، ص 53.

2- همان.

3- نهج البلاغه، حکمت 23.

سعادت و شقاوت از امور ذاتی نیستند که نیازی به علت نداشته باشند، زیرا نه جزء ذات انسانند و نه لازم ماهیت انسان، بلکه هر دو از امور وجودی اند که محتاج به علت اند و نه تنها نیازمند علت اند تا وجود یابند، بلکه از امور اختیاری و ارادی بنده اند که هر یک از آن دورا بخواهد می تواند بدست آورد». (1)

به هر حال اراده ی انسان، عامل اساسی در حرکت به سمت حق یا باطل است و انسان به دست خود آینده ی خود را می سازد و در این باره لازم است، حق و باطل را بشناسد و خود آینده خویش را بسازد.

3- ایمان

از عوامل پذیرش حق در افراد، ایمان است. منظور از ایمان، اعتقاد قلبی به خدا و فرمان های او همراه با تسلیم به آن هاست. ایمان غیر از علم است چرا که قرآن از کافرانی سخن می گوید، که با وجود علم و آگاهی، به سوی کفر گرایش داشتند، حضرت موسی علیه السلام در خطاب به فرعون می گوید: قال لقد علمت ما انزل هولاء الارب السماوات و الارض بصائر...؛ موسی علیه السلام گفت تو می دانی که این آیات را جز پروردگار آسمان ها و زمین برای روشنی دل ها نفرستاده». (2)

فرعون می دانست آیاتی که موسی ارائه می دهد، از جانب خدا بر او نازل شده ولی ایمان نداشت، چرا که علم او به رسالت موسی علیه السلام در دل و جان وی نفوذ نکرده بود، تا تسلیم شود.

علم با عقل و اندیشه ی انسان سروکار دارد، ولی ایمان با دل و جان انسان، ایمان در دل انسان نفوذ می کند و او را به حرکت در می آورد. اما ایمان به خدا باعث می شود انسان، از وادی انکار حق خارج شده، به سوی حق و حقیقت حرکت کند، چنان چه می فرماید: «الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور».

امیرالمومنین علیه السلام می فرماید: سیل ابلح المنهاج، اتورالسراج، فبا لایمان یستدل علی الصالحات و بالصالحات یستدل علی الایمان و بالایمان یعمل العلم؛ ایمان روشن ترین راه ها و نورانی ترین چراغ

ص: 143

1- طلب و اراده، ص 137-140.

2- سوره اسراء آیه 102.

هاست، با ایمان می توان به اعمال صالح راه برد و با اعمال نیکو به ایمان می توان دست رسی پیدا کرد و با ایمان علم و دانش آبادان است»⁽¹⁾.

در حدیثی از امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ آمده: ان المومن ينظر بنور الله؛ مؤمن با نور خداوند می نگرد و حقایق را می بیند.

و در حدیثی دیگر از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است که می فرماید: اتقوا فراسه المومن فانه ينظر بنور الله ثم تلا؛ از فراست مؤمن بر حذر باشید، چرا که او با نور خدا می نگرد.

4- تقوا

«تقوا از ماده «وقایه» به معنی نگه داری یا خویشتن داری است» و به تعبیر دیگر یک نیروی کنترل درونی است که انسان را در برابر طغیان شهوات حفظ می کند و در واقع نقش ترمز نیرومندی را دارد که ماشین وجود انسان را از پرتگاه ها حفظ کرده، از تندروری های خطرناک، باز می دارد.

قرآن کریم می فرماید: یا ایها الذین امنوا ان تتقوا الله يجعل لکم فرقاناً؛ ای مومنان اگر تقوا پیشه کنید خداوند فرقان، یعنی وسیله ی تشخیص حق از باطل را به شما عطا می کند.⁽²⁾

به عبارت دیگر پروردگار به وی نیروی شهود و بصیرت را عنایت می فرماید و عقیده ی صحیح را از فاسد و عمل صالح را از صالح تشخیص می دهد و طریق حق را می پیماید و منحرف نمی شود.

امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرمایند: اتقوا الله و صونودینکم بالورع؛ تقوا پیشه کنید و دین تان را با ورع نگاه دارید.⁽³⁾

از آیات و روایات به خوبی بر می آید که «تقوا» همان احساس مسئولیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب بر وجود انسان حاکم می شود و او را از باطل باز می دارد و به سوی حق دعوت می کند.

بعضی از بزرگان برای تقوی، سه مرحله قایل شده اند:

1- نگه داری نفس از عذاب جاویدان، از طریق تحصیل اعتقادات صحیح.

ص: 144

1- نهج البلاغه، خطبه 106.

2- سوره انفال، آیه 92.

3- اصول کافی، ج 3، ص 173.

2- پرهیز از هرگونه گناه، اعم از: ترک واجب و فعل معصیت.

3- خویشتن داری در برابر آن چه قلب آدمی را به خود مشغول می دارد و از حق منحرف می کند و این تقوای خواص است».

5-5-2 موجبات انکار حق

1- جهل

جهل از زمینه ها و عوامل مؤثر در انکار حق است، جهل به حق و حقیقت و عدم شناخت باطل، جهل به خدا، جهل به هدف آفرینش، جهل به قوانین خلقت، جهل به زشتی گناه و آثار آن. چنان که یک فرد جاهل و بی سواد غذای آلوده به میکروب را، بر اثر جهل به آسانی می خورد، ولی یک پزشک میکروب شناس، هرگز آن را نمی خورد. در دوران جاهلیت که گناهان گوناگون بود و سراسر زندگی مردم را فساد و گناه فرا گرفته بود و بیشتر بر اثر جهل و حماقت آن ها بود.

چنان چه قرآن می فرماید: قالوا یا موسی اجعل لنا الها کما لهم الهه قال انکم قوم تجهلون؛ بنی اسرائیل به موسی گفتند: برای ما معبودی (از بت) قرار بده چنان که آن ها (بت پرستان) معبودانی (از بت) دارند. موسی گفت: شما جمعیتی جاهل و نادانی هستید. (1)

از زبان حضرت لوط عَلَيْهِ السَّلَامُ خطاب به قومش چنین می فرمایند:

انکم لتاتون الرجال شهوه من دون النسل انتم قوم تجهلون؛ آیا شما به جای زنان به سراغ مردان از روی شهوت می روید؟ شما قوی جاهل هستید. (2)

از این آیات به روشنی استفاده می شود که جهل و نادانی یکی از زمینه های نپذیرفتن حق و در نتیجه میل به باطل است.

در حدیثی از امیر مومنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده: الجاهل میت بین الاحیاء؛ جاهل مرده است در میان زندگان (3) و در جای دیگر می فرمایند: الحمق من ثمار الجهل؛ حماقت از میوه های جهالت است. (4)

ص: 145

1- سوره اعراف، آیه 38.

2- سوره نمل، آیه 55.

3- غرر الحکم، ص 99.

4- سفینة البحار، ج 1، ص 199.

روشن است همان گونه که مرده درک و احساسی ندارد از جاهل هم نمی توان انتظار پذیرش حق را داشت.

2- هواپرستی

حُبّ ذات، قوی ترین تمایل انسانی است. انسان براساس حُبّ ذات از حیات خود دفاع کرده نمی گذارد، تا خطری حیات او را تهدید کند. اگر حادثه ای پیش آید، همه ی عوامل درونی، بسیج شده، به مبارزه با آن حادثه می پردازند، حُبّ ذات اصلی ترین عامل برای حفظ جان و حیات آدمی است، اگر به افراط کشیده شود خود عاملی می شود برای جلوگیری از رشد انسان به بیان دیگر، اگر تمایل صیانت ذات از مسیر اصلی خود منحرف شود، یعنی انسان هرچیز، هرکس را فقط برای خود بخواهد، گرفتار بیماری (خودخواهی) خواهد گشت و بیماری خودخواهی اگر شدت پیدا کند به بیماری خودپرستی منجر می گردد. (1)

قرآن کریم به این بیماری انسانی که سرمنشاء همه ی مفاسد و موانع رشد انسان است چنین اشاره می کند:

افريت من اتخذ الهه هوية و اضله الله على علم ختم على سمعه و قلبه و جعل على بصره غشا و فمّن يهديه من بعد الله افلا تذكرون؛ آیا دیدی آن کس که هوا و هوس های خود را خدای خود گرفته، خدا نیز او را با داشتن علم گمراه ساخت و برگوش و قلب او مهر نهاد و بر چشمانش پرده ای انداخت؟ بعد از خدا چه کس او را هدایت می کند. آیا باز هم متذکر نمی شوید؟ (2)

کسی که هوا و هوس های خود را، حاکم بر همه ی ابعاد وجود خویش می سازد، کسی که تابع بی چون و چرای هوا و هوس هایش می شود یعنی اطاعت از خواسته های نفسانی خود می کند، به بیماری خودپرستی دچار شده است.

انسانی که به بیماری خودپرستی دچار شده میان خود و حق و حقیقت بزرگ ترین حجاب ها را به وجود آورده است. انسانی که اسیر خودپرستی است، میان خود و خدا بزرگ ترین موانع را ایجاد کرده است، کسی که به این بیماری دچار شود، گوشش از شنیدن حقایق ناتوان خواهد شد و

ص: 146

1- مبانی انسان شناسی در قرآن، ص 277.

2- سوره جاثیه، آیه 23.

دیدگانش حقایق را نخواهد دید، در حالی که اگر نفس خود را از هوا و هوس باز دارد به حقیقت می رسد.

قرآن کریم می فرماید: و اما من خاف مقام ربه ونهی النفس من الهوی فان الجنه هی الاوی؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد و نفس خود را از هوا و هوس بازدارد، بهشت جایگاه او خواهد بود. (1)

در روایات اسلامی نیز، تعبیر تکان دهنده ای در این زمینه وجود دارد: در روایتی از علی علیه السلام آمده: الشقی من انخذع لهواه و غروه؛ بدبخت کسی است که فریب هوی و غرور خویش را بخورد. (2)

امام صادق علیه السلام می فرمایند: اشجع الناس من غلب هواه؛ شجاع ترین مردم کسی است که بر هوای نفس خود غلبه کند. (3)

بنابراین جای تعجب نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مومنان علیه السلام می فرمایند: ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان اتباع الهوی و حلول الاصل اما اتباع الهوی فیصد عن الحق و اما طول الامل فینسی الاخره؛ خطرناک ترین پرت گاهی که بر سر راه سعادت شما قرار گرفته، هواپرستی و آرزوهای دور و دراز است چرا که پیروی از هوای نفس شما را از حق باز می دارد و آرزوهای دور و دراز آخرت را به دست فراموشی می سپارد.

خلاصه آن جا که هواپرستی وجود دارد، نه پای دین در میان است، نه پای عقل در آن جا چیزی جز بدبختی و رنج و بلا نیست، بسیاری از افراد را دیده ایم، که چوب یک لحظه هواپرستی را تا آخر عمر می خورند و با نگاه به تاریخ معاصر و گذشته به نام کسانی بر می خوریم که به خاطر هواپرستی شان هزاران انسان را به خاک و خون کشیده اند، این ها تنها گوشه ای از عواقب پیروی از هوای نفس است.

ص: 147

1- سوره نازعات، آیه 41.

2- نهج البلاغه، خطبه 86

3- من لایحضر الفقه، ج 4، ص 395.

«تعصّب از ماده (عصب) در اصل به معنی پی‌هایی است که عضلات را به یک دیگر و یا به استخوان‌ها متصل می‌کند و وسیله‌ی انتقال فرمان مغز به آن‌هاست و از آن‌جا که ساختمان محکمی دارد به معنی شدت و استحکام به کار می‌رود.

لجاجت از ماده لَجّ به معنی اصرار بی‌جا درباره‌ی چیزی و عدم انصراف از آن است.

قرآن کریم، یکی از حجاب‌های معرفت و عدم پذیرش حق را تعصب و لجاجت می‌داند؛ «و منهم من يستمع اليك و جعلنا على قلوبهم الكنه ان يفقهوه و في اذانهم و قرا و ان يروا كل آيه لا- يومنوا بها حتى اذا جائوك يجادلونك يقول الذين كفروا ان هذا الاساطير الاولين»؛ پاره‌ای از آن‌ها به تو گوش فرا می‌دهند ولی بر دل‌های آن‌ها پرده افکندیم تا آن‌را نفهمند و در گوش آن‌ها سنگینی قرار داده ایم آن‌ها اگر تمام نشانه‌های حق را ببینند ایمان نمی‌آورند، تا آن‌جا که وقتی به سراغ تو می‌آیند لجج می‌کنند و کافران می‌گویند این‌ها افسانه پیشینان است. (1)

«تعصّب و لجاجت در حقیقت لازم و ملزوم یک‌دیگرند، زیرا وابستگی به چیزی انسان را وادار می‌کند که در مورد آن اصرار ورزد و پافشاری کند و دفاع بی‌قید و شرط نماید.

البته گاهی تعصّب به معنی وابستگی به امر حق، استعمال می‌شود، ولی غالباً در مورد وابستگی به باطل است، سرچشمه‌ی لجاجت و تعصّب هر چه باشد، غالباً جهل و کوتاه‌فکری آمیخته با آن است، چرا که دارنده‌ی آن چنین می‌پندارد که اگر دست از عقیده خود بردارد، همه چیز را از دست می‌هد، یا شخصیت او را در هم می‌شکند و گاه سرچشمه‌ی آن تکبر و خودخواهی است به طوری که حاضر نیست در مقابل حقّ خضوع کند و گاه عوامل دیگر.

در روایات نیز روی این معنی تأکید شده، امام علی علیه السلام می‌فرماید:

فالله الله في كبر الحميد و فخر الجاهليه فانه ملاقح الشئان و منافخ الشيطان، التي خدع بها الامم الماضيه و القرون الخاليه حتى اعتقوا في حنادس جهاله و مهاوى ضلاله؛ شما را به خدا سوگند از کبر و نخوت و تعصب و تفاخر جاهلی بر حذر باشید که مرکز پرورش کینه و بغض و کانون وسوسه‌ی

ص: 148

شیطان است، که ملّت های پیشین و امت های قرون گذشته را با آن فریفته است تا آن جا که در تاریخ های جهالت فرو رفتند و در گودال های هلاکت سقوط کردند. (1)

تعصّب و لجاجت، حجاب ضخیمی در مقابل دیدگان عقل انسان قرار می دهد و به او اجازه نمی دهد که واقعیت ها را ببیند چنان چه افرادی را می بینیم، که به هیچ قیمت حاضر نیستند از عقیده و حرف باطل خود دست بکشند هر چند دلایل قطعی بر بطلان آن ها اقامه شود، زیرا جایی برای تدبّر و تفکّر ندارد چنان چه در روایت داریم: لیس للجوج تدبیر؛ لجوج تدبیری ندارد. (2)

4- تکبر و خودبرتربینی

تکبر و خودبرتربینی یکی از بزرگ ترین بیماری هایی است که گریبان گیر انسان می شود و او را از پذیرش باز می دارد، این بیماری آن چنان زشت و شنیع است، که ابلیس را که به گفته علی عَلَیْهِ السَّلَامُ در خطبه ی قاصعه، چند هزار سال پرستش خدا را می کرد به ضلالت و گمراهی کشاند و سرانجام نیز او را بر آن داشت تا بارگناه بسیاری از گناه کاران را بردوش کشد.

از نظر قرآن، تکبر موجب می شود انسان از شناخت واقعیات، آن چنان که هستند، باز بماند.

ساصرف عن ایاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیرالحق؛ من آن کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر می ورزند، از درک و شناخت آیاتم محروم می سازم. (3)

تکبر و خودپسندی انسان را به جایی می رساند که حق را انکار می کند.

یستمع آیات الله تتلی علیه ثم یصر مستکبرا کان لم یستمعها فبشره بعذاب الیم؛ و (آن کافر) آیات الهی را که بر او خوانده می شود، می شنود و پس در کفر خود اصرار می ورزد و تکبر می کند، گویی همه آیات خداوند را نشنیده است، پس او را به عذابی دردناک بشارت ده.

تکبر و خودبینی، موجب می شود تا انسان خود را برتر از دیگران بیندارد و خود را بالاتر و برتر از دیگران بداند، به خود اجازه دهد، که برای دیگران تصمیم بگیرد، دیگران را زیر سلطه خود درآورد،

ص: 149

1- نهج البلاغه، خطبه 192.

2- غررالحکم.

3- سوره نساء، آیه 173.

انتظار داشته باشد که همه مطیع او باشند و از آرا و نظریات او پیروی کنند و به انتظارات بیهوده ی او، جامه ی عمل بپوشانند.

در حدیثی از معصوم عَلَیْهِ السَّلَامُ می خوانیم: ما دخل قلب امری شی من الکبر الا نقص من عمله مثل ما دخله من ذلک قل ذلک او کثر؛ در قلب هیچ کس چیزی از کبر داخل نمی شود مگر این که به همان اندازه از عقلش می کاهد، کم باشد یا زیاد. (1)

و در کلمات قصار امیرالمومنین عَلَیْهِ السَّلَامُ آمده: بینکم و بین الموعظه حجاب من الغره؛ میان شما و موعظه، حجابی است از غرور. (2) غرور، پرده ای برعقل می کشد و حجابی میان فرد و حقیقت می افکند، به طوری که فرد تمام ارزش ها را در خود خلاصه می کند و غیر خود را قبول نمی کند و بدون ترک آن، محال است انسان به قرب خدا نایل شود و جلوه های ذات پاکش بر قلب او بتابد.

5- گناه کردن

یکی از عواملی که به انکار حق منجر می گردد انجام معاصی است؛ زیرا گناه چیزی جز این نیست که انسان را به غیرخدا مشغول می سازد و توجه به غیر خدا، ظلمت است، قرآن کریم می فرماید:

الذین یکذبون بیوم الدین - و مایکذب به الاکل معتدائیم...؛ همانا کسانی که روز قیامت را انکار می کنند و تنها کسانی آن را انکار می کنند که متجاوز و گنه کارانند. (3)

در سوره ی روم آیه ی 10 می فرماید: ثم کان عاقبه الذین اساءوا السواى ان کذبوا باياتنا و کانوا بها يستهزءون؛ سرانجام کار کسانی که بدی کردند، این شد که آیات ما را تکذیب کردند و آن را به سخره گرفتند.

در تاریخ، بسیار دیده شد، که افرادی بر اثر تداوم گناه و طغیان، کارشان به کفر و انکار حق و به استهزاء گرفتن آن رسیده است چنان چه مداومت بر انجام کار نیک موجب صفای دل و نورانیت بیشتر روح می شود.

ص: 150

1- بحار الانوار، ج 75، ص 186.

2- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 282.

3- سوره مطففین، آیه 11.

در حدیثی از امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ آمده که فرمود: اذا ذنب الرجل خرج من قلبه نکتة سوداء، فان تاب انمحت و ان ذاد زادت حتی ثعلب علی قلبه فلاح یفلح بعدها ابدا؛ هنگامی که انسان گناه می کند، نقطه ی سیاهی در قلب او پیدا می شود، اگر توبه کند محو می گردد و اگر برگناه بیافزاید، زیادت می شود تا تمام قلبش را فراگیرد و بعد از آن هرگز روی رستگاری را نخواهد دید. (1)

در حدیث دیگری از پیامبر صَدِّ لَمْیَ اَللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ آمده: كثرة الذنوب مفسده للقلب؛ كثرت گناهان قلب (عقل) انسان را تباه و فاسد می کند. (2)

6- تسویل نفس

یکی دیگر از بیماری های انسانی، تسویل نفس است. کلمه ی تسویل که مصدر «سول» است، به معنای جلوه دادن چیزی است که، نفس انسان خواهان آن است.

تسویل نفس به این معناست که، هوا و هوس های درونی اعمال زشت را برای انسان زیبا جلوه می دهد تا انسان به سوی آن کشانده شود. از نظر قرآن اگر انسان از قبول حق روی برتابد و آن را انکار نماید و در برابر آن موضع گیری کند، شیطان اعمال زشت او را، زیبا جلوه خواهد داد.

«ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم للهدی الشیطان سول لهم و املی لهم»؛ همانا کسانی که بعد از آشکار شدن حق برای آن ها از قبول حق و ایمان روی برتافتند، شیطان اعمال زشت شان را زیبا جلوه داده، با آرزوهای طولانی آن ها را فریب داد. (3)

یعقوب عَلَیْهِ السَّلَامُ نیز به فرزندان خود که یوسف عَلَیْهِ السَّلَامُ را به چاه افکندند و به دروغ گفتند که او را گرگ خورده است چنین می گوید: بل سولت لکم انفسکم امرا صبرا جمیل؛ نفس شما کارتان را برایتان زیبا جلوه داد. صبر و شکیبایی کاری زیباست. (4)

همچنین قرآن درباره ی سامری، که مردم را از حق دور کرد و به پرستش گوساله پرستی دعوت کرد، می گوید: وکذلک سولت لی نفسی؛ نفس من، کار مرا برایم زیبا جلوه داد. (5)

ص: 151

1- اصول کافی ج 2 باب الذنوب حدیث 13.

2- درالمنثور، ج 6، ص 326.

3- سوره محمد، آیه 25.

4- سوره یوسف، آیه 18.

5- سوره طه، آیه 96.

تسویل نفس یکی از بیماری‌هایی است که در اثر آن غیرحق برای انسان به صورت حق جلوه می‌کند و عمل زشت فرد برای او زیبا جلوه گر می‌شود و فرد کار باطل انجام داده، گمان می‌کند که حق است و بدون آن که خود آگاه باشد، به خسران افتاده است.

6-5-2 معیار حق و باطل از منظر قرآن

بر مبنای آیه ی؛ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ؛ حق، از جانب پروردگار توست. پس مبادا از تردیدکنندگان باشی. (1) حق از جانب پروردگار توست، پس مبادا از تردیدکنندگان باشی؛ هرآنچه از جانب پروردگار باشد، حق است، زیرا از روی حکمت و مصلحت و به مقتضای عدل است و آن چه از روی هوی و هوس، القای شیاطین، باشد باطل است و طریق تشخیص آن آیات قرآن و اخباری است که به طور قطع از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَلِّتُمْ وَسَلَّمَ صادر شده و نیز براهین عقلی قطعی می‌باشد.

و البته پس از آن که به یکی از این طرق سه گانه ثابت شد که، از جانب پروردگار است، دیگر جای شک در آن نیست، اگرچه پی به حکمت و مصلحت آن نبرد و یا مطابق نظریه ی او نباشد، زیرا اجتهاد مقابل نص غلط است.

خطاب در آیه، اگرچه متوجه نبی اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَلِّتُمْ وَسَلَّمَ است لکن مقصود امت است، زیرا ساحت قدس نبی و مقام عصمت او مانع از شک است؛ همان طور که اکثر خطاب‌های قرآنی از این قبیل می‌باشد.

همان طور که بیان شد واقعه ی عاشورا، تقابل حق و باطل بود. باید پذیریم که باطل هیچ گاه قدرت مقابله و رویارویی با حق را ندارد و نخواهد داشت آن چه از تقابل می‌بینیم تقابل حامیان حق و باطل است. دلیل عدم توانایی باطل در مقابل حق این است که، حق چنانچه در تعریفش گذشت، مطابق با واقعیت است مطابق با آن چه باید باشد و هست به خلاف باطل. فرض کنیم ویروسی به ذهن بشر بیفتد و همه افراد بشر متفق القول بگویند دو ضربدر دو می‌شود پنج، چهار با شهادت تمام مقابل دو تا دو تا می‌ایستد و می‌گوید من جواب حقم. هر چه حامیان باطل بیش تر باشند و به پیروزی ظاهری برسند تلخی شکست بیشتر خواهد بود. اگر همه ی عالم بگویند شر بهتر از خیر است قانون خیر بهتر از شر است شکست ناپذیر است چون حق است و تردیدی در حق بودنش نیست. سالار شهیدان عَلَيْهِ السَّلَامُ چون خود حق بود و هدفش هم حق بود و حق هم پایدار است فرمود: لَوْلَا لِي مَلْجَأٌ وَلَا مَأْوَى

ص: 152

فمابایعت یزید بن معاویه؛ اگر دنیا مرا به خود جا ندهد پناهی برای من حسین بن علی عَلَیْهِ السَّلَامُ نباشد من با یزید بیعت نخواهم کرد چون یزید باطل است و حق و باطل بر سر یک سفره جمع نخواهند شد. خداوند درباره کسانی که عذاب آنان حق است تعبیری جالبی دارد به پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ که عزیزترین موجود خداست این طور می فرماید: أَفَمَنْ حَقَّ عَلَیْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُتَقَدَّمَن فِي النَّارِ؛ آیا تو می توانی کسی را که درباره او عذاب قطعی شده است رهایی دهی یا کسی را که در آتش دوزخ است، بیرون بیاوری؟ (1)

به راستی، ای پیامبر! تو با تمام قرب و شأنی که پیش من داری، آیا می توانی این کار را بکنی؟ وقتی کلمه ی عذاب درباره کسی به حق و حقیقت و به تحقیق صادر شد و بر او منطبق گشت، احدی نمی تواند آن را تغییر بدهد و پس و پیش بکند، گرچه اشرف مخلوقات باشد.

پس انسان باید با خداوند متعال، به گونه ای رفتار کند که رشته ی ارتباط قطع نشود و کلمه ی عذاب درباره ی او مصداقیت پیدا نکند، که دیگر چاره ای نباشد؛ بلکه مجالی باشد که پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ دخالت کند.

از خصوصیات حقّ این است که چیزی از آن کم نمی شود و چیزی هم بر آن اضافه نمی شود. چرا؟

چون اگر چیزی از آن کم یا اضافه کنیم، آن را از حق بودن خارج کرده ایم و این مساوی است با بطلان. قرآن کریم می فرماید: وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ؛ حق را با باطل نیامیزید. (2)

حق را باید پذیرفت و این از جمله احکام حق در قرآن مجید است که حق را در هر حال باید پذیرفت، زیر بار آن باید رفت؛ چه مطابق میل انسان باشد چه نباشد. نمی شود که به خاطر اهو و امیال یا از هر حیثی از حیثیات دیگر از حق دست برداشت. قرآن کریم می فرماید:

وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ؛ از هوا و هوس های آن ها پیروی مکن و از آن چه به حق بر تو نازل شده است، روی مگردان. (3)

ص: 153

1- سوره زمر، آیه 19.

2- سوره بقره، آیه 49.

3- سوره مائده، آیه 48.

افکار، آرا و نظرات انسان در مقابل حق صفر و بی ارزش است. اگر تمام عالم جمع بشوند و همه متفقاً برخلاف حق حرفی بزنند این با صفر مساوی است. همه باید پیرو حق باشند. هیچ گاه نمی شود حق تغییر پیدا کند و مطابق امیال، افکار و آرا عوض بشود. در آیه ی دیگری آمده است: **وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ؛** اگر حق از هوس های آن ها پیروی می کرد و طبق تمایلات آن ها رفتار می نمود البته آسمان ها و زمین و هرکس در آن هاست، تباه می شدند. (1)

معلوم می شود کسانی که در برابر حق قرار می گیرند، داعیه ی فساد در روی زمین دارند. اصولاً بعد از این که معلوم شد موضوعی حق است، چون و چرا درباره ی آن درست نیست و معنا ندارد. در آیه ی دیگری می خوانیم: **يَجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ؛** آن ها پس از روشن شدن حقیقت، باز با تو مجادله می کنند و از اعتراض خویش دست بر نمی دارند. (2)

وقتی معلوم شد، که موضوعی حق است، باید از آن اطاعت و تبعیت کرد و بدون چون و چرا، مطیع آن بود و نباید درباره آن جدال نمود؛ چرا که حق عوض نمی شود، تبعیض قبول نمی کند و تغییر و تعدد پیدا نمی نماید.

پس کسانی که می گویند: حق متعدد است، همه به حق می رسند، هرکسی به مقداری از حق می رسد. این خلاف نص قرآن است؛ چرا که قرآن مجید می فرماید: **فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ؛** آیا بعد از حق، چیزی جز ضلالت و گمراهی وجود دارد؟ (3)

یکی دیگر از خصوصیات حق این است که حق، خودش را معرفی می کند و به معرفت نیاز ندارد. دیگران با توسط حق باید شناخته شوند. حق باید برای شناخت دیگران میزان و معیار باشد، نه این که کسی معرفت حق باشد؛ زیرا کسی که می خواهد حق را معرفی کند از دو حال خارج نیست. یا از روی علم حرف می زند و یا از روی گمان.

ص: 154

1- سوره مؤمنون، آیه 71.

2- سوره انفال، آیه 6.

3- سوره یونس، آیه 32.

اگر از روی علم حرف می زند، پس از خود حقّ اخذ کرده و اگر از روی گمان حرف می زند، قرآن می فرماید: **إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا**؛ گمان و پندار هرگز انسان را از حق بی نیاز نمی کند و به حقّ نمی رساند. (1) از این روست که وقتی در جنگ جمل آن شخص خدمت امیر مؤمنان علی **عَلَيْهِ السَّلَامُ** آمد عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من در شك افتادم؛ در يك طرف طلحه، زبیر، عایشه و بزرگان اصحاب قرار دارند و در طرف دیگر شما و اصحاب تان هستید. حق کجاست؟ من دچار تردید شده ام؟

حضرت فرمودند: اعرف الحق تعرف أهله؛ تو اول حق را پیدا کن و حق را میزان برای اشخاص قرار بده و آن گاه اهل حق را خواهی شناخت. (2)

حضرت در روایت دیگری می فرمایند: اعرف الرجال بالحق لا الحق بالرجال؛ افراد را با ترازوی حقّ بشناس، نه این که حقّ را با نگاه به افراد بشناسی. (3)

هیچ گاه نباید گفت: چون فلانی این کار را انجام داد، پس این کار درست است، فلانی آدم درستی است که کار درستی انجام داد. نه، حق، دایره مدار اشخاص نیست؛ بلکه اشخاص و ارزش آن ها دایره مدار حقّ هستند. ما نباید به اشخاص به جهت صرف شخصیت آن ها احترام بگذاریم.

از خصوصیات دیگر حقّ این است که، هرگز احساس تنهایی و ضعف نمی کند. اگر همه ی اهل عالم از حق اعراض کنند، هیچ تأثیری بر حق ندارد، برای او اصلاً مهم نیست که، تمام مردم به طرف او بیایند یا نه.

البته اگر در کنار حق نباشند، غصه می خورد، اما در حقیقت او تأثیری ندارد، قرآن کریم می فرماید: **وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ**؛ بگو: این حقّ از سوی پروردگارتان برای شما آمده است؛ هر کس می خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را بپذیرد) و هر کس می خواهد، کافر گردد. (4)

ص: 155

1- همان، آیه 36.

2- تفسیر الکشاف: ج 4، ص 5.

3- الحدائق الناضرة: 25 ج، ص 294.

4- سوره کهف، آیه 29.

بنابراین، ما باید به سوی حق برویم و طالب حق باشیم، آن را پیدا کنیم و از آن پیروی نماییم، وگرنه، حق در جای خود قرار دارد.

نباید انتظار داشته باشیم که حق به خانه ی ما بیاید، ما باید به خانه ی حق برویم. از این رو بحث شده که، در داستان سقیفه و مسایل بعدی آن، آیا امیرالمؤمنین علیه السلام موظف بودند مردم را به سوی خودشان دعوت کنند و قیام به سیف نمایند؟ حضرت علیه السلام در روایتی می فرمایند: یا جابر! مثل الإمام مثل الكعبة إذ يؤتى ولا يأتي؛ ای جابر! مثل امام مثل کعبه است که سراغ کعبه می روند و کعبه به سراغ کسی نمی آید. (1)

در حدیث دیگری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: یا علی! أنت بمنزلة الكعبة تؤتى ولا تأتي؛ ای علی! جایگاه تو همانند کعبه است که مردم باید به سراغ آن بروند و کعبه به سراغ آن ها نمی آید. (2)

آن گاه خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ؛ بگو: ای مردم! حق از طرف پروردگارتان به سوی شما آمده، هر کس در سایه ی این حق هدایت یافت به سود خودش هدایت یافته و هر کس گمراه گردد به زیان خود گمراه می گردد و من وکیل شما نیستم. (3)

آن گاه به پیامبر خدا علیه السلام خطاب می شود: وَاتَّبِعْ مَا يُوْحَىٰ إِلَيْكَ وَأَصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ؛ و باید تنها از آن چه به تو وحی می شود پیروی کنی و باید صبر و شکیبایی را، پیشه کنی تا خداوند حکم و فرمان خود را صادر کند؛ چرا که او بهترین داوران است. (4)

یعنی ای پیامبر! اگر به سراغ شما نیامدند، شما به وظیفه ی خود عمل کردی و خداوند متعال، احکم الحاکمین است. عجیب این که همیشه و در طول تاریخ بین حق و باطل کشمکش وجود داشته است، قرآن کریم می فرماید: كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ؛ این گونه خداوند برای حق و باطل مثال می زند. (5)

ص: 156

1- بحار الأنوار: ج 36، ص. 358

2- مناقب، ابن شهر آشوب: ج 3، ص. 38

3- سوره یونس، آیه 108.

4- همان، آیه 109.

5- سوره رعد، آیه 17.

عجیب تر این که، همیشه در همه ی امت ها اکثریت از حقّ اعراض کردند، آن جاکه می فرماید: بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ؛ امّا اکثر آن ها حقّ را نمی دانند، از آن روی گردانند. (1) در آیه دیگری می فرماید: بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ؛ بلکه او حق را برای آنان آورده، ولی بیش تر آنان از حق ناخرسند هستند. (2)

با توجه به این آیات، به راستی آیا می شود انسان عاقل از حق خوشش نیاید؟

چرا باید حق تلخ باشد؟ که در روایتی آمده است: «الحق مرٌّ»؛ حق، تلخ است.

چرا حق در ذائقه انسان تلخ است؟

آیا این نفس حق است که در ذائقه ی انسان تلخ است یا نفس خود انسان است که حق را تلخ می بیند؟

این بیان قرآن کریم است که می فرماید: بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ؛ بلکه او حق را برای آنان آورده، ولی بیش تر آنان، از حق ناخرسند هستند.

با استفاده از آیات قرآن مجید معلوم شد که امام و امامت چنین است، ما باید آن خوب و دقیق بشناسیم و اعراض ما و عدم اعراض ما، برای او نفع و ضرری ندارد و هرگز حق، از افکار، اهوا و امیال ما، پیروی نخواهد کرد.

عجیب است که بنا به روایات تاریخ و سیره، امیر مؤمنان علی علیه السلام هیچ تغییری نکردند؛ چه آن وقتی که مردم، بعد از 25 سال که، آن حضرت کنار بودند به ایشان رو آوردند و چه آن وقتی که مردم از آن حضرت، اعراض کرده بودند، هیچ فرقی برایشان نکرده بود؛ چرا که شأن حق، چنین است و حق با اهل بیت علیه السلام است و هرگز حق از اهل بیت علیه السلام و اهل بیت علیه السلام از حق جدا نمی شوند.

7-5-2 حقوق یوم الله

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكَّرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»؛ و در حقیقت موسی را با آیات خود فرستادیم [و به او فرمودیم] که قوم

ص: 157

1- سوره انبیاء، آیه 24.

2- سوره مؤمنون، آیه 70.

خود را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون آور و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن که قطعا در این [یادآوری] برای هر شکیبایی سپاس گزاری عبرت هاست. (1)

خداوند در این آیه ی شریفه می فرماید ما موسی را با آیات خود به سوی قومش فرستادیم تا این که آنان را از ظلمت به سوی نور خارج کند بعد خطاب به موسی می فرماید قومت را متذکر ایام الله شومتذکر روزی که از ظلمت به سوی نور خارج شدند. می دانیم همه ی ایام، ایام الله است، اما چرا بعضی از روزها مورد توجه خاص خداوند است و آن را به خود نسبت می دهد؟ جوابش این است: در این روزهای خاص که به عنوان مظروف هستند اتفاق بسیار بزرگی افتاده که به آن روز ویژگی خاصی بخشیده است مثلاً در همین آیه خروج از ظلمت به سوی نور حادثه بزرگی قلمداد شده لذا خداوند آن روز را به خود نسبت داده است و از موسی عَلَیْهِ السَّلَامُ می خواهد که مردم متذکر به این روز بزرگ باشند و حق این روز را ادا کنند.

جری و تطبیق این آیه شریفه به این صورت است که حضرت رسول عَلَیْهِ السَّلَامُ و ائمه هدی عَلَیْهِ السَّلَامُ همین کار را کردند یعنی حضرت رسول با بزرگ ترین آیات خدا، که قرآن باشد قرآنی که خداوند آن را نور معرفی کرده مردم را از ظلمت به سوی نور هدایت کرده است و هکذا ائمه هدی عَلَیْهِ السَّلَامُ علی الخصوص سید و سالار شهیدان حضرت حسین بن علی عَلَیْهِ السَّلَامُ که روز عاشورا یخرجهم من الظلمات الی النور بوده، لذا خداوند به هدایت یافته گان یادآور این روز بزرگ می شود، که حق این روز را ادا کنید.

حال روز عاشورا یک ظاهری دارد و یک باطنی. ظاهر این روز همین روزی است که خورشید از سیتخ کوه بالا می آید و پرتوزین خود را سخاوت مندانه بر همه می پاشد روزی که بزرگ ترین تراژدی غم بار بشر در آن رخ داد و عزیزترین بنده ی خدا به شهادت رسید اما باطن این روز کسی نیست جز حضرت اباعبدالله الحسین عَلَیْهِ السَّلَامُ.

انسان ها با توجه به تعاملی که با هم دارند، خواه و ناخواه بر گردن هم حقوقی پیدا می کنند، که ادا این حقوق به ناچار باید در یک ظرف زمانی خاصی انجام پذیرد حتی حق الله نیز این چنین است که در اصطلاح به آن «حقوق فی الایام» گفته می شود یعنی حقوق و ایام جدای از هم اند و ایام نقش ظرف را ایفا می کند مثل گرفتن قرض الحسنه که زمان نقش مهمی دارد یا در حق الله مثل نماز که هر نمازی زمان مخصوص به خود را دارد نماز صبح باید قبل از طلوع خورشید خوانده شود نماز

ص: 158

ظهر و عصر باید موقع زوال و نماز مغرب و عشاء بعد غروب آفتاب و یا خمس و زکات که باید سال آن فرا رسیده باشد اما گاهی اوقات هم حقوق داریم هم ایام، ولی دیگر ایام نقش ظرف را ایفا نمی کند که به آن «حقوق الایام» گفته می شود یعنی حقوق به نفس ایام تعلق می گیرد در این صورت یعنی نفس ایام دارای حق و حقوقی است به خلاف حقوق فی الایام. مطلب بعدی این که آن چه از روز به ذهن ما تبادر می کند نور و روشنایی است، یعنی این نور است که روز را روشنایی می بخشد. نور به معنای روشنایی که زایل کننده ی تاریکی و ظلمت است بر موجودات مختلفی اطلاق شده است. ساده ترین معنای آن نور، حسّی است که از مراتب عالم اجسام است. مراتب والاتر نور، نور علم، ایمان، هدایت، امام، پیامبر، عقل، ذات خداوندی و غیره است. در تمام این مصادیق، رفع سرگردانی و ظلمت و ایجاد روشنی و وضوح و تعیین راه و هدف از لوازم نور و روشنایی است. بنابراین آدمیان که در این دنیا گرفتار انواع ظلمات و تاریکی ها هستند می باید به انواع روشنایی و نور تمسک کنند تا به مراتب بالاتری از کمال دست یابند. لذا به طور کلی این نور بر دو قسم است «نور یکشف عن آثاره و نور یکشف عن اوصافه» قسم اول نور مادّی است که آیات و نشانه های خداوند را به ما نشان می دهد مثل نور خورشید، ماه «هو الّذی جعل الشمس ضیاء و القمر نور» (یونس، 5) «و جعل القمر فیهنّ نور» (نوح، 16). در خورشید آن چه باعث نورانیت و گرمابخشی خود خورشید می شود، وجود عناصر و گازهایی مثل هلیم است که در هسته خورشید وجود دارد که بر اثر فعل و انفعال و انفجار باعث روشنایی و گرمادهی خورشید می شود. جالب است بدانیم خورشید که 1.200.000 برابر بزرگ تر از زمین است طبق تخمینی که دانش مندان زدند حدود 600.000.000 میلیون تن گاز هلیم در هسته خود دارد و وقتی منفجر شود انرژی مدت حاصله یک ثانیه اش 6.000.000 میلیارد شهر به بزرگی تهران را 100.000.000 سال به طور شبانه روز روشن نگه می دارد.

اما قسم دوم نوری است که کشف از اوصاف خداوند می کند. ملکوت هم خورشیدی دارد که باعث روشنایی و گرمابخشی عالم معنی می شود و آن خورشید کسی نیست جز نیر اعظم حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیه السلام که کلّهم نور واحد هستند. چنان چه خداوند بر پیامبر اسلام هم اطلاق نور کرده است زیرا وی با سخن و عمل خود نور حقیقت را از ظلمات باطل تفکیک کرد و با پیام آسمانی خود سعادت و کمال را بر آدمیان نمودار ساخت مانند آیه و داعیاً الی الله باذنه

و سراجا منیر (الاحزاب، 46) قد جاءكم من الله نور و کتاب (المائدة، 15) حال همان طور که خورشید ظاهری وجود عناصری در هسته اش باعث روشنایی و گرمابخشی می شود در وجود آفتاب عالم تاب معنی هم خداوند عناصری قرار داد که باعث روشنایی می شود و کشف از اوصاف خداوند متعال می کند. حال ببینیم این عناصر چه چیزهایی هستند؟ عنصر اول، عنصر عصمت

عصمت در لغت: تقریباً تمام لغویون در معنای عصمت نظر واحدی دارند و آن عبارت است از باز داشتن، نگه داشتن و حفظ کردن اما در اصطلاح؛ متکلمان و مفسران اسلامی در بیان معنای اصطلاحی عصمت تعاریف مختلفی ارائه کرده اند. برخی از آن ها عصمت را لطف، برخی دیگر ملکه نفسانی و اقلیتی هم آن را اجباری پنداشته اند. به نظر شیخ مفید، سید مرتضی، خواجه نصیرالدین طوسی، علامه ی حلّی و ابن ابی الحدید معتزلی عصمت توفیق و لطفی است که خداوند متعال در حق مکلفی می کند که با آن، وقوع معصیت و ترک طاعت، با وجود قدرت بر آن از او ممتنع می گردد. در هر حال امامیه برای انبیا مطلق عصمت را قائل هستند و می گویند واجب است نبی از همه قبایح معصوم باشد خواه گناه صغیره باشد یا کبیره، قبل از نبوت باشد یا بعد از آن از روی سهو و نسیان باشد و یا هر طوری که تصور شود. فخر رازی در کتاب عصمة الانبیاء خود شانزده دلیل برای عصمت انبیا اقامه می کند.

شیعه، معتقد است همان طور که انبیا باید دارای مقام عصمت باشند اوصیای الهی نیز باید این مقام را دارا باشند نمی شود پیامبری معصوم باشد ولی وصی و جانشین او معصوم نباشد همان نقض غرضی که در صورت عدم عصمت انبیا در انبیا پیش می آید در وصی و جانشین او نیز پیش می آید به عبارتی تمام شانزده دلیل بر عصمت انبیا فخر رازی بر عصمت یک امام نیز دلالت دارد دلیل پانزدهم ایشان این است که می گوید عهد نبوت به ستم گران نمی رسد و استدلال می کند به آیه ی شریفه ی «لا ینال عهدی الظالمین» در این مقام اگر مقصود از کلمه ی «عهد» نبوت باشد، عصمت انبیا ثابت می شود و اگر منظور از کلمه ی عهد در آیه ی امامت باشد باز هم عصمت انبیا ثابت می شود، زیرا مقام امامت کم تر از مقام نبوت است یعنی اگر عهد امامت به گناه کار نمی رسد به طریق اولی عهد نبوت هم به عاصی نمی رسد. در هر حال عنصر عصمت یک عنصر نورانی و ضد تاریکی است، چرا که هر

گناهی که از انسان سر می زند نقطه سیاهی می شود در قلب او چنان چه امام صادق علیه السلام می فرماید: إِذَا أذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِنْ تَابَ انْمَحَتْ، وَإِنْ زَادَ زَادَتْ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَى قَلْبِهِ فَلَا يُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدًا که اگر کسی گناه کرد يك نقطه ی سیاهی در دلش پیدا می شود. اگر توبه کرد آن نقطه یسیاه پاك می شود. و اما اگر توبه نکرد و گناه دوم آمد آن نقطه ی سیاه زیاد می شود. و سیاهی گناه مداوم کم کم همه ی دلش را می گیرد و دیگر رستگار نمی شود. (1)

وجود عنصر عصمت در کسی ذات او را نورانی می کند هم خود نورانی است هم به دیگران نور می بخشد بنابراین العصمة نور عصمت یک عنصر نورانی است.

عنصر دوم، ولایت است

آیات زیادی در باب ولایت اهل بیت در قرآن وارد شده است. یکی از زیباترین آیاتی که در باب ولایت اهل بیت علیه السلام وارد شده و آن را عنصر نورانی معرفی می کند آیه نور از سوره نور است. علّت نام گذاری این سوره به نور هم بخاطر وجود همین آیه ی نور است به اعتبار تسمیة الكل باسم جزئه. خداوند این سوره را این طور آغاز می کند می فرماید سورة انزلنها و فرضناها و انزلنا فيها آیات بینات لعلکم تذكرون. سوالی که این جا مطرح است این است که مگر غیر این است که تمامی سوره های قرآن را خداوند نازل کرده است؟ خداوند قرآن را به دو صورت دفعی و تدریجی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل کرده است حال چه دلیلی دارد بفرماید ما این سوره را جداگانه نازل کرده ایم مگر این سوره چه خصوصیتی دارد که یک حساب جداگانه برای آن باز کرده و فرموده است این سوره را ما نازل کردیم؟ جواب این که همان طور که بیان شد نام این سوره از آیه نور گرفته شده است و آیه نور آیه ولایت است می خواهد بفرماید همان طور که قرآن را ما در شب قدر نازل کردیم ولایت را هم ما نازل کردیم همان طور که تبعیت از قرآن و عمل به آن بر هر مسلمانی لازم و واجب است، تبعیت از ولایت و امام را هم که ما نازل کردیم واجب است.

ص: 161

1- اصول کافی، باب گناهان.

همان طور که می دانیم، ارزش هر علمی به موضوع آن است. هر چه موضوع علم با ارزش تر باشد، آن علم همان اندازه ارزش دارد به عنوان مثال موضوع علم طب درمان جسم و در نهایت حفظ سلامتی و حیات انسان است لذا علم طب به همین اندازه ارزش مند است. طبق این معیار با ارزش ترین علوم، علوم الهی است چرا که موضوع آن خداوند و شناخت اوست خداوند که مستجمع جمیع کمالات و ارزش هاست پس علوم الهی به همان اندازه از ارزش والایی برخوردار است. لذا حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلَامُ در تقسیم بندی علم می فرماید: العلم علمان، علم الادیان و علم الأبدان فبعلم الادیان حياة النفوس و بعلم الأبدان حياة الأجساد و اعلم ان الادیان اشرف من الأبدان و حراسة الادیان أوجب من حراسة الأبدان؛ علم بر دو گونه است: علم دین و علم بدن. حیات روح بوسیله علم دین و حیات جسد به واسطه ی علم بدن است و بدان که دین بر جسد شرافت دارد و نگهداری دین از نگه داری بدن لازم تر است. (1)

علمی که به عنوان یک عنصر نورانی از آن یاد می شود همین علوم الهی است چون خداوند می فرماید الله نور السموات و الارض. در آیاتی از قرآن کریم بر علم اطلاق نور و روشنایی شده است مانند: قل هل یتسوی الاعمى و البصیر ام هل تستوی الظلمات و النور؛ (2) و ما یتسوی الاعمى و البصیر و لا الظلمات و لا النور و لا الظلّ و لا الحرور؛ (3) و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس؛ (4) و یجعل لکم نورا تمشون به. (5)

البته میان ادراکات حسی با علم و فکر و قوه عاقله هم رابطه تنگاتنگی است که امام علی عَلَیْهِ السَّلَامُ در مورد آن ها می فرماید: العقول ائمة الافکار و الافکار ائمة القلوب و القلوب ائمة الحواس و الحواس ائمة الاعضاء

ص: 162

1- الحکم الزاهرة با ترجمه انصاری، ص 49

2- سوره رعد، آیه 16.

3- سوره فاطر، آیه 19 و 21.

4- سوره انعام، آیه 122.

5- سوره حدید، آیه 28.

حال اگر علم و معرفت با طلب حقیقت و دل بستگی به آن و گام گذاشتن در راه آن همراه شود و فرد عالم علم خود را چراغ راه تعالی خود قرار دهد و در جست و جوی کمال برآید ایمان حاصل می شود. یکی از زیباترین آیات قرآن آیه 68 سوره نحل است که خداوند می فرماید: «وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ»

در این آیه به مسیری که خداوند برای زنبور عسل معین کرده و زنبور هم به هدایت تکوینی این راه را می پیماید اشاره می کند و نتیجه درست پیمودن این راه را عسلی می داند که شفای برای همه دردهاست. در تفسیر قمی ذیل این آیه شریفه امام صادق علیه السلام می فرماید: (وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ) قَالَ: نَحْنُ النَّحْلُ الَّذِي أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ (أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا) أَمْرًا أَنْ نَتَّخِذَ مِنَ الْعَرَبِ شَيْعَةً (وَمِنَ الشَّجَرِ) يَقُولُ: مِنَ الْعَجْمِ (وَمِمَّا يَعْرِشُونَ) مِنَ الْمَوَالِي، وَالشَّرَابِ الْمَخْتَلَفِ أَلْوَانَهُ الْعِلْمُ الَّذِي يَخْرُجُ مِنَّا إِلَيْكُمْ. در حقیقت این مثالی است برای صاحبان عقل که تفکر کنند خداوند مثال ها و تشبیهات زیادی در قرآن بکار برده است باشد که بندگانش پند گیرند و متذکر شوند چنان چه خود می فرماید:

وَلَقَدْ صَدَّرَفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَتَذَكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا؛ ما در این قرآن، انواع مثال ها را آوردیم تا متذکر شوند! ولی (گروهی از کوردلان،) جز بر نفرتشان نمی افزاید!« گرچه خداوند این تصریف را برای کوردلان بی نتیجه می داند؛ اما هستند کسانی که متذکر شوند و در این آیات تدبّر کنند که مقصود خدا از زدن این مثال ها و تشبیهات چیست؟

خلاصه این که علمی نورانی است که منشأ آن پاکی و صفای باطن و از طرف خداوند باشد این علم به عنوان یک عنصر نورانی در وجود کسی هم خودش را نورانی می کند هم به دیگران نور می بخشد. در غیر این صورت علم جز سواد سیاهی چیزی نیست و باعث گمراهی انسان نیز می شود وسیله ای می شود برای رسیدن به متاع دنیوی مثل غرب امروز در علوم مختلفی پیش تاز هستند قاره پیما می سازند فاصله ها را با علم کم کردند ولی چون نورانیت ندارند جز بدبختی برای بشر چیزی به ارمغان نیاوردند از آن طرف دنیا می آید به این طرف دنیا مگس وار روی لجن دنیا می نشیند برای رسیدن به نفت هزاران هزار انسان بی گناه را می کشد بدیهی است که این علم نافع نخواهد بود و نورانیت نخواهد داشت. شاعری خوش ذوق داستان زیبایی از مناظره ی مگس و زنبور عسل را به

تصویر کشیده که بیانش خالی از لطف نیست در حقیقت بیان کننده ی حال و روز انسان عصر امروز است.

مگسی گفت به زنبور عسل *** شده ای از چه به خوبی تو مثل

ضربان دل تو چون دل من *** بسرشتند ترا از گل من

در نظرها ز چه رو من خوارم *** من مگر با توجه فرقی دارم

عنکبوتان که همی دام تنند *** دائما در صدد صید منند

همه سوزند پر و بال مرا *** طایر هستی و آمال مرا

لیک برعکس تو هر جا که روی *** هیچ آزار و اذیت نشوی

چو زکند وی نهی پای بدر *** هست جان و تن تایی من ز خطر

نه چو من واله و آسیمه سری *** زآن چه بر من گذرد بی خبری

می رسد بر همه از نیش تو نوش *** من چه هستم مگسی خانه به دوش

همچو پر کار که سر گردان است *** عقل من در کف من حیران است

گفت زنبور عسل کای نادان *** وی شده غافل از اسرار جهان

هر خرمند که صاحب نظر است *** زین معمای جهان با خبر است

چکنم تیر تو گر خورد به سنگ *** یا حنای تو نمی گیرد رنگ

تو خود این راه خطا پیمودی *** ورنه آغاز کی این سان بودی

دامن همت تو بالا نیست *** طبع تو من چه کنم والا نیست

هر کجا خار و خسی را بینی *** پای آن بال زنان بنشینی

تند پرواز چو باد صرصر *** میزنی پرسه به هر کوی و گذر

خاطر آشفته و مات و نگران *** دائما مضطرب و نگره زنان

این همه مسفده جوئی کردن *** هرزه گردی و دورویی کردن

بی سر انجامی و نافر جامی *** حاصلش چیست به جز بدنامی

عاشق روی لجن زاری تو *** از گُل آزرده و بیزاری تو
دل به سرگین و خُزف شاد کنی *** گرد آن ضجه و فریاد کنی
ای مگس این چه سر پرشور است *** که ترا دعوی با زنبور است

ص: 164

من گل لاله و ریحان بویم *** راز با مرغ غزل خوان گویم
وسط غنچه گل خوابم کنم *** خواب در سایه ی مهتاب کنم
من بهر طعمه فناعت نکنم *** یا ز هر سلفه اطاعت نکنم
می مکم خون خود از شیر ی گل *** حشر و نشر است مرا با بلبل
هنرم کوشش و سعی و عمل است *** زین سبب حاصل کارم عسل است
کمر خویش به همت بستم *** تن به ذلت ندهم تا هستم
همتم کرد پر از شهد دلم *** ساخت از قند عسل آب گلم
همت سلسله جنبان گردد *** مور ناچیز سلیمان گردد
هنر آموز و هنرورزی کن *** صحبت از آن چه که میارزی کن
ارج دانش به زر و زیور نیست *** هنر از زیور و زر کمتر نیست
بی هنر چون شجر بی ثمر است *** بخدا منفعتش هم ضرر است
عجبا این مگس پست دغل *** می کند فخر به زنبور عسل
ای شگفتا که در این گردش دهر *** هست جام عسل آلوده به زهر

آری دشمنان دین خدا از علم استفاده نامشروعی می کنند با بال علم به پرواز در می آیند و روی هر کثافتی می نشینند در نتیجه ناقل
امراض مختلف در جامعه بشری می شوند و خیلی ها را به کام مرگ می کشند. در حالی که اگر علم الهی باشد و در راستای تحقق اهداف
الهی استفاده شود بی شک علم نورانی خواهد بود وجود همه را نورانی و روشن می کند. اهل بیت عَلَیْهِ السَّلَامُ بر سر سفره ی علم الهی
همیشه نشسته اند و روزی می خورند دست پرورده خود خداوند متعال هستند همان طور که اولین کار که کودک در بدو تولدش می کند
شیر خوردن از پستان مادر است خداوند هم اولین کاری که به پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ دَسْتُور داد فرمود اقرء یعنی از غذای علم
بخور تا پرورش پیدا کنی. حواریون از عیسی نبی عَلَیْهِ السَّلَامُ سوال کردند یا معلم الخیر چطور می شود که انبیا بدون آن که تَلَمَذ
کنند و علوم را از کسی بیاموزند عالم اند؟ حضرت عیسی عَلَیْهِ السَّلَامُ در جوابشان فرمود آیا تا به حال دیده اید که کسان عروس یا داماد
برای عروسی دعوت شوند؟ گفتند خیر فرمود چرا؟ گفتند چون این ها بر سر یک سفره بزرگ شدند و نان یک سفره را خوردند دعوت از پدر
و مادر و یا برادر و خواهر معنی ندارد

دعوت برای کسانی است که قرابت کم تری با عروس یا داماد دارند ولی چون مورد توجه و عنایت عروس یا داماد هستند

بعد فرمود انبیاء عظام هم این چنین هستند این ها دائماً بر سر سفر علم الهی هستند دعوت کردن از آن ها معنا ندارد. از این جا ارزش عالمان دین فهمیده می شود که چقدر نزد خداوند محبوب هستند که خداوند آنان را بر سر سفره علم خود دعوت می کند و روزی خور سفره علم قرارشان می دهد خداوند خود تربیت پیامبر را بر عهده گرفت و او را تربیت کرد چنان چه حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود ادبنی الله خداوند مرا ادب و تربیت کرد. بهترین و با ارزش ترین علوم را به حضرتش تعلیم داد و آن هم علم کرامت است که ریشه در شناخت خود خداوند دارد. لذا می فرماید: اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْاِنْسَانَ؛ نَسْ اَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْاَكْرَمُ.

خداوند در این آیات شریفه خود را با صفت اکرم معرفی می کند مثل استادی که متصف به صفتی از علوم می شود استاد فلسفه یا استاد فقه یعنی استادی که تخصص در فلسفه و فقه دارد خداوند در بین صفات بی شماری که دارد در این آیه خود را با صفت اکرم معرفی می کند یعنی می خواهد درس تخصصی کرامت را به پیامبر بیاموزد بعد کتابی را به او می دهد که آن هم سراسر نور و کتاب علم است آن کتاب را هم به همین صفت معرفی می کند قرآن کریم بعد این که پیامبر خوب این درس را آموخت او را مفتخر به همین صفت که اکرم باشد می کند و می فرماید تو رسول اکرم من هستی. همه آن چه گفته شد در ذیل نورانیت علم حاصل می شود لذا علم یک عنصر نورانی است. العلم نور علم هم یک عنصر نورانی است.

آن چه درباره این سه عنصر عصمت، ولایت و علم گفته شد در وجود مقدس حضرت اباعبدالله الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ جمع است هم دارای مقام عصمت، هم، ولایت و هم علم است این عناصر نورانی وجود حضرت را چون خورشید منور کرده هم خود روشن است هم به دیگران روشنایی می بخشد لذا این که خداوند می فرماید مردم باید متذکر ایام الله باشند و حق این روز را ادا کنند در حقیقت باید حق اباعبدالله را ادا کنند که آفتاب عالم تاب معناست. ادا حق اباعبدالله به عنوان حقیقت یوم الله که یخرجهم من الظلمات الى النور بوده به پیمودن راه آن حضرت است پا در جای پای حضرت گذاشتن است نه صرف عزاداری و شعار بدون شعور.

حقوق به یک اعتبار به دو قسم تقسیم می شود: حقوق شخصیه و حقوق نوعیه.

1- حقوق شخصیه

حقوق شخصیه به این معنا که ذی حق بر گردن یک شخص معین حق دارد حقی که بر گردن کسی دارد نمی تواند از دیگری مطالبه کند مثل این که از زید طلبکار باشد بخواهد از عمرو طلب خود را بخواهد این منطقی نیست و عقلا این را مذموم می دانند.

2- حقوق نوعیه

اما حقوق نوعیه یعنی این که ذی حق بر گردن همه هم نوعان خود و انسان ها حق داشته باشد که این قسم دارای دو خصوصیت مهم است یکی این که محدود به زمان خاصی نیست دوم این که با انجام دادن یکی از گردن دیگری ساقط نمی شود مثل نماز که بر همه مسلمانان واجب است هر کسی به نوبه خود باید این واجب را انجام دهد و این طور نیست که اگر من انجام دادم از گردن فرزندم ساقط شود محدود به زمان خاصی نیست یعنی این طور نیست که یک سال نماز بخوانیم سال بعد از گردن ما ساقط شود.

چند نفر یا گروه هستند که حق نوعیه بر گردن ما دارند. اول خداوند متعال است که بر گردن همه بندگان خود حق دارد حقوقی را که مطالبه می کند همه ی بندگان به نوبه خود موظفند که حقوق الهی را ادا کنند این طور نیست که کسی ادا کند و بخواهد از گردن دیگری ساقط شود. ادای این حقوق محدود به زمان خاصی هم نیست هر زمانی که حقی از طرف خداوند بر گردنش ثابت شد باید ادا کند.

دوم انبیا: انبیا هم حقوق شان نوعیه است یعنی بر گردن همه افراد حق دارند و این محدود به زمان خاصی هم نیست یعنی این طور نیست که بگوئیم زمان انبیا گذشته دیگه بر گردن ما حق و حقوقی ندارند

سوم شهدا: شهدا هم حقوق شان نوعیه است یعنی بر گردن همه ما حق دارند محدود به زمان خاصی هم نمی شود درست نیست بگوئیم ما نسل چهارم این انقلاب هستیم ما دوره جنگ را درک نکردیم

شهداء چه حقی بر گردن ما دارند زمان شهداء گذشت . بلکه این حقوق شهداء بر گردن همه ما ثابت است و محدود به زمان خاصی هم نمی شود همه باید حقوق شهداء را ادا کنند.

اما اوصای الهی حضرات معصوم هم مستثنی از این قاعده نیستند این بزرگوران هم حقوق شان نوعیه است بر گردن همه مؤمنین حق دارند همه ما باید به نوبه خود حقوق اهل بیت را ادا کنیم و این ادایحق محدود به زمان خاصی هم نمی شود نمی توان گفت قیام عاشورا هزار و سیصد و اندی سال پیش اتفاق افتاد به ما ربطی ندارد و خود را مبرا کنیم. اکنون به چند تا از حقوقی که اهل بیت بر ما دارند و این حقوق نوعیه هم هست اشاره می کنیم.

9-5-2 حق مودت

مودت با محبت فرق دارد واژه ی عربی محبت به معنای دوست داشتن، در اشیا و اشخاص به کار می رود. از این روست که انسان می تواند هم به چیزی چون گلی و اسبی و حتی سنگی محبت کند و هم به شخصی چون حسن و مریم.

همچنین محبت می تواند یک سویه باشد. به این معنا که شخصی به چیزی و شخص دیگری محبت می ورزد ولی آن چیز مانند شیر و اسب و سنگ یا اصولاً نمی تواند محبت کند یا اگر می تواند محبت کند این کار را نکند یا حتی می تواند نسبت به آن کس، نفرت داشته باشد. شما شاید خودتان تجربه کرده یا دیده اید که کسی به دیگری محبت می کند ولی آن شخص نه تنها هیچ احساسی مثبت به این شخص ندارد، بلکه حتی از او نفرت داشته و بیزاری می جوید و به اشکال گوناگون دشمنی ورزیده و آن را نشان می دهد.

اما واژه ی مودت که از کلمه عربی «ودّ» گرفته شده است، نوعی احساس عاطفی شدید انسان 1. تنها به اشخاص و نه اشیا، 2. و در یک ارتباط دو سویه است. بنابراین نمی توان از مودت انسان به گل و اسب و الماس سخن به میان آورد و یا از مودت یک طرفه سخن گفت.

خداوند در قرآن این واژه را در مواردی خاص به کار گرفته است. (نساء، آیه ی 73؛ مائده، آیه ی 82؛ عنکبوت، آیه ی 25؛ ممتحنه، آیات 1 و 7) در این موارد سخن از ارتباط عاطفی دو سویه است که در قالب دوستی و ارتباط کلامی و رفتاری بروز می کند.

در حقیقت، در مودت پیوند و دلبستگی و وابستگی دو سویه اتفاق می افتد و هرگز یک سویه نخواهد بود. مودت حتی گاهی میان افراد از دو گروه دشمن نیز پدید می آید. به این معنا که دو گروه مومنان و کافران مثلاً دشمن یک دیگر هستند، ولی افرادی از این دو گروه به یک دیگر عاطفی شدید پیدا کرده و به هم پیوند خورده و وابسته و دل بسته می شوند. قرآن این گونه مودت را میان افرادی از مومنان و کافران نمی پسندد. (ممتحنه، آیات 1 و 7). در قرآن مودت میان اشخاصی مورد تاکید قرار گرفته است:

مودت میان انسان و خدا: یکی از اسامی و نام های خداوند و دود است. (هود، آیه ی 90؛ بروج، آیه ی 12) بر اساس این آیات خداوند نسبت به انسان هایی مودت می ورزد و مومنان نیز این گونه هستند.

مودت میان مومنان با اهل بیت علیهِ السَّلَام: خداوند در آیاتی خواهان مودت میان مومنان با پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ اهل بیت علیهِ السَّلَام شده است و آن را به عنوان یک حکم الهی واجب و فریضه دانسته است. خداوند می فرماید: ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ؛ این همان پاداشی است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند بدان مرده داده است. بگو: «به ازای آن رسالت پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر مودتی درباره خویشاوندان.» و هر کس نیکی به جای آورد و طاعتی اندوزد، برای او در ثواب آن خواهیم افزود. قطعاً خدا آمرزنده و قدرشناس است. (1)

مودت میان همسران: بر اساس آموزه های قرآنی اساس زندگی خانوادگی بر مودت همسران استوار است. خداوند می فرماید: وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ؛ و از نشانه های او این که از نوع خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدان ها آرام گیرید، و میانتان مودتی و رحمتی نهاد. آری، در این نعمت برای مردمی که می اندیشند قطعاً نشانه هایی است. (2)

ممکن است اشکال شود که در آیه ی 25 سوره عنکبوت از مودت میان انسان و بتان سخن به میان آمده که یک سوی آن اشیا است. در پاسخ باید گفت که در تفکر مشرکان نوعی هم ذات پنداری و همچنین جاندار سازی انجام می گیرد و این اشیا نه تنها از چیز بودن خارج می شوند، بلکه در سطح

ص: 169

1- سوره شوری، آیه 23.

2- سوره روم، آیه 21.

خدا قرار می گیرند و شریک خداوند می شوند. از همین رو، سخن از «بینکم» می شود تا نشان دهد که در تفکر مشرکان این ها از چیز و شی بودن خارج شده اند. در هر حال مودت یکی از حقوقی است که اهل بیت بر گردن ما دارند در زیارت جامعه است: بموالاتکم تقبل الطاعة المفترضة و لكم المودة الواجبة؛ به سبب ولایت شما طاعت واجب پذیرفته می شود و «مودت واجب» برای شماست. (1)

پیامبر خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در حدیثی مفصل، خطاب به سلمان و ابوذر و مقداد از جمله فرموده است: ان مودة اهل بیته مفروضة واجبة علی کل مؤمن ومؤمنة...؛ مودت اهل بیت من بر هر مرد و زن با ایمان، فرض و واجب است. (2)

امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: علیکم بحب آل نبیکم فانه حق الله علیکم؛ بر شما باد محبت دودمان پیامبرتان، که این حق خدا بر گردن شماست. (3) خداوند هم در قرآن می فرماید: «قُلْ لَا اَسْأَلُکُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبٰی» به پیامبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می فرماید به مردم بگو من از شما در قبال رسالت اجر و مزدی نمی خواهم مگر مودت اهل بیتم. در حالی که خداوند در سوره شعراء داستان پیامبران را که بیان می کند می فرماید: و ما اسئلكم من اجر ان اجری الا علی رب العالمین شاید دلیلش این باشد که انسان عاجز از دادن مزد رسالت است یعنی کار انبیاء آن قدر با عظمت است که هیچ چیزی در دنیا با آن برابری نمی کند چون باید بین کار و مزد یک تناسب عرفی و عقلی باشد به عنوان مثال مزد یک دانشمند هسته ای را به یک کارگر نمی دهند و بالعکس چون عرف قائل است که باید تناسب بین مزد و کار باید وجود داشته باشد، لذا چون تناسبی بین مزد رسالت و خود رسالت نیست خداوند از باب امتنان از طرف بندگان به پیامبر خود مزد می دهد. اما وقتی به پیامبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می رسد خداوند می فرماید از مردم مطالبه مزد کن و آن مزد هم چیزی نیست جز مودت و محبت اهل بیت عَلَيْهِ السَّلَامُ. از این رو عظمت و بزرگی مودت فهمیده می شود. چقدر این مودت با ارزش است که هم سنگ رسالت پیامبر اکرم است آن هم رسالتی که جهانی است. اما برآستی مردم مزد رسالت پیامبر را دادند؟ و این حق مسلم پیامبر را ادا کردند؟ تاریخ جز شرمندگی چیزی برای گفتن ندارد بعد از وجود مقدس

ص: 170

1- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

2- بحار الانوار، ج 22، ص 315

3- غرر الحکم، حدیث 6169

پیامبر اکرم خاندان نبوت مورد بی مهری مردم قرار گرفتند نه تنها بی مهری بلکه کار را به جایی رساندند که تاریخ خجل از بیان آن است. با کوشش پیامبر چها که نکردند حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلَامُ را در اوج مظلومیت قرار دادند و عرصه بر حضرتش تنگ کردند تا جایی که حضرت می فرماید: بیست و پنج سال خار در چشم و تیغ در گلو داشتم. بعد از حضرت امیر نوبت سبط اکبرش حضرت حسن بن علی عَلَیْهِ السَّلَامُ رسید و اوج این بی مهری ها و مظلومیت در کربلا خود را نشان دادند آن جا که با صدای بلند گفتند بغضا لایبک با تو می جنگیم و تراژدی غمباری را رغم زدند که مایه شرمساری است و این بی مهری تا آخر ادامه دارد.

اما در طرف مقابل هستند کسانی که قدر این نعمت الهی را دانسته و این حق الهی را ادا کردند همانطور که در تعریف مودت گذشت مودت محبت دو سویه است وقتی ما به اهل بیت عشق بورزیم و این حق مودت و محبت را ادا کنیم آنان نیز نسبت به ما محبت و ما را دوست خواهند داشت.

چند نمونه از محبت به اهل بیت عَلَیْهِ السَّلَامُ: حکیم بن عتیبه گفت: خدمت حضرت باقر عَلَیْهِ السَّلَامُ بودم، خانه پر از جمعیت بود در این هنگام پیرمردی که تکیه بر عصای آهنین خود داشت وارد شد بر در خانه ایستاده، گفت: السلام عليك یا بن رسول الله ورحمة الله وبرکاته و سکوت کرد. حضرت باقر عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود: عليك السلام ورحمة الله وبرکاته.

پیرمرد رو به طرف حضار مجلس نموده بر همه سلام کرد و آنها جواب سلامش را دادند آن گاه متوجه حضرت شده و عرض کرد یا بن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مرا به نزدیک خود جای ده.

فوالله انی لا احبکم و احب من یحبکم ووالله ما احبکم و لا احب من یحبکم لطمع فی دنیا والله انی لا بغض عدوکم و ابرء منه والله ما ابغضه و ابرء منه لوتر، کان بینی و بینه والله انی لاحل حلالکم و احرم حرامکم و انتظر امرکم فهل تر جولی جعلنی الله فداک.

به خدا سوگند شما را دوست دارم و دوستان شما را نیز دوست دارم، این علاقه و محبت من نسبت به شما و دوستانتان نه برای طمع در دنیا است. به خدا قسم دشمنان شما را دشمن دارم و از آن ها بیزارم. این دشمنی و بیزاری که نسبت به آن ها ابراز می کنم خدای را شاهد می گیریم که نه به واسطه کینه و خصومتی است که بین من و آنها باشد. آن چه شما حلال بدانید حلال می دانم و آن چه حرام بدانید حرام می دانم و انتظار فرج شما خانواده را می کشم یا بن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فدایت شوم با این خصوصیت آیا امید نجاتی برایم هست؟!

حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: جلو بیا؛ او را پیش خواند تا در پهلوی خود نشانید. آن گاه فرمود: پیرمرد، شخصی خدمت پدرم علی بن الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ رسید همین سوالی که تو کردی از ایشان نمود. پدرم در جوابش فرمود: اگر از دنیا بروی وارد بر پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلِيٍّ وَ امام حسن و امام حسین و علی بن الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ می شوی، قلبت خنک خواهد شد و دلت از التهاب می افتد شاد خواهی شد و چشم هایت روشن می گردد، با کرام الکاتبین به خوبی و خوشی روبرو خواهی شد آن گاه که جانت به این جا برسد (در این هنگام با دست اشاره به گلوی خود نمود) در زندگی نیز چیزهایی خواهی دید که باعث روشنی چشمت هست و با ما در مقامی بلند و ارج مند خواهی بود.

پیرمرد از شنیدن این مقامات چنان غرق در شادی شد که خواست برای مرتبه دوم عین جملات را از زبان امام عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیده باشد، از این رو عرض کرد یابن رسول الله چه فرمودید؟!

حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ سخنان خود را تکرار کرد. پیرمرد عرض کرد اگر من بمیرم بر پیغمبر و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد می شوم. چشمم روشن و دلم شاد و قلبم خنک می شود و کرام الکاتبین را با شادی و خوشی ملاقات می کنم وقتی جانم به گلویم برسد.

اگر زنده بمانم خدا چشمم را روشن می نماید و با شما در درجه ای بلند خواهم بود؟!

در این هنگام پیرمرد را چنان گریه ای گرفت که مانند ژاله اشک می ریخت و با صدای بلند، های های گریه می کرد. آن قدر گریه کرد که بر زمین افتاد. قطرات پیاپی اشک و ناله های جانگداز که حاکی از قلب پر محبت و ولای پیرمرد بود چنان اطرافیان را تحت تاثیر قرار داد که همه با صدای بلند شروع به گریه کردند. حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ رو به طرف پیرمرد نموده با دست مبارك قطرات اشک را از مؤگانش می گرفت و می پاشید.

پیرمرد سربلند نموده و عرض کرد یابن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دست مبارکت را به من بده. حضرت دست خود را به طرفش دراز کرد.

پیرمرد گرفته شروع به بوسیدن کرد و بر چشم های خود گذاشت، سینه و شکم خویش را گشود، دست آن جناب را بر روی سینه و شکم خود گذاشت آن گاه از جای حرکت کرده سلام داد و رفت.

حضرت باقر عَلِيهِ السَّلَامُ تا موقعی که پیرمرد در حال رفتن دیده می شد او را با توجه مخصوصی تماشا می کرد، پس از آن روی به جمعیت نموده فرمود: هر کس مایل است مردی از اهل بهشت را ببیند به این شخص نگاه کند. حکیم بن عتیبه راوی حدیث می گوید هیچ مجلس عزایی را ندیده بودم که از نظر سوز و گداز و سیلاب اشک شباهت به این مجلس داشته باشد(1).

در کتاب «القائم» فضل بن شاذان (ره) آمده است: جابر بن عبدالله گوید: روزی در مسجد مدینه گرداگرد وجود نازنین رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رَا گرفته و به دور وجودش حلقه زده بودیم، یکی از اصحاب صحبت از بهشت به میان آورد.

ابودجانه گفت: ای رسول خدا! از شما شنیدم که فرمودید: بهشت بر پیامبران و سایر امت ها حرام است تا این که شما وارد شوید.

حضرت فرمود: ای ابودجانه! آیا نمی دانی که خداوند متعال پرچمی از نور و عمودی از نور دارد که آن دورا، دو هزار سال پیش از آفرینش آسمان ها آفریده است، بر روی آن پرچم نوشته شده: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، آل محمد خیر البریه». «معبودی جز خدا نیست، محمد صلی الله علیه و آله وسلم پیامبر خداست، آل محمد عَلِيهِ السَّلَامُ بهترین مخلوقاتند».

صاحب این پرچم علی عَلِيهِ السَّلَامُ می باشد که پیشاپیش مردم است.

علی عَلِيهِ السَّلَامُ فرمود: الحمد لله الذی هدانا لهذا و شرفکوشرفنا بک. حمد و سپاس خدایی را که ما را به وسیله تو هدایت فرمود و تو را شریف نموده و ما را به وسیله تو شریف نمود.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: أما علمت أن من أحببنا وانتحل محبتنا أسكنه الله معنا. آیا نمی دانی کسی که ما را دوست بدارد و محبت ما را بپذیرد خداوند او را در بهشت با ما ساکن می نماید؟! آن گاه رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رَا تلاوت فرمود: فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ.

محبت به علی عَلِيهِ السَّلَامُ راز ماندگاری حجر بن عدی

هر چند حجر را با صفات بسیاری مدح کرده اند از جمله آن صفات شجاعت حجر و امر به معروف و ناهی از منکر بودن او می باشد، حجر کسی است که هیچ گاه زیر بار ظلم و باطل نرفت و همیشه

ص: 173

آزاد و آزاده زندگی کرد، اما مهم ترین ویژگی حجر و تنها ویژگی شخصیت او که باعث ماندگاری حجر و زنده بودن او بعد از گذشتن قرن ها از زمان شهادت او است محبت او به امیرالمومنین علی عَلِيهِ السَّلَامُ می باشد. وی در زمان حکومت تاریک بنی امیه که منکر همه جامعه اسلام را گرفته بود حتی لحظه ای هم تسلیم سیاست های شوم معاویه نشد و در زمانی که او را مجبور به لعن و سب حضرت علی عَلِيهِ السَّلَامُ کردند او شجاعانه از انجام این کار خبیث خودداری کرد.

آخرین عهد حجر با مولایش علی عَلِيهِ السَّلَامُ قطعه قطعه شدن در راه دوستی علی عَلِيهِ السَّلَامُ است زمانی که حضرت علی عَلِيهِ السَّلَامُ در محراب مسجد کوفه ضربه شمشیر می خورد با حضرت علی عَلِيهِ السَّلَامُ به خانه حضرت می رود امیرالمومنین در آخرین لحظات عمر شریفش می فرمود: «ای گروه مردم پیرسید از من قبل از این که مرا از دست بدهید صدای گریه مردم بلند شد حجر ایستاد شعری را که در رثای امیرالمومنین عَلِيهِ السَّلَامُ سروده بود را خواند امیرالمومنین عَلِيهِ السَّلَامُ چشمان خویش را باز کرد به او فرمود: «چگونه خواهی بود زمانی که از تو بخواهند که از من ابراز برائت کنی؟ در آن هنگام چه خواهی گفت؟» حجر شجاعانه گفت: والله یا امیرالمومنین لو قطعت بالسيف إربا إربا، واضرم لي النار و ألقيت فيها لآثرت ذلك على البراءة منك؛ به خدا سوگند ای امیرالمومنین عَلِيهِ السَّلَامُ اگر مرا با شمشیر تکه تکه کنند و مرا در آتش بیاندازند آن مصیبت را ترجیح می دهم از ابراز برائت نسبت به تو. در این هنگام امیرالمومنین عَلِيهِ السَّلَامُ فرمود: بر تمامی کارهای خیر موفق باشی ای حجر و خداوند به تو از طرف اهل بیت پیامبر بهترین جزا را بدهد» حجر به جرم دوستی و محبت به امیرالمومنین علی عَلِيهِ السَّلَامُ زندانی شد و به شام نزد معاویه تبعید شد. معاویه از او خواست که علی عَلِيهِ السَّلَامُ را سب کند، اما حجر زیر بار نرفت و معاویه دستور داد آن ها را به روستای عذری برده و بکشند. چون به روستای عذری رسیدند، حجر سؤال کرد: این روستا چیست؟ گفتند: عذری. گفت: حمد و سپاس خدای را که من اول مسلمانی هستم که مرا با غل و زنجیر به روستایی می آورند که سگ های آن در راه خدا عوعو کرده اند. پس هر یک از آن مردان خدا (حجر و دوازده تن از یارانش) را به یکی از اهل شام سپردند، تا آنان را به شهادت رسانند. حجر را به حمیر سپردند، او را برای کشتن آماده کرد، حجر فرمود: «مرا رخصت دهید تا دو رکعت نماز بخوانم»، پس وضو ساخت، و دو رکعت نماز خواند، نمازش به طول انجامید، به او گفته شد، آیا از ترس مرگ نمازت را طولانی کردی؟ چون از نماز فارغ شد، فرمود: «هیچ گاه وضو نگرفتم مگر این که نماز خواندم و هیچ گاه نمازی به مختصری این نماز نخوانده ام، اگر

می خواستم بترسم آن گاه می ترسیدم که شمشیر برهنه، کفن های آماده و قبر کنده شده را دیدم... چون خواستند حجر را سر ببرند، گفت: «خداوندا! ما شکایت می آوریم از امت مان، اهل عراق بر ما شهادت دادند، و اهل شام ما را کشتند.» (1)

10-5-2 آثار و فواید مودت و محبت اهل بیت علیه السلام

محبت و مودت اهل بیت علیه السلام آثار و فوایدی دارد و آن چنان که از سخنان پیشوایان معصوم استفاده می شود، هرکار نیک و بدی در دنیا و آخرت آثار و نتایجی دارد یعنی کارهای نیک برکات و درجاتی به دنبال دارد و اعمال بد و ناپسند موجب سقوط انسان و رسیدن به درکاتی در دو عالم می شود. در این میان دوستی و دشمنی اهل بیت علیه السلام نیز از محدوده این قاعده کلی بیرون نیست یعنی عشق و دوستی عترت پیامبر صلی الله علیه و آله بعنوان یک صفت ارزش مند موجب برکات و درجات و منزلت افراد است و در مقابل دشمنی و مخالفت با آنان، هلاکت و شقاوت ابدی در پی خواهد داشت.

در این جا با بهره گیری از فرمایش های معصومین به برخی از آثار و برکات محبت اهل بیت علیهم السلام می پردازیم:

الف) چشم روشنی در هنگام مرگ

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند: حُبِّي وَ حُبُّ اَهْلِ بَيْتِي نَافِعٌ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ اَهْوَالُهُنَّ عَظِيمَةٌ؛ محبت من و خاندانم در هفت جا، که هول و هراس آن ها عظیم است سود می بخشد. عند الوفاة و فی القبر و عند النُّشور و عند الکتاب و عند الحساب و عند المیزان و عند الصِّراط؛ هنگام مرگ، در قبر، هنگام رستاخیز، هنگام گرفتن نامه اعمال، وقت حساب، کنار میزان و سنجش اعمال و هنگام عبور از صراط. (2)

روزی حارث همدانی به حضور امیرالمومنین علیه السلام آمد، امام از علت آمدن او جويا شد او گفت: علاقه به شما مرا به این جا کشانیده، حضرت فرمود: ای حارث تو مرا دوست داری؟ گفت: بلی والله یا امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت فرمود: بدان که هیچ بنده ای از دوستان ما نمی میرد مگر این که در هنگام

ص: 175

1- علی فی الکتاب والسنة والأدب، ج 5، ص 420

2- میزان الحکمه، ج 2، ص 237.

مردن مرا آن طوری که دوست دارد می بیند چون بینی مرا که دشمنان خود را از حوض کوثر دور می کنم خوشحال خواهی شد، و چون بینی که بر صراط می گذرم و عَلَّمْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به دست من است و پیش حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ می روم چنان مرا خواهی دید که مشعوف و مسرور می شوی. (1)

ب) حشر با اهل بیت عَلِيهِ السَّلَامُ در قیامت

امیرالمومنین عَلِيهِ السَّلَامُ فرمود: مَنْ أَحَبَّنَا كَانَ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ حَبْرًا لَحَشَرَهُ اللَّهُ مَعَهُ؛ هر که ما را دوست بدارد، در روز قیامت با ما خواهد بود و اگر کسی سنگی را دوست داشته باشد. خداوند او را با آن محشور خواهد کرد. (2) از امام صادق علیه السلام روایت شده که حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: یا علی تو و شیعیان تو از قبرها بیرون خواهید آمد و صورت های شما مانند ماه شب چهارده خواهد بود و جمیع شدت ها و غم ها از شما برطرف خواهد شد و در سایه عرش الهی خواهید بود، مردم خواهند ترسید و شما نخواهید ترسید و مردم اندهناک خواهند بود و شما مسرور خواهید بود و برای شما خوان نعمت های الهی می آورند و مردم مشغول به حساب و کتاب خواهند بود. (3)

ت) بالاترین درجات بهشت

امیرالمومنین عَلِيهِ السَّلَامُ فرمودند: اهل بهشت به منازل شیعیان ما (در بالاترین درجات آن) نگاه می کنند همان طوری که انسان به ستاره ها می نگرد. (4)

ث) رسیدن به مقام شهید

امیرالمومنین عَلِيهِ السَّلَامُ فرموده اند: وَ الْمَيِّتُ مِنْ شِيعَتِنَا صَدِيقٌ شَهِيدٌ؛ صَدِيقٌ بِأَمْرِنَا وَ أَحَبُّ فِينَا وَ أَبْغَضُ فِينَا يُرِيدُ بِذَلِكَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ؛ میّت شیعه ای ما صدیق و شهید است چون که امر ما را تصدیق نموده و به خاطر ما دوستی و دشمنی نموده است و از این کار خود، خدای عزّوجلّ را اراده کرده است. (5)

ص: 176

1- امالی شیخ طوسی، ج 1، ص 47.

2- امالی صدوق، ص 209،

3- بصائر الدرجات، ص 104، بحار الانوار، ج 68، ص 27، ب 15، ح 50.

4- بحار الانوار، ج 8، ص 148

5- تأویل الآیات الظاهره، ص 642.

ج) قبولی کارهای نیک

اگر انسان تمام کارهای نیک و اعمال خیر را انجام داده باشد و واجبات الهی را به جای آورد اما از اهل بیت عَلَیْهِ السَّلَامُ و ولایت و محبت آنان دور باشد، هیچ یک از اعمال و نیکی های او ثمره ای نخواهد داشت حضرت علی عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمودند: هر کس ما اهل بیت را دوست داشته باشد، ایمان او مفید بوده و اعمالش مورد پذیرش قرار خواهد گرفت، اما اگر کسی محبت ما اهل بیت را در دل نداشته باشد از ایمان خویش بی بهره بوده و کارهای نیک و اعمال دینی او مقبول نخواهد بود، گرچه روزها روزه گرفته و شب ها به عبادت پردازد. (1)

ح) وصول به زیباترین نیکی ها

امیر مؤمنان عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمودند: أَحْسَنُ الْحَسَنَاتِ حُبُّنَا وَ أَسْوَأُ السَّيِّئَاتِ بُغْضُنَا؛ زیباترین نیکی ها دوستی ما و زشت ترین بدی ها مخالفت و دشمنی با ماست. (2)

خ) آمرزش گناهان

عشق و علاقه داشتن به این خاندان مطهر، باعث می شود که گناهان و پلیدی ها از ما دور شود. امام جعفر صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرمایند: محبت اهل بیت گناهان را می ریزد چنان چه باد تند، برگ را از درختان می ریزد.

د) شفاعت گناه کاران

حضرت امام جعفر صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرمایند: اذا كان يوم القيامة تشفع في المذنبين من شيعتنا فاما المحسنون فقد نجاهم الله؛ هنگامی که روز رستاخیز فرا رسد گناهکاران شیعیان را شفاعت می کنیم ولی نیکوکاران را خداوند نجات می دهد. (3)

ص: 177

1- بصائر الدرجات، ص 364.

2- غررالحکم با ترجمه آقا جمال، ج 2، ص 480.

3- فضائل الشیعه، شیخ صدوق، ص 43، ح 45.

خلاصه این که اگر مردم در روز عاشورا این حقّ مؤدّت را ادا می کردند به ابوالفضل علیه السلام محبت می ورزیدند نه تنها این واقعه رخ نمی داد، بلکه از آثار و برکات دنیوی و آخروی آن نیز بهره می برند. ولی متأسفانه خسرال دنیا و الآخره شدند و هیچ بهره دنیوی و آخروی نبردند.

اهل بیت پیامبر علیه السلام صراط مستقیم هدایت و پایه های سعادت مسلمانان به شمار می روند. در عظمت آنان همین بس که خدای تعالی در قرآن از ایشان یاد کرده و بر آنان سلام می فرستد. برای آگاهی بیشتر با این موضوع، به یک مناظره تاریخی می نگریم: روزی امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون بود و گروهی از دانشمندان عراق و خراسان نیز حضور داشتند. مأمون رو به دانشمندان مجلس کرد و از آنان پرسید: مراد خداوند از برگزیدگان در آیه **ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا**؛ سپس این را به بندگان خود که آنان را برگزیده بودیم، به میراث دادیم، کیانند؟

دانش مندان حاضر گفتند: مقصود خدای تعالی، همه امت اسلام است. آن گاه مأمون، این پرسش را از امام رضا علیه السلام پرسید، حضرت فرمود: من، گفته ی اینان را نمی گویم. منظور خداوند در این آیه، (عترت پاک) است و سپس آن را توضیح داد. آن گاه در آن مجلس درباره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله سخن به میان آمد و امام با بیان آیاتی از قرآن، در این باره به گونه ای گسترده بحث کرد. حضرت ضمن سخنان خود، آیه **«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ...»** را تلاوت کرد و در توضیح آن فرمود: گروهی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله شرف یاب شدند و عرض کردند: یا رسول الله! سلام بر شما را دانستیم، صلوات بر شما چگونه است؟ فرمود: «بگوید **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ** و اله کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم، انک حمید مجید.» آنگاه امام رضا علیه السلام از حاضران پرسید: آیا میان شما و مردم در چگونگی این صلوات اختلافی هست؟ گفتند: نه. مأمون نیز گفت: این صلوات از چیزهایی است که، هیچ اختلافی در آن نیست و اجماع امت بر آن است. سپس مأمون از امام رضا علیه السلام پرسید: آیا در قرآن راجع به «پیامبر»، چیزی روشن تر از آن چه فرمودید، وجود دارد؟ امام فرمود: «آری، به من بگوید خداوند از کلمه «یس» که در قرآن شریف آورده، چه کسی را قصد نموده است؟» دانشمندان گفتند: مقصود از این آیه، حضرت محمد است و هیچ کس در آن شکی ندارد. امام فرمود: «خداوند در این آیه به محمد و خاندانش، فضیلتی بخشیده که هیچ کس به ژرفای آن فضیلت دست نمی یابد؛ مگر کسی که بیاندیشد.»

سپس در تفسیر آیه فرمود: «خدای تعالی بر کسی سلام نکرده؛ مگر بر پیامبران و فرمود: سلام بر نوح، سلام بر ابراهیم، سلام بر موسی و هارون و فرموده: سلام بر خاندان نوح، سلام بر خاندان ابراهیم، سلام بر خاندان موسی و هارون، ولی فرموده است: «سلام علی آل یس»، یعنی سلام بر خاندان محمد.»

بدین ترتیب، امام رضا علیه السلام با استدلال به این آیه، نشان داد که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، از چه مقام والایی در پیشگاه خداوند برخوردارند.

11-5-2 شرایط محبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله

1. نخستین شرط محبت، شناخت و آگاهی است. آدمی نمی تواند چیزی یا کسی را که نمی شناسد، دوست بدارد؛

2. شرط دوم وجود رابطه ی روحی میان محب و محبوب است که ناشی از همانندی آن ها با یکدیگر است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «جان آدمیان همانند سربازان هم قطارند و چون همدیگر را بشناسند، به یکدیگر الفت می یابند و چون نشناسند، جدا می مانند.» دوستی پیامبر و اهل بیت با این دو شرط پذیرفته است. روایات بسیاری از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره مقام امام علی و اهل بیت علیه السلام رسیده است. این روایات، بر شناخت و آگاهی انسان می افزاید و باعث فزونی محبت به آنان می شود.

از سویی دیگر، دوست داشتن اهل بیت کافی نیست. از این رو، باید یک همانندی میان آنان و دوستدارانشان وجود داشته باشد. این همانندی، سبب دوستی است، هر چند آدمی خود از این همگونی آگاه نباشد. بنابراین، وقتی انسان شیفته ی کسی می شود، می کوشد تا همانند او شود و ویژگی های محبوب را در خود پدید آورد.

آنان که سر تا پا به گناه آلوده اند و از دوستی خدا و رسول صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام سخن می گویند، از منطق اسلام بسیار دورند. خدای رحمان در قرآن، محبت را پیروی از پیامبرش معرفی کرده و می فرماید: «بگو اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهانتان را بر شما ببخشد.» نیز، امام صادق علیه السلام به یارانش فرمود: «کسی که گناه می کند، خدا را دوست ندارد.» سپس این شعر معروف را خواند: «خدا را نافرمانی می کنی و می گویی من خدا را دوست دارم؟ به

جان خودت سوگند! این کاری شگفت است. اگر محبت تو صادقانه بود، از فرمانش اطاعت می کردی؛ زیرا کسی که دیگری را دوست دارد، از او پیروی می کند».

با توجه به شرط اول محبت که عبارت است از شناخت و آگاهی حق دیگری از اهل بیت روشن می شود و آن هم حق معرفت است یعنی بر ما لازم است نسبت به اهل بیت **عَلَيْهِ السَّلَامُ** شناخت و آگاهی پیدا کنیم.

12-5-2 حق معرفت

درباره ی ضرورت «معرفت امام»، مطالب فراوانی در روایات شیعه و اهل سنت آمده است؛ از جمله، حضرت رسول اکرم **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** فرمود:

مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً؛ اگر کسی از دنیا برود و هنوز امام زمان خودش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلی مرده است. (1) از طرفی خداوند می فرماید: لا تموتنّ الا و اتم مسلمون هرگز نمیرید مگر این که مسلمان از دنیا بروید. (2) مسلمان بودن هم اقرار به وحدانیت خداوند و هم اقرار به رسالت پیامبر و بعد پذیرش ولایت اهل بیت **عَلَيْهِ السَّلَامُ** است و یا می فرماید: یوم ندعوا کل اناس بامامهم فردای قیامت مردم را با امامشان می خوانیم. پس ضرورت دارد در این دنیا، امام خود را بشناسیم تا هم مسلمان از دنیا رفته باشیم و هم بتوانیم فردای قیامت پشت سر امام خود بایستیم و حرکت کنیم.

13-5-2 آثار معرفت امام **عَلَيْهِ السَّلَامُ**

در معارف و فرهنگ شیعه، معرفت امام از ضروریات بوده و آثار و برکات فراوانی نیز برای آن بیان شده است؛ برای نمونه، در اصول کافی، بابی به نام «وجوب معرفه الامام» است و در آن روایات فوق العاده ای آمده است. مجموع این روایات دلالت می کند که معرفت امام، شرط معرفت خداوند است.

ص: 180

1- بحار الانوار، ج 8، ص 368، حدیث 41.

2- سوره آل عمران، آیه 102.

در ذیل آیه ی شریفه ی ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (1)، فیض کاشانی؛ روایتی از حضرت سیدالشهدا عَلَیْهِ السَّلَامُ نقل می کند که حضرت به اصحاب خود فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَعْنَوْا عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ؛ ای مردم! خدای متعال، انسان را برای معرفت رسیدن به معرفت خدا آفریده است که اثر معرفت، عبودیت و اثر عبودیت، استغنا از عبادت و توجه به غیر است. (2)

آن گاه از حضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ سؤال شد: آن معرفت الهی چیست که خلقت برای آن است و اگر انسان به این مقام معرفت نرسد، به مقام عبودیت راه پیدا نمی کند؟ حضرت فرمود: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَحِبُّ عَلَيْهِمْ طَاعَتَهُ.

اگر مردم هر زمان امام خود را بشناسند، با این معرفت، به معرفت خدای متعال راه می یابند.

به تعبیر دیگر از طریق معرفت امام، معرفت الله تحقق پیدا می کند. لذا امام باقر عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: إِنَّمَا يَعْبُدُ اللَّهَ مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ فَأَمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ فَإِنَّمَا يَعْبُدُهُ هَكَذَا ضَلَالًا قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَالَ تَصْدِيقُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ تَصْدِيقُ رَسُولِهِ ص وَ مَوْلَاهُ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْإِثِمَامُ بِهِ وَ بِأَيِّمَةِ الْهُدَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْبِرَاءَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عَادُوهِمْ هَكَذَا يَعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ؛ ابی حمزه گوید: امام باقر عَلَیْهِ السَّلَامُ به من فرمود: همانا کسی خدا را می پرستد که خدا را بشناسد ولی کسی که خدا را نمی شناسد او را همین طور که ملاحظه می کنی به گمراهی می پرستد، عرض کردم: قربانت، معرفت خدا چیست؟ فرمود: تصدیق خدای عزوجل و تصدیق رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ دُوسْتَدَارَانِ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ پیروی از او و از امامان بر حق و بیزاری جستن به خدا از دشمن آن ها، همچنین شناخته می شود خدای عزوجل. (3)

14-5-2 راه های کسب معرفت امام عَلَیْهِ السَّلَامُ

1- مطالعه در زندگی، اخلاق، رفتار و کرامت های پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ ائمه عَلَیْهِ السَّلَامُ.

ص: 181

1- سوره زاریات، آیه 56.

2- علل الشرایع، ص 9؛ کنز الفوائد، ج 1، ص 328.

3- اصول کافی باب وجوب معرفت امام ح 2.

2- مطالعه کلمات و سخنان آن بزرگواران؛ چرا که فرمایش های آنان، دژهای گران بهایی است، که باید در جست و جوی آن ها بود. آیا ممکن است کسی نهج البلاغه را بخواند و بفهمد، ولی عاشق علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نشود؟

3- تهذیب نفس و پرهیز از گناه، و نیز عمل به واجبات؛ چرا که آدمی تا تزکیه و تهذیب نفس نکند نمی تواند با اولیای مقرب الهی ارتباط برقرار کند.

نوریان مر نوریان را طالبند *** ناریان مر ناریان را جاذبند

4- آشنایی هر چه بیشتر با آن ها و مقامات معنوی و راه و روش آنان در زندگی فردی و اجتماعی.

5- تلاش پیوسته و مداوم نسبت به پیمودن راه آنان و پیروی از خطی که برای بشریت ترسیم کرده اند و عمل به دستورها،

6- همواره به یاد آنان بودن و در صورت امکان به زیارت آنان رفتن یا از دور زیارت نمودن و نام و ذکرشان را در دل، زبان، خانه و جامعه زنده نگه داشتن. البتّه گناهان در دور ساختن انسان از قرب به آنان بسیار مؤثر است ولی با توبه و توسل می توان آن را جبران کرد؟

7- دعا و الحاح به درگاه خداوند جهت القای محبت آنان در دل

15-5-2 گناه مانع معرفت امام عَلَيْهِ السَّلَامُ

بی شک گناه بر معرفت انسان تأثیر منفی می گذارد و او را از راه یابی به راه حق باز می دارد. برای شناخت هر چیزی نیازمند به ابزار هستیم شناخت امام نیز مستثنی از این قاعده نیست. با به کارگیری این ابزار است که می توانیم امام را بشناسیم. اگر مشکلی در این ابزار پیدا شود قطعاً شناخت نیز با مشکل مواجه خواهد شد اینک به بررسی این ابزار و چگونگی مانع شدن گناه از معرفت در این ابزار خواهیم پرداخت.

1- ابزار عقل

یکی از نعمت های بزرگ الهی، عقل است. در روایاتی که از امامان معصوم عَلَيْهِ السَّلَامُ این حجت های الهی رسیده است، عقل همان چیزی است که بدان خداوند شناخته و عبادت می شود و انسان به کمک

آن در مسیر عبودیت ربوبی قرار می‌گیرد و بهشت رضوان و کمال را برای خود می‌سازد: العقل ما عبد به الرحمان و اكتسب به الجنان. (1)

عقل در وجود آدمی، چنان است که ظرفیت تمام و کمال یابی را دارا است. همه بشر جز شماری انسان‌های بیمار و ناقص، دارای عقل هستند. همین قوه در آدمی موجب تمیز و شناخت حق از باطل، خیر از شر و خوب از بد و مانند آن می‌شود. چنان که عقل، عامل گرایش به زیبایی‌ها و کمالات و گریز از زشتی‌ها و نواقص می‌باشد.

عقل در یک فرآیندی به کمال و تمامیت می‌رسد و در صورتی که به درستی از آن بهره‌گرفته نشود به سفاهت می‌انجامد و بی‌خردی جایگزین عقل و خرد می‌شود. به عبارت دیگر اگر از این قوه به درستی بهره‌گرفته شود، رشد و نمو کرده و به اوج خود می‌رسد و تمام و کمال می‌یابد و اگر به درستی با آن برخورد نشود و برخلاف احکام عقلی عمل شود، چراغ عقل خاموش می‌شود و با پوشیده شدن و پرده افتادن، ناتوان از شناخت و تمیز و تشخیص می‌شود و در نهایت شخص دچار سفاهت مطلق می‌شود و سفیه و نابخرد می‌گردد.

از این رو در آیات و روایات بر به کارگیری عقل و عمل به احکام آن تأکید شده است؛ چرا که با این کار عقل، نورانیت بیشتر می‌یابد و شخص را به چنان بصیرتی می‌رساند که کشف الغطاء پس از مرگ برای او معنا و مفهومی ندارد، چرا که با نورانیت عقل خود، همه پرده‌های غفلت دنیوی را شکافته و حقایق امور را به دیدگان عقل نظاره‌نشسته است؛ بنابراین نیازی به کشف الغطاء ندارد.

عقل یکی از ابزارهای شناخت حق تعالی بلکه هر چیز دیگر از جمله امام است، در پرتو نور عقل است که می‌توان خدا را شناخت و بندگی کرد. وقتی از معصوم علیه السلام سوال می‌شود که عقل چیست؟ می‌فرماید: العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان؛ عقل آن چیزی است که خداوند با آن عبادت می‌شود و بهشت با آن به دست می‌آید. تا شناخت نباشد عبادت هم نخواهد بود.

واژه ی «شر الدواب، بدترین جنبنندگان» دو مرتبه در قرآن آمده است. یک جا که می‌فرماید: إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ؛ بدترین جنبنندگان نزد خدا، افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمی‌کنند (2) و در آیه ی دیگر همین سوره می‌فرماید: إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ

ص: 183

1- اصول کافی، ج 1، کتاب عقل و جهل، حدیث 3.

2- سوره انفال، آیه 22.

لا يُؤْمِنُونَ؛ به یقین، بدترین جنبندگان نزد خدا، کسانی هستند که کافر شدند و ایمان نمی آورند. (1) خداوند در این دو آیه شریفه بدترین جنبندگان را معرفی می کند می فرماید عندالله نه عندالناس. فرض کنید که خداوند تمام موجودات عالم را یک جا جمع کرده می خواهد بدترین آن ها را معرفی کند. اگر این معرفی از طرف انسان باشد ممکن است در این معرفی اشتباهی صورت بگیرد چون احتمال خطا در آن وجود دارد ولی خداوند می فرماید عندالله که دیگر قطعاً هیچ اشتباهی در آن رخ نمی دهد حال می خواهد معرفی کند می فرماید بدترین جنبندگان نزد من خدا کسانی هستند که کر و لال هستند و اندیشه نمی کنند لایعقلون هستند و یا ایمان ندارند یعنی در قوه ی نظریه مشکل دارند. بنابراین استفاده ی درست نکردن از عقل انسان را به پایین ترین درجه تنزل می دهد. روز عاشورا لشکر عمر سعد جز همین دسته بودند لایعقلونی که جز بدترین جنبندگان قرار گرفتند. بله کسی که دل به متاع قلیل دنیا ببندد و چشم بر تمام نعمت های بی پایان آخرت و بهشتی که خداوند در توصیفش می فرماید و جنة عرضها السموات و الارض ببندد در بی عقل بودن او شکی نیست لذا چنین انسانی نه تنها به خود صدمه می زند، بلکه به اطرافیان خود نیز رحم نخواهد کرد و او را صدمه خواهد زد.

انسان وقتی مرتکب گناه می شود و هوا و هوس چون غبار بر روی عقل می نشیند قدرت تشخیص از انسان گرفته می شود چرا که هوا آفت عقل است چنان چه در روایت آمده: «آفة العقل الهوی؛ آفت خرد هوای نفس است». (2) این آفت و ضدیت باعث فساد عقل می گردد. «طاعة الهوی تفسد العقل؛ پیروی از هوس، عقل را تباه می سازد». (3)

وقتی عقل ضعیف شود و رو به فساد و تباهی برود در اسارت هوای نفس قرار می گیرد. «کم من عقل اسیر تحت هوی امیر؛ چه بسا عقل که اسیر فرمانروایی هوس است» در این صورت یا درصدد رفع این غبار بر می خیزد و تلاش می کند که این غبار را از بین ببرد مثل پذیرفتن موعظه که تأثیر به سزایی در از بین بردن این غبار دارد چنان چه حضرت امیر علیه السلام می فرماید: المَوَاعِظُ صِدْقُ الْقُلُوبِ وَ جَلَاءُ الْقُلُوبِ. اندر زها صیقل جان ها و جلای دل هاست. یا این که قدمی در این جهت بر نمی دارد و غلظت غبار گناه زیاد می شود که در این صورت امیدی به روشن شدن عقل نیست، در این صورت هر چه

ص: 184

1- سوره انفال، آیه 55.

2- شرح غررالحکم، ج 3، ص 101، ح 3925.

3- همان، ج 4، ص 249، ح 5983.

می بیند، تاریکی است قدرت تشخیص نخواهد داشت مثل انسانی که در تاریکی محض کسی را از دور ببیند او فقط احساس می کند شخصی دارد می آید اما این که او کیست نمی داند چون تاریکی بر فضا غلبه کرده و قدرت تشخیص را از او می گیرد. کسی که این طور غبار هوا و هوس بر روی عقلش بنشیند قطعاً امام زمان عَلَیْهِ السَّلَامُ خود را نخواهد شناخت. نقل است کسی خدمت عارف واصل، مرحوم حضرت آیت الله بهجت (ره) آمد و از ایشان پرسید چه کار کنیم که توفیق دیدن حضرت ولی عصر نصییمان گردد؟ ایشان فرمودند دیدن ملاک نیست معرفت ملاک است خیلی ها امام حسین را در روز عاشورا دیدند ولی نشناختند. و این شناخت حاصل نمی شود، مگر به نور عقل.

البته خداوند راه های دیگری را بر زدودن غبار هوا و هوس از عقل معرفی می کند مثل ابتلائی که بندگان را دچار آن می کند اصولاً یکی از رازهای حوادث تلخ و مصایب و مشکلاتی که برای انسان پیش می آید، از دیدگاه اسلام، پاک سازی آینه عقل و بیدار کردن افرادی است که زمینه بیداری دارند. در سوره سجده، در مورد رنج ها و دردها و سختی های زندگی می خوانیم: **وَلَنُذِيقَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ** حتماً به آنان از عذاب نزدیک تر می چشانیم پیش از عذاب بزرگ تر؛ شاید که باز گردند» (1).

مقصود از «عذاب نزدیک تر» مصایب و رنج هایی است که انسان در این جهان به آنها مبتلا می شود، و مقصود از «عذاب بزرگ تر» عذاب آخرت و کیفر مجرمان در جهان پس از مرگ است.

بلا برای کسانی که زنده اند ولی در خواب، برای کسانی که عقل دارند ولی در حجاب، و بالاخره برای کسانی که جوهر عقلشان، را زنگار هوس به کلی فاسد نکرده است، بانگ بیدار باش الهی و تازیانه تأدیب ربوبی است. امیر المؤمنین علی عَلَیْهِ السَّلَامُ در حدیثی می فرماید: **إِذَا رَأَيْتَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَتَابِعُ عَلَيْكَ الْبَلَاءَ فَقَدْ أَيْقَطَكَ؛** وقتی که می بینی خداوند سبحان پی در پی بر تو بلا می فرستد، بدان که تو را بیدار کرده است. (2).

یعنی بلاها و رنج های زندگی بانگ های بیدار باش الهی است و شلاق هایی برای تأدیب و تنبّه و تذکر مجرمان است که پی در پی بر آنان نواخته می شود.

ص: 185

1- سوره سجده، آیه 21.

2- غرر الحکم: ح 4046.

در حدیثی دیگر از امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ نقل شده است که فرمود: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى بِعَبْدٍ خَيْرًا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا تَبِعَهُ بِنِقْمَةٍ وَيَذْكُرُهُ الْإِسْتِغْفَارَ (1) هنگامی که خداوند، خیر بنده ای را بخواهد، پس از گناه او را مبتلا به بلائی می کند تا به یاد استغفار و توبه بیفتد. (2)

2- ابزار قلب

یکی دیگر از ابزار معرفت، قلب است. قلب کانون معرفت است. خداوند متعال یکی از دلایل جهنمی شدن مجرمان را عدم معرفت قلبی معرفی می کند وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا؛ به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آن ها دل ها [عقل ها] بی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند، و) نمی فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی بینند؛ و گوش هایی که با آن نمی شنوند؛ آن ها هم چون چهارپایانند؛ بلکه گمراه تر! اینان همان غافلانند (چرا که با داشتن همه گونه امکانات هدایت، باز هم گمراهند). (3)

گناه باعث سیاهی قلب در نتیجه قساوت و سنگدلی می شود به جایی می رسد که سخن حق در او اثر نمی گذارد. روز عاشورا حضرت اباعبدالله الحسین عَلَیْهِ السَّلَامُ بارها لشکر عمر سعد را مورد خطاب قرار داد و آنها را نصیحت کرد ولی هیچ تأثیری در آن ها نداشت بعد حضرت می فرماید می دانید که چرا سخنان من در شما تأثیری ندارد؟ چون ملئت بطونکم من الحرام فطبع علی قلوبکم آن قدر شکم هایتان از حرام پر شده که منجر به مهر شدن دل هایتان شده است. حضرت چه قدر زیبا و با لطافت این جمله را بیان فرمود. همان طور که می دانیم در ادبیات عرب مجهول آوردن فعل گاه به خاطر تعظیم فاعل است و گاه به خاطر تحقیر فاعل از یک سولشکریان عمر سعد را تحقیر کرد فرمود ملئت یعنی پر شده حال آن که خودشان پر کردند لذا به خاطر این کار حضرت آن ها را تحقیر کرد و از طرفی مهر کننده ی قلب که خداوند است را هم مجهول آورد یعنی خداوند آن قدر بزرگ است که شما حتی دیگر لیاقت شنیدن نام خدا را هم ندارید. تعبیری که خداوند برای این گونه دل ها کرده این

ص: 186

1- علل الشرائع: ج 2 ص 561.

2- مبانی شناخت ری شهری، ص 258.

3- سوره اعراف، آیه 179.

است که از سنگ ممکن است چشمه آب بجوشد ولی این ها آن قدر سنگ دل می شوند هیچ چیزی از دل شان بر نمی آید.

تأثیر گناه بر قلب آن قدر زیاد است که نه تنها مانع معرفت انسان می شود بلکه یا آن را وارونه جلوه می دهد، و یا معرفتی را هم که از قبل داشت را نیز از دست می دهد. در صورت اول قرآن کریم جریان اَمّت های پیشین را یادآور می شود، زمانی که به مخالفت با پیامبران برخاستند و خداوند آنان را با رنج و ناراحتی روبرو ساخت و با شدت تنبیه و مجازات کرد، شاید متنبّه شده و در مقابل حق، خاضع و فروتن گردند؛ اما چنین نشد.

قرآن در مورد قوم عاد و ثمود می فرماید: **وَزَيِّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ؛** شیطان کارهایشان را در نظرشان بیاراست. (1)

اما در صورت دوم یعنی اگر معرفتی هم داشته باشد ممکن است بر اثر گناه آن را از دست بدهد. خداوند در قرآن یکی از آفاتی که کافران، منافقان و فاسقان به آن مبتلا پیدا می کنند، را آفت نسیان و فراموشی معرفی می کند، در این رابطه چند آیه وجود دارد از جمله: **اسَّ تَخَوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ؛** شیطان بر آنان چیره شده و خدا را از یادشان برده است. (2) در این آیه سخن از غلبه و چیرگی شیطان بر دروغ گویان منافق است که از تبعات این چیرگی، نسیان و فراموش کردن یاد خداست. تسلط شیطان در صورت پذیرفتن ولایت او، پیروی کردن از فرمان هایش و انجام گناه حاصل می شود.

حضرت امیر عَلِيهِ السَّلَامُ درباره آغاز وقوع فتنه ها می فرماید: «انما بدؤ وقع الفتن اهواء تتبع و احكام تبتدع يخالف فيها كتاب الله؛ همانا آغاز واقع شدن فتنه ها، هواهایی است که پیروی می شود و احكام بدعتی است که گذاشته می شود و در آن ها با کتاب خدا مخالفت می گردد»؛ سپس در ادامه می فرماید: **فهنا لك استحوذ الشيطان على اوليائه؛** پس در این هنگام است که شیطان بر دوستانش چیره می شود. (3) امام حسین عَلِيهِ السَّلَامُ نیز در مقابل صفوف لشکریان دشمن در سخنانی خطاب به آنان فرمود: **لقد استحوذ عليكم الشيطان فانساكم ذكرا لله؛** به تحقیق شیطان بر شما چیره شده و خدا را از یادتان برده است. (4)

ص: 187

1- العنكبوت/ 38.

2- المجادله/ 19.

3- نور الثقلین، ج 5، ص 267؛ کنز الدقائق، ج 13، ص 146.

4- همان.

خداوند برای قلب در قرآن حالاتی ذکر کرده است که این حالات یا زیر مجموعه قلب سلیم قرار می گیرند و یا قلب مریض. زیر مجموعه ی قلب سلیم عبارت است از:

ایمان: قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ؛ با زبان خود گفتند ایمان آوردیم و حال آن که دل هایشان ایمان نیاورده بود. (1)

اطمینان و آرامش: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ؛ در دل های مؤمنان آرامش را فرو فرستاد. (2)

خشوع و خضوع: أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ؛ آیا برای کسانی که ایمان آورده اند هنگام آن نرسیده که دل هایشان نرم [و فروتن] گردد. (3)

قلب انسان تنها زمانی که با خدا پیوند خورده باشد بهره از فضایل دارد و آرامش پیدا می کند چنان چه خداوند می فرماید: الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ؛ آنها کسانی هستند که ایمان آورده اند- و دل شان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است؛ آگاه باشید، تنها (با یاد خدا دل، آرامش) می گیرد. (4)

اما به راستی چگونه دل با یاد خدا آرام می گیرد؟

همیشه اضطراب و نگرانی یکی از بزرگ ترین بلاهای زندگی انسان ها بوده و هست و آرامش همواره یکی از گم شده های مهم بشر بوده و به هر دری می زند تا آن را بیابد.

3- ابزار دیدن

همان طور که در آیه ی شریفه ی 179 سوره اعراف آمده یکی از دلایل جهنمی شدن اکثر جتّیان و انسان ها نداشتن بصیرت است. مراد از دیدن در این آیه شریفه، نه دیدن به چشم سر بلکه، دیدن به چشم دل است.

ص: 188

1- المائدة/ 41.

2- الفتح/ 4.

3- الحديد/ 16.

4- سوره رعد، آیه 28.

بصیرت در لغت به معنای بینایی، دانایی، زیرکی، عقل، شاهد و حجت است. راغب اصفهانی می‌گوید: بصر، به معنی عضو بینایی و نیرویی که در آن است، گفته می‌شود. نیروی ادراک کننده‌ی قلب را «بصیرت» و بصر گفته‌اند و به عضو بینایی کمتر بصیرت گفته می‌شود. و در صورت اول که دیدن با عضو بینایی است «ابصرت» می‌گویند و در صورت دوم «ابصرت».

بی‌گمان میان «بصر» که تأمین کننده‌ی نور ظاهری و «بصیرت» که آورنده‌ی نور باطنی است، تفاوت‌های زیادی است؛ زیرا نور ظاهری تنها با بینایی انسان سر و کار دارد و تمام انوار ظاهری (آفتاب، ماه، چراغ و غیره) نیز برای یاری دادن به بینایی انسان هستند و کار دیگری انجام نمی‌دهند. اما انسان با نور باطنی و بصیرت می‌تواند حقایق و بواطن اشیا را ببیند و از واقعیت‌های آن‌ها آگاه شود.

انسان دارای دو ساحت و جنبه است: یکی، جنبه‌ی ظاهری و ملکی و دیگری، جنبه‌ی باطنی و ملکوتی؛ لذا خداوند برای دیدن ظاهر «بصر و چشم» را داده و برای دیدن باطن و شهود ملکوت، قوه و نوری به نام «بصیرت» داده است. تا آن نور از قوه به فعلیت نرسد، رؤیت باطن و شهود ملکوت میسر نخواهد شد.

مفسران سه معنا برای واژه بصیرت در قرآن برشمرده‌اند:

1. یقین و اطمینان: اَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ (1) پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در این آیه، اعلان می‌دارد که با یقین و اطمینان و از روی بصیرت کامل و معرفتی که حق و باطل را از هم جدا می‌سازد، به خدا دعوت می‌کند.
2. شاهد: بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (2) در تفسیر این آیه، دو احتمال وجود دارد. یکی این که انسان خود شاهد اعمال خویش است که در این صورت تائید بصیرت برای مبالغه خواهد بود. دیگر آن که این آیه معنایی مشابه آیه‌ی 24 سوره‌ی نور دارد و به این صورت که شاهدانی از انسان مانند اعضاء و جوارحش بر اعمال او نظارت دارند.
3. دلایل روشن: قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ (انعام: 104) و نیز (اعراف: 203؛ اسراء: 102 و جاثیه: 20) بیش تر مفسران، بصایر جمع بصیرت را به معنای حجج و بینات دانسته‌اند که باعث شناخت

ص: 189

1- سوره یوسف، آیه 108.

2- سوره قیامت، آیه 14.

هدایت از ضلالت و ایمان از کفر یا موجب علم و آگاهی می شود. از آن جهت به نشانه و دلایل روشن و قاطع الهی بصایر گفته اند که موجب بینایی قلب و درک حقایق به وسیله ی آن می شود. (1)

4- ابزار شنیدن

یکی دیگر از ابزار معرفت، شنیدن است. اگر خللی در این ابزار پیدا شود قطعاً معرفت و شناخت با مشکل مواجه خواهد بود. این ابزار آن قدر مهم است که خداوند در قرآن سَمِعَ را هم وسیله و ابزار علم معرفی و هم مسؤولیت متوجه این عضو می کند و می فرماید: **وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا**؛ از آن چه به آن علم و آگاهی نداری پیروی مکن چرا که گوش و چشم و دل همه مسؤولند (2).

و یا در جای دیگر می فرماید: **وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ**؛ و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود در حالی که هیچ چیز نمی دانستید؛ و برای شما، گوش و چشم و عقل قرار داد، تا شکر نعمت او را به جا آورید. (3) در این آیه شریفه رشد و تکامل علمی بشر را در مدیون داشتن گوش، چشم و قلب می داند.

فردای قیامت مجرمان به این حقیقت اعتراف می کنند که اگر از این ابزار بدرستی استفاده می کردند فرجام آنان آتش جهنم نبود و جزء رستگاران بودند؛ **«وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ**؛ اگر ما گوش شنوا داشتیم و تعقل می کردیم در میان دوزخیان نبودیم. (4) و کسانی که در این دنیا گوش شنوا داشتند و حق را پذیرفتند اهل نجات هستند **إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ**. (5)

انسان به حواس متعدد بیرونی و درونی مجهز شده است و از طریق هر يك با گوشه ای از جهان محسوس آشنا می شود. دیدنی ها را به وسیله چشم، شنیدنی ها را از طریق گوش، چشیدنی ها را از راه ذایقه، بوییدنی ها را به وسیله ی شامه، زبری و نرمی و سردی و گرمی را از طریق لامسه به دست

ص: 190

1- دایرة المعارف قرآن، ج 5.

2- سوره اسراء، آیه 36.

3- سوره نحل، آیه 78.

4- سوره ملک، آیه 10.

5- سوره انعام، آیه 36.

می آورد. افزون بر این، احساسات درونی مانند رنج و شادی، به وسیله ی حواس درونی درک می شود.

خداوند انسان را با ابزارهای معرفتی آفرید، تا به وسیله آن حق و باطل، چشیدنی ها و بویدنی ها، رنگ ها و جنس ها را بشناسد. (1)

در بین ابزارهای حسی نقش گوش و چشم از همه مهم تر است، زیرا انسان مسایل حسی را نوعاً از طریق گوش و چشم درک می کند. از این رو حضرت امیر علیه السلام بر این دو حس بیش تر از سایر حواس تکیه دارد و ابزار شنوایی را مقدم بر ابزار بینایی ذکر می کند. «خداوند برای شما گوش هایی قرار داد، تا شنیدنی های مهم را به ذهن بسپارید و نیز چشم ها قرار داد، تا پرده از شناخت دیدنی ها بردارد». (2)

امام علی علیه السلام درباره حواس گوناگون انسان می فرماید: **إِنَّ مَحَلَّ الْإِيمَانِ الْجَنَانُ وَسَبِيلَهُ الْأَذْنَانُ**؛ جایگاه ایمان، دل است و راه آن، گوش ها است. (3) از سوی دیگر در مورد چشم فرمود: **«الْعَيْنُ رَأْيُ الْقَلْبِ»**. (4) چشم، رسول و خبرنگار دل است. امام علیه السلام از گوش، به عنوان راه ایمان و از چشم، به عنوان خبرنگار دل یاد می کند.

امام علی علیه السلام به گوش و چشم، به عنوان دو حس اصلی از ابزارهای شناخت و ارتباط با جهان خارج اشاره می کند و این، به دلیل اهمیت بسیار زیاد این دو در ادراک حسی است.

در قرآن 19 بار واژه ی (سمع) و (بصر) به کار برده است که در 17 مورد آن واژه ی گوش بر چشم مقدم شمرده شده است، به گونه ای که ابتدا از گوش و سپس از چشم بحث گردیده است.

در نهج البلاغه نیز در 27 مورد به واژه ی گوش و در هشت مورد به واژه ی چشم اشاره کرده که این خود، نشانه اهمیت و ارزش این دو ابزار حسی است. نکته بسیار مهم در این زمینه تقدم گوش بر چشم در نهج البلاغه است که این موضوع در قرآن کریم نیز صدق می کند.

ص: 191

1- نهج البلاغه، خ 1.

2- همان، خ 83.

3- غررالحکم، ص 225.

4- همان 35.

سیدالشهدا عَلِيهِ السَّلَامُ در دعای عرفه، می فرماید: «مرا از تمام اعضاء و جوارحم بهره مند ساز و گوش و چشم مرا وارث من قرار بده. یعنی مرا تا وقت مرگ، از ناشنوایی و کوری و نقص عضو، مصون و محفوظ بدار. در این دعا امام گوش را بر چشم مقدم داشته اند. (1)

در شناخت اهمیّت این ابزار همین بس که در آیات و روایات، سمع مقدّم بر بصر آمده است.

دلیل تقدّم گوش بر چشم در قرآن و نهج البلاغه

واقعیت این است که هر دو حسّ شنوایی و بینایی، از ابزارهای شناخت و مجاری اولیه ادراک هستند که انسان به وسیله آن ها می تواند با جهان خارج ارتباط برقرار کند، امور ادراکی را دریابد و اشیاء را از هم تمییز داده و با آن ها آشنا شود. با توجه به آیات قرآن کریم، می توان به این نتیجه رسید که آوردن لفظ شنوایی قبل از بینایی در قرآن و نهج البلاغه، حالت يك قاعده دارد. در ذیل به برخی از دلایل تقدّم گوش بر چشم اشاره می کنیم:

الف- تقدّم فعالّ شدن حسّ شنوایی بر بینایی در دوران جنینی

در ماه پنجم بارداری جنین می تواند اصوات شدید را شنیده و واکنش نشان دهد. برخی تحقیقات (13). بیان گر این است که آموزش های غیر مستقیم جنین در دوران بارداری که در برخی تجارب از هفته سی و چهارم بارداری آغاز شده شامل داستان گفتن برای جنین و پخش موسیقی به ویژه برای تحريك قوه ی تشخیص انواع صدا در او، می تواند به رشد فیزیکی و روانی کودک کمک کند. دانشمندان با ارسال فرکانس های صوتی به سوی يك زن باردار در آخرین روزهای دوران بارداری مشاهده کردند که جنین، با انجام حرکاتی به این اصوات پاسخ می دهد. این در صورتی است که جنین تا قبل از تولد، قادر به دیدن نیست، اما نخستین صدایی که گوش هایش را نوازش می دهد، صدای قلب مادر است.

ص: 192

1- مفاتیح الجنان، دعای عرفه.

خدای متعال می فرماید: ... جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ... (1) به ایشان (قدرت) شنوایی، بینایی، لامسه، فهمیدن را بخشید. إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا؛ ما انسان را از نطفه مخلوط خلق کردیم و او را شنوا و بینا ساختیم. (2)

این آیه به ترتیب به زمان ایجاد حس های شنیدن و دیدن و لامسه، اشاره دارد. شگفت انگیز این که این جمله بندی از جهت تقویم تکامل جنینی، کاملاً صحیح است. در جنین، ابتدا گوش داخلی اولیه ظاهر می شود، بعد چشم و مغز.

ب- کارکرد حس شنوایی بلافاصله پس از تولد

حس شنوایی از جمله حواسی است که بلافاصله پس از تولد، شروع به کار می کند، زیرا نوزاد به محض تولد، می تواند صداها را بشنود. بدین صورت که، نوزاد در هنگام تولد، با شنیدن صدای شدید پلک زده و حرکت می کند و شروع به گریه می نماید.

این در حالی است که جنین برای دیدن اشیاء به طور واضح نیاز به زمان دارد. حساسیت شبکه چشم انسان در مقابل نور به هنگام تولد، ضعیف است. رشد ساختمان شبکه ی چشم، تقریباً در پایان شش ماه اول تولد کامل می شود، به گونه ای که نوزاد در شش ماه دوم زندگی به وضوح قادر به دیدن اشیاء است.

ج. کارکرد حس شنوایی در همه حال

حس شنوایی همیشه و در همه حال می تواند وظیفه خود را بدون حتی اندکی توقف انجام دهد، در حالی که این امر در مورد بینایی صادق نیست و این موضوع مثلاً در تاریکی و خواب روشن می شود، زیرا آخرین حسی که در هنگام خواب حساسیت خود را از دست می دهد، حس شنوایی است.

خدای متعال در داستان اصحاب کهف، در بیان خواب چند صد ساله آنان می فرماید: «پس ما گوش آنان را در غار تا چند سالی، پرده ی بی هوشی زدیم. چه این که انسان وقتی می خوابد، ممکن است با کوچک ترین صدا از خواب بیدار شود.

ص: 193

1- سوره نحل، آیه 78.

2- سوره انسان، آیه 2.

گوش، توانایی شنوایی در خواب و حتی در بیهوشی دارد. پیرمرد جراح معروفی که مهارت علمی داشت، متوجه شد مورد نفرت کسانی است که آنان را عمل جراحی کرده بود. پس از پژوهش های روانی معلوم شد جراح در حین عمل در حالی که بیمارش بیهوش بوده، طبق عادت همیشگی خود آنان را توهین و تحقیر می کرده و دشنام می داده است.

اهمیت بیش تر گوش در ادراک حس و یادگیری نسبت به چشم

با توجه به این که یادگیری زبان و تحصیل علوم در صورت از دست دادن چشم برای انسان امکان پذیر است، اما اگر شنوایی را از دست بدهد، یادگیری زبان و تحصیل دانش برای او مشکل خواهد بود. قرآن کریم گوش را به تنهایی در کنار عقل ذکر می کند، تا بفهماند میان گوش و عقل رابطه محکمی وجود دارد.

«می گویند اگر ما سخن انبیا را می شنیدیم، یا به دستور عقل رفتار می کردیم امروز از دوزخیان نبودیم».

امام علی عَلِيهِ السَّلَامُ می فرماید: «اگر در سخن گفتن کسی بر او (یکی از یاران خود) غلبه می کرد، در خاموشی هیچ کس نمی توانست بر او چیره شود. نسبت به شنیدن سخن دیگری، حریص تر بود، تا این که خود سخن بگوید». این نکته ی بسیار مهم است که شخص به شنیدن از دیگران، بیش تر از گفتن علاقمند باشد و این ارزش قائل شدن به شنیدن و اهمیت و برتری سیستم شنوایی بر سخن گفتن و تکلم است.

امام علی عَلِيهِ السَّلَامُ در بخشی از نامه خود خطاب به معاویه می فرماید: بدان که به تحقیق، اسلام ما را همه شنیده اند و در عصر جاهلیت، شرف و عزت ما را همه دانند.

16-5-2 حق پذیرش ولایت

یکی دیگر از حقوق اهل بیت عَلِيهِ السَّلَامُ ولایت است که حقّ نوعیّه به شمار می رود یعنی پذیرش ولایت نه محدود به زمان خاصی است و نه با قبول کردن دیگری از گردن آخری ساقط می شود. در تاریخ بسیار فراوان است پدر و پسر که یکی ولایت را پذیرفت ولی دیگری انکار کرد پذیرش ولایت توسط پدر سودی به حال پسر نداشت و بالعکس. ولایت پذیری یکی از بزرگ ترین آزمون مسلمین

به شمار می آید که متأسفانه خیلی ها نتوانستند سربلند از این آزمون بیرون آیند. ولایت اهل بیت عَلَیْهِ السَّلَامُ تبلور توحید است لذا در زیارت جامعه ی کبیره امام هادی عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: و من جحدکم کافر و من حاربکم مشرک؛ کسی که شما را انکار کند کافر و کسی که با شما به جنگ برخیزد مشرک است. اما چگونه ولایت تبلور توحید است؟

مفسر کبیر قرآن و بزرگ اسلام شناس دوران حضرت علامه طباطبایی(ره) صاحب تفسیر المیزان، در کتاب شیعه در اسلام فرموده اند: «توحید بدون اعتراف به امام و ولی درست نیست. و دلیل این ادعا را این گونه بیان فرموده اند: «چون توحید اعتراف به ذات موصوف به صفات حمیده مانند عالم و قادر است و از جمله صفات حمیده که جزو توحید است، این است که خداوند دارای اولیاء است. (1)»

روایت شده زمانی که حضرت علی ابن موسی الرضا عَلَیْهِ السَّلَامُ، به اجبار مأمون ملعون، از مدینه به استقبال شهادت می رفت و عازم مرو بود؛ در شهر نیشابور که عده زیادی به استقبال آن حضرت آمده بودند، به خواست مردم توقف کوتاهی نمود، و برای هدایت مردم به سمت توحید و اهراز غاصبانه بودن حکومت عباسیان و این که حکومت و خلافت، فقط حق دوازده امام بر حق شیعه است، حدیث مشهوری بنام سلسله الذّهب بیان فرمودند.

این حدیث، از جمله احادیث قدسی است که به قول دانش مندان علوم اسلامی و متخصصین علم حدیث، راویان آن طلایی است و حدیثی محکم تر از این حدیث در عالم حدیث وجود ندارد.

خداوند، پذیرش ولایت را بر ما فرض و واجب کرده است. عدم پذیرش ولایت، یعنی ادا نکردن حقّ خدا، لذا ولایت پذیری، معیار حقّ و باطل است. آن هم ولایت پذیری مطلق، نه مشروط، هر جا که احساس خطر کرد، سر باز زند. در واقعه ی کربلا، عدّه ای از مردم به حمایت از کلام و راه امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ برخاستند و تا آخرین لحظه در حمایت از ایشان عمل کردند. دسته ی دیگر نیز موضع روشنی در مخالفت و جدال با حقّانیت امام داشتند و باطل را کمک کردند. دسته ی دیگری نیز بودند که هیچ یک از دو طرف را یاری نکردند و بی تفاوت بودند، اما در این جریان رفتار افرادی قابل تأمل است که نسبت به حمایت و همراهی از امام و پیشوای خود تا زمانی تعهد بستند که منافع و جانشان به خطر نیفتد.

ص: 195

ولایت آن قدر مهم است که خداوند آن را اساس اسلام معرفی می کند. چنان چه امام محمدباقر علیه السلام می فرماید: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ دَعَائِمٍ: الْوَلَايَةُ وَالصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالصَّوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ وَالْحَجُّ؛ اسلام بر پنج پایه بنا شده است؛ ولایت، نماز، زکات، روزه ی ماه رمضان و حج». (1) امیرالمؤمنین علیه السلام اولیاء ی الهی را نگهبانان دین معرفی می کند می فرماید: حُدُودُ الْفَرَائِضِ الَّتِي فَرَضَهَا اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ هِيَ خَمْسَةٌ مِنْ كِبَارِ الْفَرَائِضِ: الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالْحَجُّ وَالصَّوْمُ وَالْوَلَايَةُ الْحَافِظَةُ لِهَذِهِ الْفَرَائِضِ الْأَرْبَعَةِ حُدُودَ وَاجِبَاتِي كَمَا خَدَّاهُ اللَّهُ فِي حُدُودِهَا. (2) در اهمیّت ولایت، همین بس که خداوند سوره ی حمد را با رحمت خود شروع می کند بعد می فرماید الحمد لله رب العالمین. رب یعنی تریبه الشی آنأفاناً. یعنی مربی ما لحظه ای از تربیت متربی خود غافل نباشد و دائماً در حال پرورش آن است آن هم ربّ عالمین که رحمتش تمام اشیاء ی عالم را فرا گرفته است. در ادامه می فرماید الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ. خداوندی که رحمن است و رحیم، رب عالمین است و دوباره رحمت خویش را به رخ می کشد، چه می شود که آخر این سوره می فرماید: غیر المعضوب علیهم و الضالّین؟ چه طور خدایی به این مهربانی و اوصاف غضب می کند؟ به راستی این مغضوبین چه کسانی هستند؟ و چه کاری انجام می دهند که خداوند با این همه رحمت بر آنان غضب می کند؟ جواب آن را امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه داده است. آن جا که می فرماید «و علی من جحد ولایتکم غضب الرحمن» یعنی همان خدایی که رحمن است، عدّه ای مغضوب او واقع می شوند و آنان کسانی نیستند مگر منکران ولایت.

یکی از شاخصه های مهم ولایت پذیری، اطاعت بی چون و چرا از ولیّ خداست. اطاعتی مخلصانه و از روی آگاهی و بر اساس حبّ به ولایت؛ همان گونه که خداوند در مورد افرادی که ولایت رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را می پذیرند، چنین می فرماید: فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُواكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيَسَلُّوا تَسْلِيمًا. (3)

ص: 196

1- وسائل الشیعه، ج 1، ص 13.

2- بحار الانوار، ج 65، ص 387.

3- سوره نساء، آیه 65.

به پروردگارت سوگند! که ایمان نمی آورد مگر آن که تو را درباره ی آن چه میانشان مایه ی اختلاف است، داور قرار دهد سپس در دل هایشان از حکمی که کرده ای (اندکی) احساس ناراحتی نکند و کاملاً سر تسلیم فرود آورد.

حضرت علی عَلَیْهِ السَّلَامُ افراد ولایت مدار را این گونه نصیحت می کند:

به اهل بیت عَلَیْهِ السَّلَامُ پیامبران نگاه کنید و به آن سو که می روند، پی آن ها را بگیرید؛ ... اگر ایستاده اند، بایستید و اگر برخاسته اند، شما نیز برخیزید. از آنان پیشی نگیرید، که گمراه می شوید و از آنان بازپس نمانید، که هلاک می شوید. (1)

آن ها که ادعا می کنند خداوند را دوست دارند و به ولایت و سرپرستی او علاقه دارند، باید از فرستاده ی او پیروی کنند تا مورد محبت الهی قرار گیرند. (2) البته برای رسیدن به مقام اطاعت باید از قدرت ایمان کمک گرفت و دل را در چشمه سار معرفت، از رذایل شست و شو داد.

نمونه ی زیبای اطاعت پذیری بی کم و کاست، اطاعت غلام امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ است، که به امر مولایش تنور را روشن کرد و در حالی که آتش از درون تنور شعله می کشید، به درون آن رفت و سالم بیرون آمد. (3) چنین افرادی هستند، که امام به وجودشان در جمع پیروان خود می نازد.

نمونه ی دیگر، اویس قرنی است که هم اهل مناجات و هم اهل جهاد بود. او در جنگ صفین که اوج شبهه افکنی در تعیین مصداق حق بود، با امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ تجدید بیعت نمود، تا جان را در راه مولای خویش قربانی کند. آن گاه در رکاب امام خویش جنگید تا به شهادت رسید.

یکی از انگیزه های اطاعت نکردن از اولیای الهی، دنیاطلبی است. به این ترتیب، اطاعت نکردن از ولایت در قالب توجیه پذیر بودن انتخاب و مصلحت اندیشی بروز می کند. افرادی که دین را تا هنگامی که به نفع مادی آن ها لطمه نزنند، قبول دارند. خداوند در قرآن کریم در این باره می فرماید: وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ؛ و از

ص: 197

1- نهج البلاغه، صبحی صالح، خ 97، 143.

2- شماره دارد به آیه 31 از سوره آل عمران.

3- المناقب، 4/257-258.

مردم، کسی است که خدا را شعاری عبادت می کند؛ پس اگر نعمتی به او برسد به آن عبادت آرام گیرد و اگر بلایی به او برسد به روی خود برگردد. (1)

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها در خطبه ی فدکیه، علّت جامعه شناختی اطاعت ناپذیری از ولایت را این گونه بیان می فرماید: أَلَا قَدْ أَرَى أَنْ قَدْ أَخَلَدْتُمْ إِلَى الْخُفْضِ؛ (ای انصار) به هوش باشید! من می بینم شما به سوی تنبلی و تن آسایی و عافیت طلبی می روید. (2)

آن ها که در مرحله ی امتحان، به بهانه های دنیوی از اطاعت سرپیچی می کنند، به گمراهی آشکار دچار شده اند. (3) چنان که در داستان جنگ تبوک، با کسانی روبرو می شوی که با بهانه تراشی و توجیه گری از اطاعت ولیّ خدا خارج شدند. گرمی هوا، دوری راه، قرار گرفتن در فصل برداشت محصول، مجهّز بودن دشمن و ... راه های توجیه گری خروج از سپاه اسلام است. در قرآن کریم این افراد و روش آن ها مورد نکوهش قرار گرفته است. (4)

گاه منفعت طلبی چنان چشم اطاعت پذیری را کور می کند که افراد سودجو به تفسیر کلام معصوم علیه السلام در جهت منافع خود نیز می پردازند. امام صادق علیه السلام، آن ها را که در پی توجیه سخنان حضرتش برای منافع خود هستند، مورد سرزنش قرار داده، فرمود:

وَ اللَّهُ مَا أَنَا لَهُمْ بِإِمَامٍ... إِنَّمَا أَنَا إِمَامٌ مِّنْ أَطَاعَنِي؛ به خدا سوگند! من امام اینها نیستم. من امام کسی هستم که (بدون تفسیر به رأی) از من پیروی کند. (5)

زیباترین نمونه های ولایت پذیری را، در روز عاشورا می توان دید. با مطالعه ی رجزهای اصحاب پی خواهیم برد، که آن ها چه قدر ولایت پذیر بودند، اینک به رجزهای برخی از اصحاب اشاره می کنیم، که مؤیّد این موضوع است.

ص: 198

1- سوره حج، آیه 11.

2- بحار الانوار، 29/229.

3- سوره احزاب، آیه 26.

4- سوره توبه، آیه 37 و 38.

5- بحار الانوار، 2/80.

1- برخورداری از بهترین پاداش: امیرالمومنین عَلِيهِ السَّلَامُ فرمودند: برای ما نسبت به مردم حَقّ اطاعت و ولایت است و برای مردم نسبت به خدای سبحان برترین پاداش ها است». (1)

2- شایستگی و برتری: امیرالمومنین عَلِيهِ السَّلَامُ فرمودند: «برترین مردم نزد ما کسی است که ولایت ما را بپذیرد». (2)

3- نجات و رستگاری: امیرالمومنین عَلِيهِ السَّلَامُ فرمودند: هر کس بر یک کشتی ای غیر از کشتی ما سوار شود غرق خواهد شد». (3)

4- پیوستن به اهل بیت عَلِيهِ السَّلَامُ: امیرالمومنین عَلِيهِ السَّلَامُ فرمودند: کسی که به دامان ما چنگ بزند [به ما] خواهد پیوست». (4)

5- جامعیت در داشتن نیکی ها: عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ مَنَّ اللهُ عَلَيْهِ بِمَعْرِفَةِ أَهْلِ بَيْتِي وَوَلَايَتِهِمْ فَقَدْ جَمَعَ اللهُ لَهُ الْخَيْرَ كُلَّهُ؛ هر کس خدا بر او در شناخت و ولایت خاندان من منت نهاد، پس همانا خداوند تمام خیر و خوبی را در او جمع کرده است». (5)

6- سبب قبولی و عروج اعمال: اعمال کسی که حب ائمه در دل دارد، هر چند آن اعمال ناچیز باشد، مورد قبول خداوند متعال قرار می گیرد؛ زیرا اعمال خود را مزین به امر ولایت کرده است. ابن عباس می گوید به پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عرض کردم: مرا نصیحتی کن. حضرت فرمودند: عَلَيْكَ بِمَوَدَّةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَا يَقْبَلُ اللهُ مِنْ عَبْدٍ حَسَنَةً حَتَّى يَسْأَلَهُ عَنْ حُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ هُوَ تَعَالَى أَعْلَمُ فَإِنْ جَاءَهُ بِوَلَايَتِهِ قَبْلَ عَمَلِهِ عَلَى مَا كَانَ مِنْهُ وَ إِنْ لَمْ يَأْتِ بِوَلَايَتِهِ لَمْ يَسْأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ إِلَى النَّارِ؛ ای ابن عباس! بر تو باد به دوست داری علی عَلِيهِ السَّلَامُ سوگند به خداوندی که مرا به حق به پیغمبری برگزید، خداوند از بنده اش کار نیکی را نمی پذیرد، مگر آن که از او در رابطه با محبت علی عَلِيهِ السَّلَامُ سؤال کند [و البته خداوند خود داناست]. پس اگر به ولایت علی بوده، عمل او [به

ص: 199

1- غرر الحکم و درر الکلم، ص 129.

2- همان، ج 2، ص 483.

3- همان، ج 5، ص 184.

4- همان.

5- بحار الانوار، ج 27، ص 88

هر حال که باشد]، پذیرفته می‌گردد و گرنه از او به غیر ولایت سؤال نشده، امر می‌گردد که او را به آتش بیندازید». (1)

از سوی دیگر ولایت پذیری موجب بالا رفتن اعمال صالح می‌شود. امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ در این خصوص می‌فرماید: «فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ يَصَّ عِدُّ الْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ يَرْفَعُهُ» وَلَا يَتُّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَأَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ فَمَنْ لَمْ يَتَوَلَّنَا لَمْ يَرْفَعْ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا؛ در تفسیر آیه «سخنان پاکیزه به سوی او (خدا) صعود می‌کند و عمل صالح را بالا می‌برد»، فرمودند: ولایت ما اهل بیت، مایه‌ی عروج عمل است (و سپس به سینه‌ی خود اشاره کردند و) فرمودند: کسی که ولایت ما را ندارد، خداوند هیچ عملی را از او بالا نمی‌برد. (2)

7- سبب برقراری نظم و اتحاد جامعه: ولایت مداری، موجب برقراری نظم و اتحاد در جامعه خواهد شد. حضرت زهرا سلام الله علیها در این باره فرموده‌اند: فَجَعَلَ اللَّهُ... إِطَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمَلَّةِ وَإِمَامَتَنَا أَمَانًا لِلْفِرْقَةِ؛ خداوند اطاعت و پیروی از ما اهل بیت را، سبب برقراری نظم اجتماعی در امت اسلامی و امامت و رهبری ما را عامل وحدت و در امان ماندن از تفرقه‌ها قرار داده است». (3)

اسلام تدابیری اندیشیده، تا مسلمانان به صورت واحد و مستقل زندگی کرده، و نظامی مرتبط و اجتماعی پیوسته داشته باشند؛ هر فردی خود را عضو یک پیکر که همان جامعه‌ی اسلامی است، بداند، تا جامعه‌ی اسلامی، قوی و نیرومند گردد. یکی از آن تدابیر اثرگذار اجتماعی، ایجاد رابطه‌ی بین مردم و ولی‌ی اسلامی است. این نوع رابطه شایسته است، که می‌تواند اقتدار جامعه را حفظ نماید.

همواره در تاریخ اسلام، بزرگ‌ترین ضربه‌ای که جامعه‌ی اسلامی به خود دیده است، به خاطر از دست رفتن جایگاه واقعی ولایت حقیقی بوده است. پیامدهای زیان بار این ضربات از همان لحظه رحلت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آغاز شده و تا به امروز گریبان‌گیر جامعه‌ی مصیبت زده‌ی اسلام است. روشن است که با انکار ولایت امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ، اولین بذره‌های نفاق و جدایی در جامعه‌ی متحد اسلامی پاشیده شد و تبدیل جامعه‌ی واحد، به دو گروه مخالف شیعه و سنی، نخستین میوه تلخ ولایت ناپذیری عده‌ای بود.

ص: 200

1- الأمالی طوسی، ص 105.

2- . الکافی، ج 1، ص 430.

3- الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج 1، ص 99.

مولا امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ی 27 نهج البلاغه می فرماید: فَيَا عَجَبًا عَجَبًا وَاللَّهِ يُمِيتُ الْقَلْبَ وَيَجْلِبُ الْهَمَّ مِنْ اجْتِمَاعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَتَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ؛ شگفتا، شگفتا! به خدا سوگند، این واقعیت قلب انسان را می میراند و دچار غم و اندوه می کند که شامیان در باطل خود وحدت دارند و شما در حق خود متفرقید.

اگر امروز کشور ما یک ملت واحد و سربلند دارد، به خاطر روحیه ی ولایت پذیری آنان است. تاریخ ثابت کرده هرگاه مردم و مسئولان ما چشم به دهان رهبری دوختند، سربلند و عزت مند شدند. در حماسه ی نه دی که بعد از جریان فتنه رخ داد، روحیه ی ولایت پذیری و اطاعت از ولی زمان آنان بود، که سبب قبولی در امتحان فتنه شد.

امام رضا علیه السلام در بیانی، بعد از ذکر بعضی از ادله درباره ی دلیل وجود ولی امر، می فرماید: وَمِنْهَا أَنَا لَا نَجِدُ فِرْقَةً مِنَ الْفِرَقِ وَلَا مِلَّةً مِنَ الْمِلَلِ عَاشُوا وَبُقُوا إِلَّا بِقِيَمٍ وَرَيْسٍ، لَمَّا لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ فِي أَمْرِ الدِّينِ وَالْدُنْيَا، فَلَمْ يَجْزِ فِي حِكْمَةِ الْحَكِيمِ أَنْ يُتْرَكَ الْخَلْقَ وَهُوَ يَعْلَمُ إِنَّهُ لَا بُدَّ لَهُمْ إِلَّا بِهِ؛ ما هیچ گروه یا ملتی را نیافتیم، که بتواند به حیات و بقای خود ادامه دهد، مگر با وجود سرپرست، قیَم و رِیسی (که به امور آنان رسیدگی کند)؛ زیرا مردم به ناچار به وجود سرپرستی نیاز دارند، که کارهای دنیا و آخرت آنان را تنظیم نماید». (1)

8- موجب پاک شدن انسان ها: ولایت معصومین علیه السلام ولایت تضمین شده ای از جانب خداوند متعال است: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. (2) معصومین علیه السلام عصمت مطلقه دارند. خداوند با «إِنَّمَا» فرموده من شما را دائماً محافظت می کنم و هیچ رجس و مرتبه ای از شرک خفی و جلی در شما راه پیدا نمی کند و شما در محیط نورید.

راه رسیدن به طهارت برای دیگران چیست؟ معنای «إِنَّمَا» این است که شما سرچشمه ی طهارتید؛ دیگران به اندازه ای که از ولایت شما بنوشند مطهرند. در زیارت جامعه ی کبیره گواهی می دهیم: وَأَنَّ أَرْوَاحَكُمْ وَنُورَكُمْ وَطِينَتَكُمْ وَاحِدَةٌ طَابَتْ وَطَهَّرَتْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ (3) و در فراز دیگری از زیارت

ص: 201

1- عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 101.

2- سوره احزاب، آیه 33.

3- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 613.

جامعه‌ی کبیره می‌خوانیم: وَ جَعَلَ صَـلَواتِنَا عَلَیْکُمْ وَ مَا حَصَّنَا بِهِ مِنْ وِلايَتِکُمْ طِيباً لِحَلَقِنَا وَ طَهَّارَةً لِانْفُسِنَا وَ تَزَكِيَةً لَنَا؛ یعنی پاکی سرشت ما و خَلق و خُلُق ما و طهارت و رشد ما با ولایت است.

تأثیرگذاری اعتقاد به ولایت بر اخلاق و نفوذ آن در مسایل مربوط به تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله، تنها از جهت اسوه بودن اولیاءالله و هدایت‌های آن‌ها از طریق گفتار و رفتار نیست؛ بلکه به عقیده‌ی جمعی از بزرگان و دانش‌مندان، نوعی دیگر از ولایت وجود دارد، که از شاخه‌های ولایت تکوینی به حساب می‌آید و از نفوذ معنوی مستقیم رهبران الهی، در تربیت نفوس آماده از طریق ارتباط پیوندهای روحانی خبر می‌دهد. (1) حدیث معروف ابو بصیر و همسایه‌ی توبه کارش، گواه بر این مطلب است.

ابو بصیر می‌گوید: همسایه‌ی ای داشتیم که از کارگزاران حکومت ظالم (بنی امیه یا بنی عباس) بود و اموال فراوانی از این طریق فراهم ساخته، به عیش و نوش لهو و شراب خواری و دعوت گروه‌های فساد به این مجالس مشغول بود. بارها شکایت او را به خودش کردم، ولی دست برنداشت. هنگامی که زیاد اصرار کردم، گفت: ای مرد! من مردی مبتلا و آلوده به گناهم و تو مرد پاکی هستی، اگر شرح حال مرا برای دوست بزرگوارت، امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ بازگویی امیدوارم، که خدا مرا بدین وسیله نجات دهد.

سخن او در دل من اثر کرد؛ هنگامی که خدمت امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ رسیدم و حال او را باز گفتم؛ فرمود: هنگامی که به کوفه باز می‌گردی او به دیدار تو می‌آید؛ به او بگو: جعفر بن محمد برای تو پیام فرستاده، گفته است کارهای گناه آلوده ات را رها کن و من بهشت را برای تو ضامن می‌شوم!

ابو بصیر می‌گوید: هنگامی که به کوفه بازگشتم، او به دیدارم آمد. هنگامی که می‌خواستم برخیزد، گفتم: بنشین تا منزل خلوت شود، کاری با تو دارم. هنگامی که منزل خلوت شد به او گفتم ای مرد! شرح حال تو را برای امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ گفتم، فرمود: سلام مرا به او برسان و بگو اعمال زشت خود را ترک کند و من برای او ضامن بهشتم! همسایه ام سخت منقلب شد و گریه کرد؛ سپس گفت: تو را به خدا جعفر بن محمد چنین سخنی را به تو گفته است؟! ابو بصیر می‌گوید: سوگند یاد کردم، که او چنین پیامی را برای تو فرستاده است. آن مرد گفت: همین کافی است و رفت! پس از چند روز به سراغ من فرستاد؛ دیدم پشت در خانه اش در حالی که بدنش (تقریباً) برهنه است، ایستاده و می‌گوید:

ص: 202

ای ابو بصیر! چیزی در منزل من (از اموال حرام) باقی نمانده، مگر این که از آن خارج شدم. (آن چه را که صاحبانش را می شناختم به آن ها دادم و بقیه را به نیازمندان بخشیدم.) و تو می بینی اکنون من در چه حالتی!

ابو بصیر می گوید: من از برادران شیعه لباس (و سایر نیازمندی های زندگی) را برای او جمع آوری کردم. مدتی گذشت که باز کسی را به سراغ من فرستاد که بیمارم نزد من بیا! من مرتب به او سر می زدم و برای درمان او می کوشیدم. (ولی درمان ها سودی نبخشید) و سرانجام او در آستانه ی مرگ قرار گرفت.

من در کنار او نشسته بودم و او در حال رحلت از دنیا، بی هوش شد؛ هنگامی که به هوش آمد، صدا زد، ای ابو بصیر! یار بزرگوارت به عهد خود وفا کرد! این سخن را گفت و جان به جان آفرین تسلیم نمود.

مدتی بعد به زیارت خانه ی خدا رفتم؛ سپس برای زیارت امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ به در خانه ی آن حضرت آمدم و اجازه ی ورود خواستم؛ هنگامی که وارد شدم در حالی که یک پای من در دالان خانه و پای دیگرم در حیاط خانه بود، امام عَلَیْهِ السَّلَامُ بدون مقدمه از داخل اتاق صدا زد: ای ابو بصیر! ما به عهدی که با دوست تو کرده بودیم، وفا کردیم. (1)

ممکن است که این حدیث جنبه ی یک توبه ی عادی و معمولی داشته باشد، ولی با توجه به آلودگی فوق العاده آن مرد گناه کار و اعتراف خودش به این که بدون نظر و عنایت امام قدرت بر تصمیم گیری و نجات از چنگال شیطان را نداشت، این احتمال بسیار قوی به نظر می رسد، که این انقلاب و دگرگونی در آن مرد آلوده، ولی آماده، با تصرف معنوی امام صورت گرفت؛ زیرا او در اعماق قلبش، نقطه ی روشنی از ولایت داشت و همان نقطه ی نورانی سبب شد، که امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ به او توجه کرده، در او تصرفی کند و او نجات یابد!

نمونه ی دیگری از این تأثیر معنوی و ولایت تکوینی در تهذیب نفوس آماده، همان موردی است که مرحوم علاء مه ی مجلسی در «بحار الانوار» نقل می کند، می گوید: در آن هنگام که موسی بن جعفر عَلَیْهِ السَّلَامُ در زندان هارون بود؛ هارون کنیزی زیبا و صاحب جمال به خدمتش فرستاد (البته در ظاهر برای خدمت بود و در باطن به پندار خودش فریب دادن امام عَلَیْهِ السَّلَامُ از طریق آن کنیز بود) هنگامی که امام

ص: 203

متوجه او شد، همان جمله ای را که سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام در مورد هدایای «ملکه ی سبا» گفته بود، بیان فرمود: **بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ؛** شما هستید که بر هدایایتان خوشحال می شوید». (1) سپس افزود: من نیازی به این کنیز و مانند آن ندارم. هارون از این مسئله خشم ناک شد، فرستاده ی خود را نزد آن حضرت فرستاد و گفت به او بگو ما با میل و رضای تو، تو را حبس نکردیم؛ و با میل تو، تو را دستگیر نساختیم! کنیزک را نزد او بگذار و برگرد! مدتی گذشت، هارون خادمش را فرستاد تا از وضع حال کنیز با خبر شود. (آیا توانسته است در امام نفوذ کند یا نه؟) خادم برگشت و گفت کنیز را در حال سجده برای پروردگار دیدم! سر از سجده بر نمی داشت و پیوسته می گفت: **قُدُوسٌ سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ!**

هارون گفت: به خدا سوگند موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَام او را سحر کرده! کنیز را نزد من بیاورید! هنگامی که او را نزد هارون آوردند، بدنش (از خوف خدا) می لرزید و چشمش به سوی آسمان بود.

هارون گفت: جریان تو چیست؟

کنیز گفت: من حال تازه ای پیدا کرده ام؛ نزد آن حضرت بودم و او پیوسته شب و روز نماز می خواند؛ هنگامی که سلام نماز را گفت در حالی که تسبیح و تقدیس خدا می کرد، عرض کردم مولای من! آیا حاجتی داری انجام دهم؟ فرمود: من چه حاجتی به تو دارم؟ گفتم: مرا برای انجام حوائج شما فرستاده اند! اشاره به نقطه ای کرد و فرمود این ها چه می کنند؟ کنیز می گوید: من نگاه کردم، چشمم به باغی افتاد پر از گل ها که اول و آخر آن پیدا نبود؛ جایگاه هایی در آن دیدم که همه با فرش های ابریشمین مفروش بود؛ خادمانی بسیار زیبا که مانند آن ها را ندیده بودم، آماده خدمت بودند. لباس های بی نظیری از حریر سبز در تن داشتند و تاج هایی از درّ و یاقوت بر سر و در دست هایشان ظرف ها و حوله هایی برای شستن و خشک کردن بود؛ و نیز انواع غذاها را در آن جا آماده دیدم؛ من به سجده افتادم و هم چنان در سجده بودم تا این خادم مرا بلند کرد، هنگامی که سر برداشتم خود را در جای اول دیدم!

هارون گفت: ای خبیثه! شاید سجده کرده ای و به خواب رفته ای و آن چه دیدی در خواب دیدی! کنیز گفت: نه به خدا قسم ای مولای من! من قبلاً این صحنه ها را دیدم، سپس به خاطر آن سجده

ص: 204

کردم! هارون الرشید به خادم گفت: این زن خبیث را بگیر و نزد خود نگاه دار تا احدی این داستان را از او نشنود!

کنیز بلافاصله مشغول نماز شد؛ هنگامی که از او سؤال کردند چرا چنین می کنی؟

گفت: این گونه عبد صالح - موسی بن جعفر علیه السلام را یافتم. هنگامی که توضیح بیشتری خواستند، گفت: در آن زمان که آن صحنه ها را دیدم حوریان بهشتی به من گفتند: از بنده صالح خدا دور شو تا ما وارد شویم، ما خدمتکار او هستیم نه تو! کنیز پیوسته در این حال بود تا از دنیا رفت. (1)

9- سنگینی نامه اعمال: پذیرش ولایت اهل بیت علیه السلام باعث سنگینی ترازوی اعمال انسان می شود. همان طور که می دانیم برای سنجش هر چیزی نیاز به ابزار خاص خودش است مثلاً برای وزن کردن اشیاء از سنگ استفاده می شود یا برای اشیاء بزرگتر از باسکول استفاده می شود فردای قیامت هم خداوند اعمال انسان را در ترازو قرار داده و آن را وزن می کنند میزان سنجش اعمال ما ولایت است. صائب تبریزی چه زیبا گفته:

در ترازوی قیامت نیست صائب سنگ کم/عشق در یک پله دارد کعبه و بت خانه را

آری روح کعبه چیزی نیست جز ولایت اهل بیت. سرّ این که حضرت امیر علیه السلام خانه زاد کعبه شد هم همین است یعنی علی و اولادش علیه السلام که ولایت دارند روح کعبه هستند وگرنه ظاهر کعبه خشت و گلی بیش نیست این ولایت است که خانه خدا را وزین کرده است. لذا فردای قیامت یک طرف ترازوی کعبه را می گذارند یعنی حقیقت کعبه را که ولایت باشد و طرف دیگر اعمال ما را قرار داده، می سنجند. اگر تابع ولایت بودیم و اطاعت امر آنان را کردیم اعمال ما وزانت پیدا خواهد کرد وگرنه جز ضرر و خسران چیزی نصیب ما نخواهد شد.

10- رسیدن به شفاعت ائمه و ورود به بهشت: ائمه علیه السلام شفیع ارادت مندان خویش در روز قیامت هستند و انسان ولایتمدار مورد شفاعت ایشان است، چنان که در زیارت جامعه می خوانیم: وَ شَفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ... وَالشَّفَاعَةُ الْمَقْبُولَةُ؛ شما شفیع عالم باقی (آخرت) هستید... و شفاعت شما پذیرفته شده است. (2)

ص: 205

1- بحار الأنوار، ج 48، ص 238.

2- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 613.

افراد ولایت پذیر و ولایت مدار رستگارانند. این خطاب مکرر از زبان پیامبر گرامی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَقْل شده است که: إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ روز قیامت، این مرد علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و شیعیان او رستگاران و اهل نجات هستند». (1)

آن ها که به حمایت از ولایت برخاستند، در منزل گاه بهشت جای داده خواهند شد، چنان که در فرازی از زیارت جامعه کبیره آمده است: مَنْ اتَّبَعَكُمْ فَالْجَنَّةُ مَأْوَاهُ؛ هر کس که از شما ائمه ی هدی عَلَيْهِ السَّلَامُ پیروی کند، جایگاه او بهشت خواهد بود».

ولایت مدار بدون حساب، در بهشت لقاء حضرت احدیت داخل می شود، چون بعد از آن که حق را شناخت، هر چه خیر از دستش می آمد، انجام داده است و این وعده ی الهی است که مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ؛ هر کس کار شایسته ای انجام دهد - خواه مرد یا زن - در حالی که مؤمن باشد، آن ها وارد بهشت می شوند و در آن روزی بی حسابی به آن ها داده خواهد شد». (2)

محبت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اهل بیت عَلَيْهِ السَّلَامُ او موجب تقویت و سنگینی اعمال شده، سبب ثقل میزان می گردد و به حال انسان فایده می بخشد و نهایت این که ائمه صراط مستقیم هستند و آن که بر این صراط است، به راحتی از پل صراط خواهد گذشت و هم نشین اهل بیت عَلَيْهِ السَّلَامُ خواهد شد.

چنان که امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرموده اند: وَ اللَّهُ لَوْ أَحَبَّنَا حَجَرَ حَشْرَهُ اللَّهُ مَعَنَا؛ به خدا قسم! اگر سنگی ما (اهل بیت) را دوست داشته باشد، با ما محشور خواهد شد. (3)

و اما در تمامی دوران ها، ولایت مورد هدف تمامی دنیاطلبان برای رسیدن به اهداف شوم خود بوده است و حضرت زهرا سلام الله علیها به عنوان اولین حامی و مدافع ولایت، آغازگر دفاع از حریم ولایت است.

دفاعیات و مبارزات حضرت زهرا سلام الله علیها از آن جهت مهم و سرنوشت ساز است که الگویی برای مبارزه وجود نداشت و ایشان خود طراح مبارزه با تحریف و ترسیم کننده نقشه دفاع از ولایت شد و چون سیاست مداری قهرمان در صحنه، ظاهر شد.

ص: 206

1- تفسیر فرات الکوفی، ص 585.

2- سوره غافر، آیه 40.

3- تفسیر العیاشی، ج 1، ص 167.

حضرت زهرا سلام الله علیها برترین الگوی ولایت پذیری می باشد. آن حضرت در کنار علی علیه السلام نه به عنوان همسر بلکه در جای گاه دفاع از ولایت مشاهده می شود. حضرت علی علیه السلام در برهه ای از زمان، بنابر مصلحت زمان خویش، سکوت کرد و چه کسی می توانست با ایستادگی در برابر جریان حذف ایشان، حقایق را برای حق طلبان روشن کند جز حضرت زهرا سلام الله علیها و این که چگونه با این بانوی ولایت مدار برخورد شد، بماند و بماند.

18-5-2 حق صلوات

یکی دیگر از حقوقی که اهل بیت علیه السلام بر گردن ما دارند و نوعی هم هست حق صلوات بر محمد و آل محمد علیه السلام است. صلوات دایرة المعارف اعتقادی شیعه است اصول دین شیعه خلاصه در صلوات است به این صورت که وقتی می گوئیم اللهم اشاره به توحید است یعنی اعتقاد به خدا داریم وقتی معتقد به خدا شدیم باید آن چه لازمه ی ذات خداست را نیز بپذیریم که شریک نداشتن و یگانه بودنش می باشد. صل علی محمد اشاره به رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله دارد و نبودن به ظاهر حضرت در این دنیا علی رغم آن درود فرستادن بر ایشان دلیل بر معاد است بدین معنا که حضرت فوراً باید در یک جایی وجود مبارکش باشد که صلوات به روح عرشیشان برسد و قرار دادن نبوت در حضرت اشاره به عدالت خداوند است چنان چه می فرماید الله اعلم حیث يجعل رسالته و آخر این درود بر آتش هم اشاره به ولایت اهل بیت علیه السلام دارد

از توصیه های قرآن کریم به عموم مسلمانان این است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درود و تحیت بفرستند و در این باره می فرماید: إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا؛ خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و سلام گوئید و تسلیم فرمائید. (1) صلوات آن قدر اهمیت دارد که خداوند در این آیه ی شریفه مؤمنین را در ردیف خود قرار داده فرمود همان طور که من و ملائکه من صلوات می فرستیم شما هم بفرستید در ادبیات عرب فعل مضارع دلالت بر استمرار می کند یعنی خداوند دائماً بر پیامبر صلوات می فرستد و همچنین ملائکه لذا از ما هم می خواهد بر پیامبر صلوات بفرستیم.

ص: 207

این که باید بر حضرت صلوات و درود فرستاد مورد اتفاق جمیع فرق اسلامی است و هیچ شک و شبهه ای در آن نیست؛ اما آن چه مورد اختلاف است این است که این صلوات را چگونه و به چه نحو باید فرستاد؟ شیعه بالاتفاق معتقد است با توجه به احادیث مختلفی که از خود حضرت و ائمه اطهار عَلَیْهِ السَّلَامُ رسیده است، در هنگام صلوات باید هم بر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صلوات فرستاد و هم بر آل او (فرزندان ایشان از نسل حضرت زهرا) یعنی به این صورت «اللهم صل علی محمد و آل محمد» چون. به اعتقاد شیعه اهل بیت کلهم نور واحد هستند حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلَامُ در یک حدیث مفصّل درباره ی عظمت خود و اهل بیت به سلمان و اباذر چنین می فرماید: یا سلمان و یا جندب، کنت أنا و رسول الله نورا واحدا، صار رسول الله محمدا المصطفى و صرت أنا وصيه المرتضى، و صار محمد الناطق و صرت أنا الصامت، و إله لا بدّ في كلّ عصر من الأعصار أن يكون فيه ناطق و صامت. یا سلمان و یا جندب، صار محمد المنذر و صرت أنا الهادی، و ذلك قوله تعالى: *إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ*.... یا سلمان و یا جندب، أنا محمد و محمد أنا، و أنا من محمد و محمد منی، قال الله تعالى: *مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ* یا سلمان و یا جندب، قالوا: *لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ*. قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أنا أحيى و أميت بإذن ربّي، و أنا أنبئكم بما تأكلون و ما تدخرون في بيوتكم بإذن ربّي، و إني عالم بضمائر قلوبكم، و الأئمة من ولدي يعلمون و يفعلون هذا إذا أحبّوا و أرادوا، لأنّنا كلّنا واحد، أولنا محمد و أوسطنا محمد و آخرنا محمد و كلّنا محمد، فلا تفرّقوا بيننا فإنّا نظهر في كلّ زمان و وقت. (1)

20-5-2 چند روایت در فضیلت صلوات

1. قال أبو عبد الله أو أبو جعفر عَلَیْهِ السَّلَامُ: *أثقل ما يوضع في الميزان يوم القيامة، الصلاة على محمد و (علي) أهل بيته؛ سنگین ترین عملی که روز قیامت در ترازوی اعمال قرار داده می شود، صلوات بر محمد و اهل بیت گرامی ایشان عَلَیْهِ السَّلَامُ می باشد.* (2)

ص: 208

1- المناقب (للعلوی) کتاب العتیق، ص 71.

2- سفينة البحار، ج 5، ص 170.

2. حضرت امام هادی علیه السلام فرمودند: إِنَّمَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِكَثْرَةِ صَلَاتِهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛ خدای متعال حضرت ابراهیم (علی نبینا وآله وعلیه السلام) را دوست و خلیل خود انتخاب کرد، به خاطر آن که ایشان بر محمد و اهل بیت گرامیش علیه السلام بسیار صلوات می فرستاد. (1)

3. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: أَجْفَى النَّاسِ رَجُلٌ ذُكِرْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَمْ يَصَلِّ عَلَيَّ؛ جفاکارترین افراد کسی است که نام من را بشنود و بر من صلوات نفرستد. (2)

4. حضرت صادق علیه السلام به صباح بن سیّاب فرمودند: أَلَا أَعْلَمُكَ شَيْئًا يَقِي اللَّهَ بِهِ وَجْهَكَ مِنْ حَرِّ جَهَنَّمَ؟ قَالَ، قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: قُلْ بَعْدَ الْفَجْرِ: "اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ" مائة مرة يقى الله به وجهك من حر جهنم؛ آیا می خواهی به تو دعایی بیاموزم که خدای متعال به برکت آن، چهره ی تو را از حرارت آتش جهنم نکه دارد؟ صباح گوید: به حضرت عرض کردم: آری. حضرت فرمودند: بعد از سپیده دم صد مرتبه بگو: "اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ" خداوند به برکت این ذکر، تو را از آتش جهنم حفظ خواهد کرد. (3)

5. حضرت صادق علیه السلام از رسول گرامی صلی الله علیه و آله روایت کرده اند: مَنْ صَلَّى عَلَيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَمَلَائِكَتُهُ، وَمَنْ شَاءَ فَلْيَقِرْ لِي وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ؛ هر کسی که بر من صلوات فرستد، خداوند متعال و ملائکه بر او درود و رحمت می فرستند (پس) هر که می خواهد کم، و هر که می خواهد بسیار صلوات بفرستد. (4)

6. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: مَا مِنْ قَوْمٍ اجْتَمَعُوا فِي مَجْلِسٍ فَلَمْ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَمْ يُصَلُّوا عَلَيَّ نَبِيَّهُمْ إِلَّا كَانَ ذَلِكَ الْمَجْلِسُ حَسْرَةً وَوَبَالاً عَلَيْهِمْ؛ هر عده ای که در مکانی جمع شوند و خدا را یاد نکنند و بر پیامبرشان درود و صلوات نفرستند، آن مجلس مایه حسرت و پشیمانی شان (در قیامت) خواهد شد. (5)

ص: 209

1- علل الشرائع، ج 1، ص 34.

2- بحار الانوار، ج 91، ص 71.

3- سفينة البحار، ج 5، ص 171.

4- اصول کافی، ج 2، ص 492.

5- همان، ص 497.

7. پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند: أَكْثَرُ مَا صَلَّاهُ عَلَىَّ فَإِنَّ الصَّلَاةَ عَلَىَّ نُورٌ فِي الْقَبْرِ، وَنُورٌ عَلَى الصِّرَاطِ، وَنُورٌ فِي الْجَنَّةِ؛ بِرِ مِنْ بَسِيْر صَلَوَاتِ فِرْسِتِيْد؛ زِيْرَا صَلَوَاتِ بِرِ مِنْ نُورِي اسْتِ دِر قَبْرِ، وَنُورِي اسْتِ بِرِ صِرَاطِ، وَنُورِي اسْتِ دِر بِهْشْتِ. (1)

8. بَعْدَ أَنْ لَمْ تَقْدِرِ الْمَلَائِكَةُ لِحَمَلِ الْعَرْشِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُمْ: أَعَلَّمْتُمْ كَلِمَاتٍ تَقُولُونَهَا يَخِفُّ بِهَا عَلَيْكُمْ، قَالُوا: وَمَا هِيَ يَا رَبَّنَا؟ قَالَ: تَقُولُونَ: "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ" فَقَالُوا فَحَمَلُوهُ؛ أَنْ گاه که ملائکه در حمل عرش الهی عاجز ماندند، خدای متعال به آنان فرمود: دعا و ذکرى به شما مى آموزم که به برکت آن بتوانید عرش را حمل کنید. ملائکه پرسیدند: آن چه ذکرى است؟ خطاب رسید که بگوئید: "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ"، آن گاه توانستند عرش را حمل کردند. (2)

21-5-2 آثار و برکات صلوات

1- از بین برنده ی نفاق

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: الصلاة على و على اهل بيتى تذهب بالنفاق؛ صلوات و درود بر من و خاندان من نفاق را از بین مى برد. (3)

2- رفع فقر

سهل بن سعد روایت شده است که: مردى خدمت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آمد و از فقر شکایت کرد، آن حضرت فرمود: وقتى داخل خانه خود شدى سلام کن - خواه کسى در خانه باشد و خواه نباشد - و بر من سلام فرست، و بعد از آن سوره اخلاص بخوان. و آن مرد، چنان کرد و در اندک روزى توان گر گردید، چنان که بر همسایگان و خویشان خود افاضه مى نمود.

ص: 210

1- بحار الانوار، ج 9، ص 64.

2- همان، ج 55، ص 35.

3- اصول کافی، ج 2، ص 492.

در ذیل تفسیر آیه ی و اذ نجیناکم من آل فرعون آمده است: بنی اسرائیل با ذکر صلوات بر محمد و آل او از مشکلات و دشواری های فرعون، از سختی و بیگاری هایی که از سوی عمال فرعون مقرر شده بود نجات می یافتند، بنی اسرائیل بر اثر کار اجباری فرعون، از پای در می آمدند تا آن که از سوی خدا، به موسی وحی شد که به آنان (بنی اسرائیل) صلوات بر محمد و آل محمد را تعلیم ده تا موجب تخفیف در سختی های آنان شود. (1)

4- قبول شدن حاجت

من قال: ثلاث مرات اللهم صل علی محمد و آل محمد قضی الله حاجته؛ هر کس سه بار بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد، خدا حاجتش را روا فرماید. (2)

5- رفع غم

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: ای علی! هر گاه امری اندوه ناک و محزونت کرد؛ بگو: بار خدایا! با چشم هایت که به خواب نمی رود مرا نگهبانی کن، و مرا در سایه حمایت احاطه تو که مورد تجاوز و دست برد نگردد، قرار بده و دعا را (تا به آن جا که فرمود که): از تو مسألت می دارم که بر محمد و آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ درود و صلوات بفرستی و با نیروی لایزال تو گلوگاه دشمنان و ستم کاران را می شکافم. (3)

6- تمامیت نماز امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: البته پرداخت زکات فطر (در آخر ماه رمضان) مایه تمامیت روزه است، چنان که صلوات بر محمد (و آل او) باعث تمامیت نماز است. (یعنی نماز، با صلوات و روزه، زکات فطر کامل می شود. (4)

ص: 211

1- احتجاجات (ترجمه ج 9 بحار)، ج 1، ص 419.

2- مستدرک الوسائل، ج 5، ص 227.

3- کنز العمال، ج 1، ص 181.

4- وسائل الشیعه، ج 6، ص 221.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: لا يزال الدعاء محجوباً حتى يصلى على محمد و آل محمد؛ پیوسته دعا محجوب است تا صلوات فرستاده شود به محمد و آل محمد - صلی الله علیه و آله. (1)

8- واجب شدن شفاعت

قال النبي ص في وصيته يا علي من صلى علي كل يوم او كل ليلة وجبت له شفاعتي ولو كان من اهل الكبائر؛ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در وصیت خود به امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: یا علی! هر کس بر من، هر روز و هر شب صلوات فرستد، شفاعتم بر او واجب می شود؛ اگر چه گناهانش از گناهان بزرگ باشد. (2)

9- کفاره ی گناهان

قال الرضا عَلَيْهِ السَّلَامُ: من لم يقدر على ما يكفر به ذنوبه فليكثر الصلاة على محمد و آله فانها تهدم الذنوب هدماً؛ حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: هر کس قادر بر کفاره ی گناهان خود نباشد صلوات بسیار بفرستد که صلوات بر محمد و آل محمد گناهان باعث ریزش گناهان می شود. (3) البته آثار و برکات زیادی دارد که ما به اختصار مواردی را بیان کردیم.

22-5-2 حق اخذ علم

یکی از موهبت های الهی به انسان آموختن است. انسانی که لا تعلمون شیئاً از مادر متولد شده برای ادامه حیات معقول نیاز به آموختن دارد وگرنه مرده ی متحرک بیش نیست چون ارزش او به علم و دانایی اوست.

اولین معلم: خداوند اولین معلم بشر است. به آدم علم اسما را آموخت. «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا». به بشر علم بیان آموخت: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ». به عیسی نبی عَلَيْهِ السَّلَامُ کتاب و حکمت آموخت: «وَيُعَلِّمُهُ

ص: 212

1- اصول کافی، ج 6، ص 81.

2- بحار الانوار، ج 91، ص 63.

3- عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 294.

الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ». به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَم اسرار عالم را آموخت: «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ». از تعلیم اولیه، که تعلیم اسما به آدم بود تا زمان پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خداوند یکصد و بیست و چهار هزار معلم را فرستاد تا زمینه ساز بزرگ ترین کلاس معرفت الهی باشند اهمیت این کلاس و درس چقدر بالاست و چه مقدار زمان برد تا بشر آمادگی این کلاس را پیدا کند. تعلیم علم آن قدر اهمیت دارد که خداوند می فرماید: «و ما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون؛ شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی جهاد) کوچ کنند چرا از هر گروهی طایفه ای از آنان کوچ نمی کنند و (طایفه ای بماند) تا در دین (و احکام و معارف اسلام) آگاهی پیدا کنند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود آن ها را انداز نمایند تا از (مخالفت فرمان پروردگار) بترسند و خودداری کنند. (1)

فضیلت علم

دارندگان علم برترین ها هستند «یرفع الله الذين آمنوا منكم و الذين اوتوا العلم درجات». (2) خداوند متعال کسانی را که از علم بهره دارند درجات عظیمی می بخشد اگر برای مؤمن درجه است، برای مؤمن عالم درجات خواهد بود. منظور از بالا بردن درجات قطعاً بالا بردن مکانی نیست بلکه بالا بردن از نظر مقام قرب پروردگار است.

دارندگان علم، خلفای خداوند روی زمین هستند: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (30) وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (31) قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (32) قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (33) وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ؛ به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین، جانشینی نماینده ای قرار خواهم داد.» فرشتگان گفتند: «پروردگارا!» آیا کسی را در آن قرار می دهی

ص: 213

1- سوره توبه، آیه 122.

2- سوره مجادله، آیه 11.

که فساد و خون ریزی کند؟! (زیرا موجودات زمینی دیگر، که قبل از این آدم وجود داشتند نیز، به فساد و خون ریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش این انسان، عبادت است،) ما تسبیح و حمد تو را به جا می آوریم، و تو را تقدیس می کنیم.» پروردگار فرمود: «من حقایق را می دانم که شما نمی دانید.» سپس علم اسماء [علم اسرار آفرینش و نام گذاری موجودات] را همگی به آدم عَلَيهِ السَّلَامُ آموخت. بعد آن ها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: «اگر راست می گوئید، اسامی اینها را به من خبر دهید!» فرشتگان عرض کردند: «منزهی تو! ما چیزی جز آن چه به ما تعلیم داده ای، نمی دانیم تو دانا و حکیمی فرمود: «ای آدم! آنان را از اسامی (و اسرار) این موجودات آگاه کن.» هنگامی که آنان را آگاه کرد، خداوند فرمود: «آیا به شما نگفتم که من، غیب آسمان ها و زمین را می دانم؟! و نیز می دانم آن چه را شما آشکار می کنید، و آن چه را پنهان می داشتید!» و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده و خضوع کنید!» همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد، و تکبر ورزید، (و به خاطر نافرمانی و تکبرش) از کافران شد. (1). یعنی علم لازمه ی خلافت، سبب برتری و موجب تواضع دیگران در برابر عالم می شود. همچنین در آیات دیگر به این موضوع اشاره می کند «ان الله قد بعث لکم طالوت ملکاً و زاده بسطة فی العلم و الجسم؛ خداوند طالوت را به عنوان زمام دار برای شما برگزیده و علم و قدرت جسمی او را وسعت بخشیده است. (2) اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علم» (3) حضرت یوسف عَلَيهِ السَّلَامُ هنگامی که پیشنهاد مقام مهمی در حکومت مصر به او داده شد، گفت: مرا به سرپرستی خزاین بگمارید و دو دلیل برای این مدیریت ذکر کرد: امانت داری و علم و آگاه بودن. عالمان در کنار خداوند: و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون امّتا به حقایق قرآن را جز خداوند و راسخان در علم نمی دانند. (4)

عالمان در ردیف ملائکه: شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم قائماً بالقسط. (5)

ص: 214

1- سوره بقره، آیات 30 تا 34.

2- سوره بقره، آیه 247.

3- سوره یوسف، آیه 55.

4- سوره آل عمران، 7

5- سوره آل عمران، آیه 18.

خداوند هدف بعثت انبیا را تعلیم علم معرفی می کند که ارسلا فیکم رسولاً منکم یتلوا علیکم آیاتنا و یرزیکم و یعلمکم الکتاب و الحکمة و یعلمکم ما لم تکنوا تعلمون؛ رسولی در میان شما از نوع خودتان فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را تزکیه کند و کتاب و حکمت بیاموزد و آن چه نمی دانستید به شما یاد دهد. (1) ناگفته نماند منظور از علم و تعلیم آن در آموزه ی دینی دانشی است که جهت توحیدی داشته و بر خوف و خشیت او بیافزاید. لذا قرآن کریم در آیه ی 28 سوره ی فاطر می فرماید: *إِنَّمَا یُخَشِّی اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ*؛ از میان بندگان خدا، تنها عالمان از او می ترسند. و در روایات متعددی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: *«كَفَى بِخَشْيَةِ اللّٰهِ عِلْمًا*؛ علم برای خشیت و ترس از خدا کافی است. (2) در آیات و روایات به تعلیم چنین علمی تأکید شده است امام صادق علیه السلام در پاسخ به سؤال کسی که در باره آیه شریفه *«فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ*؛ دلیل رسا (وقاطع) برای خدا است» (3) سؤال کرد، فرمود: «خداوند متعال روز قیامت به بنده می گوید: آیا عالم بودی؟ اگر بگویند: بله، می فرماید: پس چرا عمل نکردی به آن چه می دانستی؟! و اگر بگویند جاهل بودم، می فرماید: چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی؟! پس این گونه با او احتجاج می کند و این است حجت [تام] و بالغه خدا» (4).

امام علیه السلام تمام شئون پیامبر صلی الله علیه و آله را داراست مگر این که به او وحی نمی شود. از مهم ترین شئون پیامبر تعلیم و تزکیه است چنان چه در قرآن می فرماید: یرزیکم و یعلمکم الکتاب و الحکمة این شأن برای امام معصوم علیه السلام هم ثابت است یعنی امام به عنوان معلم تزکیه و تعلیم افراد جامعه را بر عهده دارد. حق این معلم است که افراد بشر از او بیاموزند. حضرات معصوم علیه السلام اهل بیت نبوت هستند بیت اضافه به نبوت شده است لذا منظور از بیت نه خانه خشت و گلی بلکه مراد بیت نبوت که بیت وحی باشد است. از شئون نبی دارا بودن علم است این بزرگواران هم دارای این شأن هستند چون اهل این بیت علیه السلام هستند یعنی اهلیت داشتن علم را دارند وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت

ص: 215

1- سوره بقره، آیه 151.

2- بحار الأنوار، ج 2، ص 27

3- سوره انعام، آیه 149.

4- الأملی للمفید، ص 227، ح 6، بحار الأنوار، ج 1، ص 177، ح 58

امیر عَلِيهِ السَّلَامُ را باب علم معرفی می کند «انا مدينة العلم و علی بابها» از طرفی هم خداوند در قرآن می فرماید: «وَأَتُوا الْبَيْوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» یعنی از در خانه ها وارد شوید. امامان معصوم عَلِيهِ السَّلَامُ هر کدام باب بیت نبی هستند نجف بیت النبى است باید از درش که حضرت امیر عَلِيهِ السَّلَامُ است وارد شد مشهد الرضا بیت النبى است باید از درش که امام رضا عَلِيهِ السَّلَامُ است وارد شد کربلا بیت النبى است باید از درش که امام حسین عَلِيهِ السَّلَامُ است وارد شد و هكذا امامان دیگر. در زیارت جامعه ی حضرت امام هادی عَلِيهِ السَّلَامُ اهل بیت را خَزَانِ الْعِلْمِ معرفی می کند «خَزَان»؛ جمع «خازن»، به معنای نگهبان، خزانه دار و کلیددار است. (1)

دانش ائمه ی اطهار عَلِيهِ السَّلَامُ که از مصادیق علم لدنی اشاره شده در آیه ی 65 سوره ی کهف و از مهم ترین ویژگی های امامت است که در چندین مورد در زیارت «جامعه ی کبیره» با تعابیر گوناگونی از آن، یاد می شود. در عبارت مورد نظر به یکی از ویژگی های دانش آن بزرگواران اشاره شده است و آن عبارت است از: «خزانه دار و نگهبان دانش خداوندی».

این که امامان عَلِيهِ السَّلَامُ، نگهبان و خزانه داران دانش خداوندی هستند و آن را مانند گنجی پُربها، پاس می دارند، در شماری از احادیث بیان شده است؛ مانند این که در حدیثی قدسی، گزارش شده است خداوند، ائمه عَلِيهِ السَّلَامُ را برای پیامبرش چنین توصیف فرموده است: هُمْ خَزَانِي عَلَى عِلْمِي مِنْ بَعْدِك؛ آنان، پس از تو خزانه دار دانش من هستند. (2)

همچنین امام باقر عَلِيهِ السَّلَامُ در حدیثی، فرموده است: «به خدا سوگند! ما خزانه داران خدا در آسمان و زمین هستیم، نه آن که خزانه دار طلا- یا نقره باشیم، بلکه خزانه دار علمش هستیم». (3) برای روشن شدن معنای این که ائمه ی اطهار عَلِيهِ السَّلَامُ خزینه داران علم الهی هستند، باید به چند نکته توجه شود:

- یک. در امور مادی، خزانه با خزانه دار تفاوت دارد؛ چون متاع مادی را در صندوق یا انباری می گذارند و کلید آن را به دست کسی می سپارند، اما امور غیر مادی همانند اموری مادی نیست که انبار مادی داشته باشد، بلکه در صفحه ی جان هر کسی که جا بگیرد اختیار آن نیز به دست او خواهد

ص: 216

1- معجم مقاییس اللغة، ج 2، ص 178،

2- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ج 1، ص 54،

3- الكافي، ج 1، ص 192.

بود از این رو انباردار امور مجرد و غیر مادی جدای از خود انبار نخواهد بود. بدین ترتیب اگر چه در این جا از ائمه عَلَیْهِ السَّلَامُ به عنوان خازن و نگهبان علم الهی یاد شده است ولی منظور از آن همان خزینه بودن آن ذوات مقدس است. (1)

- دو. ائمه ی اطهار عَلَیْهِ السَّلَامُ که انسان کاملو دارای همه نشئات وجودی هستند، در مرتبه ی نورانیت و ولایت کلیه؛ که حقیقت امامت آن ها است، به عنایت الهی مسلط بر همه عوالم هستی هستند و چیزی از احاطه علمی آنان مخفی نمی ماند (2). ولی به مرحله ماده و عالم طبیعت که می رسند؛ یعنی مرحله ناقص، مانند دیگران هستند بدین معنا که شاید چیزی را نخواهند بدانند و از سیطره علم آن ها خارج باشد. تفاوتشان با دیگران این است که دیگران به آن خزانه بی پایان راهی ندارند؛ لذا ممکن است دل شان بخواهد چیزی را بدانند ولی نتوانند، اما امامان معصوم عَلَیْهِ السَّلَامُ که کلیددار و خازن آن خزانه بی پایانند، هر چه را که بخواهند می توانند بدانند. از این رو در روایات آمده است: «وقتی امام معصوم بخواهد چیزی را بداند، می داند. (3) بدین ترتیب آنها مظهر علم الهی هستند؛ یعنی همان طور که چیزی از حیطه علم بی پایان خدا مخفی نمی ماند، (4) گستره ی علم ائمه ی اطهار عَلَیْهِ السَّلَامُ نیز همه موجودات نظام هستی را در بر می گیرد.

- سه. علم الهی استقلالی بوده، مرتبط با جای دیگری نیست اما علم ائمه ی اطهار تبعی و عرضی است؛ یعنی به منبع نامحدود علم الهی مرتبط است و اساساً اگر تعلیم الهی و اتصال به علم بی پایانو نباشد، ائمه نیز مساوی دیگران خواهند بود؛ لذا در برخی روایات آمده است: «اگر امام عَلَیْهِ السَّلَامُ بخواهد چیزی را بداند، خدا آن را به او می آموزد». (5)

- چهار. ماهیت دانش الهی برای ما مجهول است و ائمه عَلَیْهِ السَّلَامُ، در توضیح دانش خداوند، فرموده اند: «خداوند متعال، دانشی خاص دارد و دانشی عام. دانش خاص او، همان دانشی است که فرشتگان مقرب و پیامبران فرستاده شده ی او هم بر آن، آگاهی ندارند؛ و دانش عام او، همان دانشی است که

ص: 217

1- ادب فنای مقربان، ج 1، ص 175 - 176.

2- همان. ص 176.

3- الکافی، ج 1، ص 258.

4- بقره، 231؛ حجرات، 16؛ فصلت، 54..

5- اصول کافی، ج 1، ص 258.

فرشتگانِ مقرب و پیامبران فرستاده شده‌ی او بر آن، آگاهی دارند و همانا آن، از پیامبر خدا به ما رسیده است» (1).

دانش خاصّ خداوند، اشاره به علم ذات باری تعالی است که سرچشمه‌ی همه دانش‌ها است و کسی از آن، آگاهی ندارد. دانش عامّ خداوند نیز تنها از طریق خاصّان الهی انتقال می‌یابد؛ از این رو، اهل بیت عصمت و طهارت عَلَیْهِمُ السَّلَامُ هم از طریق پیامبر خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ به آن، آگاه شده‌اند.

6-2 معروف حریت و آزادگی

اشاره

از مهم‌ترین درس‌های این واقعه‌ی خونین، درس حریت و آزادگی است. آزادی یکی از عطیه‌های الهی، به انسان است. کسی نیست که به آزادی به عنوان یک ارزش والای انسانی نگاه نکند همه بالاتفاق آزادی را ستایش می‌کنند اما اول باید معنای آزادی را بدانیم آزادی چیست و آزاده به چه کسی گفته می‌شود.

حریت یا آزادی، در لغت عبارت است از رها بودن، اختیار داشتن، قدرت در ترک یا انجام کاری را می‌گویند. (2)

اما آزادی در اصطلاح: تعریف واحد و مشخصی از آزادی به عمل نیامده است هر کسی تعریف خاص خود را دارد، به عبارتی تعریف از آزادی، به نوع جهان بینی اشخاص وابسته است هر کسی، طبق بینش خود، آزادی را تعریف می‌کند جهان بینی مادی یک تعریف از آزادی دارد و جهان بینی معنوی تعریف دیگر. جهان بینی الهی می‌گوید: جهان دارای مبدا و معاد است و برای انسان، و حیورسالت آمده است و انسان در عین طبیعی بودن، دارای حیثیتی فرا طبیعی می‌باشد. او مسافری است که عوالمی را پشت سر گذاشته، عوالمی را پیش رو دارد و با مرگ، نابود نمی‌گردد، بلکه روحش، از عالمی به عالم دیگر منتقل می‌گردد.

در مقابل این بینش، جهان بینی مادی است که می‌گوید: جهان هستی، چیزی جز همین جهان محسوس مادی نیست و آغاز و انجامی ندارد و زندگی انسان نیز میان تولد و مرگ خلاصه می‌شود و پس از مرگ، نابود می‌گردد و پاداش و کیفری وجود ندارد. قرآن کریم، سخن این گروه را چنین

ص: 218

1- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، ج 1، ص 109.

2- لغتنامه دهخدا، ماده حر.

نقل می کند: ان هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیا؛ غیر از این زندگی دنیای ما، چیزی در کار نیست؛ [پیوسته گروهی از] ما می میریم و زنده می شویم و نسل دیگری جای ما را می گیرد. (1)

کسانی که مادی فکر می کنند، و اصالت را به انسان داده و انسان محوری را، جایگزین خدامحوری کرده اند، چگونه می توانند آزادی را براساس جهان بینی الهی تعریف و تفسیر کنند و دین گرایی و بندگی خدا را عین آزادی بدانند؟ طبیعی است که تعریف آزادی از دیدگاه یک انسان مادی گرا که این جهان با عظمت را در تنگناهای مادی و خواص آن محدود کرده، مرگ را پایان زندگی می داند، با آزادی از دید الهیون که عالم هستی را مرکب از غیب و شهادت (عالم ماده و عوالم فراطبیعی) دانسته، مرگ را شروع حیات جدید و تبدیل منزل می داند، کاملاً مغایر و متفاوت خواهد بود.

آزادی یعنی امکان عملی کردن تصمیم هایی که فرد یا جامعه به میل یا اراده ی خود می گیرد. اگر انسان بتواند همه ی تصمیم هایی را که می گیرد، عملی کند و کسی یا سازمانی اندیشه و گفتار و کردار او را محدود نکند و در قید و بند در نیاورد، دارای آزادی مطلق، یعنی آزادی بی حدّ و مرز است. اما چون انسان ها به طور اجتماعی زندگی می کنند، نمی توانند آزادی مطلق داشته باشند. زیرا آزادی بی حدّ و مرز یک فرد به پایمال شدن آزادی افراد دیگر اجتماع می انجامد. به همین سبب است که هر جامعه ای با قانون ها و مقررات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی خاصی هم حافظ آزادی های افراد آن جامعه می شود و هم حد و مرزهایی برای این گونه آزادی ها به وجود می آورد.

قانون ها و مقررات جهانی نیز آزادی های مردم سراسر جهان و حد و مرزهای آن ها را در جامعه ی جهانی معین و مشخص می کنند. تلاش ها و مبارزه های انسان در طول تاریخ زندگانی او همواره برای به دست آوردن آزادی مشروع و قید و بند زدن به آزادی مطلق فرمان روایان ستم گر و زورمندان بوده است.

استاد شهید مطهری عَلَیْهِ السَّلَامُ آزادی را این طور تعریف می کند: آزادی این است که نباید مانعی در راه رشد استعداد طبیعی انسان به وجود آورد. (نه این که مانعی در مقابل خواسته و عقیده ی او ایجاد کرد). (2)

ص: 219

1- سوره مؤمنون، آیه 37.

2- پیام تجلی، ص 312.

آزادی دورکن دارد: عصیان و تمرد، دیگری تسلیم و انقیاد. بدون عصیان و تمرد، رکود و اسارت است و بدون تسلیم و انقیاد و اصولی بودن، هرج و مرج است.

البته این دورکن مربوط به آزادی از جنبه‌ی درونی است، یعنی روح آزاد و آزادی خواه باید دارای این دورکن و این دو عنصر باشد. کلمه‌ی «لا-اله الا-الله» مشتمل بر هر دو رکن است و الا، تنها نبودن مانع بدون آن که شور و عشق به حرکت باشد کافی نیست، هم چنان که آزادی را به معنی امری که قبلاً وجود داشته نباید فرض کرد، بلکه به معنی امری که باید آن را تحصیل کرد، پس ناچار نیازمند روح پرخاش‌گری و کفر است که «فمن یکفر بالطاغوت و یومن بالله». پس در حقیقت روح آزادی، یک روح اثباتی است.

به عبارتی دیگر، از نظر نبات و حیوان که خود مسؤول ساختن خود نیستند، آزادی یعنی صرف رهایی از موانع رشد و فعالیت، ولی از نظر انسان که خلیفه الله و موجود مکلف و مسؤول است، آزادی یعنی پرخاش‌گری از یک طرف و تسلیم و انقیاد و انضباط از طرف دیگر.

عصیان و تسلیم دو عنصر وابسته به یکدیگر است؛ نه آن تسلیم بدون این عصیان میسر است و نه این عصیان بدون اتکاء به آن تسلیم عملی است. (1)

2-6-2 سمبل آزادی

بی شک امروز در هر کشوری، سمبلی به صورت مجسمه وجود دارد، که مفهومی را می‌رساند، عقیده‌ی فردی و اجتماعی آن کشور را بیان می‌کند به عنوان مثال در کشور آمریکا، مجسمه‌ی سمبل آزادی است که آزادی فردی و اجتماعی در آن کشور را می‌رساند نام رسمی آن «آزادی روشن گر جهان» است. این مجسمه در جزیره‌ی آزادی در بندر نیویورک نصب شده و به صورت نمادی برای خوش آمدگویی به مسافرانی که از راه دریا به نیویورک می‌آیند درآمده است. مجسمه آزادی که با رویه‌ای از مس پوشش یافته، در سال 1886 میلادی به مناسبت یکصدمین سال استقلال آمریکا از بریتانیا و به عنوان نماد دوستی فرانسه و آمریکا به این کشور اهدا شده است یا مجسمه‌ی حضرت

ص: 220

می دهد و برائت از جهنم هدیه ی او خواهد بود، پس کعبه باعث برائت از آتش جهنم است و به همین دلیل به آن بیت العتیق گفته اند. (1)

به عبارت دیگر، زمینی که کعبه در آن قرار گرفته، نیز خود کعبه، برخلاف دیگر اماکن، مَلِك و مُلْك احدی نبوده و نیست، بلکه آزاد است، نه مَلِك کسی بوده و نه تحت سلطه ی احدی قرار گرفته است، زمین بی آب و گیاهی بود، که هیچ کس را در آن رغبتی نبود و در آن جا سکونت نداشت آن چنان که قرآن کریم می فرماید: «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ...؛ پروردگارا! من بعضی از ذریه خویش را در درّه ای غیرقابل کشت نزد خانه حرمت یافته ی تو، سکونت دادم...». (2)

دیگر معنایی که برای عتیق بیان شده است و معروف تر و مشهورتر بین عموم مردم نیز هست، معنای «قدیم و کهن» است این مضمون در روایات هم آمده است امام باقر عَلِيهِ السَّلَامُ در مسجدالحرام نشسته بودند که از ایشان درباره ی بیت عتیق سؤال شد و فرمودند: خداوند کعبه را قبل از خلقت زمین آفرید، سپس به آفرینش زمین پرداخت و زمین را از زیر آن گستراند.

در بیان السَّعَادَةِ فی مقامات العبادَةِ نیز این مفهوم بیان شده است: «الْعَتِيقُ بَيْتٌ قَدِيمٌ، چون بیت اللّٰه در ظاهر اوّلین بیت است که برای مردم وضع شده، چنان چه در اخبار آمده است: آن بیت برای آدم از بهشت و به باطنش نازل شده است، چه قلب صنوبری در ملک بدن عنصری اوّلین خانه ای است که برای مردم در عالم صغیر شده است.» (3)

همچنین معنای «کریم» را هم برای عتیق گفته اند و هر چیزی مُکْرَم و زیبا را عتیق می نامند و چون کعبه این دو مزیت را دارد به این نام خوانده شده است. در فرهنگ جامع، ذیل عبارت «عَتَقَ» این معنا نیز بیان شده است.

در ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، به نوعی به این سه معنا اشاره شده است: العتیق: چیزی که از نظر زمانی یا مکانی یا رتبه و ارزش، کهن و قدیمی باشد از این جهت به قدیم - عتیق - گفته شده و همچنین به شخص جوانمرد و با کرم و به کسی که از رقیبت و بندگی آزاد شود خدای تعالی

ص: 222

1- اصول کافی، ج 4، ص 189.

2- سوره ابراهیم، آیه 37.

3- بیان السعاده، ج 10، ص 71.

گوید: **وَ لِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ** گفته شده خداوند کعبه از این جهت با واژه «عتیق» وصف نموده که پیوسته از این که جباران و ستم گران کوچکش بشمارند، آزاد و متعالی است. عاتقان: شکلی که گردن میان دو شانه قرار دارد چون از سایر اعضای بدن بالاتر است و نیز «عاتق» دختر جوان و کنیزی که از شوهرش جدا و دور شده، در خانه پدر و مادرش مانده.»⁽¹⁾

آن چه مورد نظر ماست معنای عدم ملکیت انسان است یعنی آزاد از مالکیت اعتباری انسان ها و مالکیت آن به طور ویژه از آن خداوند متعال است. وقتی کعبه نماد آزادی شد، خداوند هر روز ما را متذکر به این نماد و سمبل آزادی می شود. نمازی که می خوانیم، باید به طرف این سمبل آزادی باشد نمازی که باعث آزادی ما از بند شیطان می شود در حقیقت هر روز با این کار، آزادی خود را اعلام می کنیم که ما یک انسان آزاده هستیم و تعلق به غیر مولا نداریم. آن چه مسلم است برخلاف سمبل های رایج در دنیا که خشت و سیمان و آهنی بیش نیستند و روحی ندارند، نماد آزادی در اسلام دارای روح می باشد یعنی قطعاً ظاهر خانه ی کعبه به تنهایی مورد توجه خداوند نبوده و نیست، مراد آن روح حاکم بر این خانه است. همان طور که انسان دارای دو بعد جسم و روح است تمام عبادات ما هم این چنین هستند ظاهر عبادات ما پوسته ای بیش نیست این روح عبادت است که به خداوند می رسد چنان چه درباره ی قربانی کردن در موسم حج خداوند می فرماید: **لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لَحْمَهَا وَلَا دِمَاءَهَا وَلَكِنَّ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ**، آن چه از قربانی کردن گوسفند به خدا می رسد این گوشت و خون آن نیست، بلکه تقوا و فرمان برداری شماست که به خدا می رسد.⁽²⁾ یا در جای دیگر می فرماید **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ**، سخنان پاکیزه به سوی او صعود می کنند.⁽³⁾ اگر عبادات ما روح نداشت هرگز نمی توانست پرواز کند در روایات هم وارد است که اعمال ما به صورت انسان نورانی در تاریکی قبر به داد ما می رسند.

مولوی درباره ی معجزه ی خالده ی پیامبر اکرم **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ تَشْبِيهِ** دارد و داستانی را نقل می کند که بیانش خالی از لطف نیست. در زمان حضرت موسی **عَلَيْهِ السَّلَامُ** و فرعون، آن زمان که قرار شد از سرتاسر مصر تمام جادوگران جمع شوند و به مبارزه با موسی برخیزند. دو برادر بودند که دستی بر آتش داشتند.

ص: 223

1- ترجمه مفردات راغب ج 2، ص 547

2- سوره حج، آیه 37.

3- سوره فاطر، آیه 10.

پدرشان هم جادوگر بود، ولی از دنیا رفته بود سر قبر پدر رفتند و از او استمداد کردند، که کمک شان کند پدر شب به خوابشان می آید به آن ها می گوید وقتی به دیار موسی و فرعون رسیدید زمانی سراغ موسی بروید که او خواب باشد اگر موقع خواب توانستید عصا را از او دور کنید که معلوم می شود او جادوگر است و راحت می توانید او را شکست دهید اما اگر نتوانستید عصا را برادرید و آن عصا روح داشت بدانید که او پیامبر و فرستاده خداست و قطعاً در مقابلش شکست خواهید خورد از قضا همین طور هم شد. مولوی بعدها این داستان را این چنین نقل می کند:

ای رسول ما تو جادو نیستی *** صادقی، هم خرقة ی موسیستی

هست قرآن مر تو را همچون عصا *** کفرها را در کشد چون اژدها

تو اگر در زیر خاکی خفته ای *** تو عصایش دان تو آن چه گفته ای

قاصدان را بر عصایش دست نی *** تو بخسپ ای شه مبارک خفتنی

تن بخفته، نور تو بر آسمان *** بهر پیکار توزه کرده کمان

مولوی معجزه ی خالده ی پیامبر صَ لَمَی اَللّهُ عَلَیْهِ وَ اَلِهِ را تشبیه به عصای موسی عَلَیْهِ السَّلَامُ کرده همان طور که عصای موسی عَلَیْهِ السَّلَامُ روح داشت و تکان خورد و ترسی در دل دو برادر انداخت، قرآن هم روح و جان دارد هر کسی بخواهد به این عصای پیامبر صَلَی اَللّهُ عَلَیْهِ وَ اَلِهِ دست درازی کند خود را هلاک ساخته است. گرچه مولوی در این جا بی انصافی به خرج داده و اشاره به روح قرآن که اهل بیت عصمت و طهارت عَلَیْهِمُ السَّلَامُ باشند نکرده ولی در اعتقاد شیعه اهل بیت روح و جان قرآن هستند انا نزلنا الذکر و انا له لحافظون. این اهل بیت هستند که کتاب خدا را حافظند. مخلص کلام این که خانه ی کعبه هم روح دارد روح این خانه، ولایت است این که خداوند فرمود والوزن یومئذ الحق وزن فردای قیامت حق است معیار سنجش اعمال بندگان خدا همین خانه کعبه ای است که وزانت و سنگینی اش به همان مقام ولایت است یعنی فردای قیامت اعمال بندگان با وزن ولایت سنجیده می شود اگر ولایت داشتند نامه ی اعمال شان سنگین است، وگرنه جز خسران و ضرر چیزی نصیبشان نمی شود. نتیجه این که ولایت اهل بیت که روح کعبه است سمبل آزادی است این ولی خداست که ما را آزاد می کند لذا مولوی در مثنوی می گوید:

زین سبب پیغامبر با اجتهاد *** نام خود وان علی مولا نهاد

گفت هر کورا منم مولا و دوست *** ابن عم من علی مولای اوست

کیست مولا آنک آزادت کند *** بند رقیت ز پایت بر کند

چون به آزادی نبوت هادی است *** مؤمنان را ز انبیا آزادی است

ای گروه مؤمنان شادی کنید *** هم چوسرو و سوسن، آزادی کنید

آزادی در مکتب عاشورا، اصیل ترین آرمان نهضت کربلا بود. ابا عبدالله الحسین عَلَیْهِ السَّلَامُ با عینک امامت دیدند که بنی امیه، به نام اسلام می خواهد استبداد پیش از اسلام را بر مسلمانان حاکم کند. چنین چیزی در شأن ملت های مسلمان نبود. اگر در آن روزگار، ریشه ی ظلم و فساد خشکانده نمی شد، درخت پر بار آزادی استوار نمی گشت و بشریت تا ابد باید زیر بار ستم، شانه خم می کردند. نهضت عاشورا، درس آزادی را به انسان آموخت.

از مهم ترین درس های نهضت خونین کربلا و از الفبای نخستین فرهنگ عاشورا، آزادی و تن به ظلم ندادن و اسیر ذلت نشدن است. مولا حسین بن علی عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرمایند: «مَوْتُ فِی عَزِّ خَیْرٍ مِنْ حَیَاةٍ فِی ذُلٍّ» 1 مرگ با عزت، بهتر از زندگی با ذلت است. قَالَ: لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِیْكُمْ بَیْدَىٰ إِعْطَاءَ الدَّلِیْلِ، وَلَا أَفِرُّ فِرَارَ الْعَبِیْدِ... قسم به خدا، هیچ گاه دست ذلت به شما نمی دهم و چون بردگان، تسلیم شما نمی شوم. 2

عقل گوید: شاد شو، آباد شو *** عشق گوید: بنده شو آزاد شو

عقل را آرام جان، حریت است *** ناچه اش را ساریان، حریت است

آن شنیدستی که، هنگام نبرد *** عشق با عقل، هوش پرور چه کرد؟

آن امام عاشقان، پور بتول *** سرور آزادی، زبستان رسول

تا قیامت، قطع استبداد کرد *** موج خون او، چمن ایجاد کرد

آن گاه که حضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ را میان جنگ و بیعت، در کربلا مخیر کردند، او با سخنان شیوا، مراد خویش را بیان کرد، تا خفتگان ذلت بیدار شوند، اما دل های آنان را چنان تاریکی فرا گرفته بود، که دیگر تابش نور سخن حضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ اثر نکرد. سیدالشهدا عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود: أَلَا إِنَّ الدَّعِیَّ بِنَالِدَعِی قَدْ رَكَزَ بَیْنَ اثْنَتَیْنِ

بَيْنَ السَّلَّةِ وَالذَّلَّةِ وَهَيْهَاتَ مِمَّا الذَّلَّةُ يَعْنِي: ناپاک نا پاک زاده، مرا بین دو چیز مخیر کرده است: شمشیر و ذلت، اما ذلت از ما خاندان بسیار دور است.

بر ما گمان بندگی، زور برده اند *** ای مرگ همتی که، نخواهیم این

از آستان همت ما، ذلت است دور *** و اندر کنام غیرت ما، نیستش ورود 5

در يك فراز از سخن ابی عبدالله الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است: وَيَحْكُمُ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سَفِيَانَ إِنَّ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينَ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ وَارْجِعُوا إِلَى أَحْسَابِكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْرَابًا... یعنی: وای بر شما ای پیروان ابی سفیان! اگر دین ندارید و از معاد نمی ترسید، پس در دنیا آزاد مرد باشید؛ اگر از عرب هستید به گوهر خودتان بازگردید. شمر صدا زد: ای پسر فاطمه، چه می گویی؟ حضرت فرمود: من و شما باهم کارزار می کنیم و بر زنان گناهی نیست؛ تا من زنده ام، سرکشان را از حرم خود دور می کنم.

پیام انقلابی عاشورا، مختصّ به زمان و مکان خاص نیست، یعنی انسان ها در همه ی قرون و اعصار و در هر جایی که هستند مخاطب پیام عاشوراند و به همین خاطر است که انسان ها باید با الهام از پیام مکتب عاشورا ندای آزادی خواهانه حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ را التّیک گفته، در برابر آن احساس مسئولیت کنند و علیه نابرابری ها و ظلم و ستم ها دست به قیام مشترک بزنند و این رسالت را به عنوان مسئولیت دایم و همیشگی انجام بدهند و نقش مؤثر خود را به طور مستمر در تحولات اجتماعی ایفا نمایند و به تعبیر دیگر مردان، کار حسینی عَلَيْهِ السَّلَامُ کنند و زنان کار زینبیسّلام الله علیها و هم گام و هم سوبه خاطر کج روی ها و گرایش های ضدّ انسانی و ضدّ اخلاقی حاکم در جامعه در میدان های مبارزه وارد شده، در یک سنگر پرچم مبارزه را برافراشته، در برابر ظالمان و ستم گران به قیام برخیزند.

مردان مانند حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ تا مرز شهادت پیش تازی کنند و زنان جامعه مانند "زینبیسّلام الله علیها" شیر زن کربلا پیام ژرف و عمیق نهضت حسینی را به گوش نسل های آینده برسانند. و بدین گونه رسالت انسانی خود را انجام بدهند. البتّه این رسالت مشترک زنان و مردان جامعه است. همان طوری که جستجو و فرا گرفتن علم و دانش به هر دو قشر زن و مرد فرض دانسته شده است، این گونه رسالت دارند، که در تحولات اجتماعی و سیاسی جامعه خود نیز نقش انسانی و بشری شان را بازی کنند یعنی هم زن

و هم مرد، این احساس و درک را داشته باشند که در هر سرزمینی و در هر زمان و تحت هر شرایطی در جهت اصلاح امور جامعه و مردم زمان خود بکوشند.

پیام دیگری که تمام بشریت از قیام حسینی عَلَیْهِ السَّلَامُ می آموزند، از سخنان گوهر بار سرور و سالار شهیدان حسین ابن علی عَلَیْهِ السَّلَامُ که هنگام حرکت از مدینه جدش پیامبر خدا بسوی مکه خطاب به برادرش محمد حنفیه، هدف خود را از این تصمیم بزرگ بیان نموده و آشکارا ساخت، پدیدار می گردد. چنان چه فرمود: "انما خرجت لطلب اصلاح امت جدی ان آمر بالمعروف والنهی عن المنکر" من به خاطر این از مدینه به مکه و از مکه به کربلا می روم تا اصلاحاتی در امور امت جد خود محمد مصطفی صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بیاورم و آنان را به خوبی و نیکویی امر و از کارهای بد و ناثواب مانع شوم یعنی بعد از رحلت پیامبر خدا به سنت جدم عمل نمی شود، خلافت اسلامی جایش را به سلطنت داده و اشخاص نا مطلوب به مقدرات مردم حاکم گشته، فسق و فجور کار روز مَرّه شده است، در این حالت مسئولیت من و هر انسان آگاه و مسئول است که علیه انحرافات و منکرات قیام نموده، مبارزه نمایند.

از بیانات امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ که در موقع حرکت به سوی مکه و کربلا فرموده بود، چنین استنباط می شود که قیام عاشورا به خاطر رسیدن به قدرت و به خاطر رسیدن به مال و منال دنیا نبوده، بلکه به خاطر این بوده که منکرات را از جامعه ریشه کن نموده، اوضاع نابسامان جامعه را نظم بخشیده و سرو سامان دهد و صلح و صلاح را در بین امت جدش برقرار سازد. و سیره و روش جد و پدرش را در زندگی مردم جاری و ساری نماید. پیام عاشورا پیامی است برای اصلاح جامعه، اصلاح فرد و نظام اجتماعی در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی؛ قیام کربلا به ما می آموزد که اگر دیدید فرهنگ جامعه از حالت رشد و پویایی باز مانده، به رکود و یا ابتدال کشانیده شده، امور اخلاقی مردم به جای آن که در بستر سالم و دین پسند قرار گیرند در اثر انحرافات فکری و عملی در مسیر انحطاط افتاده و جامعه را بسوی زوال و انحرافات می کشاند و در نتیجه خانواده ها و اجتماع با مشکل و بحران اخلاقی رو برو می گردند، بر مردم است که در برابر آن به مبارزه برخیزند.

اگر دیدید نهادهای اجتماعی و رسانه های که مسئولیت و وظیفه آگاهی دهی و تنویر افکار را در سطح جامعه دارند به جای آن که به قول معروف اطلاع رسانی دقیق و منصفانه از آن چه در جامعه می گذرد برای مردم انجام بدهند به بهانه این که اطلاعات از آن چه که در جامعه می گذرد، حق مردم

است با پخش گزارش های تشنج آور و نشان دادن سریال های آن چنانی بیشتر اذهان مردم را مغشوش می سازند و به نام دفاع از حریم آزادی بیان و افکار، اصل آزادی و ارزش های اخلاقی دینی و ملی مردم را به عنوان آداب و رسوم کهنه و قدیمی زیر سؤال برده، و به باد تمسخر می گیرند، در واقع بدون توجه و در بسا موارد عمدا پایه های فکری و اخلاقی و فرهنگی جامعه را متزلزل می سازند، در چنین حالتی باید آنان را به مسئولیت اصلی و اخلاقی شان متوجه ساخته و به اصلاح شان پرداخت. این رسالت را پیام صلح آمیز و اصول قیام عاشورا، به عهده ی ما گذاشت.

اگر دیدید که خط مشی سیاسی و اقتصادی اتخاذ شده توسط نظام سیاسی حاکم، در جهتی حرکت می کند، که به نفع مصالح اعتلای کشور و مردم نیست و هم سویی و توازن در جامعه را برهم می زند و نه تنها سبب رشد و شکوفایی، بلکه باعث عقب مانی و فرو افتادگی جامعه می گردد. باید به اصلاح آن کوشش نمود نه آن که در برابر آن جبهه خصومت باز کنیم و یا دسته ی افراطی مسلح به وجود آوریم که در این صورت تش ها زیاد خواهد شد، نه کم، منازعات و بر خوردها در میان مردم شدت خواهد یافت نه کاهش، و در یک کلام هماهنگی و وحدت ملی در میان هر جامعه را تکه تکه خواهد ساخت.

3-6-2 آثار آزادی

آثار آزادی (1)

آزادی، آثار و بازتاب هایی را به دنبال دارد که پذیرش آن، بدون پایبندی به این آثار دقیق نخواهد بود. در این جا به برخی از آثار آزادی و وجوه آن اشاره خواهیم کرد:

1- اصل برائت

در شریعت اسلامی، اصل بر مجرم نبودن و خطاکار نبودن است. بر همین اساس برای شهادت و سایر ادله در دعوای کیفری شرایط سختی قرار داده شده است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز رهایی چندین نفر بزهکار و مجرم را بهتر از آن دانسته اند که یک نفر به ناحق محکوم شود.

ص: 228

توحید، عدالت و آزادی در واقع ندای برابری همه ی انسان ها با یکدیگر است و ظلم و تبعیض را نفی می کند. جامعه، متعلق به همه ی افراد است و هیچ شخصی دارای حقی بالاتر و بیش تر از دیگران نیست و چون متعلق به همه است، همه ی افراد نیز باید بتوانند در تعیین سرنوشت جامعه، ایفای نقش کنند.

3- پذیرش فرهنگ گفت و گو و نتایج منطقی آن

حرکت انبیا و تبلیغ دین از طریق توسل به گفت و گو و ابزارها و لوازم آن صورت گرفته است. سلاح ایشان در ابلاغ دین، نه شمشیر، نه جنگ، بلکه اتکای به استدلال و برهان و حکمت و موعظه و مجادله ی به احسن بوده است.

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (ای پیغمبر!) مردمان را با سخنان استوار و به جا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان، و با ایشان به شیوه ی هرچه نیکوتر و بهتر گفت و گو کن؛ چرا که (بر تو تبلیغ رسالت الهی است با سخنان حکیمانه و مستدلانه و آگاهانه، و به گونه بس زیبا و گیرا و پیدا، و بر ما هدایت و ضلال و حساب و کتاب و سزا و جزا است بی گمان پروردگارت آگاه تر (از همگان) به حال کسانی است که از راه او منحرف و گمراه می شوند و یا این که رهنمود و راه یاب می گردند. (1))

4- منع تندخویی و تندرفتاری و افراط و تفریط

خشونت در هر شکل آن در شریعت اسلامی نفی شده و بهترین شیوه در دعوت را توجه به گفت و گو و اقتناع و قناعت از طریق ارائه ی دلایل و براهین می داند. خشونت با فلسفه ی دین و نیل به سعادت دنیوی و اخروی و دست یابی به آرامش هم خوانی ندارد. اگر خداوند سبحان به موسی عَلَیْهِ السَّلَامُ و هارون عَلَیْهِ السَّلَامُ امر می کند که با فرعون به آرامی سخن بگویند، به طریق اولی برای غیر فرعون پرهیز از خشونت الزامی خواهد بود.

ص: 229

لَا يَنْهَأُكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِدُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِدِينَ؛ خداوند شما را باز نمی‌دارد از این که نیکی و بخشش بکنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند. خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد. (1)

الَّذِينَ يَنْفُقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالصَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛ آن کسانی که در حال خوشی و ناخوشی و ثروت مندی و تنگ دستی، به احسان و بذل و بخشش دست می‌یازند، و خشم خود را فرو می‌خورند، و از مردم گذشت می‌کنند، و (بدین وسیله در صف نیکوکاران جایگزین می‌شوند و) خداوند (هم) نیکوکاران را دوست می‌دارد. (2)

وَلَا تَسْتَوِيَ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ؛ نیکی و بدی یکسان نیست. (هرگز بدی را با بدی، و زشتی را با زشتی پاسخ مگوی. بلکه بدی و زشتی دیگران را) با زیباترین طریقه و بهترین شیوه پاسخ بده. نتیجه‌ی این کار، آن خواهد شد که کسی که میان تو و میان او دشمنی بوده است، به ناگاه مانند دوست صمیمی گردد. (3)

5- آزادی در پذیرش دین

شریعت اسلامی مبنا را در پذیرش دین، آزادی و اختیار قرار داده است و اکراه در دین را نفی کرده است. وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ؛ بگو: حق (همان چیزی است که) از سوی پروردگارتان (آمده) است (و من آن را با خود آورده‌ام و برنامه‌ی من و همه‌ی مؤمنان است) پس هرکس که می‌خواهد (بدان) ایمان بیاورد و هرکس می‌خواهد (بدان) کافر شود. (4)

6- آزادی در تبلیغ باورها و عقاید

آزادی در عقیده، مستلزم آزادی بیان آن عقیده است. منع افراد از بیان باورهایشان، مورد نفی قرآن کریم قرار گرفته است. خداوند سبحان در سوره‌ی غافر آیه‌ی 29 شیوه فرعون در برخورد با آزادی

ص: 230

1- سوره ممتحنه، آیه 8.

2- سوره آل عمران، آیه 134.

3- سوره فصلت، آیه 34.

4- سوره کهف، آیه 29.

را این گونه تفسیح می کند: قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ؛ فرعون گفت: من جز آن چه صلاح دیده ام و پیشنهاد کرده ام صلاح نمی بینم و به شما پیشنهاد نمی کنم، و من جز به راه هدایت و منتهی به سعادت، شما را رهنمود نمی کنم پس دستور من کشتن موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ است و باید اجرا شود.

7- حق بر خلوت و حریم خصوصی فرد

عقیده و باور هر فرد، خصوصی ترین حریم اوست. حریم خصوصی به معنای محیطی است که متعلق به خود فرد است و دیگران حق ورود به آن را ندارند. این حق شامل آزادی های فردی، مسکن، پوشش و غیر آن است. از جمله مسایل مورد توجه شریعت اسلامی جایگاه حریم خصوصی افراد است. به گونه ای که افراد حق دخالت در زندگی یکدیگر را ندارند و آرامش فرد و خانواده را بر هم نزنند. منع ورود بدون اجازه به منزل غیر و منع تجسس مصادیقی از این حق هستند. قرآن کریم بیان می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِن قِيلَ لَكُمْ ازْجِعُوا فَازْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ؛ ای مؤمنان! وارد خانه هایی نشوید که متعلق به شما نیست، مگر بعد از اجازه گرفتن (با زنگ زدن یا در کوبیدن و کارهایی جز این ها) و سلام کردن بر ساکنان آن. این کار برای شما بهتر است (از ورود بدون اجازه و سلام). امید است شما (این دو چیز را به هنگام رفتن به منازل دیگران رعایت و آن ها را) در مد نظر داشته باشید. اگر کسی را در خانه ها نیافتید (که به شما اجازه دهد) بدان جا داخل نشوید تا (کسی پیدا می آید و) به شما اجازه داده می شود. اگر هم به شما (اجازه داده نشد) گفتند: برگردید، پس برگردید (و اصرار نکنید). این کار رجوع، زیننده تر به حال تان و پاک تر برایتان هست. خدا بس آگاه از کارهایی است که می کنید پس با رهنمودهای او مخالفت نوزید. (1)

ص: 231

این که در جامعه ی اسلامی فقط یک باور و یک عقیده تبلیغ شود و برای پیروان سایر ادیان و عقاید این امکان وجود نداشته باشد، که در فضایی آزادانه به تبلیغ باورهای خود بپردازند، مورد تأیید اسلام نیست و بلکه اساس را چند صدایی و تکثرگرایی قرار می دهد.

فَلْيَذِكُرْكَ فَاذْعُ وَاسْتَمِعْ كَمَا أَمَرْتُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمرْتُ لِأَعْمَدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ؛ تو نیز مردمان را به سوی آن (آئین واحد الهی دعوت کن که اسلام است) و آن گونه که به تو فرمان داده شده است (بر دعوت مردمان به دین یزدان ماندگار باش و در این راه) ایستادگی کن و از خواست ها و هوس های ایشان پیروی مکن، و بگو: من به هر کتابی که از سوی خدا نازل شده باشد ایمان دارم، و به من دستور داده شده است که در میان شما دادگری کنم. خدا پروردگار ما و پروردگار شماست. اعمال ما از آن ما است (نه از آن شما) و اعمال شما از آن شماست (نه از آن ما، و هر کسی در مقابل کارهایش مسئول است). میان ما و شما خصومت و مجادل های نیست (چرا که حق را بیان و آشکار کردم و از این به بعد نیازی به جدال و استدلال نیست). خداوند (سرانجام در قیامت در یک جا) ما را جمع خواهد کرد، و بازگشت (همه در آن روز، برای داوری و حساب و کتاب) به سوی او است (و هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت). (1)

منع تجسس و استراق سمع و منع غیبت و ظن و گمان بد

شریعت اسلامی به منظور حفظ نفس انسان از جنبه ی معنوی و توجه به شخصیت و حیثیت افراد، غیبت را به عنوان یکی از گناهان بسیار ناپسند برشمرده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيَحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمان ها پرهیزید، که برخی از گمان ها گناه است، و جاسوسی و پرده دری نکنید، و یکی از دیگری غیبت ننماید؛ آیا هیچ يك از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود

ص: 232

را بخورد؟ به یقین همه شما از مرده خواری بدتان می آید (و از آن بیزارید، غیبت نیز چنین است و از آن پرهیزید و) از خدا پروا کنید، بی گمان خداوند بس توبه پذیر و مهربان است. (1)

4-6-2 آزادی در روایات

1- امام صادق علیه السلام می فرماید: خَمْسُ خِصَالٍ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ خَصَّةٌ لَمْ يَنْهَاهَا فَلَيْسَ فِيهِ كَثِيرٌ مُسَدِّمٌ تَمْتَعُ أَوْلَهَا الْوَفَاءُ وَالثَّانِيَةُ التَّدْبِيرُ وَالثَّلَاثَةُ الْحَيَاءُ وَالرَّابِعَةُ حُسْنُ الْخُلُقِ وَالْخَامِسَةُ وَهِيَ تَجَمُّعُ هَذِهِ الْخِصَالِ الْحُرِّيَّةُ؛

پنج خصلت است که در هر کس یکی از آن ها نباشد خیر و بهره زیادی در او نیست: اول: وفاداری دوم: تدبیر سوم: حیا چهارم: خوش اخلاقی و پنجم: - که چهار خصلت دیگر را نیز در خود دارد - آزادگی. (2)

2- حضرت امیر علیه السلام می فرماید: لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا؛ بنده ی دیگری مباش، که خدا تو را آزاد آفرید. (3) 3- امام صادق علیه السلام می فرماید: إِنَّ الْحُرَّ حُرٌّ عَلَى جَمِيعِ أَحْوَالِهِ إِنْ نَابَتْهُ نَائِبَةٌ صَبَرَ لَهَا وَإِنْ تَدَاكَتْ عَلَيْهِ الْمَصَائِبُ لَمْ تَكْسِرْهُ وَإِنْ أُسِرَ وَ قُهِرَ وَ اسْتُبْدِلَ بِالْيَسْرِ عُسْرًا كَمَا كَانَ يَوْسُفُ الصِّدِّيقُ الْأَمِينُ ص لَمْ يَضُرُّ حُرِّيَّتَهُ أَنْ اسْتُعْبِدَ وَ قُهِرَ وَ أُسِرَ؛ آزاده در همه حال آزاده است اگر بلا و سختی به او رسد شکیبایی ورزد و اگر مصیبت ها بر سرش فروریزند او را نشکنند هرچند به اسیری افتد و مقهور شود و آسایش را از دست داده و به سختی و تنگ دستی افتد. چنان که یوسف صدیق امین علیه السلام، به بندگی گرفته شد و مقهور و اسیر گشت اما این همه به آزادگی او آسیب نرساند. (4)

4- الْحُرِّيَّةُ مُنْزَهَةٌ مِنَ الْغُلْلِ وَالْمَكْرِ؛ آزادگی از کینه توزی و مکر منزّه است. (5)

5- مِنْ تَوْفِيقِ الْحُرِّ اِكْتِسَابُهُ الْمَالَ مِنْ جِلَّةٍ؛ از موفقیت آزاده این است، که مال را از راه حلال به دست آورد. (6)

ص: 233

1- سوره حجرات، آیه 12.

2- خصال، ص 284.

3- تحف العقول، ص 77.

4- اصول کافی، ج 2، ص 89.

5- تصنیف غررالحکم، ص 291.

6- شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم و دررالکلم ج 6، ص 36، ح 9393.

6- مَنْ قَامَ بِشَرَايِطِ الْعُبُودِيَّةِ أَهْلٌ لِلْعِتْقِ، مَنْ قَصَرَ عَنِ أَحْكَامِ الْحُرِّيَّةِ أُعِيدَ إِلَى الرَّقِّ؛ هَر كَس شَرَايِطَ بِنْدَگِي خِدا رَا بَه جَا آوَرْد سَزَاوَار آزَادِي مِي شُوْد وَ هَر كَس دَر عَمَل بَه شَرَايِطَ آزَادِگِي كُوتَاهِي كَنْد، بَه بِنْدَگِي (غِير خِدا) مَبْتَلَا مِي شُوْد. (1)

7- إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أحراراً فِي دُنْيَاكُمْ؛ اِگَر دِين نَدَارِيد وَ اَز قِيَامَت نَمِي تَرَسِيد، لَاقِل دَر دُنْيَاي خُود آزَاد مَرْد باشِيد. (2)

8- إِنْ تَقَوَّى اللَّهُ مِفْتَاحَ سَدَادٍ وَ ذَخِيرَةَ مَعَادٍ وَ عِتْقَ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ وَ نَجَاةً مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ بِهَا يَنْجُو الْهَارِبُ وَ تَنْجِجُ الْمَطَالِبُ وَ تُنَالُ الرَّغَائِبُ؛ تَقْوَاي خِدا، كَلِيد پَاكِي وَ دَرَسْتِي وَ اِنْدُوخْتِه اِي بَرَاي مَعَاد وَ بَاعْث آزَادِي اَز هَر بِنْدَگِي وَ رَهَايِي اَز هَر نَابُودِي اسْت. بَه وَسِيلَه ي تَقْوَاسْت كِه جُوِينْدَه بَه مَطْلُوبَش مِي رَسَد وَ گَرِيْزَانِ (از عَذَاب وَ كَيْفَر الهِي) رَهَايِي مِي يَابَد وَ بَه خُواسْتَه هَايِش رَسِيدِگِي مِي شُوْد. (3)

7-2 معروف تسليم و رضا در كربلا

اشاره

يکي از درس های مهم عاشورا، درس تحصیل رضای الهی است، که سالار شهیدان آن را به نمایش گذاشت. مقام رضا، یکی از کمالات و مقامات با ارزش انسانی است.

1-7-2 تعریف رضا

رضا در لغت به معنای خشنودی (4) و ضد سخط (5) است و به معنای اختیار کردن (6) نیز آمده است و اصل این ماده به موافقت میل آدمی به آن چه با آن مواجه است (7) دلالت دارد.

ص: 234

1- عیون الحکم و المواعظ (لیثی) ص 450، ح 8004 و 8005.

2- بحار الانوار (ط-بیروت) ج 45، ص 51.

3- تصنیف غرر الحکم و دررالکلم ص 272، ح 5942

4- ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، راغب اصفهانی، ج 2، ص 80.

5- مقایس اللغه، ماده رضی.

6- مصباح المنیر، احمد بن محمد معزی فیومی، ص 230.

7- التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی، ج 4، ص 152.

در اصطلاح عبارت است از ترک اعتراض بر مقدرات الهیه در باطن ظاهر، قولاً و فعلاً⁽¹⁾ به گونه ای که بنده مقامی بیش تر از آن چه خدا آن را قرار داده است، طلب نکند⁽²⁾ که این خود بالاترین درجه ی تکامل است؛ زیرا تکامل دارای درجاتی است؛ اول: صبر، دوم: تنزیه خداوند، سوم: سپاس و ستایش پروردگار، چهارم: رضا به قضای الهی.⁽³⁾

از مراحل بالای عرفان و توحید، «رضا» است. «رضا» هم نشان دهنده ی اوج محبت و دل دادگی به خداوند است و هم نشانه اخلاص کمال و نداشتن هیچ انگیزه ای جز پسند و خواست مولی.

اهل بیت عَلَیْهِ السَّلَامُ در مقابل خواست خدا و تقدیر او کاملاً راضی بودند و این را برای خود، کمال می دانستند و با پشتوانه ی «رضا»، هر مشکل و بلا و مصیبتی را صبورانه و عاشقانه تحمل می کردند. در مسایل اجتماعی نیز هرگز پسند و رضایت مردم را بر رضای الهی ترجیح نمی دادند و آن چه تکلیف بود عمل می کردند، مهم رضای الهی بود، هر چند به خشم مردم می انجامید.

این نکته در تعالیم قرآن و احادیث بسیار مطرح است. امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ که برای رضای الهی قدم در این راه گذاشته بود، روحیه کوفیان را چنین ترسیم می کرد که آنان خواسته های دل خویش را بر رضای الهی ترجیح داده اند: «لَا أَفْلَحَ قَوْمٌ آثَرُوا مَرَضَةَ أَنْفُسِهِمْ عَلٰی مَرَضَةِ الْخَالِقِ»⁽⁴⁾ امام سجاد عَلَیْهِ السَّلَامُ نیز در انتقاد از خطیبه ی که در کاخ یزید و نزد اسرای اهل بیت، از یزید ستایش می کرد و از دودمان علی عَلَیْهِ السَّلَامُ به زشتی یاد می کرد، بر سر او فریاد کشید که: وای بر تو، رضای مردم را به قیمت خشم خدا خریده ای؟! «اِشْتَرَيْتَ مَرَضَةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ»⁽⁵⁾

اما آن چه که در این بحث و بخش مورد نظر است، همان بعد متعالی عرفانی «رضا» است که ملاک عمل موحدان راستین است و عاشورا جلوه ای از این فضیلت به شمار می رود.

یکی درد و یکی درمان پسندد *** یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران *** پسندم آن چه راجانان پسندد

ص: 235

1- معراج السعاده، ملا احمد نراقی، ص 612.

2- شرح منازل السائرین، خواجه عبدالله انصاری، ص 114.

3- تفسیر نور، محسن قرائتی، ج 7، ص 412.

4- مقتل الحسین، خوارزمی، ج 1، ص 239.

5- بحار الانوار، ج 45، ص 137.

نمونه های دیگری از مقام «رضا» را در کربلا با هم مرور می کنیم:

در مسیر راه کوفه، ابا عبدالله عَلِيهِ السَّلَامُ پس از برخورد با فرزدق و آگاهی از اوضاع کوفه، فرمود:

همواره کار دست خدا بوده و هست. اگر قضای الهی بر چیزی نازل شود که دوست داریم و می پسندیم، خدا را بر نعمت هایش سپاس می گوئیم و اگر قضای الهی میان ما و امیدمان فاصله انداخت، باز هم از کسی که نیتش حق و شیوه اش تقوا باشد دور نیست (که آن را پسندد). (1)

شعار «رِضَا لِلَّهِ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ» از کلمات نورانی امام و خاندان او در این سفر بود. این کلام را هم هنگام خروج از مکه به سمت کربلا در ضمن خطبه ای بیان فرمود، (2) هم واپسین کلماتی بود که در قتل گاه از حنجر خونین آن امام شنیده شد که «الهِی رِضَى بِقَضَائِكَ.» خواهر خویش را نیز به تسلیم و رضا دعوت می کرد «ارِضَى بِقَضَاءِ اللَّهِ» تا پس از شهادتش بی تابی و نارضایی از خود نشان ندهد. وقتی هم که می خواست از مدینه خارج شود، هنگام وداع با قبر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از خداوند طلب کرد که آن چه که رضای تو است، برایم انتخاب کن: اسئَلُكَ ... ما اخْتَرْت مِن أَمْرِي هَذَا مَا هُوَ لَكَ رِضَى.» (3) این روحیه ی معنوی در سایر عاشوراییان هم بود. حضرت مسلم بن عقیل در کوفه وقتی گرفتار شد، باز دم از رضای الهی می زد و به داوری خدا راضی بود و در هر حال، خدا را حمد می گفت. (4)

سیدالشهدا عَلِيهِ السَّلَامُ وقتی به کربلا می رفت، به سرانجام و سرنوشت ماجرا راضی بود، هر چه را که خدا مقدر کرده باشد برای خود «خیر» می دید و می فرمود:

چه کشته شویم، چه پیروز گردیم، آن چه را خدا بر ایمان مقدر کرده باشد، آن را خیر می بینیم. (5)

رضای عبد از خدا و رضای خدا از عبد، اوج این کمال است؛ پسند دو جانبه و رضای از هر دو سو در متون زیارت نامه هم به این مقام و مرتبه شهادی کربلا اشاره و ارج نهاده شده است.

در زیارت نامه حضرت مسلم عَلِيهِ السَّلَامُ آمده است: شهادت می دهم که تو اقامه ی نماز و زکات کردی و جهاد کرده، به شهادت رسیدی در حالی که خداوندت از تو راضی بود «لَقَيْتَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَهُوَ

ص: 236

1- موسوعة کلمات الامام الحسين، ص 226.

2- همان، ص 328.

3- موسوعة کلمات الامام الحسين، ص 287.

4- وقعة الطف، ص 139.

5- اعيان الشيعه، ج 1، ص 597

عَنْكَ رَاضٍ» (1) در زیارت نامه ی هانی می خوانیم که جان خویش را در راه رضای الهی فدا کردی (بَدَلْتَ نَفْسَكَ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَ مَرْضَاتِهِ). در همین متن، به رضایت خدا از او هم اشاره شده است.

این که یک انسان به مقامی برسد که خشم و رضای او خشم و رضای خدا باشد، مقام والاتری است. سیدالشهدا عَلِيهِ السَّلَامُ، با این وصف در زیارت مطرح شده است: يَا مَنْ رِضَاؤُهُ مِنْ رِضَى الرَّحْمَانِ وَ سَخَطُهُ مِنْ سَخَطِ الرَّحْمَانِ. (2)

خاندان امام عَلِيهِ السَّلَامُ نیز چنین بودند و پیش آمدهای ناگوار کربلا را به حساب خدا گذاشته به امید اجر او، آن ها را تحمل می کردند و همه را «زیبا» می دیدند. این کلام حضرت زینب سَلَامُ اللَّهُ عَلَيْهَا است که وقتی در مجلس ابن زیاد در کوفه، والی مغرور با طعنه خطاب به آن بانوی قهرمان گفت: کار خدا را با برادر و خاندانت چگونه دیدی؟ زینب کبری سَلَامُ اللَّهُ عَلَيْهَا پاسخ داد: جز زیبایی چیزی ندیدم؛ «ما رأيتُ إلاَّ جَمِيلاً» و این سخن به شدت والی کوفه را عصبانی ساخت.

کار برای رضای خدا داشتن مرتبه ی «رضا»، سرمایه ی عظیمی است که هم وجدان انسان ها را همواره آرام و خرسند می سازد، هم امیدآفرین و حرکت زا است و هم ایجاد انگیزه ی قوی می کند. ملت ایران در سال های پس از انقلاب و جنگ، به خاطر رضای الهی به میدان رفتند و از شهادت استقبال کردند. بستگان و خانواده های شهدا و جانبازان هم با روحیه رضامندی، تحمل مشکلات کردند. امام خمینی (ره) فرمود: کسی که دنبال حق می رود و برای رضای خدا کار می کند، نباید به فکر این باشد که به او چه گفته اند، یا چه می گویند؛ باید خدا را در نظر بگیرد و برای خدا کار کند، هر کس هر چی می خواهد بگوید. (3)

در زمینه ی افزایش قدرت روحی برای تحمل سختی ها و شهادت ها هم فرمود:

ملتی که برای رضای حق تعالی انقلاب کرد و برای ارزش های معنوی و انسانی به پا خاسته است، چه باک دارد از شهادت عزیزان و آسیب دیدن نور چشمان و تحمل سختی ها؟ (4)

ص: 237

1- مفاتیح الجنان، زیارت حضرت مسلم، ص 402.

2- زیارت مطلقه امام حسین علیه السلام، ص 4260 (زیارت ششم).

3- صحیفه نور، ج 19، ص 142.

4- همان، ص 276.

در لغت: تسلیم مأخوذ از سلام از نام های خداوند از آن رو که بری از عیب و نقص است، گردن نهادن، راضی شدن، سلام کردن، عافیت طلبیدن و دوری جستن از آفت و بلاست. (1)

تسلیم در اصطلاح، اطاعت از امر خدا، استقبال از قضا و اعتراض نکردن به مصایب و نامالایمات (2) و اخلاص در توحید است این معنای اصطلاحی، برگرفته از قرآن کریم و احادیث عَلَیْهِ السَّلَامُ است و با اصطلاحاتی از قبیل رضا و تفویض قرابت دارد.

در قرآن، کلمه ی تسلیم دو بار به معنای گردن نهادن به امر خدا و رسول (3) و یک بار به معنای تحیت و تعظیم (4) به کار رفته است. همچنین این معنای در ترکیباتی از ریشه «سَلَّمَ» فراوان به کار رفته است.

تسلیم محض بودن حضرت ابراهیم عَلَیْهِ السَّلَامُ در برابر تقدیر الهی

صبر و شکیبایی در مصایب و تسلیم در برابر مقدرات الهی، انسان را به مقامی می رساند که حاضر است همه چیز را فدای خداوند متعال کند. حضرت ابراهیم عَلَیْهِ السَّلَامُ مصداق بارز دست یابی به این مقام است. قرآن کریم پس از بیان ابتلائات گوناگون برای حضرت ابراهیم عَلَیْهِ السَّلَامُ و موفقیت ایشان در صبر و شکیبایی و تسلیم، می فرماید: إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ

حضرت ابراهیم عَلَیْهِ السَّلَامُ صد در صد تسلیم اوامر الهی بود. قرآن کریم با بیان داستان ذبح حضرت اسماعیل عَلَیْهِ السَّلَامُ و سربلندی حضرت ابراهیم عَلَیْهِ السَّلَامُ در امتحان الهی، آن پیامبر را نمونه ی یک انسان مسلم معرفی می کند.

حضرت ابراهیم عَلَیْهِ السَّلَامُ اولادی نداشت و هنگام پیری خداوند متعال، حضرت اسماعیل عَلَیْهِ السَّلَامُ را به ایشان عطا کرد. پس از چند سال که اسماعیل عَلَیْهِ السَّلَامُ هنوز کودک خردسالی بود، خداوند متعال به حضرت ابراهیم عَلَیْهِ السَّلَامُ وحی کرد که این بچه و مادرش را به سرزمین خشک و بی آب و علف مکه ببر و در آن جا بگذار و برگرد. ابراهیم عَلَیْهِ السَّلَامُ نیز که تجسم تسلیم عملی بود، به فرمان الهی عمل کرد. وقتی

ص: 238

1- لسان العرب، ذیل «سَلَّمَ»؛ مجمع البحرین، ذیل «سَلَّمَ».

2- التعریفات، ج 1، ص 84 - 85.

3- سوره احزاب، آیه 22؛ سوره نساء آیه 65.

4- همان، آیه 56.

خواست زن و فرزند را تنها بگذارد، هاجر گفت: ما را به چه کسی می سپاری؟ حضرت ابراهیم پاسخ داد: به خداوند می سپارم. همین مقام تسلیم و رضا، باعث شد اوضاع به خوبی تغییر کند. به برکت تلاش این مادر و فرزند، چشمه ی زمزم پدیدار شد و مردم به سوی این سرزمین آمدند. پس از گذشت چند سال، به حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ دستور داده شد که به مکه برود و در آن جا با کمک اسماعیل که اینک جوان رشیدی شده بود، خانه کعبه را بسازد. البته خانه کعبه از زمان حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ به صورت اتاقکی موجود بود. حضرت ابراهیم آن اتاقک را خراب کرده و خانه ی کعبه را به شکل فعلی بنا کردند.

پس از ساخت کعبه، خطاب شد که حج به جا آورید. حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ و حضرت اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَامُ و هاجر حج به جا آوردند. موقع قربانی، به حضرت ابراهیم خطاب شد که باید فرزندت را به عنوان قربانی در راه خدا، ذبح کنی!

وقتی به حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ وحی شد که باید فرزندت را قربانی کنی، حضرت ابراهیم به اسماعیل گفت: یا بُنَى إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى» حضرت اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز پاسخ داد: يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ؛ در روایات آمده است به حضرت هاجر نیز خبر دادند و او گفت: در مقابل امر خدا و در مقابل عمل پیامبر خدا تسلیم هستم.

وقتی حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ به همراه اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَامُ به قربان گاه می رفتند، شیطان شروع به وسوسه کرد و رمی جمرات، حاصل و نماد مبارزه ی ابراهیم با وسوسه های شیطان است. شیطان وقتی دید از جانب ابراهیم راه به جایی نمی برد، به سوی هاجر رفت. هاجر نیز مانند شوهرش تسلیم محض اوامر الهی بود و به شیطان و وسوسه های او توجهی نکرد. وقتی ابراهیم به محلّ قربانی رسید، دست و پای اسماعیل را بست و کارد را تیز کرد. وقتی کارد را کشید، اثری نگذاشت و جبریل نازل شد و به او آفرین گفت: «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا سِيسَ گوسفندی را برای ذبح آورد.

پس از موفقیت در این امتحان و امتحانات سخت دیگر، که نشان از مقام رضا و تسلیم دارد، حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ به مقام امامت می رسند: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ».

یکی از درس های مهم زندگانی حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ آن است که باور قلبی نسبت به این حقیقت که: «هرچه در جهان رخ می دهد، دارای مصلحت تامه ی ملزمه و از روی حکمت است»، انسان را به مقام تسلیم و رضا می رساند.

بر این اساس، اگر کسی در رخدادی حکمت مقدرات الهی را ندانست یا درک نکرد، نباید به این بهانه از تسلیم در برابر آن سر باز زند.

اگر انسان بتواند در ابتلائات و مصایب، باور قلبی داشته باشد که آن بلا یا گرفتاری، بر وفق حکمت و به مصلحت اوست، دنیا و آخرت خود را آباد کرده است. چنان که اگر به چنین باوری نرسد و نتواند در برابر ابتلائات الهی تسلیم و راضی باشد، هم در دنیا، هم در آخرت بسیار ضرر می کند؛ زیرا در دنیا گرفتار بلا و مصیبت شده و زندگی خود را با سختی می گذراند و در آخرت نیز اجر و پاداشی نمی برد.

4-7-2 تسلیم و رضا، مانع سقوط

انسان باید برای رسیدن به مقام تسلیم و رضا، در همه حال؛ چه هنگام برخورداری از نعمت و چه هنگام نزول بلا و نعمت؛ شاکر باشد. اهل معرفت، ابتلائات را الطاف خفیه می دانند و الطاف خفیه را ارزش مندتر و کاربردی تر از الطاف جلیه می شمرند. چنین کسانی، از صبر و استقامت در الطاف خفیه، بهره برداری معنوی کرده، با نیل به مقام تسلیم و رضا، از سقوط و انحراف خود جلوگیری می کنند. اگر شیطان انسی و جَنّی پشت به پشت هم بخواهند، برای این افراد لغزشی ایجاد کنند، نمی توانند. قرآن کریم می فرماید: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ، إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ» (1).

شیاطین انسی و جَنّی کسانی را وسوسه و منحرف می کنند، که زیر پرچم الهی نباشند و به مقام رضا و تسلیم نرسیده باشند؛ و الا کسی که به مقام رضا و تسلیم رسیده، زندگی او سراسر الهی است و شیاطین در آن نقشی ندارند.

ص: 240

وقتی انسانی به چنین مقامی برسد، نظیر امیرالمؤمنین عَلِيهِ السَّلَامُ در مناجات خود با خداوند، پاسخ الهی را می شنود و این گفتگو، برای او از دنیا و آنچه در آن است، ارزشمندتر است.

مناجات شعبانیه امیرالمؤمنین عَلِيهِ السَّلَامُ یکی از مناجات های بسیار ارزش مند است که همه ی ائمه ی طاهرین عَلِيهِ السَّلَامُ آن را می خواندند. در این مناجات، امیرالمؤمنین عَلِيهِ السَّلَامُ از خداوند مقامی را می طلبند که انقطاع الی الله در آن به کمال برسد و هیچ کس و هیچ چیزی در دل نباشد. آن حضرت در مناجات خود زمزمه می کنند: خداوندا، به من حالتی عطا فرما که علاوه بر آن که من با تو مناجات می کنم، تو هم با من حرف بزنی و مناجات کنی.

«إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَرِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ الثُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحَنَا مُعَلِّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ إِلَهِي وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ وَ لَاحِظْتَهُ فَصَعِقَ بِجَلَالِكَ فَنَاجَيْتُهُ سِرًّا وَ عَمِلَ لَكَ جَهْرًا».

5-7-2 رضایت خدا انگیزه ی اصلی خودسازی

انگیزه ی اصلی خودسازی چیزی جز کسب رضایت الهی نیست. رضایت خداوند نهایت درجه ی کمال انسان مومن در زندگی است. رضایت دو طرفه ی انسان و خداوند نهایت آرزوی سالکان و عارفان است. رضی الله و رضوا عنه. بنابراین انسان برای رسیدن به مقام رضا، باید تلاش بکند.

رابطه ی خودسازی و رضایت خداوند

در مورد خودسازی، اول باید ببینیم انگیزه ی خودسازی چیست؟ اگر موضوع انگیزه روشن شد، راه برای خودسازی باز می شود. اگر ما هدف را خوب شناسایی کرده باشیم، راه رسیدن به هدف را هم پیدا خواهیم کرد. باید بررسی کنیم کسی که می خواهد خودسازی کند، در ذهنش چه می گذرد؟ چه چیزی باعث شده که به سمت خودسازی برود؟ هر کسی مطابق برداشت و شناختی که دارد، ممکن است با انگیزه ی خاصی به خودسازی روی بیاورد. یعنی سلیقه ها و برداشت ها و شناخت ها در این زمینه بسیار متفاوت است و هر کسی با رویکرد خاصی به موضوع نگاه می کند. به خاطر همین هم تعریف های زیادی از خودسازی می شود. هر کسی با نگاه خود سعی کرده تعریف خاصی از خودسازی ارایه کند.

یک وقت صحبت این است که انگیزه ی بنده و شما برای خودسازی چیست؟ یک وقت هم صحبت این است که انگیزه ی یک مسلمان مؤمنی که می خواهد با روی کرد دینی به خودسازی پردازد، چه باید باشد؟ صحبت این است که انگیزه صحیح خودسازی چیست؟ یا صحیح ترین انگیزه ای که بتواند در انسان شوق ایجاد کند چه باید باشد؟ به تعبیر دیگر بهترین انگیزه ی دینی برای یک فرد مسلمان چیست؟ از قرآن کریم استفاده می شود که بهترین انگیزه، کسب رضایت و محبت خداوند است. در این مرحله محبت دو طرفه ی انسان و خداوند مطرح است. انگیزه ی دینی برای اعمال و عبادات و هر کاری که یک انسان مومن انجام می دهد؟ رضایت و محبت خداوند است. موضوع نیت داشتن که در آموزه های دینی خیلی روی آن تأکید می شود هم چیزی جز این نیست.

نیت ما در تمام اعمال دینی مگر نباید قرب الهی باشد؟ خوب تا خدا از انسان راضی نباشد و تا انسان برای خدا دوست داشتنی نباشد، مگر می شود کسی به قرب او برسد. رضایت مندی و محبت خداوند نسبت به انسان دقیقاً همان عامل اصلی قرب انسان به خدا است. ما در حقیقت از طریق جلب رضایت و محبت خدا است که به خدا نزدیک می شویم.

اگر گفته شود، هدف خودسازی کمال است؟ یا سعادت است؟ باز فرقی نمی کند. راه رسیدن به کمال و سعادت انسان هم چیزی جز جلب رضایت و محبت خداوند نیست. اگر کسی بگوید: هدف رشد است؟ هدف شکوفایی انسان است؟ رسیدن به رشد و شکوفایی برای انسان بدون جلب رضایت و محبت خداوند حاصل نمی شود.

توحید هم به ما می آموزد که باید نگاه ما در خودسازی و هر رفتار دینی فقط خدا باشد. انگیزه باید فقط الهی باشد. بر اساس توحید هم انگیزه و هدف دینی یک انسان مسلمان و مومن جز جلب رضایت خداوند نیست.

حتی اگر کسی نگاه آخرت گرایانه داشته باشد و بگوید من نگاهم به دنیا نیست و فقط برای این که آخرت خوبی داشته باشم و در قیامت اهل نجات و بهشت شوم، خودسازی می کنم، رسیدن به چنین هدفی نیز جز با رضایت خدا و جلب محبت خداوند امکان پذیر نمی شود. موضوع رضایت مندی و همچنین جلب محبت خداوند، بهترین انگیزه و هدف را برای خودسازی به ما می دهد.

اصولاً یک انسان دینی کاری جز توجه به رضایت الهی ندارد. هر کاری که می‌کند به این می‌اندیشد که آیا خدای متعال از کرده‌ی من راضی است یا ناراضی؟ اگر راضی باشد، انجام می‌دهد و اگر راضی نباشد، ترک می‌کند. رضایت مندی یک استراتژی است. یک راهبرد است؟ تمامی روش‌هایی که بعداً آرایه می‌شود همه در راستای جلب رضایت خداوند باید سازمان‌دهی شود.

انسان مرضی خدا

ما در خودسازی باید به این بیندیشیم، که خداوند از چگونه انسانی راضی است؟ خصوصیات یک انسان دینی که توانسته به مقام رضا دست یابد و خدا را از خویش راضی کند، چیست؟ این خیلی مهم است. یعنی ما برای این که به روش خودسازی دست یابیم باید بتوانیم انسانی را مجسم کنیم که از هر جهت همان کسی است که خدا کارهایش را می‌پسندد و او را دوست دارد.

خدای متعال از کدام بنده‌های خود راضی است؟ چه کار کنیم که خدا از ما راضی شود؟ خداوند چگونه از بنده خودش راضی می‌شود؟

خصوصیات یک بنده‌ی واقعی خدا که توانسته به حد نصاب رضایت مندی برسد چه باید باشد؟ این جاست که بحث رضایت مندی و مقام رضا اهمیت پیدا می‌کند. ما به عنوان مقدمه باید اول این موضوع را بررسی کنیم و بعد وارد روش‌ها و تاکتیک‌ها شویم. چون خودسازی دقیقاً همان راه رسیدن به رضایت خدا است. انسان خودساخته در حقیقت همان انسانی است که خدا از او راضی شده و دوستش دارد.

در عرفان اسلامی، کرامت‌هایی که برای انسان مطرح می‌شود و اقتدار ولایی و توانایی‌ها همه از جانب خدا است و خدای متعال است که به هر که بخواهد کرامت عطا می‌کند. منتهی باید بدانیم کسی از این کرامت و اقتدار برخوردار می‌شود که توانسته قله رضایت خداوند را فتح کند.

خدای متعال به کسانی کرامت و عظمت می‌دهد که از او راضی است و او را دوست دارد. ما باید در این مسیر به رضایت و محبت خدا برسیم. اگر این مقصد حاصل شود، در حقیقت به همه چیز رسیده ایم. نجات و رستگاری و کمال و سعادت دنیا و آخرت انسان در گرو رضایت خدای متعال از انسان و رضایت انسان از خداوند است.

در قرآن کریم از رضای الهی به رضوان تعبیر شده است. رضوان، واژه ای است که نسبت به سایر مقامات معنوی، مقام والاتری دارد و دلیل این گفته، آیه ی شریفه ی 72 از سوره ی توبه است که می فرماید: در بین تمام مقاماتی که انسان می تواند در دستگاه الهی و در تقرب به خداوند کسب کند، مقام رضوان فوق آن هاست، چون واژه ی اکبر، صفت عالی است و از همه برتر و بالاتر است.

مرحوم علامه طباطبائی اظهار داشته است: معنای آیه ی شریفه «و رضوان من الله اکبر» این است که: خشنودی خدا از ایشان، از همه حرف ها بزرگ تر و ارزنده تر است. (1)

بندگان خدا وقتی به درجه ای از معرفت می رسند اگر بدانند در آن مرحله خداوند از آن ها راضی است، همین مقام رضایت خداوند از بندگان برایشان از بهشت و نعمت های جاوید برتر است. مرحوم علامه عقیده دارد: معرفت انسان نمی تواند رضوان الهی و حدود آن را درک کند، چون رضوان خدا محدود و مقدر نیست تا وهم بشر بدان دست یابد و شاید برای فهماندن این نکته بوده که کم ترین درجه ی رضوان خدا هر چه قدر هم کم باشد، از این بهشت ها بزرگ تر است؛ یعنی بزرگ ترین سعادت و رستگاری برای فرد عاشق و دوست دار خداوند این است که رضایت معشوق خود را جلب کند، بدون این که در صدد ارضای نفس خویش باشد.

7-7-2 تقابل رضایت خدا، با رضایت خود

بنابراین می بینیم که رضوان الهی در نقطه ی مقابل رضای شخصی و فردی قرار می گیرد. تمام انسان ها یک سلسله آرزوهای در سر می پروراند و آرمان هایی دارند، که برایشان بسیار مهم است. به گونه ای که رسیدن به آرزوهای خودشان را عین رضایت شخصی می دانند و وقتی به آرزوهای شان برسند مانند این است که تمام رضایت شخصی شان تأمین شده و دست نیافتن به بخشی از آرزوها و یا همه ی آن ها را خسارت شخصی تلقی می کنند. البته این منطق عرف مردم است در حالی که ممکن است حقیقت، چیزی غیر از این باشد. به عنوان نمونه باید به آیه ی 216 از سوره ی بقره اشاره کرد که می فرماید: «چه بسا چیزی را ناپسند می دانید و از آن اکراه دارید، در حالی که خیر شما در آن است

ص: 244

و چه بسا چیزی را دوست دارید، در حالی که شر شما در آن است و خداوند به آن آگاه است، در حالی که شما نمی دانید». لذا، می بینیم که در بیش تر موارد، میان تحقق آرزوهای انسان و ایجاد رضایت شخصی رابطه و نسبت مستقیمی وجود دارد، به گونه ای که آدمی به رضای فردی یا شخصی خود، به شدت وابسته است و همین وابستگی، انسان را آسیب پذیر می کند. بنابراین، می توان گفت، هر قدر آرزوهای انسان بیش تر باشد درجه ی آسیب پذیری او بیش تر است، هر قدر انسان آرزوهایش را محدود کند و آن ها را در حدی معقول و منطقی نگه دارد، آسیب پذیری او کم تر و محدودتر می شود.

حضرت امیر عَلِيهِ السَّلَامُ: هر که بدن خود را ناخشنود سازد پروردگارش را خشنود کند و هر که بدن خود را ناخشنود نکند پروردگارش را نافرمانی کرده باشد- حضرت امیر عَلِيهِ السَّلَامُ: با راحتی بدن و تأمین خواسته های جسمانی و پیروی از خواهش ها رضایت خدا تأمین نمی شود. بنابراین استغفار زیاد- صدقه دادن زیاد و انجام هر عمل خیر و مخالفت با هوا و هوس ها سبب رضایت خداوند می شود.

نقل شده که حضرت موسی عَلِيهِ السَّلَامُ عرض کرد: ای پروردگار، مرا به کاری، که خشنودی تو از من در آن است راهنمایی فرما تا بدان عمل کنم، خداوند به او وحی فرمود که همانا خشنودی من در ناخشنودی توست و تو بر آن چه ناخوشش داری صبر نتوانی کرد موسی عَلِيهِ السَّلَامُ عرض کرد: پروردگار، مرا به آن کار راهنمایی فرما. خداوند فرمود: خشنودی من در خرسندی تو به قضای من است.

8-7-2 آسیب زدایی از مقام رضایت

برای در امان ماندن از آسیب ها دو کار باید انجام شود: اول این که وابستگی های انسان به آرزوها و امیال کم شود. همان طوری که می دانیم جوانان آرزوهای زیادی دارند، ولی وقتی از سن «جوانی به سن پختگی و سن عقلی یعنی 40 سالگی می رسند، آرزوها در محدوده ی منطقی و معقول خودش قرار می گیرد و مقداری محدودتر می شود. دوم این که انسان، رشته ی ارتباط آرزوهای خودش را به چیزی غیر از رضایت شخصی خودش، یعنی رضایت ذات اقدس الهی متصل کند. اگر این دو کار انجام شود، آسیب پذیری ها کاهش می یابد.

رضایت خداوند تعالی، مراتبی دارد که رتبه های آن وابسته به درجات تقرب و تشبه به خدای متعال از طریق عبودیت و بندگی است، هر درجه ای از عبودیت متضمن درجه ای از قرب است و نیز رضایت متناسب با آن درجه را به همراه دارد.

روش های کلی کسب رضایت

1- هماهنگی تکوینی با هستی و سنت های حاکم بر هستی و صفات خدای متعال.

2- هماهنگی تشریحی با اراده ی خداوند که از طریق انبیا و وحی به انسان رسیده است که در انجام وظایف دینی خلاصه می شود.

10-7-2 راه کار اصلی کسب رضایت الهی

راه کار اصلی کسب رضایت الهی، انجام وظایف شرعی است. هر آن کس در این وادی، از جهت کمیت و کیفیت عبادت بیش تر موفق شود بیش تر تحصیل رضای الهی نموده است؛ زیرا بیش تر فرمان آورنده آن وظایف یعنی فرمان خدای سبحان را لباس عمل پوشانیده، بیش تر او را از خویش راضی نموده است.

مراد از وظایف شرعی، اساسی ترین و مهم ترین آن است: یعنی انجام واجبات و ترک محرمات. در همین باب است این حدیث شریف: عن ابی حمزه الثمالی قال: قال علی بن الحسین عَلَیْهِ السَّلَامُ: من عمل بما افترض الله علیهم، فهو [من] خیر الناس. امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: هر کس به آن چه که خدا بر او واجب کرده عمل نماید، او از بهترین مردم می باشد. (1) و واضح است کسی که با فعل واجبات و ترک محرمات بهترین مردم شده باشد از منظر خدای سبحان و ائمه هدی عَلَیْهِمُ السَّلَامُ پسندیده ترین مردم است. اگر در این وادی کسی موفق شد حتی این وسوسه ی قلبی که شاید خدا و ائمه ی هدی عَلَیْهِمُ السَّلَامُ از من راضی نباشند که خود، صفای دل را به هم می زند و آدم بی صفا مورد رضایت حق تعالی نیست. بنابراین با انجام هر چه دقیق تر واجبات و ترک محرمات باید آن وسوسه قلبی را نیز از دل زدود.

ص: 246

مرتبه ی بعدی کسب رضایت الهی، انجام مستحبات و ترک مکروهات است. سالک با رسیدن به این مقام به وادی عشق و محبت حق وارد می شود و از محبتین بلکه محبوبین او خواهد بود.

الف- موجبات رضای خدا

پیرامون موجبات رضایت خداوند و نشانه های راضی بودن خدا از خلق، نکات مختلفی در روایات مطرح گردیده است.

1- مخفی بودن موجبات خشنودی خدا؛ در روایتی از حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلَامُ نقل شده که خدای تبارک و تعالی چهار چیز را در دل چهار چیز نهفته است: خشنودی خود را در طاعتش نهفته است، پس هیچ طاعتی را کوچک نشمارید؛ زیرا بسا که آن طاعت با خشنودی خدا همراه باشد و توبی خبر باشی - برای کسب رضایت الهی هر کار خیر و پسندیده را انجام دهید ولو کوچک باشد، زیرا احتمال دارد رضایت الهی با او کسب شود. 2- سه چیز است که بنده را به خشنودی خدا می رساند: استغفار زیاد، فروتنی و صدقه دادن زیاد

3- در نتیجه راضی و تسلیم بودن در برابر قضای الهی ولو برخلاف میل انسان باشد خشنودی خدا را در پی دارد.

ب- نشانه های رضای خدا

1- روایت شده که موسی عَلَیْهِ السَّلَامُ گفت: پروردگارا مرا از نشانه ی ناخشنودی خود از بنده ات خبر ده خدای تعالی به او وحی فرمود: هر گاه دیدی که من بنده ام را برای طاعت خود آماده و از معصیتم روی گردان می کنم، این نشانه خشنودی من است.

2- در روایتی از پیامبر اسلام عَلَیْهِ السَّلَامُ آمده: نشانه ی خشنودی خدا از خلقش، ارزانی نرخ ها و دادگری فرمانروایشان است و نشانه ی خشم خدا بر خلقش، ستم گری فرمانروایشان گرانی نرخ هاست.

3- و نیز آمده است که نشانه خشنودی خدا سبحان از بنده خرسندی او است به آن چه خدای سبحان به سود و زیان او مقدم فرموده است. حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: اگر راضی به مقدرات الهی بود نشانه رضایت خداوند است.

4- در کلامی از حضرت امیر عَلِيهِ السَّلَام آمده: خشنودی خدای سبحان قرین طاعت او است. و در یک کلام اگر انسان تسلیم خدا باشد در این صورت خدا از او راضی است.

ج- پاداش کسب رضایت الهی

مقام «رضوان»، از بزرگ ترین مواهب و مقاماتی است که خداوند به مؤمنان و مجاهدان می بخشد و این رضوان چیزی غیر از باغ های بهشت و نعمت های جاویدان و غیر از رحمت گسترده پروردگار است و رضوان من الله اکبر.

هیچ کس نمی تواند آن لذت معنوی و احساس روحانی را که به یک انسان به خاطر جلب رضایت و خشنودی خدا به او دست می دهد توصیف کند. رضایت خدا از همه برتر و بزرگ تر است. قرآن کریم اسماعیل عَلِيهِ السَّلَام را با صفت «مرضی» توصیف نموده است وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا⁽¹⁾؛ و همواره مورد رضایت پروردگارش بود. این در واقع اشاره به این حقیقت است، که او در کل برنامه هایش رضایت خدا را جلب کرده است.

اصولاً نعمتی از این بالاتر نیست که معبود و مولا و خالق انسان از او راضی و خشنود باشد به همین دلیل در بعضی از آیات بعد از آن که نعمت بهشت جاویدان را برای بندگان خاص خدا بیان می کند در پایان می گوید: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ خداوند از آن ها خشنود و آن ها نیز از او خشنود خواهند بود و این فوز عظیم و رستگاری بزرگی است. این نشان می دهد تا چه اندازه این رضایت دو جانبه واجد اهمیت است (رضایت پروردگار از بندگان و رضایت بندگان از پروردگار).⁽²⁾

زیرا ممکن است انسان غرق عالی ترین نعمت ها باشد، ولی هنگامی که احساس کند، مولی و معبود و محبوب او از او ناراضی است، تمام آن نعمت ها و مواهب در کامش تلخ می گردد و نیز ممکن است انسان واجد همه چیز باشد، ولی به آن چه دارد راضی و قانع نباشد، بدیهی است آن همه نعمت با این روحیه او را خوش بخت نخواهد کرد و ناراحتی مرموزی دائماً او را آزار و شکنجه می دهد و آرامش روح و روان را که از بزرگ ترین مواهب الهی است از او می گیرد.

ص: 248

1- سوره مریم، آیه 55.

2- سوره مائده، آیه 119.

علاوه بر این، هنگامی که خدا از کسی خشنود باشد، هر چه بخواهد به او می دهد و هنگامی که هر چه خواست به او داد او نیز خشنود خواهد شد و رضایت دو طرفه میان او و خدای متعال برقرار می شود. نتیجه این که، بالاترین نعمت این است که خداوند از انسان خشنود و او نیز از خدایش راضی باشد.

قابل ذکر است که در ادامه ی آیه، و رضوان من الله اکبر، آمده است که: رضوان الهی حقیقت هر رستگاری بزرگی است. مرحوم خواجه نصیر، در اوصاف الاشراف، صفحه 67، نوشته: دربان بهشت را رضوان نامیده اند، از آن رو که رضا باب الله اعظم است یعنی اگر کسی به مقام رضا برسد، به بهشت رسیده است و در هر چه می نگرد نوررحمت الهی را می بیند؛ یعنی کم ترین پاداشی که افراد واصل شده به مقام رضوان دارند، این است که وقتی به پدیده های هستی می نگرند، با نور خدا پدیده های هستی را می بینند و این، بینش عمیقی است که انسان می تواند به عنوان یکی از آثارش به آن عنایت داشته باشد.

11-7-2 رضایت انسان از خداوند

به طور کلی، رضا به معنای خشنودی و ثمره ی محبت انسان به ذات اقدس الهی است. یعنی این که خداوند متعال از انسان راضی باشد، این مقام بسیار بزرگ است. ولی اهل حقیقت مطلوب شان این بوده تا به مرحله ای برسند که از خداوند متعال راضی باشند. آیه ی 119 سوره مائده می فرماید: خداوند از این گونه انسان ها راضی است و آن ها هم از خدا راضی هستند. همچنین مرحوم خواجه نصیر در رساله اوصاف الاشراف (صفحه 66-67) نوشته: رضای خداوند از بنده اش آن گاه حاصل می شود که رضای بنده از خدای بزرگ حاصل شود. وی نقل کرده که یکی از بزرگان، 70 سال عمر کرد و در مدت عمر هرگز نگفت که «کاش فلان چیز انجام می شد و یا فلان چیز انجام نمی شد» که این در واقع نشانه روح رضایت است که در یک بنده، در اوج درجات معنوی، می تواند به وجود بیاید.

«مرحوم خواجه نصیر» نقل کرده است: از بزرگی پرسیدند، که از مقام رضا در خود چه اثری یافته ای؟ او گفت: از مرتبه ی رضا چیزی به من نرسیده است؛ ولی اگر از وجود و جسم من، پلی بر روی دوزخ بسازند و خلائق اولین و آخرین را بر آن پل عبور دهند و به بهشت رسانند و مرا تنها در دوزخ کنند، هرگز در دل من، خاطری خطور نمی کند که چرا بهره ی من این است و بهره ی دیگران آن

است. در واقع این نمونه هایی از بیان رضایت الهی است که اگر انسان به آن مرحله برسد که واقعاً تسلیم محض پروردگار باشد و صبر و پایداری در برابر مشکلات در او مشاهده شود، می توان به معنا و مفهوم رضای الهی رسید.

12-7-2 آثار تسلیم در مقابل مشیت الهی

1- فراهم شدن زمینه ی بهره گیری از هدایت و بشارت قرآن

وَلَنْبَلُوَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ؛ (1)

2- دست یابی به هدایت خاص الهی‌مَن یُرِدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأْتَمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَيَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ؛ (2)

3- پدید آمدن ابزارهای معنوی، جهت ساده سازی تحمّل سختی ها و مصایب

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ؛ (3)

4- بسترسازی استجابت دعا

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبِّتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛ (4)

5- انفاق عاشقانه

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيَّ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ؛ (5)

6- احسان و صلّه ی رحم

ص: 250

1- سوره بقره، آیه 155.

2- سوره انعام، آیه 125.

3- سوره توبه، آیه 51.

4- سوره احقاف، آیه 15.

5- سوره حج، آیه 34.

فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ؛ (1)

7- انصاف

وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ؛ (2)

8- تصدیق معارف ناب دینی

«وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا- وَإِذَا لَا تَأْتِيهِمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا- وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» (3)

13-7-2 تسليم و رضا در روایات

حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرماید: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَتَبَتِ اللَّهُ تَعَالَى لِطَائِفَةٍ مِنْ أُمَّتِي أَجْنِحَةً فَيَطِيرُونَ مِنْ قُبُورِهِمْ إِلَى الْجَنَّةِ يَسِرُّونَ فِيهَا وَيَتَنَعَّمُونَ كَيْفَ شَاءُوا فَتَقُولُ لَهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَلْ رَأَيْتُمْ الْحِسَابَ فَيَقُولُونَ مَا رَأَيْنَا حِسَابًا فَيَقُولُونَ هَلْ جُزْتُمْ الصِّرَاطَ فَيَقُولُونَ مَا رَأَيْنَا صِرَاطًا فَيَقُولُونَ هَلْ رَأَيْتُمْ جَهَنَّمَ فَيَقُولُونَ مَا رَأَيْنَا شَيْئًا فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ مِنْ أُمَّةٍ مَنْ أَنْتُمْ فَيَقُولُونَ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ص فَيَقُولُونَ نَشَدْنَاكَ اللَّهُ حَدِيثُونَا مَا كَانَتْ أَعْمَالُكُمْ فِي الدُّنْيَا فَيَقُولُونَ حَصَّ لِمَتَانِ كَانَتَا فِينَا فَبَلَّغْنَا اللَّهُ هَذِهِ الدَّرَجَةَ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ فَيَقُولُونَ وَ مَا هُمَا فَيَقُولُونَ كُنَّا إِذَا خَلَوْنَا نَسْتَجِي أَنْ نَعْصِيَهُ وَ نَرْضَى بِالْيَسِيرِ مِمَّا قُسِمَ لَنَا فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ حَقٌّ لَكُمْ هَذَا؛ فردای قیامت خداوند برای گروهی از امت من دو بال قرار می دهد که از قبورشان به سوی بهشت پرواز می کنند در حالی که خوشحال اند و منتعم از هر چه می خواهند. ملائکه الله از آنان سوال می پرسند آیا شما حساب دیده اید می گویند نه ما حسابی ندیده ایم باز می پرسند آیا صراط دیده اید؟ می گویند ما صراطی ندیده ایم. خلاصه می پرسند جهنم دیده اید؟ می گویند ما هیچ ندیده ایم. ملائکه سؤال می کنند از امت کدام پیامبر هستید می گویند ما از امت پیامبر رحمت حضرت محمد صلی الله علیه و آله هستیم می گویند در دنیا چه کردید که به این مقام رسیده اید؟ می گویند ما در دنیا دو خصلت در وجودمان بود. می پرسند آن دو چیست؟ می گویند اول این که ما هر وقت به خلوت

ص: 251

1- سوره محمد، آیه 22.

2- سوره زمر، آیه 17.

3- سوره نساء، آیه 66، 67 و 68.

می رسیدیم و زمینه ی گناه برای ما وجود داشت حیا می کردیم از محضر خدا و گناه نمی کردیم، دوم این که راضی به آن چه خداوند برای ما قسمت و مقدر کرد بودیم. (1)

حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ رَضِيَ مِنَ اللهِ بِالْقَلِيلِ مِنَ الرِّزْقِ، رَضِيَ اللهُ مِنْهُ بِالْقَلِيلِ مِنَ الْعَمَلِ؛ هر کس به کمی رزق از طرف خدا راضی باشد، خداوند هم به کمی عمل او راضی است. (2)

بزرگ ترین فساد

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَعْظَمُ الْفَسَادِ أَنْ يُرَضِيَ الْعَبْدُ بِالْغَفْلَةِ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى وَ هَذَا الْفَسَادُ يَتَوَلَّدُ مِنْ طُولِ الْأَمَلِ وَ الْحِرْصِ وَ الْكِبَرِ؛ بزرگ ترین فساد این که بنده به غفلت از خدای متعال راضی باشد و این فساد، از درازی آرزو و حرص و تکبر متولد می شود. (3)

معرفت منشأ رضایت

بَيْنَمَا مُوسَى يَمْشِي عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ إِذْ جَاءَ صَيَادٌ فَخَرَّ لِلشَّمْسِ سَاجِدًا وَ تَكَلَّمَ بِالشَّرِكِ ثُمَّ أَلْقَى شَبَكَتَهُ فَأَخْرَجَهَا مَمْلُوءَةً فَأَعَادَهَا فَأَخْرَجَهَا مَمْلُوءَةً ثُمَّ أَعَادَهَا فَأَخْرَجَ مِثْلَ ذَلِكَ حَتَّى أَكْتَفَى ثُمَّ مَضَى ثُمَّ جَاءَ آخَرَ فَتَوَضَّأَ ثُمَّ قَامَ وَ صَلَّى وَ حَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ أَلْقَى شَبَكَتَهُ فَلَمْ تُخْرَجْ شَيْئًا ثُمَّ أَعَادَ فَلَمْ تُخْرَجْ شَيْئًا ثُمَّ أَعَادَ فَخَرَجَتْ سَمَكَةٌ صَغِيرَةٌ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ انْصَرَفَ فَقَالَ مُوسَى يَا رَبِّ عَبْدُكَ جَاءَ فَكَفَّرَ بِكَ وَ صَلَّى لِلشَّمْسِ وَ تَكَلَّمَ بِالشَّرِكِ ثُمَّ أَلْقَى شَبَكَتَهُ فَأَخْرَجَهَا مَمْلُوءَةً ثُمَّ أَعَادَهَا فَأَخْرَجَهَا مَمْلُوءَةً ثُمَّ أَعَادَهَا فَأَخْرَجَ مِثْلَ ذَلِكَ حَتَّى أَكْتَفَى وَ انْصَرَفَ وَ جَاءَ عَبْدُكَ الْمُؤْمِنُ فَتَوَضَّأَ وَ أَسْبَغَ الوُضُوءَ ثُمَّ صَلَّى وَ حَمِدَ وَ دَعَا وَ أَثْنَى ثُمَّ أَلْقَى شَبَكَتَهُ فَلَمْ يَخْرُجْ شَيْئًا ثُمَّ أَعَادَ فَلَمْ يَخْرُجْ شَيْئًا ثُمَّ أَعَادَ فَأَخْرَجَ سَمَكَةً صَغِيرَةً فَحَمِدَكَ وَ انْصَرَفَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا مُوسَى انْظُرْ عَنْ يَمِينِكَ فَنَظَرَ مُوسَى فَكَشَفَ لَهُ عَمَّا أَعَدَّهُ اللَّهُ لِعَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ فَنَظَرَ ثُمَّ قِيلَ لَهُ يَا مُوسَى انْظُرْ عَنْ يَسَارِكَ فَكَشَفَ لَهُ عَمَّا أَعَدَّهُ اللَّهُ لِعَبْدِهِ الْكَافِرِ فَنَظَرَ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ [تَعَالَى] يَا مُوسَى مَا نَفَعَكَ هَذَا مَا أَعْطَيْتَهُ وَ لَا صَرَّ هَذَا مَا مَنَعْتَهُ فَقَالَ مُوسَى يَا رَبِّ حَقٌّ لِمَنْ عَرَفَكَ أَنْ يُرَضِيَ بِمَا صَنَعْتَ؛ روزی حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر ساحل دریا قدم

ص: 252

1- بحار الانوار، ج 100، ص 25.

2- امالی طوسی، ص 405.

3- مصباح الشریعه، ص 107.

می زد، دید يك نفر شکارچی آمد و به عنوان سجده برای خورشید بر زمین افتاد و سخنانی مشرکانه گفت، سپس تور ماهی گیری خود را به دریا انداخت و (پس از لحظه ای) آن را پُر از ماهی بیرون آورد؛ و دو مرتبه به دریا انداخت و همانند اول پُر از ماهی بیرون آورد، همچنین مرتبه سوّم تا آن که احساس کفایت کرد و رفت.

سپس شخص دیگری آمد، وضو ساخت و نماز خواند و پس از حمد و ثنای خدا، تور خود را به دریا انداخت و چیزی در آن نیامد، مرتبه دوّم نیز انداخت و چیزی عایدش نشد، تا مرتبه سوّم يك ماهی کوچکی به تور افتاد (آن را بیرون آورد و) شکر و سپاس به جای آورد و رفت. حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ اظهار داشت: ای پروردگار! آن بنده ات آمد و به تو کفر گفت و برای خورشید عبادت کرد و سخن شرك بر زبان جاری نمود و تور خود را به دریا انداخت و پُر از ماهی بیرون کشید، تا سه مرتبه چنین کرد و تورش پُر از ماهی گشت و احساس بی نیازی کرد و رفت؛ و این بنده ی مؤمن آمد، وضو ساخت و نماز خواند و پس از حمد و ثنا، تور خود را به دریا انداخت و چیزی عایدش نگشت، تا مرتبه سوّم که يك ماهی كوچك گرفت و شکر تو را به جای آورد رفت!! خداوند به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ وحی فرستاد: ای موسی! به سمت راست خود نگاه کن، هنگامی نگاه کرد آن چه را که خداوند برای بنده ی مؤمن آماده و مهیا نموده بود آشکار شد، سپس به موسی گفته شد: سمت چپ خود را نگاه کن، همین که نگاهش افتاد آن چه را که برای بنده کافر آماده گشته بود ظاهر گشت. سپس خداوند فرمود: ای موسی! آن چه را به این کافر دادم، سودی برایش ندارد؛ و آن چه از دیگری منع نمودم ضرری برایش نخواهد داشت. حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ای پروردگار! حقّ است که هر که تو را شناخت راضی و خوشنود باشد به آن چه که انجام می دهی. (1)

رضایت خدا در گرو رضایت اهل بیت

وَهُوَ قَوْلُهُ: إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى - وَ لَسَوْفَ يَرْضَى عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع [و يَرْضَى عَنْهُ] إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَغْضَبُ لِبُغْضِكَ، وَ يَرْضَى لِرِضَاكَ، وَ يَعْفُو عِنْدَ عَفْوِكَ، وَ يَسْطُو عِنْدَ سَطْوَتِكَ. (2) إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ

ص: 253

1- مؤمن کیست، ص32.

2- تفسیر قمی، ج2، ص426.

يَغْضَبُ بِغَضَبٍ فَاطِمَةً وَيَرْضَى لِرِضَاهَا. (1) رضا الله رضانا اهل البيت، نصبر على بلائه، و يوفينا اجر الصابرين. (2)

رأس طاعت

رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الصَّبْرُ وَالرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ الْعَبْدُ أَوْ كَرِهَ وَلَا يَرْضَى عَبْدٌ عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهُ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ. (3) در واقعه ی عاشورا، سالار شهیدان علیه السلام تحصیل رضای الهی را به زیبایی به تصویر کشید و درس بزرگی به مؤمنین داد که در چه شرایطی می توان رضای خدا را تحصیل کرد چنان خود را در محضر خدا می دید و نگاه خدا را احساس می کرد که تمام مصایب بر حضرت سهل و آسان گردید. حضرت تمام وجود خود را غرق خدا می دید و فنا در خدا شده بود که غیر از خدا هیچ چیزی نمی دید لحظه لحظه زندگی خود را مدیون خدا می دید هیچ استقلالی برای خود در نظر نگرفته بود.

مرحوم ملا احمد نراقی (ره) در مثنوی طاقدیس، داستانی را در باب تحصیل رضای خدا بیان می دارد که بیانش خالی از لطف نیست. داستان از این قرار است که روزی همسایه ی ارباب لقمان یک سبد میوه برایش آورد ارباب لقمان را صدا زد گفت بیا کنارم بنشین و از این میوه ها تناول کن لقمان حکیم شروع کرد به خوردن میوه اما چنان با اشتها و انبساط می خورد که اربابش به طمع افتاد که او نیز از این میوه ها بخورد شروع کرد به خوردن میوه وقتی به دهن برد آن را تلخ و بد مزه یافت یکی دیگر را امتحان کرد آن نیز چنین بود رو کرد به لقمان و از او پرسید آیا این میوه هایی که تو می خوری هم تلخ است؟ لقمان پاسخ داد بله گفت پس چرا این چنین با اشتها می خوری تا جایی که مرا به طمع انداختی لقمان پاسخ داد ارباب من سال ها از دست شما شیرینی خوردم و کام مرا با لطف و مرحمت خود شیرین کردی کی روا باشد که به خاطر یک بار تلخی رو در هم بکشم و ناراحت شوم؟ سزاوار نیست چنین کنم.

ص: 254

1- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 47.

2- غمنامه کربلا، ص 87.

3- اصول کافی، ج 2، ص 60

میوه ای چند از کوار آن ذوالمنن *** داد لقمان را به دست خویشتن
گرچه انعام تو جان پرور بود *** گر زدست خود دهی خوشتر بود
بلکه تیغ از دست تو بر سر مرا *** خوب تر از تاج و از افسر مرا
زخم از دستت زمرهم خوب تر *** زهر از تریاق جان محبوب تر
خورد لقمان میوه را با نشاط *** هر یکی خوردی فزودی انبساط
از نشاطی کز جبین او نمود *** خواجه را میوه صد رغیبت فزود
چون یکی زان میوه برد اندر دهن *** شد مذاق خواجه زان تلخ و دژن
دیگری برداشت دیدش تلخ تر *** طعم حنظل پیش طعمش نی شکر
یک گوارا میوه ای در آن کوار *** می ندید آن خواجه بهر خواجه بار
گفت لقمان را که ای شمع و ثاق *** چون فرو بردی تو این زهر از مذاق
ای عجب این زهر خوردی چون *** نی بر ابرو چین و نی بر رخ اثر
چون چشیدی با نشاط این صبر را *** آفرین بر طاقت و این صبر را
گفت لقمان سالیان بس دراز *** من شکرها خوردم از دستت به ناز
گر یکی تلخی از آن دستان چشم *** کی روا باشد که رو درهم کشم
کام من شیرین از آن کف سال هاست *** لحظه ای هم تلخ اگر باشد رواست
خورده ام شیرینی از دستت مدام *** گوی یک تلخی خورم زا ای همام
بس حلاوت از تو در کامم بود *** زهر اگر آن جا رسد شیرین شود
این دهانم از تو شد کان شکر *** حنظلی بخشد، کجا آن جا اثر؟

آری حضرت اباعبدالله الحسین عَلَیْهِ السَّلَامُ که تمام وجودش را غرق در خدا می بیند تفضل و الطاف الهی را که مشاهده می کند شاید حیا کند در مقابل خداوند به خاطر این همه نعمت های بی شماری که به ایشان ارزانی داشته بخواند به خاطر این واقعه، رو در هم بکشد و اعتراض کند.

درس دیگری که سالار شهیدان حضرت ابوعبدالله الحسین علیه السلام به ما آموخت درس شکرگزاری است، آن هم در سخت ترین شرایط و لحظات. از نقاط بسیار درخشان حیات حضرت امام حسین علیه السلام مرتبه ی والای شکرگزاری نسبت به خداوند بزرگ و نعمت های بی کرانی که او عطا فرموده، هست.

برای ترسیم این حقیقت، از پنجاه و هفت سال زندگی مقدّس آن بزرگوار تنها شب آخر عمر حضرتش را مورد نظر قرار داده و به آن شب حسّاس بی نظیر می نگریم. که آخرین شب عمر آن سرور بود، شبی پر التهاب شبی بود که در محاصره ی کامل دشمنان قرار داشت و دشمن از خدا بی خبر، انواع خباثت ها را اعمال کرده بود. گرفتاری ها و عوامل نگران کننده، از جمله، بحران حال زنان، دختران و کودکان و وضع ناخوشایند فعلی آن ها و نیز آتیه پر از نگرانی آنان همه به قلب مبارک آن حضرت هجوم آورده بود. پس، حضرت امام حسین علیه السلام، را در غم بارترین شب های عمر بنگریم. آن بزرگوار، در همین شرایط فوق العاده و بی سابقه، سخنانی دارند که امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: «من به آن حضرت نزدیک شدم تا بشنوم که به یاران و نزدیکان چه می گویند، در حالی که خود دچار کسالت بودم، پس شنیدم که به اصحاب خود می فرمود: اثنی علی الله احسن الثناء و احمده علی السراء و الصّراء.

ثنا می گویم خدای بزرگ را به بهترین ثنا. حمد و سپاس می کنم خدا را بر تمامی حالات، از راحتی و ناراحتی، خوشی و ناخوشی و بعد فرمودند: اللهم انی احمدک علی ان اکرمتنا بالتبوه و علمتنا القرآن وفقهتنا فی الدین و جعلت لنا اسماعاً و ابصاراً و افئده فاجعلنا من الشاکرین. (1)

بار خدایا! تو را حمد و ستایش می کنم بر این که ما را با تبوت سرافراز فرموده، گرمی داشتی و به ما قرآن را تعلیم دادی و ما را در دین، فقیه و دانا فرمودی، برای ما گوش ها، چشم ها و قلب ها قرار دادی، پس ما را از شاکرین قرار ده.

ص: 256

قابل توجه است که در میان حلقه‌ی محاصره‌ی بلا و گرداب رنج و ابتلا، حمد خدا می‌کند و بر تمامی حالات، نه حال خوشی و رفاه و ریزش نعمت‌های ظاهری، بلکه حتی بر رنج‌ها، تلخ‌کامی‌ها، و تنها ماندن‌ها در میان طوفان بلا، شکر و سپاس‌گزاری خداوند را به جا می‌آورد.

و دوباره می‌فرمایند: بار خدایا! من تو را حمد و ستایش می‌نمایم.

در این مقام، شروع به ذکر نعمت‌های بزرگ و بی‌کرانی که خداوند، عطا فرموده، می‌نمایند؛ نعمت‌هایی که شبیه و نظیر ندارند، نعمت‌هایی که هر یکی از آن‌ها با عالم هستی برابری می‌کند:

1- افتخار نبوت که در خاندان وی قرار داده شده و جدّ بزرگوارش حضرت محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را خاتم انبیا قرار داده است.

2- تعلّم قرآن، فراگیری آیات، آگاهی از مفاهیم و جزئیات فراوان و تفسیر و تاویل ظاهر و باطن آن.

3- فقه، دانش و فهم در دین الهی.

4- این که خداوند چشم و گوش بینا و شنوا عطا فرموده و قلب گیرنده و پذیرا، لطف فرموده است. آری! در میان امواج بلا، از نعمت‌ها یاد کرده و آن‌ها را اسم می‌برد و خدای را بر آن حمد می‌کند. و بار دیگر، از خداوند می‌خواهد که او را از شکرگزاران، قرار دهد. گویا آن چه را گذشت، را در مقام شکر، کافی نمی‌دانند و لذا از خدای متعال می‌خواهند که او و نزدیکان و هم‌فکرانش را جزء شاکرین قرار بدهد.

گرچه اهل بیت عصمت و طهارت عَلَيْهِ السَّلَامُ در تمام لحظات زندگی شکر گزار خداوند متعال هستند حضرت از ابتدای حرکتش از مکه به سوی کربلا را با شکر نعمت‌های خداوند شروع کرد. امام هنگامی، که خواست مکه را ترک کند، خانه خدا را طواف کرد و سعی انجام داد و از احرام بیرون آمد و سپس خطبه‌ای ایراد فرمودند، که در آن زبان به حمد و سپاس خداوند متعال باز کردند و فرمودند:

الحمد لله و ماشاء الله و لاقوه الا بالله و صلى الله على رسوله، خط الموت على ولد آدم من خط القلاده على جيد الفتاه و ما اولهني الى اسلافى اشتياق يعقوب الى يوسف؛ سپاس برای خداست که آن چه را بخواهد می‌شود، و جز او تکیه‌گاهی نیست و درود او بر پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ باد مرگ بر اولاد آدم،

مانند گردن بندی است که به دور گردن زن جوان پیچیده است. اشتیاقم زیاد است به دیدن نیاکان، بزرگان و گذشتگانم. مانند اشتیاق یعقوب عَلَیْهِ السَّلَامُ به دیدن یوسف عَلَیْهِ السَّلَامُ.

موضع دومی که حضرت زبان به شکر خدا گشود هنگامی که توقّف امام و یارانش به شب عاشورا منتهی شد، یاران خود را در خیمه ای جمع کرد و به همه ی آن ها اعلام کرد که من بیعتم را از شما برداشتم اما در برابر این سخنان امام، هیچ فردی راه رفتن را پیش نگرفت و هر یک سخنانی را بیان کردند که نشان از وفاداری بی بدیل آن ها نسبت به امام عَلَیْهِ السَّلَامُ خویش داشت، امام با دیدن این وفاداری زبان به حمد و سپاس خداوند باز کرد و فرمود: اثنی علی الله أحسن الثناء وأحمده علی السراء والضراء... أما بعد، فاینلأعلم أصحابا أولى ولا خیراً من أصحابی ولا أهل بیت أبر ولا أوصل من أهل بیتی فجزاکم الله عنی جمیعا خیراً؛ خدا را به بهترین وجه ستایش کرده و در شداید و آسایش و رنج و رفاه در مقابل نعمت هایش سپاس گزارم اما بعد، من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود ندیدم و اهل بیت و خاندانی باوفاتر و صدیق تر از اهل بیت خود سراغ ندارم. خداوند به همه شما جزای خیر دهد.

موضع سوّم صبح عاشورا بود، وقتی که سپاه دشمن شیپور جنگ را نواختند، سید الشّهداء عَلَیْهِ السَّلَامُ رو به آن ها کرد و در آن لحظات حساس نیز شکرگزاری خداوند را فراموش نکرد و با زبانی سرشار از سپاس و شکر به درگاه خداوند متعال فرمود: الحمد لله الذی خلق الدنیا فجعلها دار فناء وزوال، متصرفة باهلها حالا بعد حال فالمغرور من غرته و الشقی من فتنته: فلا تغرنکم هذه الدنیا فانها تقطع رجاء من رکن الیها؛ حمد و سپاس خدای را که دنیا را محل فنا و زوال قرار داد، دنیا اهل خود را تغییر می دهد و آن ها را دگرگون می کند، مغرور کسی است که گول دنیا را بخورد و بدبخت کسی است که شیفته و فریفته ی او بشود، مردم! دنیا گولتان نزند که هر کس به او اعتماد کند، ناامیدش می سازد. (1)

موضع چهارم، بعد از به شهادت رسیدن برخی از اصحاب و یاران با وفای سیدالشّهداء هدا عَلَیْهِ السَّلَامُ شاهد صحنه ای دیگر از شکرگزاری اباعبدالله الحسین عَلَیْهِ السَّلَامُ هستیم، وقتی که از دشمن درخواست کردند، که مدّتی کوتاه دست از جنگ بردارند تا حضرت با یاران خود به زیباترین شکل ممکن خدا را شکر کنند و به همین جهت امام عَلَیْهِ السَّلَامُ به زهیر بن قین و سعید بن عبدالله دستور فرمود جلو بایستید تا

ص: 258

نماز ظهر را ادا کنم، آنان جلو ایستادند و امام عَلَیْهِ السَّلَامُ در جماعت حدود نیمی از یاران خود نماز را اقامه کردند.

موضع پنجم وقتی امام عَلَیْهِ السَّلَامُ در برابر سپاهیان عمر سعد برای طفل شش ماهه درخواست آب کرد و پاسخ حضرت را با تیر سه شعبه ای که توسط حرمله به طرف امام عَلَیْهِ السَّلَامُ پرتاب شد، دادند، امام عَلَیْهِ السَّلَامُ خون گلوی مبارک کودک شش ماهه را با کف دست گرفت و با طرف آسمان افشاند و در این لحظه ی جان سوز و جان کاه سخنانی را به زبان می آورد که حاکی از اوج شکرگزاری حضرت بود: هر مصیبتی که بر من فرود آید، آسان است؛ زیرا که در محضر خداست، بارها این کودک پیش تو کم بها تر از بچه ی ناقه ی صالح نیست، چنان چه پیروزی ما مقدر نیست، آن را بهترین توشه ما بساز و از ستم گران انتقام ما را بگیر و آن چه در دنیا بر ما فرود آمد، توشه ی آخرت ما قرار ده. (1)

موضع ششم، امام عَلَیْهِ السَّلَامُ به سبب زیادی جراحات و در آخرین لحظات از هوش رفت، زینب کبری سلام الله علیها گریه کنان امام عَلَیْهِ السَّلَامُ را صدا می زد، سید الشهدا عَلَیْهِ السَّلَامُ لحظه ای به هوش آمد و با خواهر صحبت کرد و دوباره بی هوش شد، سپس دوباره به هوش آمد و در آخرین لحظات عمر خویش زبان به سپاس و شکر خداوند متعال باز کرد و با خداوند متعال این گونه مناجات کرد بارها... ای آن که چونبخواندت نزدیکی و به آن چه آفریدی محیطی، توبه کنان را توبه پذیری و به آن چه خواهی توانایی و به آنچه جویی رسیده ای، چون شکر گویند بسیار سپاس گویی و چون یادت کنند بسیار یاد کنی، نیازمندانه تو را می خوانم و بی نوایانه به تو مشتاقم. (2)

آخرین جایی که زبان به شکر گشوده شد، سرانجام هنگامی که کاروان کربلا را به درگاه یزید وارد کردند، حضرت زینب سلام الله علیها، خطبه ای در آن مجلس قرائت کردند، که سراسر آن از شکرگزاری و سپاس گزاری خداوند متعال اوج می زد، چنان چه ابتدای خطبه را با حمد و سپاس خداوند آغاز کردند: سپاس خدای راکه پروردگار جهانیان است و درود خدا بر پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ هَمَّه ی خاندان او باد.

و همچنین جملات انتهایی سخن رانی با شکوه خود را نیز با حمد و سپاس خداوند متعال این گونه تمام کردند: سپاس خدای راکه اول ما را به سعادت و مغفرت ثبت کرد و آخر ما را به شهادت و

ص: 259

1- مقتل مرقم، ص 343.

2- ینابیع المودة، ص 418.

رحمت فایز گرداند، از خدا می خواهیم که ثواب آن ها را کامل کند و بر ثواب شان بیفزاید، و برای ما نیکو خلف و جانشین باشد، که اوست خداوند رحیم و پروردگار ودود و ما را کافی در هر امری و نیکو وکیل است. (1)

1-8-2 حقیقت شکر

«راغب» در این باره می گوید: شکر، یادآوری نعمت و اظهار آن و ضد آن کفر، به معنای فراموشی و پوشاندن نعمت است. (مفردات راغب، ماده ی شکر). علمای اخلاق گفته اند: شکر نعمت آن است که بنده نعمت هایی که خدا به او بخشیده، در همان راهی مصرف کند که برای آن آفریده شده است. (2)

قرآن کریم می فرماید: اَعْمَلُواْ اِلَـٰلَـٰهَـُٔنَّـِٔ دَاوُدَ سُبْحٰنَـُٔ اٰی اَل دَاوُد، شکر این همه نعمت را به جای آورید. (3) شکر بیش تر از مقوله ی "عمل" است و باید آن را در لایه لای اعمال انسان دریافت و شاید به همین علت، قرآن کریم تعداد شکرگزاران واقعی را اندک شمرده است: "قَلِيْلًا مَّا تَشْكُرُوْنَ"؛ کم تر شکر او را به جای می آورید. (4)؛ "وَقَلِيْلٌ مِّنْ عِبَادِي السَّكُوْرُ؛ اَمَّا عَدَّةُ ي كَمِي از بندگان من شکر گزارند." و در آیه ی 73 سوره ی نمل نیز می فرماید: "وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُوْنَ"؛ بیش تر آن ها شکرگزاری نمی کنند. از طرف دیگر، با توجه به این نکته که نعمت های خداوند که سر تا پای وجود انسان را احاطه کرده، آن قدر زیاد است که قابل شماره نیست، روشن است که چرا شکر به مفهوم واقعی اش در برابر تمام نعمت ها به گونه ای که همه را بدون استثنا در طریق بندگی خدا - که نعمت ها برای آن آفریده شده است - به کار گیرد کم تر یافت می شود.

به تعبیر دیگر و به گفته ی بعضی از مفسران بزرگ، "شکر مطلق" آن است که انسان همواره به یاد خدا باشد؛ بی هیچ گونه فراموشی و در راه او گام بردارد؛ بدون هیچ گونه معصیت؛ و اطاعت فرمان او کند خالی از هرگونه سرپیچی؛ و مسلم است که این اوصاف در کم تر کسی جمع می شود.

ص: 260

1- اعلام النساء، ج 2، ص 504.

2- اخلاق در قرآن، ج 3، ص 79.

3- سوره سبأ، آیه 13.

4- سوره ملک، آیه 24.

در حدیثی از امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ می خوانیم: شکر النعمة اجتناب المحارم؛ شکر نعمت، پرهیز از گناه است(1) در حدیث دیگری کسی از این امام عَلَیْهِ السَّلَامُ بزرگوار پرسید: "آیا شکر پروردگار حدّی دارد که اگر انسان به آن حدّ برسد، شاکر به حساب آید فرمود: "آری" پرسید: "چگونه؟" فرمود: "خدا را بر تمام نعمت هایش چه در خانواده و چه در اموال حمد و ستایش کند و اگر در اموالی که به او داده، حقّی باشد ادا کند."(2)

توجه به این نکته نیز ضروری است که تشکر و قدردانی از کسانی که وسیله ی نعمتی برای انسان هستند نیز شعبه ای از شکر خداست.(3)

شکر، به یک تعبیر به دو قسم تقسیم می شود: 1. شکر تکوینی 2. شکر تشریحی. شکر تکوینی آن است که یک موجود از مواهبی که در اختیارش قرار دارد استفاده کند، مانند درخت گل و میوه ای که با مراقبت باغبان، گل و میوه های با ارزشی به بار آورد. دانه ی شکور به حیوانی می گویند که هر گاه از آب و علف او مراقبت کافی کنند، روز به روز چاق تر می شود. شکر تشریحی، آن است که انسان در مقام شکرگزاری برآید و با قلب و زبان از پروردگار خود سپاس گزاری کند. در واقع شکر تشریحی، مخصوص انسان است، ولی شکر تکوینی برای انسان و حیوان و نبات هست. به تعبیر دیگر شکر بر سه قسم است:

1. زبانی: شکری است که فرد با زبان خود کلماتی که بیان کننده ی تشکر از ولی "نعمت حقیقی (خدا) است، بر زبان جاری کند. مانند: "الحمد لله"، "شکراً لله"؛ از جمله مصداق های شکر زبانی، اظهار عجز و ناتوانی از شکر الهی در برابر نعمت های اوست.

2. قلبی: شکری است که انسان با قلب و روح خود، به نعمت هایی که خدا به او داده، خشنود و سپاس گزاری کند.

3. عملی: به کار بردن هر نعمت به جای خود، شکر عملی آن نعمت است؛ برای مثال، چشم یکی از نعمت های بزرگ الهی است و شکر عملی آن این است که آثار عظمت الهی را در عالم هستی مشاهده کنیم؛ با دیدن آفریده های خدا، معرفت خود را به او زیاد کنیم، کفران این نعمت آن است

ص: 261

1- اصول کافی، ج 2، ص 95

2- همان، باب الشکر.

3- تفسیر نمونه، ج 18، ص 51.

که آن را به گناه آلوده نماییم. شکر عملی زبان، بیان حقیقت و راز و نیاز با خدا و... و کفران آن آلوده کردن آن به دروغ، غیبت، تهمت و... است. شکر عملی جوانی به کارگیری آن در طاعت و بندگی خداست.

برای این که فردی به خوبی از عهده ی شکر نعمت برآید، در مرحله ی نخست باید نعمت را بشناسد؛ نعمت های الهی فراوان است، قرآن در این باره می فرماید: **وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ**؛ اگر نعمت های خدا را شمارش کنید، هرگز قادر به شمارش آن نیستید. (1)

انسان به طور معمول به نعمت های مادی توجه دارد، در حالی که بزرگ ترین نعمت، نعمت های معنوی هستند، مانند: ایمان، هدایت، تشیع، استقلال، آزادی (در ضمن آیه ی 172 سوره ی بقره، به همین بخش مربوط است که خداوند مؤمنان را به برخی نعمت های (طیب) و پاکیزه توجه داده می فرماید: از آن ها استفاده کنید و شکر نعمت الهی را به جای آورید. انسان پس از شناخت نعمت، باید منعم حقیقی را بشناسد و توجه داشته باشد، که اگر دیگری هم به ما نیکی کند و نعمتی دهد، ابتدا باید شکر نعمت الهی را به جای آورد و سپس از فردی که به ما نیکی کرده تشکر کند، چون خدا آن نعمت را در اختیار او قرار داده و به قلب او انداخته که به ما احسان نماید. انسان در مرحله ی بعد پس از آن که تشخیص داد و نعمت دهنده را شناخت، وظیفه دارد که به وسیله ی زبان و قلب و با عمل، شکر نعمت را به جای آورد و شکر عملی از همه ی اقسام دیگر مهم تر است، ممکن است کسی با زبان، شکر نعمت کند، لیکن در عمل، کفران نعمت نماید و این ارزشی ندارد.

2-8-2 شکر، واجب عقلی

عقل و وجدان بر هر صاحب عقلی، حکم می کند که شکر منعم واجب است. اگر کسی به شما احسان کرد، باید از او سپاس گزاری کنید. این حکم عقل است و فطرت هم همین حکم را می کند.

بنابراین به حکم عقل باید منعم را شناخت تا از او سپاس گزاری کرد، خصوصاً با خطراتی که در ترک شکر منعم است؛ چون کسی که کفران می کند سزاوار است نعمت از او گرفته شود و علاوه بر آن، عقوبت گردد. پس عقل می گوید برای جلوگیری از ضرر باید منعم را شناخت و از او سپاس گزاری کرد.

ص: 262

قران مجید هم می فرماید: اگر سپاس گزاری کردید، (نعمتم را بر شما) زیادی می گردانم، و اگر کفران نمودید، هر آینه عذاب من سخت است.

در روایتی، حضرت صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ یکی از موجبات فشار قبر را ضایع کردن نعمت می داند. بنابراین استفاده می شود، که اگر شخصی شاکر بود، از این جهت فشار قبر ندارد.

3-8-2 برترین مرحله شکر

برترین مرحله ی شکر، اعتراف به عجز است: چون اگر کسی با زبان یا قلب شکر کند، خود این اعضا و همچنین به کارگیری این نعم در ثنای حق، نعمت حق است. پس اگر نعمتی به این انسان برسد و بخواهد شاکر خدا باشد، گذشته از لزوم علم به عناصر محوری شکر، ناچار است از دو نعمت دیگر مدد بگیرد، یعنی دو نعمت دیگری هم نصیب او می شود: یکی اصل قلب، زبان و جوارح که ابزار شکر است و دیگری توفیق به کارگیری آن ها در راه صحیح. از این رو برای هر شکری که انسان می کند، که خود نعمتی است، شکر دیگری لازم است.

4-8-2 درجات و مراتب شکر

شکر درجاتی دارد: گاهی انسان نعمت های خدا را زاهدانه به رسمیت می شناسد و آن ها را به جا مصرف می کند تا در قیامت نسوزد یا به بهشت راه یابد. خدای سبحان می فرماید: اذکروا نعمتی انعمت علیکم، به یاد نعمت من باشید، وقتی به یاد نعمت من بودید، شاکر نعمت هستید و (شکر نعمت، نعمت افزون کند): لئن شکرتم لا زیدنکم. ولی گاهی انسان، خدا را عارفانه شکر می کند. یعنی می گوید: خدایا! هستی و کمالات من، جهان، نعمت توست، تنها ولی نعمت تویی؛ ((بر سر سفره بنشستم خدا رزاق بود)).

امام سجاد عَلَیْهِ السَّلَامُ به خدای سبحان عرض می کند: ما عبدناک حق عبادتک و حضرت امیرالمومنین عَلَیْهِ السَّلَامُ نیز می فرمایند: رسوخ علم در راسخان مایه ی اعتراف آنان به عجز است: اعلم ان الراسخین فی العلم هم الذین اعناهم عن اقتحام السر المصدویه دون الغیوب، الافرار بجمله ما جحمله ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب، فمدح الله تعالی اعتافهم بالعجز عن تناول ما لم یحیطوا به علما. هیچ دست و زبانی قادر به ادای شکر نیست:

از دست و زبان که برآید *** کز عهده ی شکرش به درآید؟

اما انسان نباید گفته را بهانه قرار دهد و شکر خدا را ترک کند زیرا سراینده ی بزرگوار این شعر (سعدی) جمله ی دیگر در نثر و نظم در باب شکر حق نیز از او به یادگار مانده است و خودش هم سالک این کوی بود.

بنابراین، معنای جمله ی مذکور این است که انسان وقتی نعمت ها و منعم را شناسایی و نعمت ها را به جا مصرف می کند (الحمد لله رب العالمین) می گوید در کنار همه ی این سخن ها و عمل ها می گوید: از دست و زبان که برآید؟ آری که باید گفت: از دست و زبان و دل که برآید. از این رو بهترین و عالی ترین راه در مرحله ی شکر برای سالکان کوی حق، اعتراف به عجز در شکرگزاری است.

خدای سبحان در قرآن کریم، برای فراهم سازی زمینه ی اعتراف به عجز می فرماید: اگر همه ی درختان روی زمین قلم شود و آب دریا مرکب و هفت دریا به کمک دریای اول بیاید و مرکب نوشتاری را فراهم کند و نویسندگان بخواهند نعم الهی را بنویسند، مقدور آن ها نیست: ولو ان ما فی الارض من شجر اقلام، البحریمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله. و در بخش دیگر می فرماید: ان تعدوا نعمت الله لا تقصوها؛ اگر بخواهید نعم الهی را شمارش کنید، نمی توانید با این که همه ی آن ها مسخر شماسست و این انسان است که باید از آن ها بهره ی درست بگیرد و گرنه همهجهان هستی سفره الهی است. آسمان ها برای منجمان و مسافران سپهری، دریا برای غواصان، طبیعت برای زمین شناسان و معدن شناسان، سفره است.

در کنار سفره ی هر مدرّس، گوینده و اندرز دهنده ای که بنشینیم در حقیقت، خدا گوینده و اندرز دهنده و مدرّس است و به طور کلی انسان بر سر هر سفره ی غذای ظاهری و باطنی بنشیند خدا رزّاق است، در این صورت چنین شکری عارفانه می شود و در این گونه معارف، شاکر عارف از توجه به نعمت به توجه ولی نعمت می رسد.

گاهی به کسی میوه ای می رسد و او بر اثر آن خوش حال می شود و گاهی از این مرز بالاتر می رود و می گوید بسیاری از این میوه ها را حیوانات و حشرات نیز می خورند و همچنین از گوشت حیوانات مقدار کمی نصیب ما می شود.

او اگر چه این ها را نعمت حق می داند و شاکر است، لیکن نعمت باطنی را برتر از نعمت ظاهری می داند. در زمینه علم و معرفت و اخلاق نیز اگر نعمتی نصیب کسی شود، خدا را شاکر است که به

او علم، معرفت، اخلاق، قسط، عدل، نوع دوستی، و نوع پروری داده است و البتّه این ها نعمت برتر است. اما گاهی از این حدّ نیز بالاتر می رود و می گوید بسیاری از این اوصاف را ملائکه نیز دارند و من که خلیفه الله هستم نباید در حد فرشتگان به سر ببرم، آن گاه از همه ی این ها می گذرد و می گوید: خدایا! اینها نعمت است، ولی بهترین نعمت، خود ولی نعمت است، چنان که خدای سبحان بهترین معروف و برترین محبوب و مشکور و مذکور است. یا خیر معروف عرف، یا افضل معبود عبد، یا اجل مشکور شکر. در این صورت چیزی آن ها را جز علاقه به حق و القای او راضی نمی کند.

ممکن است کسی شکرگزار نعمت حقّ باشد، ولی حق شناس نباشد، همه ی تلاش و کوشش او این باشد که نعمت خدا را شناسایی کند و او را به جا مصرف کند، واجب و مستحب را انجام دهد و حرام و مکروه را ترک کند برای این که از جهنّم برهد و به بهشت برسد، در این صورت، در حقیقت کفران نعمت می کند، یعنی منعم و ولی نعمت خود را نمی بیند، ولی سوداگرانه یا اجیرانه سپاس گزار حقّ است که برکت این گونه شکر به این است که آن نعمت را به جا مصرف می کند تا نعمت بهتری دریافت کند.

5-8-2 ذکر نعمت در سجده

مستحبّ است مؤمن، که به سجده می رود، قبل از شروع در ذکر سجده این دعا را بخواند: اللهم لك سجدت و لك اسلمت و بك امنت سجد و جهی الذی خلقه و شق سمعه و بصره تبارك الله احسن الخالقين و الحمد لله رب العالمين سبحان ربی الاعلی و بحمده؛ یعنی: خدایا! برای تو سجده کردم و برای تو تسلیم هستم و به تو ایمان آوردم، صورتم به خاک افتاده برای کسی که آن را آفرید و گوش و چشمش را باز کرد، بزرگ است خداوندی که بهترین آفرینندگان است.

اگر در نماز واجب میسر نشود، این دعای شریف، در نمازهای نافله ترک نشود. این نعمت های بزرگ الهی را یاد کنید که گوش، و چشم و بینی را باز می نماید. اگر کور مادرزاد ببیند، معلوم می شود چه نعمتی است.

6-8-2 شکر و کفر نعمت ها

خداوند در آیه ی 12 سوره ی لقمان: حکمت دادیم (و به او گفتیم) شکر خدا را به جای آوری، هر کس شکر گزاری کند تنها به سود خود انسان و کفران نعمت نیز به زیان خود اوست چرا که خداوند از همگان بی نیاز است، اگر همه ی ممکنات، شکرگزاری کنند چیزی بر عظمتش افزوده نمی شود و اگر جمله ی کاینات کافر گردند، بر دامن کبریايش نشینند گرد.

7-8-2 شکر نعمت های خدا

خداوند در قرآن می فرماید: ((و اما بنعمه ربک فحدث: و نعمت های پروردگارت را بازگو کن)).

بازگو کردن نعمت، گاه با زبان است و تعبیراتی که حاکی از نهایت شکر و سپاس باشد، نه غرور و برتری جویی، و گاه با عمل است به این ترتیب که از آن ها انفاق و بخشش در راه خدا کند، بخششی که نشان دهد خداوند نعمت فراوانی به او عطا کرده است.

این سنت افراد سخاوت مند و کریم است، که وقتی نعمتی به آن ها روی می آورد بازگو می کنند و شکر خدا را به جا می آورند، و عمل شان نیز تأیید و تأکیدی است بر این حقیقت، به عکس بخیلانندون همّت که دائماً ناله می کنند، و اگر دنیا را نیز به آن ها بدهی اصرار در پرده پوشی بر نعمت ها دارند، چهره ی آن ها فقیرانه، و سخنان شان آمیخته با ناله و زاری و عمل شان نیز بیان گر فقر است!

این در حالی است که از پیغمبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ نَقَلَ شده است که فرمود: ان الله تعالى؛ اذا انعم علی عبد نعمه یحب ان یری اثر النعمه علیه: و خداوند هنگامی که نعمتی به بنده ای می بخشد دوست دارد آثار آن را در بنده اش ببیند.

8-8-2 نعمت های عمومی

گفتیم که نخستین مرحله از شکر این است که انسان، نعمت را فقط از خدا بداند، البتّه گفتنش آسان و عملش سخت است. بعضی از مردم نعمت را نمی بینند و آن را که هم می بینند، فکر می کنند که از طرف غیر خداست. و قلیل من عبادی الشکور تنها کمی از بندگانم شکر گزار هستند.

یکی از رشته های نعمت های الهی، نعمت های عمومی هستند که خداوند به همه بندگان از کوچک به بزرگ داده است که کم تر کسی متوجه نعمت بودنشان می شود این نعمت ها همان عقل، هوش،

دست، پا، گوش، چشم و... هستند، ما علاوه بر این که شکر خدا را به خاطر این نعمت ها به جای نمی آوریم بلکه به وسیله ی آن ها گناه می کنیم، مثلاً عقل و هوش خود را در راه کارهای خلاف به کار می بریم، با دست دزدی می کنیم، با پاهای مان در مسیر گمراهی قدم برمی داریم و الی آخر. خداوند این همه نعمت را به ما داده تا به وسیله ی آن ها به کمال که همان قرب الهی است برسیم ولی ما در عوض، آن ها را در جاهایی به کار می بریم که منجر می شود به مقام اسفل السافلین سقوط کنیم.

9-8-2 آثار شکر نعمت های خدا

1- افزون شدن نعمت

شکر فقط از طریق زبان نیست، بلکه شکر سه مرحله دارد: نخستین مرحله، آن است که: به دقت بیندیشیم که بخشنده ی نعمت کیست؟ این توجه و ایمان و آگاهی، پایه اول شکر است، و از آن که بگذریم مرحله زبان فرا می رسد ولی از آن بالاتر مرحله عمل است، شکر عملی آن است که درست بیندیشیم که هر نعمتی برای چه هدفی به ما داده شده است، آن را در مورد خودش صرف کنیم و اگر نکنیم کفران نعمت کرده ایم، همان گونه که بزرگان فرموده اند: الشکر صرف العبد جمیعا ما انعم الله تعالی فیما خلق لاجله.

راستی چرا خدا به ما چشم داده است؟ و چرا نعمت شنوایی و گویایی بخشید؟ آیا جز این بوده که عظمت او را در این جهان ببینیم، راه زندگی را بشناسیم و با این وسایل در مسیر تکامل گام برداریم؟ حق را درک کنیم و از آن دفاع نماییم و با باطل بجنگیم؟

اگر این نعمت های بزرگ خدا را، در این مسیر مصرف کردیم، شکر عملی او است. حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر ((نورالثقلین)) نقل شده: شکر النعمه اجتناب المحارم: شکر نعمت ان است که از گناهان پرهیز شود.

از این جا رابطه ی میان ((شکر)) و فزونی نعمت روشن می شود؛ چرا که هرگاه انسان ها نعمت های خدا را درست در همان هدف های واقعی نعمت صرف کردند که: شایسته و لایق اند، و این لیاقت و شایستگی، سبب فیض و بیش تر و موهبت افزون تر می گردد.

روشن است که زنده کردن حس شکرگزاری و قدردانی انسان در برابر این نعمت های خدا، تنها برای این است که طبق فرمان فطرت در برابر بخشنده نعمت، خضوع کنند، او را بشناسند و فرمانش

را به جان و دل بپذیرند و به این وسیله هدایت و تربیت شوند، نه این که شکرگزاری کم ترین اثری در مقام با عظمت خداوند داشته باشد، بلکه اثر آن همانند آثار همه ی عبادت ها و فرمان های او، عاید خود انسان می شود.

قرآن مجید در این باره می فرماید: لَنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ؛ اگر شکر نعمت های مرا به جا آورید، من به طور قطع نعمت های شما را افزون می کنم و اگر کفران کنید، عذاب و مجازات من شدید است. (1)

2- رستگاری و سعادت

قرآن می فرماید: ... فَاذْكُرُواْ الْآلَاءَ اللّٰهِ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ؛ نعمت های خدا را به یاد آورید، شاید رستگار شوید. یعنی در پرتو یادآوری نعمت، حس شکرگزاری شما برانگیخته می شود، در نتیجه، در برابر فرمان او تسلیم می شوید و رستگار می گردید. (2)

3- رضایت خداوند

... و إن تشكروا يرضه لكم..؛ اگر شکر او را به جای آوردی آن را برای شما می پسندد. (3)

4- رفع عذاب و بلا

ما يفعل الله بعذابكم إن شكرتم و آمنتم و كان الله شاكرا عليما؛ اگر شکرگزاری کنید و ایمان آورید، چگونه ممکن است خداوند شما را مجازات کند؟ خداوند در برابر اعمال شما قدر دان و از آن آگاه است. (4) علت همه مصیبت ها و بلاها، کفران نعمت و انجام گناه است، قرآن در این باره می فرماید: اگر مردمی که در شهرها و آبادی ها زندگی دارند، ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، برکات آسمان

ص: 268

1- سوره ابراهیم، آیه 7.

2- سوره اعراف، آیه 69.

3- سوره زمر، آیه 7.

4- سوره نساء، آیه 147.

و زمین را بر آن ها می گشاییم، ولی آن ها حقایق را تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم. (1)

5- ترک گناه و فساد در زمین

... فَأَذْكُرُوا لِلَّهِ الْآلَاءَ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ؛ این همه نعمت های فراوان خدا را به یاد آورید و در زمین فساد نکنید. (2)

6- زمینه ساز نعمت های بعدی

امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید: شُكْرُكَ لِنِعْمَةٍ سَالِفَةٍ يَتَّصِلُ نِعْمَةً آتِيَةً؛ شکر تو بر نعمت گذشته، زمینه ساز نعمت آینده است. (3)

7- بخشش گناهان

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید: مَا مِنْ عَبْدٍ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ نِعْمَةً فَعَرَفَ أَنَّهَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ قَبْلَ أَنْ يَحْمَدَهُ؛ هیچ بنده ای نیست که خداوند به او نعمتی دهد و او آن را از جانب خدا بداند، مگر آن که، پیش از سپاس گویی او، خداوند بیامرزدش. (4)

8- رضایت حق تعالی

إِنَّ اللَّهَ لَيَرْضَى عَنِ الْعَبْدِ أَنْ يَأْكُلَ أَكْلَهُ أَوْ يَشْرِبَ شَرِبَهُ فَيَحْمَدَهُ عَلَيْهَا؛

خداوند از بنده ای که پس از خوردن لقمه ای غذا و یا آشامیدن جرعه ای آب او را سپاس می گوید، خشنود می گردد. (5)

ص: 269

1- سوره اعراف، آیه 96.

2- همان، آیه 74.

3- نزهة الناظر و تنبه الخاطر، ص 80

4- اصول کافی، ج 2، ص 427

5- مجموعه الورام، ج 1، ص 8

9- عمر را طولانی می کند

حضرت امیر علیه السلام می فرماید: **زِيَادَةُ الشُّكْرِ وَصِلَةُ الرَّحِمِ تَزِيدُ فِي الْعُمُرِ وَتَقْسَحُ فِي الْأَجَلِ**؛ شکرگزاری فراوان و صلۀ ی رحم، عمر را زیاد می کنند و بر مهلت زندگی می افزایند. (1)

10- خیر بی ضرر

امام حسن علیه السلام می فرماید: **الْخَيْرُ الَّذِي لَا شَرَّ فِيهِ، الشُّكْرُ مَعَ النِّعْمَةِ وَالصَّبْرُ عَلَى النَّازِلَةِ**؛ خیری که هیچ شری در آن نیست، شکر بر نعمت و صبر بر مصیبت ناگوار است. (2)

10-8-2 کفران نعمت های خدا

کفر در لغت، گاهی نقیض ایمان است و در مواردی نقیض شکر؛ کفران نعمت نیز یعنی نعمت را شکر نکند. (3)

راغب در معنای «کفر» می نویسد: «کفر در لغت، به معنای پوشاندن شیء است و کفران نعمت؛ یعنی پوشاندن نعمت با ترک شکر کردن نسبت به آن. کفران در انکار نعمت، بیشتر استعمال دارد و کفر در انکار دین و کفور در هر دو. (4)

در مفهوم شناسی نعمت، راغب اصفهانی آن را حالت خوب و حسن می داند. (5)

و صاحب کتاب قاموس قرآن، اصل آن را از **نعم** - فعل مدح - دانسته و می نویسد: «نعمت را به جهت خوب و دل چسب بودن، نعمت گفته اند. (6)

همچنین در معنای شکر آمده است: «شکر، تصوّر نعمت و اظهار آن است و متضادّش، کفر است که نسیان نعمت و پوشاندن آن است و شکر سه دسته است: شکر قلب، که همان تصور نعمت است و

ص: 270

1- عیون الحکم و المواعظ، ص 275.

2- تحف العقول، ص 234.

3- العین، خلیل بن احمد فراهیدی، ج 3، ص 1584.

4- مفردات، راغب اصفهانی، ص 451.

5- همان، ص 520.

6- قاموس قرآن، سیدعلی اکبر قرشی، ج 7، ص 84 و 85

شکر زبان که همان ثنای منعم است و شکر سایر جوارح که آن، جزای مقابله ی نعمت است به قدر استحقاقش. (1)

مراتب کفران نعمت

از آن چه در مراتب شکر گفته شد، مراتب کفران نعمت نیز فهمیده می شود. شهید دستغیب در این باره می گوید: «[کفران نعمت] سه مرتبه دارد: 1. جهل به نعمت که سخت تر و بدتر از سایر مراتب است و یا جهل به اصل نعمت است؛ یعنی به واسطه نافیهمی، نعمت را نمی شناسد و آن را نادیده می گیرد و بود و نبودش را برابر می داند یا جهل به منعم است که در اصل پروردگار خود را نشناخته یا او را به وصف منعمی ندانسته و نعمت را از او نمی بیند؛ بلکه از جز او می داند...؛ 2. کفر به حسب حال، به این بیان که انسان عاقلی که نعمت خدا به او می رسد، باید دل شاد و فرح ناک شود که موردانعام و عنایت خداوند واقع شده و او را یاد فرموده و به فضل و ادامه لطف حضرتش امیدوار و دل گرم باشد، حال اگر بر عکس به پروردگارش بدگمان باشد و به فضلش امیدی نداشته باشد (2) و به او دل خوش نبوده؛ بلکه از او جدا و بریده و مأیوس باشد، این حال کفر به نعمت های خداوندی است؛ 3. کفر به اعضا و جوارح؛ یعنی کفر عملی به این که قلب قصد گناه کند و به زبان، شکایت و مذمت نماید؛ یعنی در عوض ذکر نعمت ها و شکر آن، به زبانش همه را نادیده گرفته و از نرسیدن به آرزوهای موهوم خود شکایت کرده، از افعال الهی مذمت نماید و اعضای خود را در آن چه مورد نهدی خدا و موجب دور شدن از رحمت است، به کار اندازد. (3)

ابعاد کفران نعمت

کفران نعمت، علاوه بر ادا نکردن حق شکر نعمت های الهی، شکر نکردن احسان از منعمین دیگر را - که مخلوقات خداوند متعال هستند - نیز شامل می شود.

حضرت علی بن الحسین علیه السلام می فرماید: یقول الله تبارک و تعالی لِعَبْدٍ مِنْ عِبِيدِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَشْكُرْتَ فَلَانًا فَيَقُولُ بَلْ شَكَرْتُكَ يَا رَبِّ، فَيَقُولُ لَمْ تَشْكُرْنِي إِذْ لَمْ تَشْكُرْهُ، ثُمَّ قَالَ: أَشْكُرْكُمْ لِلَّهِ أَشْكُرْكُمْ لِلنَّاسِ؛

ص: 271

1- مفردات، همان، ص 272.

2- سوره یونس، آیه 59.

3- گناهان کبیره، سیدعبدالحسین دستغیب، ص 373 و 374.

خداوند تبارک و تعالی در روز قیامت، به بنده ای از بندگانش می فرماید: آیا از فلانی تشکر کردی؟ می گوید: البته از تو شکرگزاری کردم، ای پروردگارم. پس خداوند می فرماید: وقتی از او سپاس گزاری نکردی، از من هم سپاس گزاری نکرده ای. سپس حضرت فرمودند: سپاس گزارترین شما برای خدا، سپاس گزارترین شما نسبت به مردم هستند. (1)

یکی از مصادیق منعمین که بر شکرگزاری آن ها بسیار تأکید شده است، والدین انسان هستند که در مواردی سپاس از آن ها پس از سپاس از خداوند آمده است: **أَنْ أَشْكُرَ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ**. (2)

امام رضا علیه السلام می فرماید: **إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَمَرَ... بِالشُّكْرِ لَهُ وَ لِلوَالِدِينَ فَمَنْ لَمْ يَشْكُرْ وَالِدَيْهِ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ**. (3) احادیث دیگری نیز در زمینه شکر مخلوقین وارد شده است، که عدم ادای آن ها، کفران نعمت الهی است. (4)

بنابراین، جزای نیکی مخلوقین، احسان به آن هاست؛ همان گونه که خداوند متعال در آیه **هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ** (5) به آن اشاره کرده است؛ البته در صورت عدم قدرت بر مقابله به احسان، شکر زبانی نباید ترک شود.

عوامل کفران نعمت

تعداد بسیاری از انسان ها، کافر به نعمت های الهی هستند؛ همان گونه که خداوند متعال می فرماید: **قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ** و این نشانه ی آن است، که قیام به حق شکر، کار هر کسی نیست. از سویی شکر دارای مراتبی است و کسانی که برخی از مراتب آن را دارا نیستند، کافر به نعمت محسوب می شوند. از سوی دیگر نیز چون معارف بندگان خدا متفاوت است، شکر آن ها نیز مختلف است. پس به بعضی از عوامل کفران نعمت اشاره می کنیم:

ص: 272

1- اصول کافی، ج 2، ص 106

2- سوره لقمان، آیه 14.

3- میزان الحکمه، ج 5، ص 1979، ح 9639؛ وسائل الشیعه، ج 9، ص 25

4- غررالحکم، شرح جمال الدین محمد خوانساری، ج 5، ص 1974، ح 5667؛ میزان الحکمه، ج 5، ص 1974، ح 9609

5- سوره رحمن، آیه 60.

1- جهل

یکی از زمینه های کفران نعمت، جهل است. حضرت امیر عَلِيهِ السَّلَامُ می فرماید: ما كَفَرَ الكَافِرُ حَتَّى جَهَلَ؛ کافر، کفران نمی ورزد تا این که جاهل باشد». (1)

2- نظر استقلالی به اسباب و تأثیر آن ها

امام خمینی (ره) در کتاب چهل حدیث می نویسد: «کسی که نظر به اسباب دارد و تأثیر موجودات را مستقل می داند و نعم را به ولی نعمت و صاحب آن ارجاع نمی کند، کفران به نعمت حق تعالی کرده، بت هایی تراشیده و هر یک را مؤثر می داند. گاهی اعمال را به خود نسبت می دهد؛ بلکه خود را متصرف در امور می داند و گاهی طبایع عالم کون [جریان طبیعی عالم ماده] را مؤثرات بخواند و گاهی نعم را به ارباب ظاهریّه ی صوریّه [گردانندگان ظاهری امور] منسوب کند و حق را از تصرف، عاری نماید و یدالله را مغلول شمارد - غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لَعَنُوا بِمَا قَالُوا. (2)

3- بی توفیقی

حضرت امیر عَلِيهِ السَّلَامُ می فرماید: لَيْسَ مِنَ التَّوْفِيقِ كَفْرَانُ النَّعْمِ؛ کفران نعمت ها از بی توفیقی است». (3)

4- غفلت

انسان غرق در نعمت های الهی است و این مسئله ممکن است مورد غفلت واقع شود. در ادعیه ی معصومین عَلِيهِ السَّلَامُ تَنْبَه بر شکر و عدم غفلت از آن، درخواست شده است. در فرازی از مناجات شعبانیه می خوانیم: و أَسْأَلُكَ... أَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ يَذْكُرُكَ... وَلَا يَغْفُلُ عَنْ شُكْرِكَ؛ و از تو می خواهم... که مرا از کسانی قرار دهی که مداومت بر ذکر تو دارند و از شکرگزاری تو غفلت نمی ورزند». (4)

ص: 273

1- غررالحکم، شرح سیدهاشم رسولی محلاتی، ج 2، ص 388.

2- بحارالانوار، ج 4، ص 92.

3- غررالحکم، همان، ج 2، ص 389.

4- مفاتیح الجنان، فزاهای پایانی مناجات شعبانیه.

ناسپاسی، از پستی و بی شخصیتی نشأت می گیرد؛ چنان که امام حسن مجتبی علیه السّلام می فرماید: **اللُّؤْمُ أَنْ لَا تَشْكُرَ النِّعْمَةَ**؛ پستی آن است که نعمت، شکر نشود». (1)

کافر به نعمت در نزد خداوند و مخلوقات، مذموم و نکوهش شده است. حضرت امیر علیه السّلام می فرماید: **كَافِرُ النِّعْمَةِ مَذْمُومٌ عِنْدَ الْخَالِقِ وَالْخَلِيقِ**. (2)

این افراد به عنوان بدترین مردم توصیف شده اند. حضرت امیر علیه السّلام می فرماید: **شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَشْكُرُ النِّعْمَةَ...**؛ بدترین مردم کسانی اند که شکر نعمت را به جای نمی آورند». (3) امام سجّاد علیه السّلام نیز می فرماید: حمد برای خدایی است که اگر بندگانش را از شناخت ستایشش، نسبت به منت های پیاپی و ریزش نعمت های فراوانش بر آن ها، منع می کرد؛ ایشان در نعمت هایش تصرف کرده، او را ستایش نمی کردند و در رزقش توسعه می دادند و شکرش را نمی کردند و اگر این طور می شدند، به حتم از مرز انسانیت خارج و به محدوده چهارپایان وارد شده و همان طور می شدند که خدا توصیف می کند: ایشان جز چهارپایان نیستند؛ بلکه گمراه ترند. (4)

بنابراین، اگر انسان تفکر کرده و به سوالات چپستی و هستی خود، جوابی عاقلانه دهد و جایگاه خود را دریابد، منعم خود و نعمت ها را هم بشناسد و تأثیر حقیقی در عالم که منحصر به خداوند است، را درک کند؛ از این گناه بزرگ دوری خواهد کرد.

آثار کفران نعمت

خداوند متعال غنی مطلق است؛ بنابراین آثار شکر نعمت و نیز عواقب کفران آن به صاحبش بر می گردد: **مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نُفْسِهِمْ يَمْهَدُونَ**؛ هر که کفران ورزد، پس کفرش به ضرر خود اوست. (5)

عدم شکر منعم، علاوه بر آن که نشانه پستی و بی شخصیتی است، آثاری را نیز به دنبال دارد که برخی از این آثار عبارتند از:

ص: 274

1- میزان الحکمه، ج 5، ص 1978، ح 9630؛ بحار الانوار، ج 75، ص 105.

2- غرر الحکم، ج 2، ص 389

3- غرر الحکم، شرح جمال الدین محمد خوانساری، ج 4، ص 170، ح 5705.

4- صحیفه سجّادیه، دعای 1.

5- روم (30): 44.

یکی از آثار مهمم عدم شکر، زایل شدن آن نعمت است؛ البته نه به این معنا که آن نعمت، برای صاحبش معدوم شود؛ بلکه اگر نسبت به او از خاصیت هم بیفتد، مانند زایل شدن است و در این هنگام، عذاب آن برای او سخت تر است و این تبدیل نعمت به نعمت می باشد؛ مانند کسی که زخم معده دارد. وقتی چنین فردی سر سفره ی رنگین خود می نشیند و می بیند که دیگران از آن بهره مند می شوند و خودش محروم است، دیدن این منظره برای او دردناک است. از این رو قرآن کریم چنین حالتی را کفر نامیده است: **وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ** حضرت امیر علیه السلام نیز می فرماید: **زوال النعم بمنع حقوق الله منها و التّقصير في شكرها؛** زایل شدن نعمت ها به واسطه ندادن حقوق خداوند از آن ها و تقصیر در ادای شکر آن هاست (1) همچنین می فرماید: **إذا أراد الله سبحانه إزالة نعمه عن عبد كان أوّل ما يغيّر عنه عقله و أشدّ شيء عليه فقده؛** هنگامی که خدای سبحان اراده فرماید نعمتی را از بنده ایبگیرد، نخستین چیزی که از او دگرگون کند؛ عقل اوست و چیزی بر او سخت تر از نیافتن عقل نیست. (2)

2- انتقام های الهی

حضرت امیر علیه السلام می فرماید: **كفر النعمة مجلبه لِحلولِ النقم؛** کفران نعمت، زمینه ی فرود آمدن انتقام های الهی است. (3)

3- اقامت در جهنم

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفْرًا وَ أَلْحَلُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَنَسَ الْقُرَارَ؛** آیا به کسانی که [شکر] نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت در آوردند، ننگریستی [در آن سرای هلاکت که] جهنم است [و] در آن وارد می شوند و چه بد قرارگاهی است. (4)

ص: 275

1- ررالحکم، همان، ج 4، ص 110، ح 5475.

2- غررالحکم، شرح سیدهاشم رسولی محلاتی، ج 2، ص 484

3- غررالحکم، ص 322.

4- ابراهیم (14): 28 و 29.

این آیه، به نعمت وجود پیامبر اکرم عَلَیْهِ السَّلَامُ و اهل بیت عَلَیْهِ السَّلَامُ اشاره دارد، اما همه ی نعمت های خدا را شامل می شود.

4- تهدید الهی

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يَشْكُونَ * لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ؛ و زمانی که به مردم سختی و زبانی می رسد، پروردگارشان را می خوانند، در حالی که به سوی او انابه می کنند، سپس زمانی که رحمتی را از جانب او می چشند، در این هنگام، گروهی از ایشان به پروردگارشان شرک می ورزند. بگذار تا نعمت هایی را که به آنان داده ایم، کفران کنند؛ پس از آن ها بهره برند، به زودی نتیجه ی شوم اعمال خویش را خواهید دانست». (1)

لام امر در «لیکفروا» و لحن کلام در «سوف تعلمون»، اشاره به تهدید الهی دارد.

5- شهادت نعمت بر ضرر صاحبش

اگر شخص از کفران نعمت خود توبه نکند، نعمت زایل شده علیه صاحبش گواهی می دهد. همان گونه که حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: أَحْسِبُوا صَحْبَةَ النِّعَمِ قَبْلَ فِرَاقِهَا فَإِنَّهَا تَزُولُ وَ تَشْهَدُ عَلَى صَاحِبِهَا بِمَا عَمِلَ فِيهَا؛ مصاحبت نعمت ها را قبل از جدایی اش نیکو شمیرید؛ زیرا آن ها زایل شده و بر ضرر صاحبش شهادت می دهند». (2)

6- فشار قبر

یکی از عذاب هایی که بر انسان وارد می شود، مسئله ی فشار قبر است؛ همان طور که امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ از پدرانش از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نَقَلَ می کند که فرمود: ضَغْطَةُ الْقَبْرِ لِلْمُؤْمِنِ كَفَّارَةٌ لِمَا كَانَ مِنْهُ مِنْ تَضْيِيعِ النِّعَمِ؛ فشار قبر برای مؤمن، کفاره ی نعمت هایی است که ضایع کرده است». (3)

ص: 276

1- روم (30): 33 و 34

2- وسائل الشیعه، ج 16، ص 328

3- بحار الانوار، ج 6، ص 221.

حضرت امیر علیه السلام می فرماید: لا تستبطئ إجابة دعائك وقد سددت طريقه بالذنوب؛ دیر مشمار اجابت دعایت را، در حالی که راه آن را با گناهان بسته ای. (1) بدیهی است کفران نعمت نیز که یکی از گناهان کبیره است، عدم استجاب را در پی خواهد داشت.

8- استدراجست استدراج، یکی از سنت های الهی است که در شرایط ویژه ای شامل حال کافران می شود و عبارت است از رها کردن شخص به حال خودش و غوطه ور شدن او در نعمت های ظاهری دنیا تا بر گناهان خود بیفزاید و پله پله سقوط کند تا عذاب الهی را بچشد. امام حسین علیه السلام در این باره می فرماید: الإستدراجُ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لِعَبْدِهِ أَنْ يَسْبَغَ عَلَيْهِ النِّعَمَ وَيَسْلُبَهُ الشُّكْرَ؛ استدراج از جانب خداوند سبحان برای بنده اش، این است که نعمت هایی را داشته باشد و شکر آن ها را ادا نکند. (2)

این مسئله، به قدری مهم است که به عنوان نشانه ای بر استدراج و عدم آن قرار می گیرد؛ یعنی اگر نعمت های ظاهری شخصی فزونی یابد و او شاکر نعمت هاست، فزونی نعمت به دلیل شکرگزاری اوست و اگر با وجود کفران نعمت ها، باز هم نعمت ها زیاد می شوند، ممکن است سنت استدراج شامل حال او شده باشد.

علاوه بر آن چه ذکر شد، شخص کافر به نعمت، با این گناه و به جا نیاوردن فریضه شکرگزاری، از آثار بی شمار و ارزش مند آن نیز محروم می شود؛ زیرا انسان که در اثر شکرگزاری خداوند متعال، جان خود را با ذکر و یاد الهی پیوند می دهد و در نتیجه ی پیوند با منبع اطمینان، طمأنینه و آرامش می یابد؛ به درجات بالاتر ایمان صعود کرده و به صحن و سرای محبت الهی بار می یابد و در صراط مستقیم ره می پوید؛ از خیر کثیر که حکمت الهی است، بهره مند گشته و در زمره ((الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ)) قرار می گیرد. همه آن چه گفته شد، علاوه بر تداوم اصل نعمت است و آثار زیبای شکر در زندگی خانوادگی، اجتماعی و اقتصادی نیز نمودار می شود که کافران به حق نعمت و احسان مخلوقین، از آن هم بی نصیب خواهند بود.

ص: 277

1- غررالحکم، شرح جمال الدین محمد خوانساری، ج 6، ص 302.

2- میزان الحکمه، ج 5، ص 4373، ح 20415؛ بحار الانوار، ج 75، ص 117.

همان طور که گذشت، اگر نعمت های خدا را در مسیر درست مصرف کردیم، شکر عملی او است و اگر این نعمت ها وسیله ای برای طغیان و غرور و خودپرستی و غفلت و بیگانگی و دوری از خدا، این عین کفران است!

امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: ادتی الشکر رویه النعمه من الله من غیر علیه يتعلق القلب بها دون الله، و الرضا بما اعطاه، و ان لاتعصیه بنعمه و تخالفه بشی من امره و نهیه بسبب من نعمته؛ کمترین شکر، این است که، نعمت را از خدا بدانی، بی آن که قلب تو مشغول به آن نعمت شود، و خدا را فراموش کنی، و همچنین راضی بودن به نعمت او، و این که نعمت خدا را وسیله ی عصیان او قرار ندهی، و اوامر و نواهی او را با استفاده از نعمت هایش زیر پا نگذاری.

و از این جا روشن می شود: شکر قدرت، علم و دانش، نیروی فکری و اندیشه، نفوذ اجتماعی، مال و ثروت و سلامت و تن درستی، هر کدام از چه راهی است، و کفران آن ها، چگونه است؟

9- قحطی

این روزها کفران نعمت زیاد می شود، برنج پخته با میوه ی نیمه خورده و نان دور ریخته می شود. این کار خیلی خطرناک است و در روایات هم آمده که بی احترامی به نعمت خداوند خطر قحطی می آورد. اگر نان زیاد آمد به حیوان بدهید یا به کسانی که نان می خرنند بفروشید و آن را زیر دست و پا نریزید.

در وسائل الشیعه روایتی در خصوص نان از امام حسن مجتبی عَلَیْهِ السَّلَامُ است: تگّه نانی افتاده بود امام عَلَیْهِ السَّلَامُ ناراحت شد و آن را برداشت و به غلامش داد، و امام عَلَیْهِ السَّلَامُ که برگشت به غلامش فرمود: تگّه نانی را که به دستت دادم به من بده، غلام گفت: آن را خوردم. امام عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود: نعمت خدا را احترام کردی و از اهل بهشت شدی، من دوست ندارم کسی که دوست خدا و بهشتی شده غلام باشد، تو به خاطر این عملت، آزاد هستی.

این که ما از صبح تا شب نعمت می خوریم و در نعمت غرقیم، بدون آن که منعم و صاحب نعمت خود را بشناسیم، به نظر شما این کفران نعمت نیست؟ در مقابل، خدا چه می کند؟ غیر از این که روزی ما را قطع نمی کند. مثلا ما اگر اسباب بازی را برای فرزندمان بخریم، اگر آن را شکست و خراب کرد و آن اسباب بازی هم گران باشد، دیگر برایش نمی خریم و پشیمان می شویم و پیش

خودمان فکر می کنیم که پولمان را بیهوده مصرف کردیم. ولی خدا با ما این کار را نمی کند و روزی ما را قطع نمی کند. خوب فکر کن و ببین آیا خدا دوست داشتی است یا نه؟ خدایی که این طور با ما معامله می کند. مردمان چقد پدر و مادرهای شان را دوست دارند؟ مومنین خدا را به مراتب بیشتر دوست دارند چون می دانند پدر و مادر را هم خدا آفریده و نعمت های خدا هستند. خدا مهر بشر را در دل مادر انداخته، و ما را از کثافت ها پاک می کند و در گرفتاری ها از من مواظبت می کند، عمریاز ما می گذرد آیا خدا و رسولش را دوست داریم؟ آیا عاشق خدا شده ایم؟ آیا خوش بینی به دستگاه خلقت پیدا کرده ایم؟ آیا بشت را دوست داریم؟.

9-2 معروف و درس ایثار

اشاره

یکی دیگر از درس های فرهنگ عاشورا، درس ایثار و از خودگذشتگی است. این صفت نیک یکی از خصلت های ارزش مند اخلاقی است که در قرآن کریم و روایات، مورد ستایش فراوان قرار گرفته است و از وارستگی انسان از «خودخواهی» سرچشمه می گیرد. قرآن از مؤمنانی یاد می کند که با آن که خودشان نیازمندند، دیگران را بر خویشتن مقدم می دارند: «وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (1).

گذشتن از خواسته های خود و نیز چشم پوشیدن از آن چه مورد علاقه انسان است، به خاطر دیگری و در راه دیگری، «ایثار» است. اوج ایثار، ایثار خون و جان است. ایثارگر، کسی است که حاضر باشد هستی و جان خود را برای دین خدا فدا کند، یا در راه رضای او، از تمنیات خویش بگذرد.

در صحنه ی عاشورا، نخستین ایثارگر، سیدالشهدا عَلَيْهِ السَّلَامُ بود که حاضر شد فدای دین خدا گردد و رضای او را بر همه چیز برگزید و از مردم نیز خواست کسانی که حاضرند، خون خود را در این راه نثار کنند، و با او هم سفر کربلا شوند. (2)

اصحاب آن حضرت نیز، هر کدام ایثارگرانه جان فدای امام خویش و هدف والای ایشان کردند. در طول حوادث عاشورا نیز صحنه های زیبایی از ایثارگری دیده می شود.

ص: 279

1- سوره حشر، آیه 9.

2- بحار الانوار، ج 44، ص 366 / حیاة الامام الحسین بن علی، ج 3، ص 48.

وقتی نیروهای ابن زیاد، آگاه شدند که مسلم بن عقیل عَلَيْهِ السَّلَامُ در خانه هانی بن عروه است، هانی را احضار کردند و از او خواستند که مسلم را تسلیم آنان کند. او می توانست با سپردن مسلم به دست آنان، جان خویش را نجات بخشد، اما حاضر شد در راه مسلم کشته شود ولی او را تسلیم نکند. در مقابل درخواست تهدید آمیز آنان گفت: به خدا سوگند، اگر تنها و بی یاور هم بمانم، هرگز او را تسلیم شما نخواهم کرد، تا آن که در راه حمایت از او بمیرم! [\(1\)](#)

وقتی مسلم بن عقیل را به دارالاماره بردند، پس از گفت و گوهای تندی که رد و بدل شد و تصمیم به کشتن او گرفتند، مسلم گریست. یکی از حاضران گفت: کسی که در پی چنین خواست هایی باشد نباید گریه کند (و باید پیش بینی این روزها را هم بکند) مسلم گفت: بر خودم گریه نمی کنم، بلکه برای حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ و خانواده او می گریم. [\(2\)](#)

این نیز ایشارگری او را نشان می دهد که در آستانه ی شهادت، اگر هم گریه می کند نه بر حال خویش، که بر حسین می گرید که طبق گزارش او از وضع کوفه، روی به این شهر پرنیرنگ و مردم پیمان شکن نهاده است.

وقتی امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ به فرزندان عقیل و مسلم بن عقیل فرمود که شهادت مسلم برایتان کافی است، شما صحنه را ترک کنید، یک صدا گفتند: به خدا سوگند چنین نخواهیم کرد. جان و مال و خانواده و هستی خود را فدای تو می کنیم و در رکابت می جنگیم تا شهادت. [\(3\)](#)

اظهارات ایشارگرانه ی یاران امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در شب عاشورا، مشهور است؛ یک به یک برخاستند و آمادگی خود را برای جانبازی و ایشار خون در راه امام عَلَيْهِ السَّلَامُ اظهار کردند. از آن همه سخن، این نمونه از کلام مسلم بن عوسجه کافی است که به امام عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کرد: «هرگز از تو جدا نخواهم شد. اگر سلاحی برای جنگ با آنان هم نداشته باشم، با سنگ با آنان خواهم جنگید تا همراه تو به شهادت برسیم.» [\(4\)](#)

ص: 280

1- والله لو لم اكن الا واحدا ليس لي ناصر لم ادفعه اليه حتى اموت دونه (وقعة الطف، ص 119) مقتل خوارزمي، ج 1، ص 205.

2- مقتل خوارزمي، ج 1، ص 211.

3- همان.

4- وقعة الطف، ص 198.

سخنان سعید بن عبدالله حنفی، زهیر بن قین و دیگران، جلوه های روشن و ماندگاری از این روحیه ی ایثارگری است. طبق نقلی سخن گروهی از آنان چنین بود: «به خدا قسم از تو جدا نخواهیم شد! جان هایمان فدای توست، تو را با ایثار خون، چهره و اعضای بدن حمایت می کنیم.» (1) آری... خونی که در رگ ماست، هدیه به رهبر ماست. حضرت زینب سلام الله علیها عصر عاشورا هنگام حمله ی سپاه کوفه به خیمه ها و غارت اشیاء چون دید شمر با شمشیر آخته قصد کشتن امام زین العابدین علیه السلام را دارد، فرمود: او کشته نخواهد شد مگر آن که من فدای او شوم. (2)

پیشوای نهضت، به پشت گرمی حامیان ایثارگر، گام در مراحل دشوار و پرخطر می گذارد. اگر آمادگی پیروان برای ایثار مال و جان و گذشتن از راحتی و زندگی نباشد، رهبر تنها می ماند و حق، مظلوم و بی یاور. در انقلاب کربلا، امام و خانواده و یارانش دست از زندگی شستند، تا دین خدا بماند و کشته و اسیر شدند، تا حق زنده بماند و امت، آزاد شوند، و اصحاب شهید امام، تا زنده بودند، اجازه ندادند از بنی هاشم کسی به میدان رود و کشته شود. بنی هاشم هم تا زنده بودند، جان فدا کردند و در راه و رکاب امام به شهادت رسیدند و حسین بن علی علیه السلام شهید آخرین کسی بود که وقتی به دشت کربلا نگریست، از آن همه یاران و برادران و اصحاب، کسی نمانده بود.

جلوه ی دیگری از ایثار، در کار زیبای حضرت ابوالفضل علیه السلام بود: ابتدا امان ابن زیاد را که شمر آورده بود، رد کرد آن گاه در شب عاشورا اظهار کرد که هرگز از تو دست نخواهیم کشید، خدا نیارد زندگی پس از تو را. روز عاشورا نیز وقتی با لب تشنه وارد شریعه فرات شد تا برای امام و کودکان تشنه آب آورد، پس از پر کردن مشک، دست زیر آب برد تا بنوشد، اما با یادآوری کام تشنه حسین علیه السلام، ایثارگری و وفای او اجازه نداد که آب بنوشد و امام حسین علیه السلام و کودکان تشنه باشند و تشنه کام، گام از فرات بیرون نهاد و تشنه لب شهید شد. باز هم در اوج نیاز، آب ننوشیدن و به فکر نیاز دیگران بودن.

آب شرمنده ز ایثار علم دار تو شد *** که چرا تشنه از او این همه بی تاب گذشت

ص: 281

1- والله لا نفارقک و لکن انفسنا لک الفداء، نقیق بنحورنا و جباهنا و ایدینا... (همان، ص 199)

2- لا یقتل حتی اُقتل دون (مقتل الحسین، مقرر، ص 387).

سعید بن عبدالله، جلوه دیگری از ایثار را در کربلا به نمایش گذاشت و هنگام نماز خواندن امام عَلِيهِ السَّلَام، خود را سپر تیرهایی ساخت که از سوی دشمن می آمد. وقتی نماز امام به پایان رسید، او سیزده تیر بر بدن داشت و بر زمین افتاد و شهید شد. (1)

خصلت وصف عاشورایی را کسی دارد که حاضر باشد به خاطر خدا، در راه دیگری فداکاری کند و ایثارگری نماید.

1-9-2 معنای ایثار

واژه ی ایثار بر وزن افعال از ریشه «ا ا ث ر» و به معنای مقدّم داشتن دیگری بر خود است (2) اما گاه در معنایی وسیع تر به هرگونه ترجیح بین دو طرف گفته می شود. (3)

این مفهوم در اصطلاح به معنای مقدم شمردن دیگری بر خود در کسب سود و منفعتی یا پرهیز از ضرر و زیانی است که نهایت برادری و دوستی بین دو نفر را نشان می دهد. (4)

نقطه ی مقابل این خصلت انسانی را بخل دانسته اند که به معنای پرهیز از رساندن هرگونه سودی به دیگران است، (5) گرچه مساوات به معنای قرار دادن خویش در مرتبه ای هم سان دیگران نیز مفهومی مقابل بخل به شمار می رود که البته در مقایسه با ایثار در رتبه ای پایین تر از آن قرار داشته و در نقطه وسط میان بخل و ایثار قرار دارد. (6)

ایثار و مشتقات آن، در قرآن در دو معنای متضادّ به کار رفته است: الف. مقدم داشتن مثبت که از بزرگ ترین ارزش های اخلاقی است؛ مانند این آیه ی شریفه: «وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» و دیگران را بر خویشان مقدم می دارند، هرچند خودشان نیازمند باشند». (7) این کاربرد، همان معنای اصطلاحی ایثار است که عبارت است از: بخشش مال به کسی، با وجود احتیاج شخص بخشنده

ص: 282

1- همان، ص 304.

2- الصحاح، ج 2، ص 575، «اثر».

3- لسان العرب، ج 1، ص 70، «اثر».

4- التعريفات، ص 59.

5- همان، ص 62.

6- همان، ص 304.

7- سوره حشر، آیه 9.

به آن این معنا؛ بیشتر در مقدم داشتن دیگران در امور مالی یا مقدم داشتن خواسته دیگران صدق می کند؛ اما ایثار انواع دیگری نیز دارد که بیان خواهد شد. چنان که در مصباح الشریعه، ایثار مثبت چنین تعریف شده است: «أصلُ الإِثَارِ تَقْدِيمُ الشَّيْءِ بِحَقِّهِ؛ ایثار؛ در اصل، مقدم داشتن چیزی است به جا». نکته توجه اینکه؛ از نگاه اسلام، مطلقاً مقدم داشتن دیگران بر خود در تأمین نیازها و خواسته ها، ارزش تلقی نمی گردد؛ زیرا ترجیح بدون مرجح و تقدیم نابه جا- چنان که در آداب ایثار خواهد آمد - ارزش نیست.

ب. مقدم داشتن منفی؛ مانند: «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى؛ بلکه زندگانی دنیا را ترجیح می دهید، در حالی که آخرت، بهتر و پایدارتر است». (1)

2-9-2 اهمیت و ارزش ایثار

ایثار از برجسته ترین فضایل و ارزش های انسانی است، که در قرآن و سخنان نورانی پیشوایان اسلام، ستوده شده است؛ از جمله قرآن کریم درباره ی ایثار جانی حضرت علی علیه السلام می فرماید: «و برخی از مردم برای به دست آوردن خشنودی خدا جان خویش را فدا می کنند». (2) و در دیگر جای درباره ی ایثار مالی خاندان پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید: «غذای خویش را با آن که آن را دوست دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می خوراند» (انسان: 8). همچنین از «انصار» که در حال فقر، از برادران مهاجر خود، با تقسیم اموال و خانه های خویش پذیرایی کردند و آنان را بر خود مقدم داشتند- این گونه تمجید می کند: «دیگران را بر خود مقدم می دارند، هر چند خود، فقیر و نیازمند باشند»

در روایات، از ایثار با عناوینی همانند: بالاترین مکارم اخلاقی، بالاترین مراتب نیکوکاری بالاترین درجات ایمان و بهترین عبادت ارزش گذاری شده است و در فرهنگ اسلام، کسانی شایسته ی نام برداری به فضیلت، مروت و فتوت هستند که از این خصلت ارج مند، برخوردار باشند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیه السلام: آن بزرگوار - که کامل ترین انسان ها هستند- از بالاترین مراتب ایثار، برخوردارند و در این خصلت زیبای انسانی و اسلامی، سرمشق دیگران اند. پیروان راستین آنان نیز از این خصلت، بهره ی وافری داشته اند و دارند. امام حسن مجتبی علیه السلام، در توصیف هم نشینان پیامبر

ص: 283

1- سوره اعلی، آیه 16 و 17.

2- سوره بقره، آیه 207.

خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ می فرماید: «یَوْقِرُونَ الْكَبِیْرَ، وَ یِرْحَمُونَ الصَّغِیْرَ، وَ یُؤْتِرُونَ ذَا الْحَاجَّةِ؛ به بزرگ ترها احترام می گذارند، با کوچک ترها مهربان اند، و نیازمند را بر خود ترجیح می دهند».

3-9-2 انواع ایثار

ایثار، انواع فراوانی دارد که برای نمونه؛ مهم ترین آن ها را بیان می کنیم:

1- ایثار در مال

بررسی متون دینی نشان می دهد، که در قرآن و حدیث، بیشترین کاربرد کلمه ی «ایثار» و آن چه این معنا را می رساند، در ایثار مالی است و این، بدان جهت است که نیازهای مالی، از گسترده ترین و ضروری ترین نیازهای انسان است. ایثارگر تنها آن قسمت از اموالش را که به شخص خودش اختصاص دارد، می تواند ایثار کند و چنین حقی را نسبت به اموالی که باید صرف هزینه ی افراد تحت تکفل خود کند، ندارد و بخشش نفقه افراد یاد شده، نه تنها ایثار به حساب نمی آید، بلکه ناپسند و ممنوع است.

در زمان رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مردی انصاری، همه ی دارایی خود را به هنگام مرگ- که عبارت بود از پنج، شش برده- آزاد کرد و چیزی برای کودکان صغیرش باقی نگذاشت، مسلمانان پس از مراسم تشییع و خاکسپاری او، داستانش را برای پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ نقل کردند، آن حضرت صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فرمود: «اگر پیش از خاك سپاری مرا آگاه ساخته بودید، اجازه نمی دادم او را در قبرستان مسلمانان دفن کنید! او به چه مجوّزی، فرزندان صغیرش را تهی دست گذاشته تا دست به سوی مردم دراز کنند؟!»

2- ایثار در جان

اهمیت و ارزش ایثار در جان، فراتر از ایثار در مال است. کم تر کسی است که حاضر شود زندگی دیگری را بر زندگی خود مقدم بدارد. حتی فرشتگان برجسته ای، مانند جبرئیل و میکائیل از این نوع ایثار تن می زنند ایثار در جان، مرتبه انسان کامل است. از این رو؛ ایثار امام علی عَلَیْهِ السَّلَامُ در لیلۃ المَبِیْت مورد ستایش خداوند متعال قرار می گیرد و خداوند، این چنین در نزد فرشتگان به آن مباحثات می کند (و کسانی از مردم، جانشان را برای به دست آوردن رضای خدا، سودا می کنند).

ایثارگران به واسطه ی ایمان راستین، به راحتی در صف مجاهدان راه خدا درآمده، با ایثار جان و مال، دین خدا را یاری می کنند. کسی که جان برکف از اسلام و مرزهای اسلامی دفاع می کند، خود را به آب و آتش می زند و چه بسا خون پاکش در راه پاسداری از اسلام و ارزش های اسلامی ریخته شود، بالاترین درجه ایثار و محبوب ترین مقام را نزد خدا دارد؛ چنان که رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دربارہ یارزش خون پاک شهیدان راه خدا می فرماید: «هیچ قطره ای در پیش گاه خداوند، محبوب تر از قطره خونی نیست که در راه خدا ریخته می شود».

3- ایثار در دعا

از نکته های آموزنده در سیره اهل بیت عصمت و طهارت عَلَيْهِ السَّلَامُ، مقدم داشتن دیگران در دعا است. امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ از پدرانش چنین روایت کرده است: «فاطمه سَلَامُ اللَّهُ عَلَيْهَا هرگاه دعا می کرد، برای زنان و مردان پرهیزگار، دعا می کرد و برای خودش دعا نمی کرد. به ایشان گفته شد: ای دختر پیامبر خدا! شما برای مردم، دعا می کنی و برای خودت دعا نمی کنی؟ فرمود: اول، همسایه، بعد، خانه!» پیروان برجسته ی اهل بیت عَلَيْهِ السَّلَامُ: نیز از فضیلت این نوع ایثار، برخوردار بودند. زید نرسی می گوید: با معاویه بن وهب، در موقف عرفات بودم و او مشغول دعا کردن بود. در دعایش کنجکاو می کردم. ندیدم که حتی یک کلمه برای خودش دعا کند؛ بلکه برای یکایک مسلمانان، به نام و نام پدرانشان، دعا می کرد، تا آن که مردم کوچ کردند. به او گفتم: عموجان! از شما چیز عجیبی دیدم. گفت: چه دیدی که تو را به تعجب وا داشته است؟ گفتم: در یک چنین مکانی، برادرانت را بر خودت مقدم می داری و به یاد یکایک افراد هستی! به من گفت: از این کار، تعجب مکن، پسر برادرم؛ زیرا من از مولایم و مولای تو و مولای همه مردان و زنان پرهیزگار - که به خدا سوگند، آقای گذشتگان و تمام کسانی است که بعد از پدران بزرگوارش باقی مانده اند - شنیدم - و کر باد این دو گوش معاویه و کور باد دو چشم او و به شفاعت محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نرسد، اگر نشنیده باشد - که فرمود: «هر کس پشت سر برادرش برای او دعا کند، فرشته ای از آسمان دنیا ندا در

می دهد: «ای بنده خدا! هزار برابر اجر آن چه دعا کردی، برای خودت باد!» و فرشته ای از آسمان دوم، ندا در می دهد: «ای بنده خدا! و دویست هزار برابر آن چه دعا کردی، برای خودت باد!» و فرشته ای از آسمان سوم، ندا در می دهد: «ای بنده خدا! و سیصد هزار برابر آن چه دعا کردی، از برای خودت باد!» و فرشته ای از آسمان چهارم، ندا در می دهد: «ای بنده خدا! چهارصد هزار برابر آنچه دعا کردی، از برای خودت باد!» و فرشته ای از آسمان ششم، ندا در می دهد: «ای بنده خدا! ششصد هزار برابر آن چه دعا کردی، از برای خودت باد!» و فرشته ای از آسمان هفتم، ندا در می دهد: «ای بنده خدا! هفتصد هزار برابر آن چه دعا کردی، از برای خودت باد!». آن گاه، خداوند - تبارک و تعالی - به او ندا در می دهد: «منم آن فرد غنی که هرگز فقیر نمی شوم. ای بنده خدا! هزار هزار برابر آن چه دعا کردی، از برای خودت باد!». پس، ای برادرزاده! کدام یک بهتر و بزرگ تر است: آن چه من برای خود انتخاب کردم، یا آن چه تو مرا به آن توصیه می کنی.

4-9-2 عوامل ایثار

عواملی که بر ایثار، مساعدت می کنند، عبارتند از:

1- بزرگداشت حقوق

اگر حقوق در نظر انسان، بزرگ داشته شود، آن را یک سره رعایت می کند و به آن جامه ی عمل می پوشاند و تباه کردن آن را ناگوار می داند و می داند که اگر به مقام ایثار نرسد، حقوق را چنان که شایسته است، رعایت نکرده است. بنابراین، ایثارش را برای مراقبت از حقوق قرار می دهد؛

2- نفرت از خست

هرگاه انسان از خست، نفرت پیدا کند و آن را زشت بشمارد، خود را به ایثار ملزم می کند و راهی برای نجات از این نفرت کینه آلود، جز با ایثار نمی یابد؛

3- تمایل به مکارم اخلاقی

انسان بر حسب تمایل به خصلت های خوب اخلاقی ایثار می ورزد، برای این که ایثار، برترین درجه خصلت های بزرگوارانه ی اخلاقی است.

ص: 286

به نظر می‌رسد که اسباب ایثار به این مقدار کافی نیست. درست است که اموری مانند: بزرگ داشتن حقوق، و بیزاری از بخل و رغبت به ارزش‌های اخلاقی در پیدایش خصلت ارزش مند ایثار کارساز است؛ لیکن پرسش اصلی این است که: این ویژگی‌هایی که عوامل ایثار شمرده شده‌اند، چگونه در انسان تحقق پیدا می‌کنند؟ و چه کسی به دلیل رغبت به ارزش‌های اخلاقی و نفرت از حرص و خست و برای رعایت حقوق دیگران ایثار می‌کند و خواست دیگران را بر خواست خود مقدم می‌دارد؟ بررسی دقیق برای این پرسش نشان می‌دهد، که ایثار، ریشه‌ای جز ایمان ندارد. تقویت صفات نیکویی، که به صفت ایثار منتهی می‌شوند نیز تنها در سایه‌ی ایمان امکان پذیر است. از این رو، در مکاتب مادی سخن از ارزش‌های اخلاقی، شوخی است و هدفی جز فریب دادن و گمراه کردن افکار عمومی ندارد. بر این پایه، هرچه ایمان در وجود انسان تقویت شود، به خصلت ارزشمند ایثار نزدیک تر می‌گردد و به فرموده‌ی حضرت عَلِيهِ السَّلَامُ «انسان، در بالاترین مراتب ایمان ایثارگر می‌شود» و به فرموده‌ی امام عَلِيهِ السَّلَامُ؛ «بندگان کامل‌اند که در سختی، دیگران را بر خود، مقدم می‌دارند»

انسان پرهیزگاری که خود را در تحت تدبیر خدا می‌داند و او را روزی بخش مهربان می‌شناسد، از بذل‌داری‌های خود - که جملگی دارای خداست - واهمه‌ای ندارد. اگر انسان به وعده‌ی خدا ایمان داشته باشد و خود را در همه‌ی دادوستدها در تعامل با او بداند (نه در تعامل با مردم)، به او توکل می‌کند و هرگز او را بخیل و یا نعمت‌های بی‌کرانش را محدود نمی‌بیند. پس هرچه ایمان کامل تر شود، قدرت ایثارگری در انسان افزون می‌گردد تا به مرتبه ایثار جان و جانبازی می‌رسد. و از موانع ایثار، ایمان نداشتن به پادشاهی الهی و تأثیر آن در سعادت دنیوی و اخروی است.

5-9-2 آثار و برکات ایثار

ایثار نقطه مقابل استتار (انحصارطلبی) است. هرچه استتار برای جامعه مطلوب انسانی زیان بار و برای وحدت و انسجام آن ویران‌گر است؛ ایثار، سودمند و سازنده است. اسلام، در مقابل مکاتب مادی - که فرهنگ خودخواهی و خودپرستی را تبلیغ و ترویج می‌کنند - خودخواهی را ریشه مفاسد فردی و اجتماعی می‌داند و با ترویج فرهنگ ایثار و از خودگذشتگی می‌خواهد، این ریشه‌ی خطرناک را بخشکاند. البته با نگاهی دقیق و عمیق در می‌یابیم که اسلام با این اقدام خودخواهی فطری انسان را هدایت و منافع واقعی و دراز مدت او را فراهم کرده است. ایثارگر، علاوه بر مزین شدن به بهترین

فضیلت های اخلاقی و دست یابی به مقامی والا و ارج مند به برکات متعددی نیز می رسد که برخی از آن ها بیان می کنیم:

1- رستگاری قرآن کریم در انتهای آیه ی ایثار، برکات فردی و اجتماعی آن را در جمله ای خلاصه کرده، می فرماید: «و آن ها که از خست نفس خویش مصون بمانند، آنان همان رستگاران اند» فلاح و رستگاری، از مهم ترین برکات ایثار و مبارزه با خودخواهی و خست است و آن عبارت است از: کام یابی و رسیدن به همه ی خواسته های حقیقی فردی و اجتماعی؛

2- کمال اخلاقی

ایثارگر قبل از ایثار، فرومایگی هایی مانند بخل، حرص، مال دوستی و... را زیر پا نهاده، سپس از مرز فضیلت هایی چون پرداخت حقوق، سخاوت، انفاق و احسان نیز گذشته، تا به مرز ایثار رسیده است. از این رو، حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: «مکارم اخلاقی، جز با عفت و ایثار کامل نمی شود» انسان های ایثارگر خود را می سازند و منافع حقیقی و همیشگی خود را فراهم می کنند و به تعبیر قرآن کریم: «اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی کرده اید» به عکس، مادی گرایان و خودخواهان، خود را تباه می کنند و منافع حقیقی و همیشگی خود را از دست می دهند و به تعبیر دقیق قرآن کریم، فراموشی خدا فراموشی خویش است: «خدا را فراموش کردند. خداوند هم آنان را دچار خودفراموشی کرد».(1)

3- سروری

حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: «با ایثار دیگران بر خویشان، سروری می یابی».

4- ارفاق و بهشت الهی

خداوند متعال در مناجات با موسی عَلَیْهِ السَّلَامُ پیرامون ایثارگران- فرمود: «ای موسی! هر یک از آنان (ایثارگران) هر عملی که در عمر خویش انجام داده باشد، از محاسبه ی آن چشم می پوشم و هر جای بهشت را که بخواهد، او را اسکان می دهم».

ص: 288

امام باقر علیه السّلام می فرماید: «خداوند، بهشتی دارد که جز سه کس وارد آن نمی شود: مردی که برضد خود به حق داوری کند؛ مردی که برای خدا به دیدن برادرش برود و مردی که برای خدا برادر پرهیزگارش را بر خویشان مقدم بدارد».

5- محبوب خدا و خلق

گسترش فرهنگ ایثار در جامعه، نه تنها منافع شخصی ایثارگران را تهدید نمی کند، بلکه آنان را محبوب خدا می کند و موجب دستیابی آنان به بهترین زندگی ها در جهان جاوید می شود علاوه براین، ریشه مفاسد اجتماعی را نیز می سوزاند و منافع مادی و معنوی جامعه ی بشر را فراهم می کند.

6-9-2 آداب ایثار

رعایت آداب ایثار، شرط تحقق مفهوم ایثار به عنوان ارزشی مهم اخلاقی هست؛ ایثار، نشانه برترین امتیاز در روابط انسانی، مردم گرایی و غم خواری است که از ایمان سرشار، محبت به خدا و مردم و احساس وظیفه اجتماعی سرچشمه می گیرد و با آداب ویژه ی خود صورت می پذیرد که برخی از آن ها بدین قرار است:

1- اخلاص

نخستین نشانه ی ایثار، اخلاص است. زیبایی و ارزش مندی ایثار در صورتی است که این کار سترگ در راستای خشنودی خدای بزرگ و خالصانه انجام گیرد و هیچ گونه چشم داشتی از نیازمند و دیگران نداشته باشد. چنان که اهل بیت پیامبر علیه السّلام، هنگام ایثار نان شب خود به مسکین و یتیم و اسیر، گفتند: «تنها برای رضای خدا به شما غذا دادیم، هیچ پاداش و سپاسی از شما توقع نداریم».⁽¹⁾ اگر اخلاص نباشد «مقدم داشتن دیگری» تحقق پیدا نمی کند. وقتی کسی با انگیزه ای غیرالهی، چیزی را به دیگری می دهد که خود بدان نیازمند است. در واقع، آن را به خودش داده است؛ چراکه انگیزه ی نفسانی و خودخواهی، او را وادار به این عمل کرده است.

ص: 289

1- سوره انسان، آیه 9.

دومین ادب ایثار، علاقه مندی به چیزی است که ایثار می شود؛ امام باقر عَلَیْهِ السَّلَامُ درباره ی آیه ی شریفه: «و خوردنی را با وجود دوست داشتن آن، اطعام می کنند فرمود؛ «یعنی با وجود میل و علاقه ی خودشان به آن خوراک» اگر علاقه مندی به آن نباشد، «مقدم داشتن دیگران» بی معنا است.

3- مقدم داشتن نزدیکان

مقدم داشتن نزدیکان و کسانی که فراهم کردن نیازهای زندگی آنان بر انسان واجب است، از دیگر آداب ایثار است؛ زیرا مقدم داشتن دیگران بر «نزدیکان»، به عقل و شرع صحیح نیست. سماعه می گوید: از امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ پرسیدم: مردی تنها خوراک روزانه خود را دارد. آیا کسی که [تنها] خوراک روزانه خود را دارد، با کسی که چیزی ندارد، هم دردی کند [و خوراکش را به او بدهد]؟ و کسی که خوراک یک ماه خود را دارد، با کسی که کمتر از آن دارد، هم دردی کند؟ و در مورد سال هم به همین سان؟ یا آن که این ها همه، همان کفافی است که ملامتی بر [اندوختن و ایثار نکردن] آن نیست؟ آن حضرت فرمود: «مطلب، دو تاست: [یکی این که] برترین شما کسی است که در ایثار کردن و بخشیدن حق خود، حریص تر باشد»؛ زیرا خداوند عزّوجلّ می فرماید: «و بر خویشتن، مقدم می دارند، هر چند خودشان نیازمند باشند». مطلب دیگر این که بر کفاف، ملامتی نیست. دست دهنده بهتر از دست گیرنده است و [در اعطا و ایثار] از خانواده ات آغاز کن».

4- مقدم داشتن اهل ایمان

ادب دیگر ایثار، مقدم داشتن اهل ایمان است. ایثار باید هدف دار و حساب شده انجام گیرد و این نهال مستعد در زمین قابل رشد کاشته شود و پرهیزگار، کسی را بر خویش مقدم دارد که دست کم از لحاظ فکری و عقیدتی هم طراز او باشد، نه این که دست رنج خویش را به افراد لابلای، منافق یا کافر ببخشد و خود را بیچاره و زمین گیر کند. چنان که از حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلَامُ روایت شده: «با دیگر مردمان، به انصاف رفتار کن و با پرهیزگاران، به ایثار.

5- مقدم داشتن نیازمندترین ادب نیز از مقومات مفهوم ارزشی ایثار است؛ زیرا فراهم کردن نیازهای ثانویه دیگران با هزینه نیازهای اولیه ی خود ارزش به حساب نمی آید. از این رو، حضرت امیر عَلِيهِ السَّلَامُ درباره ی آیه ی ایثار می فرماید: «آن چه را که او (دیگری) بدان نیازمندتر از توست، بهره خویش مساز».

ص: 291

اشاره

کربلا تقابل نفاق با ایمان بود یک طرف سالار شهیدان و یاران شیدایی ایشان، کالجبل الراسخ محکم در ایمان تا جایی که زهیر می گوید: اگر دنیا ابدی باشد و ما این ابدیت را از دست بدهیم باز هم دست از امام زمان خود بر نمی داریم در طرف دیگر لشکر عمر سعد کسانی بودند که ایمان به دل هاشان راه پیدا نکرده نقاب اسلام و ایمان بر چهره بستند و خود را خودی جلوه دادند تا جایی که عمر سعد نعره می زد یا «خَيْلَ اللَّهِ»، ای لشکر خدا، لشکر خود را «خَيْلَ اللَّهِ» می نامید. لشکر خدا، حسین را بکشید بهشت در انتظار شماست، بهشت پاداش شماست. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ اشک می ریخت، می فرمود: حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ ما را به اسم دین کشتند. مسلمانان پیرو آن حضرت را به اسم دین کشتند. وقتی سر از بدن اباعبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ جدا شد، صدای الله اکبر لشکر دشمن بلند شد.

«جَاءُوا بِرَأْسِكَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ *** قَتَلُوا جِهَاراً عَامِدِينَ رَسُولاً»

قَتَلُواكَ عَطْشَانًا وَلَمَّا يَرْقُبُوا *** فَيَقْتُلُكَ التَّأْوِيلُ التَّنْزِيلًا

وَيُكَبِّرُونَ بِأَنْ قُتِلْتَ وَإِنَّمَا *** قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلًا. (1)

آن ها مصداق «الله اکبر» را کشتند و «الله اکبر» گفتند. این جریان نفاق است. امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ شب عاشورا (یا روز عاشورا)، در یکی از خطبه هایش می فرماید: شمشیرهایی روز عاشورا جلوی ما آمد، که قرار بود این شمشیرها از ما حمایت کند، چون نوشته بودند، حمایت می کنیم. شمشیرهایی علیه ما بیرون آمد، که قرار بود این شمشیرها محافظ ما باشد، قرار بود طرف دار ما باشد. نفاق این گونه

ص: 293

است. در مجلس، یزید نشستہ بود، مردم ہم نشستہ بودند و آیه ی قرآن می خواندند: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ» (1) خدا خواست، ما این طور پیروز شویم- استناد به جبر- خدا خواست ما پیش ببریم، خدا خواست حکومت دست ما باشد.

سوء برداشت منافقین از کلمه ی اصلاحات

جریان نفاق، جریان بسیار خطرناکی است. قرآن می فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ»؛ به منافقین می گویند فساد نکنید، مردم را به هم نریزید، جامعه را به هم نریزید، «قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ» (2) می گویند چه کسی گفته ما اهل فساد هستیم؟ ما مصلحیم ما می خواهیم جامعه را درست کنیم، ما می خواهیم جامعه را پیش ببریم؛ «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ». شعار مصلح بودن متعلق به انبیاست. شما به هر کسی با هر گرایش و ذهنیتی، در هر شغلی بگویند اصلاح را تعریف کن، برایت تعریف می کند. اگر به یک بنا بگویی می خواهیم این ساختمان را اصلاح کنی، چه می گوید؟ می گوید: یعنی جلوی نمش را بگیرد، دیوارهایش را رنگ کن، گچ بگیر. اگر ماشین را به تعمیرگاه ببرید، بگویند می خواهیم این را اصلاح کنید، نمی گوید که چکش بیاورید تا آن را خراب کنم و از بین ببرم! این که اصلاح نیست، باید آن را صاف کاری کرد، رنگ زد. اگر به یک معلّم بگویی می خواهیم این چهل دانش آموز را اصلاح کنی، می فهمد یعنی چه؛ یعنی هر نقطه ی منفی و هر ضعفی دارند، رفع شود.

معنای واقعی اصلاحات

حضرت شعیب عَلَيْهِ السَّلَامُ می گفت ما اصلاً برای اصلاحات آمده ایم، «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ»؛ هر چه قدر بتوانیم تلاش می کنیم، «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ» (3) اگر امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ در نامه ای به برادرش، محمد حنفیه می گوید: «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ» (4)؛ من از خانه بیرون آمده ام تا جامعه را اصلاح

ص: 294

1- سوره آل عمران، آیه 26.

2- سوره بقره، آیه 11.

3- سوره هود، آیه 88.

4- بحار الانوار، ج 44، ص 329.

کنم، یعنی چه؟ یعنی اگر رباخواری بود آن را بردارم، اگر رشوه بود آن را بردارم، اگر می گساری بود آن را بردارم، اگر حاکم ستم گری چون یزید بود او را کنار بزنم، اگر احکام و مبانی دینی و سنت پیغمبر زیر و رو شده بود آن ها را احیا کنم، «الَا وَ اِنَّ السُّنَّةَ قَدْ اُمِيَّتْ وَ اِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ اُحْيِيَّتْ»⁽¹⁾ بدعت هایی که به دین اشاعه شده آن ها را حذف کنم، این معنای اصلاح است. قرآن می گوید این شعار، شعار پیغمبر است، شعار امام است، هدف اسلام است. و «وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا»؛ به منافقین می گویند شما دارید فساد می کنید و اوضاع را به هم می ریزید. 15-14 نفر از این ها در ليله ی عقبه می خواستند، پیغمبر را ترور کنند. در بسیاری از جنگ ها مثلاً در جنگ احد عبدالله ابن اُبی سیصد نفر را یک مرتبه از لشکر مسلمانان جدا کرد، - مسلمانان در جنگ احد هزار نفر بودند او سیصد نفر آن ها را جدا کرد و گفت ما می خواهیم از یک جبهه ی دیگر بجنگیم. و همیشه لطمه زدند و «قَالُوا اِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ».

پس علل رویارویی با اباعبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ نفاق سران، سکوت عوام، نفاق سردمداران، دنباله روی مقدس مآبان، نفاق آگاهانه و عالمانه ی تصمیم گیران، و دنباله روی ناآگاهانه و جاهلانه ی مردم بود. این کار باعث شد که به سادگی لشکر را لشکر خدا حساب کنند، برای کشتن امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ بشارت به بهشت بدهند، با شهادت امام «الله اکبر» بگویند، در مجلس یزید قرآن بخوانند، و در صبح جمعه خطیب یزید بلند شود به منبر برود و اعمال و کارهای یزید را توجیه کند.

1-1-3 تعریف نفاق

نفاق در لغت از ماده نطق گرفته شده است و در «اصل از نفاق الیربوع (حفره های خانه موش) گرفته شده است». نفاق نیز جمع نفاق است که به معنی «یکی از حفره های موش است که موش (به منظور تدابیر امنیتی) آن را پنهان می کند و دیگری را آشکار می گرداند». (تا هنگام احساس خطر از حفره پنهانی داخل شود). به دلیل این شباهت کار منافق را نفاق نامیدند، چرا که منافق در لغت به کسی می گویند که «کفرش را مخفی می کند و اظهار ایمان می کند و در کل خلاف آن چه در دل دارد، اظهار می کند»⁽²⁾.

ص: 295

1- بحار الانوار، ج 44، ص 338.

2- تفاوت نفاق و کفر و ارتداد، پایگاه استاد شهید مطهری به نقل از مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات.

قسم اول: نفاق در عقیده

به این که در باطن کافر و مشرک و منحرف باشد ولی در ظاهر اظهار اسلام و ایمان کند و یا جزو فرق باطله و اهل بدعت و ضلالت باشد ولی اظهار تشیع نماید و این نوع از نفاق اعظم و اشدّ و اقیح اقسام کفر است، زیرا علاوه بر کفر باطنی، شامل مکر و حيله و خدعه نسبت به مسلمانان نیز می باشد و آن چه از مصایب و بدبختی ها که دامن گیر مسلمانان شده از قبل این گونه افراد بوده است و از این جهت خداوند در قرآن سخت ترین عذاب و درکات دوزخ را برای آنان مقرر داشته و فرموده: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» (1).

و اشکال به این که منافق، اگر باطنش قبیح است، ولی ظاهرش حسن است به خلاف کافر که باطن و ظاهرش قبیح می باشد، دفع می شود به این که ظاهر فریبنده علاوه بر این که حسنی ندارد بدتر از ظاهری است که قبیح آن آشکارا باشد؛ زیرا آن ظاهر دامی پنهان است ولی این باطنش از ظاهر نمایان است.

و اما بر کسی که باطناً مسلمان و مؤمن باشد، ولی در ظاهر اظهار کفر کند، منافق اطلاق نمی شود بلکه چنین اظهاری ممکن است از روی تقیه باشد و علاوه بر این که چیزی بر او نیست، بسا واجب می شود و اما اگر از روی جحود باشد کفر جحودی خواهد بود.

قسم دوم: نفاق در اخلاق

یعنی باطناً متخلّق به اخلاق حمیده نباشد ولی در ظاهر چنین نمایش دهد که دارای اخلاق حمیده است مثل این که در باطن زهد و خوف از خدا و محبت خدا و سخاوت و توکل و خشوع و امثال این صفات را ندارد ولی در ظاهر خود را زاهد و خایف و محبّ خدا و سخی و متوکل و خاشع و نظایر این ها نشان می دهد.

ولی اگر در باطن دارای اخلاق رذیله باشد ولی در ظاهر ترتیب اثر بر آن ها ندهد، این نفاق نمی باشد، بلکه طریقه معالجه اخلاق رذیله همین است و اگر باین قصد باشد بسیار ممدوح و پسندیده بلکه لازم است.

ص: 296

یعنی خلوت او با ملا او، پنهان او با آشکارای او و غیبت او با حضور او متفاوت باشد و در ظاهر خود را اعبد و اتقی الناس معرفی کند ولی در حقیقت چنین نباشد و این نیز غیر از اخفاء معصیت است زیرا اشاعه و اظهار معصیت خود گناه است.

و دلیل بر این که نفاق شامل جمیع این اقسام است اخباری است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه ی اطهار علیه السلام در تعریف نفاق و منافق وارد شده از امام چهارم زین العابدین علیه السلام روایت شده، که فرمود: «انّ المنافق ینهی ولا ینتهی و یأمر بما لا یأتی و اذا قام الی الصلاة اعترض و اذا رکع رکع یمسی و همّ العشاء و هو مفطر و یصبح و همّ النوم ولم یسهر ان حدثک کذبک و ان اتّمتنه خانک و ان غبت اغتابک و ان وعدک اخلفک؛ به درستی که منافق نهی می کند و نهی نمی پذیرد و امر می کند به آن چه خود انجام نمی دهد و وقتی به نماز می ایستد التفات و توجهش به غیر خداست و هنگامی که به رکوع میرود چون چهارپایان فرود می شود یعنی از رکوع چیزی درک نمی کند، شام می کند و همّش خوراک است با این که روزه نبوده و صبح می کند و همّش خواب است با این که شب بیدار نبوده اگر با تو سخن گوید، دروغ می گوید و اگر به او امانت بسپاری، خیانت کند و اگر از او غایب شوی، غیبت تو را می نماید و اگر با او وعده کنی، خلف وعده می کند».

و از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم ما زاد خشوع الجسد علی ما فی القلب فهو عندنا نفاق؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فزونی خشوع اعضا و جوارح بر آن چه در قلب است، نزد ما نفاق می باشد».

و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم ثلاث خصال من کنّ فیہ کان منافقا و ان صام و صلّى و زعم انه مسلم من اذا اتّمن خان و اذا حدث کذب و اذا وعد اخلف؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه خصلت است که در هر کس باشد، منافق است و اگر چه روزه بدارد و نماز بگذارد و گمان کند مسلمان است، کسی که هر گاه امانت به او سپرده شود، خیانت کند و هرگاه تکلم کند، دروغ گوید و هرگاه وعده کند، وفا ننماید.

سوره ی منافقون و توصیف حال آنان: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ * اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ * وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشْبُ مُسَدَّنَدَةٍ يَحْسَبُونَ كُلَّ صِدْقَةٍ عَلَيْهِمْ هُمْ الْعَادُو فَاذْرُهُمْ قَاتِلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ؛ هنگامی که منافقان نزد تو می آیند می گویند ما شهادت می دهیم که حتماً تو رسول خدایی. خداوند می داند که تو قطعاً رسول او هستی - ولی خداوند شهادت می دهد که منافقان دروغ گو هستند. آن ها سوگندهایشان را سپر ساخته اند تا مردم را از راه خدا بازدارند، آن ها کارهای بسیار بدی انجام می دهند. این به خاطر آن است که آن ها نخست ایمان آوردند سپس کافر شدند، لذا بر دل های آن ها مهر نهاده شده، و حقیقت را درک نمی کنند. هنگامی که آن ها را می بینی جسم و قیافه آنان تو را در شگفتی فرو می برد و اگر سخن بگویند به سخنان شان گوش فرا می دهی، اما گویی چوب های خشکی هستند که بر دیوار تکیه داده شده، هر فریادی از هر جا بلند شود بر ضد خود می پندارند، آن ها دشمنان واقعی تو هستند از آنان بر حذر باش، خداوند آن ها را بکشد چگونه از حق منحرف می شوند؟(1)

فضیلت تلاوت سوره منافقین

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آمده است: وَمَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْمُنَافِقِينَ بَرِيءٌ مِنَ التَّفَاقِ؛ کسی که سوره منافقین را بخواند از هر گونه نفاق پاک می شود و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: بر هر مؤمنی از شیعیان ما لازم است که در شب جمعه سوره جمعه و سبح اسم ربك الاعلی بخواند، و در نماز ظهر جمعه سوره جمعه و منافقین را سپس افزود: فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَكَأَنَّمَا يَعْمَلُ بِعَمَلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ جَزَاءُهُ وَثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ؛ هنگامی که چنین کند گویی عمل رسول خدا را انجام داده و جزا و پاداشش بر خدا بهشت است. کراراً بعد از ذکر فضایل سوره گفته ایم که این فضایل و آثار مهم نمی تواند تنها نتیجه ی تلاوت خالی از اندیشه

ص: 298

و عمل باشد روایات فوق نیز شاهد این سخن است، چرا که هرگز خواندن این سوره بی آن که برنامه زندگی بر آن تطبیق شود روح نفاق را از انسان بیرون نمی برد.

تفسیر: سرچشمه ی نفاق و نشانه های منافقان!

قبل از ورود در تفسیر این آیات ذکر مقدمه ای لازم به نظر می رسد و آن این، که مسأله ی نفاق و منافقان در اسلام از زمانی مطرح شد که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت فرمود و پایه های اسلام قوی و پیروزی آن آشکار شد و گرنه در مکه تقریباً منافقی وجود نداشت؛ زیرا مخالفان قدرت مند هر چه می خواستند آشکارا بر ضد اسلام می گفتند، و انجام می دادند و از کسی پروا نداشتند و نیازی به کارهای منافقانه نبود؛ اما هنگامی که نفوذ و گسترش اسلام در مدینه دشمنان را در ضعف و ناتوانی قرار داد دیگر اظهار مخالفت به طور آشکار مشکل، و گاه غیر ممکن بود ولذا دشمنان شکست خورده برای ادامه برنامه های تخریبی خود، تغییر چهره داده ظاهراً به صفوف مسلمانان پیوستند ولی در خفا به اعمال خود ادامه می دادند اصولاً طبیعت هر انقلابی چنین است؛ که بعد از پیروزی چشم گیر با صفوف منافقان روبه رو خواهد شد، و دشمنان سرسخت دیروز، به صورت عوامل نفوذی امروز در لباس دوستان ظاهری جلوه گر می شوند و از این جا است که می توان فهمید چرا این همه آیات مربوط به منافقین در مدینه نازل شده نه در مکه. این نکته نیز قابل توجه است که مسأله ی نفاق و منافقان مخصوص به عصر پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، بلکه هر جامعه ای مخصوصاً جوامع انقلابی با آن روبرو هستند، به همین دلیل باید تحلیل ها و موشکافی های قرآن را روی این مسأله نه به عنوان يك مساله تاریخی بلکه به عنوان يك مسأله ی مورد نیاز فعلی مورد بررسی دقیق قرار داد، و از آن برای مبارزه با روح نفاق و خطوط منافقین در جوامع اسلامی امروز الهام گرفت.

و نیز باید نشانه های آن ها را که قرآن به طور گسترده بازگو کرده است. دقیقاً شناخت و از طریق این نشانه ها به خطوط و نقشه های آن ها پی برد. نکته مهم دیگر این که، خطر منافقان برای هر جامعه از خطر هر دشمنی بیش تر است، چرا که از يك سو شناخت آن ها غالباً آسان نیست و از سوی دیگر دشمنان داخلی هستند و گاه چنان در تار و پود جامعه نفوذ می کنند که جدا ساختن آن ها کار بسیار مشکلی است و از سوی سوم روابط مختلف آن ها با سایر اعضای جامعه کار مبارزه را با آن ها دشوار می سازد.

به همین دلیل، اسلام در طول تاریخ خود بیشترین ضربه را از منافقان خورده و نیز به همین دلیل قرآن سخت ترین حملات خود را متوجه منافقان ساخته و آن قدر که آن‌ها را کوبیده هیچ دشمنی را نکوبیده است. با توجه به این مقدمه، به تفسیر آیات باز می‌گردیم: نخستین سخنی را که قرآن در این جا درباره منافقان مطرح می‌کند همان اظهار ایمان دروغین آن‌ها است که پایه اصلی نفاق را تشکیل می‌دهد، می‌فرماید: هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند، می‌گویند ما شهادت می‌دهیم که حتماً تو رسول خدایی! إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ بِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ، سپس قرآن می‌افزاید خداوند می‌داند که تو فرستاده او هستی ولی خداوند گواهی می‌دهد که منافقان دروغ گو هستند: وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ منافقون و از این جا نخستین نشانه نفاق، روشن می‌شود و آن دوگانگی ظاهر و باطن است که با زبان مؤکداً اظهار ایمان می‌کنند ولی در دل آن‌ها مطلقاً خبری از ایمان نیست، این دروغ‌گویی و کذب، این دوگانگی درون و برون، محور اصلی نفاق را تشکیل می‌دهد. قابل توجه این که: صدق و کذب بر دو گونه است، صدق و کذب خبری، صدق و کذب مَخْبِرِي. در قسم اول معیار، موافق و مخالف واقع بودن است در حالی که در قسم دوم، موافقت و مخالفت با اعتقاد مطرح می‌باشد، به این معنی که اگر انسان خبری می‌دهد که مطابق با واقع است؛ ولی برخلاف عقیده‌ی او آن را کذب مَخْبِرِي می‌نامیم و اگر موافق عقیده او است صدق. روی این حساب، شهادت منافقان به رسالت پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از نظر اخبار، هرگز کذب نبود که واقعیت بود.

ولی از نظر گوینده و مخبر چون برخلاف عقیده‌ی آن‌ها بود کذب به حساب می‌آید، لذا قرآن می‌گوید تو پیغمبر خدا هستی اما این‌ها دروغ می‌گویند! به تعبیر دیگر: منافقان نمی‌خواستند خبر از رسالت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بدهند، بلکه می‌خواستند از اعتقاد خود به نبوت او خبر دهند و مسلماً در این خبر دروغ گو بودند. این نکته نیز قابل توجه است که آن‌ها در شهادت خود انواع تأکیدها را به کار بردند و خداوند نیز با قاطعیت با همان لحن، آن‌ها را تکذیب می‌کند. اشاره به این که در برابر آن قاطعیت، چنین قاطعیتی لازم است.

و به این ترتیب منافق کسی است، که طریقی مرموز و مخفیانه برای خود برگزیده تا با مخفی کاری و پنهان کاری در جامعه نفوذ کند و به هنگام خطر از طریق دیگر فرار نماید. آیه‌ی بعد به دومین نشانه‌ی آن‌ها پرداخته چنین می‌گویند: آن‌ها سوگندهای شان را سپر ساخته اند تا مردم را از راه خدا

بازدارند: اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ. آن‌ها کارهای بسیار بدی انجام می‌دهند: إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. چرا که در ظاهر ابراز ایمان می‌کنند و در باطن کفر می‌ورزند و در طریق هدایت مردم به آیین حق، ایجاد مانع می‌نمایند، و چه عملی از این بدتر و زشت‌تر؟

جنة از ماده جن بر وزن فن در اصل به معنی پنهان کردن چیزی از حس است و جن بر وزن سن به خاطر این که موجودی است ناپیدا، این واژه بر او اطلاق می‌شود و از آن جا که سپر انسان را از ضربات اسلحه دشمن، مستور می‌دارد. در لغت عرب به آن، جنة گفته می‌شود و باغ‌های پردرخت را نیز به خاطر مستور شدن زمین‌هایشان، جنت می‌گویند. به هر حال این یکی از آثار نفاق است که خود را در زیر پوششی از نام مقدس خداوند و سوگندهای غلاظ و شداد، قرار می‌دهند تا چهره‌ی واقعی خویش را مکتوم دارند، عواطف مردم را به سوی خود جلب کرده و از این طریق به اغفال آن‌ها پردازند و صد عن سبیل الله کنند. این تعبیر ضمناً نشان می‌دهد که آن‌ها دائماً با مؤمنان در حال جنگ و ستیزند و هرگز نباید فریب این ظاهرسازی و چرب‌زبانی آن‌ها را خورد؛ زیرا انتخاب سپر مخصوص میدان‌های نبرد است.

درست است که در بعضی از مواقع، انسان چاره‌ای جز سوگند ندارد، و یا لاقلاً سوگند کمک به بیان اهمیت موضوع مورد نظر می‌کند ولی نه سوگند دروغ و نه سوگند برای هر چیز و هر کار که این شیوه منافقان است. در آیه‌ی 74 سوره‌ی توبه می‌خوانیم: يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ؛ آن‌ها به خدا سوگند یاد می‌کنند که سخنان زننده در غیاب پیامبر نگفته‌اند، در حالی که قطعاً سخنان کفرآمیز گفته‌اند.

مفسران برای جمله‌ی صدوا عن سبیل الله، دو معنی ذکر کرده‌اند: نخست اعراض از راه خدا و دیگر بازداشتن دیگران از این راه، گرچه جمع میان هر دو معنی در آیه‌ی مورد بحث امکان‌پذیر است ولی با توجه به توسل آن‌ها به سوگندهای دروغ، معنی دوم مناسب‌تر به نظر می‌رسد؛ چرا که هدف از این سوگندها، اغفال دیگران است. يك جا مسجد ضرار برپا می‌کنند و هنگامی که از آن‌ها سؤال می‌شد، هفتان چيست؟ سوگند یاد می‌کنند که جز هدف خیر ندارند. (1)

ص: 301

در جای دیگر برای شرکت در جنگ هایی که فاصله ی آن نزدیک و احتمال غنایم در آن زیاد است، اظهار آمادگی می کنند؛ ولی برای شرکت در میدان تبوک که پر از مشکلات است هزار عذر و بهانه می آورند و سوگند یاد می کنند که اگر توانایی می داشتیم همراه شما حرکت می کردیم. (1)

ترس و وحشتی عجیب همیشه بر قلب و جان آن ها حکم فرما است و يك حالت سوءظن و بدبینی جان کاه سرتاسر روح آن ها را فراگرفته و به حکم الخائن خائف از همه چیز، حتی از سایه ی خود می ترسند و در پایان آیه، به پیامبر صلی الله علیه و آله هشدار می دهد که این ها دشمنان واقعی تواند از آن ها بر حذر باش: هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُوهُمْ. سپس می گوید: خدا آن ها را بکشد، چگونه از حق منحرف می شوند؟

قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ منافقون. روشن است که این تعبیر، اخبار نیست بلکه به صورت نفرین است و برای مذمت و سرزنش و تحقیر این گروه ذکر شده، شبیه تعبیرات روزمره ای که انسان ها درباره يك دیگر دارند که قرآن با زبان خود مردم با آن ها سخن می گوید: به این ترتیب در آیه ی مورد بحث نشانه های دیگری از منافقان مطرح شده از جمله: وضع فریبنده ی ظاهری توأم با خالی بودن درون همچنین ترس و وحشت و بدگمانی نسبت به هر چیز و هر حادثه. (2)

وقتی به منافقین گفته می شود استغفار کنید، مستکبرانه مسخره می کنند: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوُوا رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ - سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ - هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنْفِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ - يَقُولُونَ لَنْ نَرْجِعَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنْفِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ؛ هنگامی که به آن ها گفته شود بیایید تا رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شما استغفار کند سرهای خود را از روی استهزا و کبر و غرور تکان می دهند و آن ها را می بینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبر می ورزند. برای آن ها تفاوت نمی کند خواه استغفار برایشان کنی یا نکنی، هرگز خداوند آن ها را نمی بخشد، زیرا خداوند قوم فاسق را هدایت نمی کند. آن ها کسانی هستند که می گویند: به افرادی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند غافل از این که خزاین آسمان ها و زمین

ص: 302

1- همان، 42.

2- تفسیر نمونه، ج 24، ص 144 تا 155.

از آن خدا است ولی منافقان نمی فهمند. آن ها می گویند: اگر به مدینه بازگردیم عزیزان، ذلیلان را بیرون می کنند، در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است ولی منافقان نمی دانند. (1)

به تعبیر دیگر استغفار پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَّتْ تَامَهُ برای آمرزش نیست، بلکه مقتضی است و تنها در صورتی اثر می گذارد که زمینه ی مساعد و قابلیت لازم فراهم شود، اگر به راستی آن ها توبه کنند و تغییر مسیر دهند و از مرکب کبر و غرور پیاده شوند و سر تسلیم در مقابل حق فرود آورند، استغفار پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و شفاعت او مسلماً مؤثر است و در غیر این صورت کم ترین اثری نخواهد داشت. شبیه همین معنی در آیه ی 80 سوره ی توبه نیز آمده است که درباره گروه دیگری از منافقان می گوید: اِنَّ تَغْفِرَ لَهُمْ اَوْ لَا تَغْفِرَ لَهُمْ اِنَّ تَغْفِرَ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِاَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ منافقون؛ چه برای آن ها استغفار کنی و چه نکنی، تاثیری ندارد حتی اگر هفتاد بار برای آن ها استغفار کنی خداوند آن ها را نمی بخشد، چرا که آن ها به خدا و رسولش کافر شدند و خداوند قوم فاسق را هدایت نمی کند. روشن است که عدد هفتاد عدد تکثیر است یعنی هر قدر هم برای آن ها استغفار کنی سودی ندارد.

این نکته نیز معلوم است که منظور از فاسق هر گونه گناه کاری نیست، چرا که پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ برای نجات گناه کاران آمده؛ بلکه منظور آن دسته از گناه کاران است که در گناه اصرار می ورزند و لجاجت دارند و در برابر حق مستکبرند. سپس به یکی از گفته های بسیار زشت آن ها که روشن ترین گواه نفاق آنها محسوب می شود اشاره کرده می فرماید: آن ها همان کسانی هستند که می گویند: به افرادی که نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هستند انفاق نکنید و از اموال و امکانات خود در اختیار آن ها قرار ندهید، تا پراکنده شوند:

هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا. (2) غافل از این که تمام خزاین آسمان ها و زمین از آن خدا است ولی منافقان درك نمی کنند وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ این بی نواها نمی دانند که هر کس هر چه دارد از خدا دارد و همه ی بندگان از خوان گسترده ی او روزی می خورند، اگر انصار می توانند به مهاجران پناه دهند و آن ها را در اموال خود

ص: 303

1- سوره منافقون، آیات 5 تا 8.

2- همان، آیه 7.

سهیم کنند این بزرگ ترین افتخاری است که نصیبشان شده، نه تنها نباید منتی بگذارند؛ بلکه باید خدا را بر این توفیق بزرگ شکر گویند.

نکته ها

ده نشانه ی منافق! از مجموع آیات فوق، نشانه های متعددی برای منافقان، استفاده می شود که در يك جمع بندی می توان، آن را در ده نشانه، خلاصه کرد:

دروغ گوئی صریح و آشکار: «وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ».

استفاده از سوگندهای دروغین برای گمراه ساختن مردم: «اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً».

عدم درك واقعیات، بر اثر رهاکردن آیین حق، بعد از شناخت آن: «لَا يَفْقَهُونَ».

داشتن ظاهری آراسته و زبانی چرب، علی رغم تهی بودن درون و باطن: «وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ».

بیهودگی در جامعه و عدم انعطاف در مقابل حق، هم چون يك قطعه چوب خشك: «كَانَتْهُمْ خُشْبٌ مُسْتَدَّةً».

بدگمانی و ترس و وحشت از هر حادثه و هر چیز به خاطر خاین بودن: «يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ».

حق را به باد سخریه و استهزاء گرفتن: «لَوْوَا رُؤْسَهُمْ».

فسق و گناه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ».

خود را مالك همه چیز دانستن و دیگران را محتاج به خود پنداشتن: «هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا».

خود را عزیز و دیگران را ذلیل، تصور کردن: «لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ».

بدون شك نشانه های منافق منحصر به این ها نیست و از آیات دیگر قرآن و روایات اسلامی و نهج البلاغه نیز نشانه های متعدد دیگری برای آن ها استفاده می شود، حتی در معاشرت های روزمره می توان به اوصاف و ویژگی های دیگری از آن ها پی برد؛ ولی آن چه در آیات این سوره آمده، قسمت مهم و قابل توجهی از این اوصاف است.

1- منشأ نفاق

قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: حُبُّ الْمَالِ وَالشَّرَفِ يُنْبِئَانِ النَّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُنْبِئُ الْمَاءُ الْبُقْلَ؛ نَبِيٌّ أَكْرَمَ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِي فرماید: حُبِّ مال و حب برتری، نفاق می رویانند هم چنان که آب گیاه را می رویاند.

2- نشانه های نفاق

رسول خدا صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَهُوَ مُنَافِقٌ وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى مَنْ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا اتُّمِّنَ خَانَ؛ سه خصلت است که در هر کس باشد منافق است هر چند روزه بگیرد و نماز بخواند و خود را مسلمان بداند:

خلف وعده

یک نشانه این است، که فرمود: «إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ»، منافق پیمان شکن است؛ یعنی وقتی قول می دهد، بدقولی می کند؛ پیمان می بندد زیر پیمانش می زند، وفای به عهد ندارد. شخصی خدمت سید الساجدین، علی ابن الحسین عَلَیْهِ السَّلَامُ آمد- چه قدر این روایت زیباست- گفت: یا بن رسول الله! خلاصه ی دین را برای من بگوئید؛ «أَخْبِرْنِي بِجَمِيعِ شَرَائِعِ الدِّينِ» البته می دانید دین مسایل اعتقادی دارد، مسایل اخلاقی دارد، نماز دارد، روزه دارد. اما او می خواست کلیت ورنوس مطالبش را بداند. امام سجاد عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود: خلاصه ی دین سه کلمه است: «قَوْلُ الْحَقِّ وَ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ»؛ دین این است که انسان سخن حق بگوید، و وفای به عهد و پیمان داشته باشد، «وَالْحُكْمُ بِالْعَدْلِ»؛ و عادلانه حکم کند و نظر بدهد. خلاصه ی دین این سه محور است: عدالت مداری، حق مداری، وفای به عهد و پیمان. وفای به عهد و پیمان خیلی مهم است، آن را ساده نگیرید.

3- انواع عهد و پیمان ها

ما چند نوع عهد داریم: یک عهد با خدا داریم، یک عهد با امام معصوم عَلَیْهِ السَّلَامُ داریم، یک عهد با عالم و رهبر و ولی فقیه داریم، یک عهد با مرجع تقلیدمان داریم، یک عهد با پدر و مادرمان داریم، یک عهد و پیمان با دوستانمان داریم، این ها مصداق عهد و پیمان است. کسی که عهد و پیمان با خدا دارد،

خدا می فرماید من فردای قیامت، سایه رحمتم را بر سر چند گروه قرار می دهم؛ یکی از آن ها جوانی است که در جوانی بندگی کند؛ «شَابٌ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» اگر جوانی نگاهش به نامحرم افتاد، - خدا در قرآن می گوید به نامحرم نگاه نکنید،- و چشمش را به خاطر خدا بر هم گذاشت، این وفای عهد با خداست. اگر جوانی ندای حرام را شنید، لقمه ی حرامی را دید، صدای حرامی را شنید، صحنه ی حرامی را دید با این که توانش را هم دارد، و می تواند گناه کند، اما گفت خدایا، تو در سوره ی یاسین در قرآن گفتی: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ»؛ ای انسان ها شما با من پیمانی دارید، روزی که به دنیا آمدید در گوش تان اذان گفتند، بالغ شدید، مسلمانید، نماز خواندید، فطرت پاک دارید، مگر با خدا پیمان ندارید که دنبال شیطان نروید؟ پس نگاه نکن، گوش نده، دست به طرف لقمه ی حرام دراز نکن. حرکت های گناه آمیز را انجام نده. اگر ما یک آدم عادی دنبال مان کند بخشی از کارها را انجام نمی دهیم، عهد و پیمان را خدا که جای خود دارد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: **أَنَّ لِلْمُنَافِقِ أَرْبَعًا مِنْ عِلْمَاتِ النِّفَاقِ قَسَاوَةَ الْقَلْبِ وَ جُمُودَ الْعَيْنِ وَ الْإِصْرَارَ عَلَى الذَّنْبِ وَ الْجِرْصَ عَلَى الدُّنْيَا؛** چهار چیز از نشانه های نفاق است:

▪ سنگ دل بودن

▪ گریه نکردن از ترس خدا

▪ گناه پی در پی بدون توبه ی واقعی

▪ طمع بر دنیا(1)

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: **الْخِيَانَةُ رَأْسُ النِّفَاقِ؛** امام علیه السلام فرمودند: خیانت، اوج بی ایمانی و نفاق است.(2)

امام باقر علیه السلام فرمودند: **لَا تَقُمْ إِلَى الصَّلَاةِ مُتَكَاسِلًا وَ لَا مُتَنَاعِسًا وَ لَا مُتَنَاقِلًا فَآنَ هَا مِنْ خَلَلِ النِّفَاقِ فَإِنَّ اللَّهَ نَهَى الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَقُومُوا إِلَى الصَّلَاةِ وَهُمْ سَدَّكَارَى يَعْنِي مِنَ النَّوْمِ؛** با کسالت و خواب آلودگی و سنگینی و بی حالی نماز نخوانید که این طور نماز خواندن از نفاق است و خداوند مؤمنین را از نماز خواندن در حال خواب آلودگی نهی کرده.(3)

ص: 306

1- مستدرک وسائل الشیعه، ج 11، ص 367.

2- همان، ج 14، ص 14.

3- همان، ج 4، ص 90.

چون نماز، مهم ترین عبادت و صحبت با ذات اقدس آفریدگار است، لذا باید انسان عاقل به خاطر منفعت قطعی و مهم و سرنوشت ساز خودش، در زندگی روزمره اش، طوری برنامه ریزی کند که در مورد نماز، هم اول وقت رعایت شود و هم با حال مناسب و حضور قلب کامل باشد ان شاء الله به لطف و یاری خدا.

منافقین به خاطر شدت بدی و مضر بودنشان، مورد لعنت اند: مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَلِي بْنِ مَهْزِيَارٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ وَالْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْأَلُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَكَتَبَ إِلَيَّ: إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يَخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَآؤُنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا مُدَبِّدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا لَيْسُوا مِنَ الْكَافِرِينَ وَلَيْسُوا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَيْسُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَطْهَرُونَ الْإِيمَانَ وَ يَصِيُرُونَ إِلَى الْكُفْرِ وَالتَّكْذِيبِ لَعَنَهُمُ اللَّهُ؛ امام رضا علیه السلام، در جواب نامه محمد بن فضیل که از حضرت، مسئله ای پرسیده بود، ضمن توصیف منافقین به وسیله ی آیات 142 و 143 سوره ی نساء که می فرماید: (منافقین به خداوند خدعه می کنند و خدا هم به آنان خدعه می کند و با کسالت نماز می گزارند و ریا می کنند و به یاد خدا نیستند مگر اندکی نه با مؤمنین اند نه با کفار و کسی که از خدا و هدایت الهی جدا شد راهی برای نجات نمی یابد، فرمودند: منافقین نه از کافرین اند و نه از مؤمنین و نه از مسلمین، اظهار ایمان می کنند ولی روش زندگی شان کفر و تکذیب خدا است، از رحمت خدا دور هستند. (1)

4- بعضی از صفات منافقین

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْمُنَافِقَ يَنْهَى وَلَا يَنْتَهَى وَيَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي وَإِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ اعْتَرَضَ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَا إِلَّا عَتْرَاضُ قَالَ الْإِلْتِفَاتُ وَإِذَا رَكَعَ رَضَّ يَمْسِي وَ هَمُّهُ الْعَشَاءُ وَهُوَ مُفْطِرٌ وَيَصْبِحُ وَ هَمُّهُ التَّوْمُ وَلَمْ يَسْهَرْ إِنَّ حَدَّثَكَ كَذَبَكَ وَإِنْ ائْتَمَّنْتَهُ خَانَكَ وَإِنْ غَبَّتْ اغْتَابَكَ وَإِنْ وَعَدَكَ أَخْلَفَكَ؛ امام سجاد علیه السلام فرمودند: منافق عمل می کند به آن چه که دیگران را از آن نهی می کند و امر می کند به آن چه که خودش عمل نمی کند، نماز می خواند بدون توجه به خدا، رکوع می کند، ولی چیزی از توجه به خدا و کرنش، در او نیست. روز را به شب و شب را به روز می رساند در حالی

ص: 307

که همه تلاشش خوردن و خوابیدن است، اگر حرف بزند، دروغ می گوید و اگر به او اعتماد کنی خیانت می کند، پشت سرت غیبت می کند و اگر وعده دهد خلف وعده می کند. (1)

منافق در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله: مَثَلُ الْمُنَافِقِ مَثَلُ جَذَعِ النَّخْلِ أَرَادَ صَاحِبُهُ أَنْ يَنْتَفِعَ بِهِ فِي بَعْضِ بَنَائِهِ فَلَمْ يَسْتَقِيمْ لَهُ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي أَرَادَ فَحَوَّلَهُ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ فَلَمْ يَسْتَقِيمْ لَهُ فَكَانَ آخِرُ ذَلِكَ أَنْ أَحْرَقَهُ بِالنَّارِ؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: مثل منافق، مثل شاخه ی نخلی است که وقتی صاحبش بخواهد در ساخت بنایش از او بهره بگیرد، به خاطر مستقیم نبودنش به کار نمی آید و در نتیجه فقط به درد سوزاندن می خورد. (2)

تعریف نفاق، در بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله: مَا زَادَ خُشُوعُ الْجَسَدِ عَلَى مَا فِي الْقَلْبِ فَهُوَ عِنْدَنَا نِفَاقٌ؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر خشوع و کرنش و فروتنی که کسی در ظاهر نسبت به خدا نشان می دهد، بیش از مقداری باشد که در قلب و باطنش است، این نفاق است. (3)

ائمہ علیہ السلام با دیدن هر کس پی به ایمان یا نفاق او می برند: أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إِذَا رَأَيْنَاهُ بِحَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَحَقِيقَةِ النِّفَاقِ؛ امام باقر علیه السلام فرمودند: ما با دیدن هر کس، می فهمیم که مؤمن است یا منافق. (4)

جدال و دشمنی با یکدیگر، از اسباب نفاق است: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ هَازُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْمِرَاءَ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهُمَا يَمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ وَيَنْبُتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقُ؛ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: باهم جدال و دشمنی نکنید که باعث بیماری دل و نفاق می شود. (5)

ص: 308

1- همان، ص 397.

2- همان.

3- همان.

4- اصول کافی، ج 1، ص 438.

5- همان، ج 2، ص 300.

5- خوردن گِل، باعث نفاق

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَكُلُ الطِّينِ يورثُ النِّفَاقَ؛ امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: خوردن گِل، باعث مرض نفاق می شود. (1)

6- موسیقی حرام، آشیانه نفاق

عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ أَبِي أُسَامَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْغِنَاءُ عُشُّ النِّفَاقِ؛ امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: موسیقی حرام، آشیانه نفاق (نابود کننده ایمان) است. (2)

7- نواختن آلات موسیقی حرام، موجب مرض نفاق

عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ كَلْبِ بْنِ الصَّيْدَاوِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ ضَرْبُ الْعِيدَانِ يَنْبِثُ النِّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يَنْبِثُ الْمَاءُ الْخَضِرَةَ؛ امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: نواختن آلات موسیقی حرام، سبب مرض نفاق در قلب می شود، همان طور که آب باعث رویش سبزه می شود. (3)

8- ترك نماز جمعه بدون عذر، سبب نفاق

قَالَ وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ مَنْ تَرَكَ ثَلَاثَ جُمُعٍ مُتَعَمِّدًا مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ بِخَاتَمِ النِّفَاقِ؛ امام عليه السلام فرمودند: کسی که سه جمعه نماز جمعه را عمدتاً بدون علت ترك کند، بر دلش مهر نفاق زده می شود. (4)

وَعَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ثَلَاثَةٌ لَا يَجْهَلُ حَقَّهُمْ إِلَّا مُنَافِقٌ مَعْرُوفٌ النِّفَاقِ ذُو الشَّيْبَةِ فِي الْإِسْلَامِ وَحَامِلٌ

ص: 309

1- همان، ج 4، ص 265.

2- همان، ج 6، ص 431.

3- همان، ص 434.

4- وسائل الشیعه، ج 7، ص 302.

الْقُرْآنِ وَالْإِمَامِ الْعَادِلِ؛ امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: حق سه نفر را زیر پا نمی گذارد مگر منافق معروف النفاق:

▪ پیر شده در اسلام

▪ حافظان قرآن

▪ امام عادل. (1)

نپرداختن زکات و حقوق الهی مال به امام عادل، از نفاق است: دَعَايِمُ الْإِسْلَامِ، رُوِيَ مَا عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِيهِ عَنِ آبَائِهِ عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ نَهَى أَنْ يَخْفَى الْمَرْءُ زَكَاتَهُ عَنِ إِمَامِهِ وَقَالَ إِخْفَاءُ ذَلِكَ مِنَ التَّفَاقِ؛ امیرالمؤمنین علیه السَّلَامُ نهی کردند مردم را از مخفی کردن و نپرداختن زکات به امام عادل و فرمودند: مخفی کردن آن از نفاق است. (2)

9- ذکر خدا باعث دوری از نفاق

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ وَعِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً كُتِبَتْ لَهُ بَرَاءَتَانِ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَ بَرَاءَةٌ مِنَ التَّفَاقِ؛ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند: کسی که زیاد ذاکر و به یاد خداوند عزوجل باشد، خداوند او را دوست می دارد و از نفاق و آتش جهنم دور می شود. (3)

10- لبیک گویی در حال احرام، باعث برائت از نفاق

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ رِجَالٍ شَتَّى عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ لَبَّى فِي إِحْرَامِهِ سَبْعِينَ مَرَّةً إِيْمَانًا وَاحْتِسَابًا أَشْهَدُ اللَّهُ لَهُ أَلْفَ أَلْفِ مَلَكٍ يَبْرَأُونَ مِنَ النَّارِ وَ بَرَاءَةٌ مِنَ التَّفَاقِ؛ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند: کسی که در حال احرام، از

ص: 310

1- همان، ج 12، ص 98.

2- مستدرک، ج 7، ص 123.

3- اصول کافی، ج 2، ص 499.

روی ایمان هفتاد بار لبیک گوید خداوند، هزاران هزار ملک را شاهد می گیرد که او را از نفاق و آتش دوزخ دور کند. (1)

11- دعا برای دوری از نفاق

وَرَوَى يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ الْأَهْوَازِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمَرَانَ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا دَخَلْتَ الْحَمَّامَ فَقُلْ فِي الْوَقْتِ الَّذِي تَنْزِعُ فِيهِ ثِيَابَكَ اللَّهُمَّ انزِعْ عَنِّي رِبْقَةَ النِّفَاقِ وَتَبِثْنِي عَلَى الْإِيمَانِ؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: وقتی در حمام لباست را از تن بیرون می آوری بگو: خدایا مرا از نفاق دور کن و بر ایمان، ثابت دار. (2)

إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَلِيٍّ الْكُفَعِمِيُّ فِي الْمَصَدِّحِ بَاحٍ تَقْلًا مِنْ كِتَابِ مَصَدِّحِ الْبَاحِ الزَّائِرِ لِابْنِ طَاوُسٍ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ مَنْ صَلَّى فِي لَيْلَةِ الْأُولَى مِنْ رَجَبٍ ثَلَاثِينَ رُكْعَةً بِالْحَمْدِ وَالْجُحْدِ ثَلَاثًا وَالتَّوْحِيدِ ثَلَاثًا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَبَرَأَ مِنَ النِّفَاقِ؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که شب اول رجب سی رکعت نماز بخواند در هر رکعت یک حمد و سه بار سوره کافرون و سه بار سوره ی توحید بخواند، خداوند گناهانش را می آمرزد و از نفاق دور می شود. (3)

12- نفاق، مانع استجاب دعا

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي مَعَانِي الْأَخْبَارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْقَطَّانِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ عَنْ تَمِيمِ بْنِ بَهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَاثِلِيِّ قَالَ سَمِعْتُ زَيْنَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ... وَالدُّنُوبُ الَّتِي تَرُدُّ الدُّعَاءَ سُوءَ النَّبَةِ وَخُبْثُ السَّرِيرَةِ وَالتَّفَاقُ مَعَ الْإِخْوَانِ...؛ امام زین العابدین علیه السلام فرمودند: از گناهانی که باعث مستجاب نشدن دعا می شود، نیت بد و باطن بد و خبیث داشتن و نفاق و دور بودن با برادران دینی است. (4) انس و ارتباط مستمر با قرآن، بهترین و مؤثرترین راه علاج و دوری از بیماری نفاق:

ص: 311

1- اصول کافی، ج 4، ص 337.

2- من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 112.

3- وسائل الشیعه، ج 7، ص 91.

4- وسائل الشیعه، ج 16، ص 284.

نَهَجُ الْبَلَاغَةِ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغُشُّ وَ الْهَادِي الَّذِي لَا يَضِلُّ وَ الْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ وَ مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ زِيَادَةٍ فِي هُدًى وَ نُقْصَانٍ مِنْ عَمَى وَ اَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غَنَى فَاسْتَشِدُّ نَفْوَ مِنْ أَدْوَانِكُمْ وَ اسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَا وَائِكُمْ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءٌ مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَ هُوَ الْكُفْرُ وَ التَّفَاقُ وَ الْعَمَى وَ الضَّلَالَةُ...؛ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: بدانید، این قرآن نصیحت کننده ای است که فریب نمی دهد، هدایت کننده ای است که گمراه نمی کند، گوینده ای است که دروغ نمی گوید و کسی با آن همنشین نمی شود مگر این که به هدایتش افزوده و از نادانیش کم می شود و بدانید، کسی که به قرآن عالم باشد، هیچ کس نمی تواند به علم او بیفزاید و هیچ عالمی از قرآن بی نیاز نیست، پس از قرآن شفا بگیرید و از آن کمک بگیرید که شفای بزرگ ترین دردها که کفر و نفاق و نادانی و گمراهی است، در آن است. (1)

13- شرکت مستمر در نماز جماعت، سبب دوری از نفاق و آتش دوزخ

الشَّهِيدُ فِي الذِّكْرِ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ صَلَّى أَرْبَعِينَ يَوْمًا فِي الْجَمَاعَةِ يَدْرِكُ التَّكْبِيرَةَ الْأُولَى كُتِبَ لَهُ بَرَاءَتَانِ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَ بَرَاءَةٌ مِنَ التَّفَاقِ؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: کسی که چهل روز در نماز جماعت، از اول نماز شرکت کند از آتش دوزخ و از نفاق دور می شود. (2)

چنان نورانیت و تقوایی پیدا می کند که شیطان و هوای خطرناک و مهلك نفس، دیگر نمی توانند او را فریب دهند و حتماً اهل نجات می شود.

در نهج البلاغه خطبه ای مخصوص توصیف منافقان است، در قسمتی از آن خطبه چنین آمده است: ای بندگان خدا شما را به تقوی و پرهیزکاری سفارش می کنم و از منافقان برحذر می دارم چرا که آن ها گمراه و گمراه کننده اند، خطاکار و غلط اندازند.

هر روز به رنگ تازه ای در می آیند و به قیافه ها و زبان های مختلف خودنمایی می کنند. از هر وسیله ای برای فریفتن و درهم شکستن شما بهره می گیرند و در هر کمین گاهی به کمین شما نشسته اند بد باطن و خوش ظاهرند و پیوسته مخفیانه برای فریب مردم گام برمی دارند و از بی راهه ها حرکت می کنند.

ص: 312

1- مستدرک، ج 4، ص 239.

2- همان، ج 6، ص 446.

گفتارشان به ظاهر شفافبخش اما کردارشان دردی است درمان ناپذیر. بر رفاه و آسایش مردم، حسد می ورزند و اگر کسی گرفتار بلایی شود، خوشحال اند. همواره امیدواران را مأیوس می کنند و همه جا آیه ی یأس خوانند آن ها در هر راهی کشته ای دارند! و برای نفوذ در هر دلی راهی! و برای هر مصیبتی اشک ساختگی می ریزند! مدح و ثنا به يك دیگر قرض می دهند و از يك دیگر انتظار پاداش دارند. در تقاضاهای خود اصرار می ورزند و در ملامت پرده دری می کنند و هرگاه حکمی کنند از حد تجاوز می نمایند. در برابر هر حقی باطلی ساخته، در مقابل هر دلیلی شبهه ای برای هر زنده ای عامل مرگی برای هر دری کلیدی و برای هر شبی چراغی تهیه دیده اند!

برای رسیدن به مطامع خویش و گرمی بازار خود و فروختن کالا به گران ترین قیمت تخم یاس در دل ها می پاشند. باطل خود را شبیه حق جلوه می دهند و در توصیف ها راه فریب پیش می گیرند. طریق وصول به خواسته ی خود را آسان و طریق خروج از دام شان را تنگ و پریچ و خم جلوه می دهند، آن ها دار و دسته شیطان و شراره های آتش دوزخند! همان گونه که خداوند فرموده: **أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ** آنها حزب شیطانند، بدانید حزب شیطان زیان کارند!⁽¹⁾ در این خطبه غرا به اوصاف زیادی از آن ها اشاره شده که بحث های گذشته را تکمیل می کند.

خطر منافقان: همان گونه که در مقدمه ی این بحث گفتیم منافقان خطرناک ترین افراد هر اجتماع اند؛ چرا که اولاً در درون جامعه ها زندگی می کنند و از تمام اسرار باخبرند. ثانیاً - شناختن آن ها همیشه کار آسانی نیست و گاه خود را چنان در لباس دوست نشان می دهند که انسان باور نمی کند.

ثالثاً - چون چهره ی اصلی آن ها برای بسیاری از مردم ناشناخته است درگیری مستقیم و مبارزه صریح با آن ها کار مشکلی است. رابعاً - آن ها پیوندهای مختلفی با مؤمنان دارند پیوندهای سببی و نسبی و غیراین ها و وجود همین پیوندها مبارزه با آن ها را پیچیده تر می سازد.

خامساً - آن ها از پشت خنجر می زنند و ضرباتشان غافلگیرانه است. این جهات و جهات دیگری سبب می شود که آن ها ضایعات جبران ناپذیری برای جوامع به بار آورند و به همین دلیل برای دفع شرّ آن ها باید برنامه ریزی دقیق و وسیعی داشت.

در حدیثی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: **إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَخْزِيهِ اللَّهُ بِشْرِكِهِ وَلَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقٍ عَالِمِ اللِّسَانِ يَقُولُ**

ص: 313

مَا تَعْرِفُونَ وَ يَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ؛ من بر امتّم نه از مؤمنان بیم ناکم، نه از مشرکان اما مؤمن ایمانش مانع ضرر او است و اما مشرک خداوند او را به خاطر سرکش رسوا می کند، ولی من از منافق بر شما می ترسم که از زبانش علم می ریزد و در قلبش کفر و جهل است. سخنانی می گوید که برای شما دل پذیر است اما اعمالی (در خفا) انجام می دهد، که زشت و بد است. منافق خشک و شکننده است: در طول زندگی طوفان هایی می وزد و امواج خروشان پدیدار می گردد. مؤمنان با استفاده از نیروی ایمان و توکل و نقشه های صحیح، گاه جنگ و گریز و گاه حمله های پی در پی آن ها را از سر می گذرانند و پیروز می شوند اما منافق يك دنده و لجوج می ایستد تا می شکند، در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ آمده: مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ حَامَةِ الرَّزَعِ تُكْفِيهَا الرِّيحُ كَذَا وَ كَذَا وَ كَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ تُكْفِيهِ الْأَوْجَاعُ وَالْأَمْرَاضُ وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ كَمَثَلِ الْإِرْزَبَةِ الْمُسَدِّ تَقِيمَةُ الَّتِي لَا يَصِيْبُهَا شَيْءٌ حَتَّى يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ فَيَقْصِفُهُ قَصْفًا: مؤمن هم چون ساقه های زراعت است، بادهای او را می خواباند اما بعداً به پا می خیزد و پیوسته حوادث سخت و بلاها را تحمل کرده از سر می گذراند، اما منافق همانند درخت صنوبر است نرمی از خود نشان نمی دهد و می ایستد تا از ریشه کنده شود!

در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ در تفسیر همین آیه: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (1) می خوانیم: فَالْمُؤْمِنُ يُكُونُ عَزِيزًا وَلَا يَكُونُ ذَلِيلًا ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَعَزُّ مِنَ الْجَبَلِ إِنَّ الْجَبَلَ يَسْتَقْبَلُ مِنْهُ بِالْمَعَاوِلِ وَالْمُؤْمِنُ لَا يَسْتَقْبَلُ مِنْ دِينِهِ شَيْءٌ: مؤمن عزیز است و ذلیل نخواهد بود مؤمن از کوه محکم تر و پرصلابت تر است چرا که کوه را با کلنگ ها ممکن است سوراخ کرد ولی چیزی از دین مؤمن هرگز کنده نمی شود.

در حدیث دیگری از همان امام عَلَيْهِ السَّلَامُ می خوانیم: لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَذِلَّ نَفْسَهُ قِيلَ لَهُ وَكَيْفَ يَذِلُّ نَفْسَهُ قَالَ يَتَعَرَّضُ لِمَا لَا يَطِيقُ! سزاوار نیست مؤمن خود را ذلیل کند، سؤال شد چگونه خود را ذلیل می کند! فرمود: به سراغ کاری می رود که از او ساخته نیست! و باز در حدیث سومی از آن حضرت آمده است: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَلَمْ يَفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يَكُونَ ذَلِيلًا أَمَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ فَالْمُؤْمِنُ يُكُونُ عَزِيزًا وَلَا يَكُونُ ذَلِيلًا: خداوند همه کارهای مؤمن را به او واگذار کرده جز این که به او اجازه نداده است که خود را ذلیل و خوار

ص: 314

کند مگر نمی بینی خداوند در این باره فرموده: عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است، سزاوار است مؤمن همیشه عزیز باشد و ذلیل نباشد. (1)

5-1-3 نفاق اعتقادی و عملی

نفاق، معنی وسیعی دارد که هر گونه دوگانگی ظاهر و باطن را دربر می گیرد، مصداق بارز آن نفاق عقیدتی است که آیات منافقین معمولاً ناظر به آن است و آن مربوط به کسانی است که در ظاهر اظهار ایمان می کنند ولی در دل شرك و کفر پنهان می دارند. اما نفاق عملی در مورد کسانی است که اعتقاد باطنی آن ها اسلام است ولی اعمالی برخلاف این تعهد باطنی انجام می دهند که دوگانگی چهره درون و برون را نشان می دهد، مانند: پیمان شکنی، دروغ، خیانت در امانت لذا در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آمده است: ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ مَنْ إِذَا اتُّمِّنَ خَانَ وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ: سه چیز است در هر کس باشد منافق است هر چند نماز بخواند و روزه بگیرد و خود را مسلمان بداند: کسی که در امانت خیانت می کند و به هنگام سخن گفتن دروغ می گوید، و هرگاه وعده ای می دهد، تخلف می کند.

در حدیث دیگری از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می خوانیم: مَا زَادَ خُشُوعُ الْجَسَدِ عَلَيَّ مَا فِي الْقَلْبِ فَهُوَ عِنْدَنَا نِفَاقٌ: هر مقدار خشوع ظاهر بر آن چه در قلب است، افزون گردد او در نزد ما نفاق است. و در جای دیگر از امام علی بن الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ می خوانیم: إِنَّ الْمُنَافِقَ يَنْهَى وَلَا يَنْتَهَى وَيَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي: منافق، نهی از منکر می کند اما خود آن را ترك نمی گوید و امر به معروف می کند اما خودش انجام نمی دهد! و از شعب مهم نفاق عملی، مسأله ی شرك و ریاکاری است که در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است. خداوندا! دامنه نفاق، وسیع و گسترده است و جز به لطف و مرحمتت راه نجات از آن نیست، ما را در این راه پرییچ و خم یاری فرما! پروردگارا! ما را از کسانی قرار ده که به هنگام وداع با دنیا در آتش حسرت نمی سوزند و تقاضای بازگشت نمی کنند. بارالها! خزاین آسمان ها و زمین از آن تو است و عزت مخصوص تو و اولیاء تو است. ما را به برکت ایمان، عزیز دار و از خزائن بی پایانت نصیبی مرحمت کن - آمین یا رب العالمین.

ص: 315

منافقین وقتی ایمان و اعتماد مؤمنین به خدا را می بینند، می گویند دینشان مغرورشان کرده: **إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِي نَفَى قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ**؛ به هنگامی که منافقان و آنها که در دل هایشان بیماری بود، می گفتند: این گروه مسلمانان را دینشان مغرور ساخته و هر کس بر خدا توکل کند پیروز می گردد، خداوند عزیز و حکیم است. (1)

در آن هنگام منافقان و آن هایی که در دل آن ها بیماری بود، می گفتند: این مسلمانان به آیین خود مغرور شده اند و با این گروه کم و اسلحه ناچیز به گمان پیروزی و یا به خیال شهادت در راه خدا و زندگی جاویدان در این صحنه خطرناک که به مرگ منتهی می شود، گام نهاده اند! **إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ** ولی آن ها بر اثر عدم ایمان و عدم آگاهی از الطاف پروردگار و امدادهای غیبی او از این حقیقت آگاهی ندارند، که هر کس بر خدا توکل کند و پس از بسیج تمام نیروهایش خود را به او بسپارد خداوند او را یاری خواهد کرد چه این که خداوند قادری است، که هیچ کس در مقابل او یارای مقاومت ندارد و حکیمی است که ممکن نیست دوستان و مجاهدان راهش را تنها بگذارد: **وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ**، در این که منظور از منافقان «والذین فی قلوبهم مرض» چه کسانی بوده اند؟ مفسران گفت وگویی بسیاری کرده اند، ولی بعید نیست که هر دو عبارت اشاره به گروه منافقان مدینه باشد، زیرا قرآن مجید درباره منافقان که شرح حال آن ها در آغاز سوره ی بقره آمده است، می گوید: **«فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا»**.

در دل های آنان بیماری است و خدا نیز بر بیماری آن ها می افزاید سوره ی بقره، آیه ی 10 و این گروه یا منافقانی هستند که در مدینه به صفوف مسلمانان پیوسته بودند و اظهار اسلام و ایمان می کردند اما در باطن با آن ها نبودند و یا آن ها که در مکه ظاهراً ایمان آورده اند، ولی از هجرت به مدینه سر باز زدند و در میدان بدر به صفوف مشرکان پیوسته و به هنگامی که کمی نفرات مسلمانان را در برابر لشکر کفر دیدند. در تعجب فرورفتند و گفتند: این جمعیت مسلمانان فریب دین و آئین خود را خوردند و به این میدان گام گذاردند و در هر حال خداوند از نیت باطنی آن ها خبر می دهد و اشتباه آنان و هم فکران شان را روشن می سازد، آیه ی بعد صحنه ی مرگ کفار و پایان زندگی شومشان را مجسم می کند. نخست روی سخن را به پیامبر کرده می گوید: اگر وضع عبرت انگیز کفار را به هنگامی که فرشتگان مرگ به صورت و پشت آنها می زدند و به آن ها می گفتند: عذابسوزنده را

ص: 316

بچشید، مشاهده می کردی از سرنوشت رقت بار آنان آگاه می شدی: وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ. (1)

منافقین به کفار هم وعده های دروغ می دهند: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ * لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُولِيَنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَنْصُرُونَ * لَا أَنْتُمْ أَشِدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ * لَا يَقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ.

آیا منافقان را ندیدی که پیوسته به برادران کفارشان از اهل کتاب می گفتند: هرگاه شما را از وطن بیرون کنند ما هم با شما خواهیم بود و سخن هیچ کس را درباره شما اطاعت نخواهیم کرد و اگر با شما پیکار شود، یاری تان خواهیم کرد و خداوند شهادت می دهد که آن ها دروغ گویان اند. اگر آن ها را بیرون کنند با آنان بیرون نمی روند و اگر با آن ها پیکار شود، یاریشان نخواهند کرد و اگر یاری شان کنند، پشت به میدان کرده فرار می کنند، سپس کسی آن ها را یاری نمی کند. وحشت از شما در دل های آن ها بیش از ترس از خدا است، این به خاطر آن است که آن ها گروهی نادانند. آن ها هرگز با شما به صورت دسته جمعی نمی جنگند جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها! پیکارشان در میان خودشان شدید است اما در برابر شما ناتوانند به ظاهرشان می نگری آن ها را متحد می بینی در حالی که دل های آن ها پراکنده است، این به خاطر آن است که قومی بی عقل اند. (2)

شان نزول: بعضی از مفسران شان نزولی برای آیات فوق نقل کرده اند که خلاصه اش چنین است: جمعی از منافقان مدینه مانند عبدالله بن ابی و یارانش مخفیانه کسی را به سراغ یهود بنی نضیر فرستادند و گفتند: شما محکم در جای خود بایستید، از خانه های خود بیرون نروید و دژهای خود را محکم سازید، ما دو هزار نفر یاور از قوم خود و دیگران داریم و تا آخرین نفس با شما هستیم، طایفه بنی قریظه و سایر هم پیمان های شما از قبیله ی غطفان نیز با شما همراهی می کنند. همین امر سبب شد که یهود بنی نضیر بر مخالفت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَشْوِيق شُونَد، اما در این هنگام یکی از بزرگان بنی نضیر بنام

ص: 317

1- سوره انفال، آیه 50.

2- سوره حشر، آیات 11 تا 14.

سلام به حیی بن اخطب که سرپرست برنامه های بنی نضیر بود گفت: اعتنائی به حرف عبدالله بن ابی نکتید، او می خواهد تو را تشویق به جنگ محمد صَـلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُنْد، و خودش در خانه بنشیند و شما را تسلیم حوادث نمایند حییی گفت: ما جز دشمنی محمد صَـلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ پیکار با او چیزی را نمی شناسیم، سلام در پاسخ او گفت: به خدا سوگند من می بینم سرانجام ما را از این سرزمین بیرون می کنند و اموال و شرف ما بر باد می رود کودکان ما اسیر و جنگ جویان ما کشته می شوند.

این آیات سرانجام این ماجرا را بازگو می کند. بعضی معتقدند این آیات قبل از ماجرای یهود بنی نضیر نازل شده و حکایت از حوادث آینده این ماجرا می کند و به همین دلیل آن را از خبرهای غیبی قرآن می شمرند، لحن آیات که به صورت فعل مضارع ذکر شده گرچه این نظر را تایید می کند ولی پیوند این آیات با آیات پیشین که بعد از ماجرای شکست بنی نضیر و تبعید آن ها نازل گردیده نشان می دهد که این آیات نیز بعد از این ماجرا نازل شده و تعبیر به فعل مضارع به عنوان حکایت حال است.

تفسیر: نقش منافقان در فتنه های یهود: بعد از بیان ماجرای طایفه ی یهود بنی نضیر در آیات گذشته و شرح حال سه گروه از مؤمنان یعنی مهاجرین و انصار و تابعین با ویژگی های هر کدام، در آیات مورد بحث به شرح حال گروه دیگری یعنی منافقان و نقش آن ها در این ماجرا می پردازد، تا وضع حال همه را در مقایسه با يك دیگر روشتر سازد و این روش قرآن است که برای معرفی گروه ها آن ها را در مقایسه با يك دیگر قرار می دهد. نخست روی سخن را به پیامبر صَـلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُنْد می فرماید: آیا منافقان را ندیدی که پیوسته به برادران کفارشان از اهل کتاب می گفتند: اگر شما را از وطن بیرون کنند ما هم با شما خواهیم بود، و سخن هیچ کس را درباره شما اطاعت نخواهیم کرد و اگر هم با شما پیکار شود شما را یاری خواهیم کرد: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ. و به این ترتیب این گروه از منافقان به طایفه یهود، سه مطلب را قول دادند که در همه دروغ می گفتند: نخست این که اگر شما را از این سرزمین بیرون رانند ما هم بعد از شما در این جا نمی مانیم تا جای خالی شما را ببینیم! دیگر این که اگر دستوری بر ضد شما صادر شود، از هر کس و هر مقام باشد، نه حالا هیچ وقت اطاعت نمی کنیم! سوم این که اگر پای کارزار به میان آید ما دوش به دوش شما ایستاده ایم و در یاری شما هیچ گونه تردیدی به خود راه نمی دهیم! آری این ها قول هایی بود که منافقان قبل از

این ماجرا به یهود دادند ولی حوادث بعد نشان داد که همه دروغ بود و به همین دلیل قرآن با صراحت می گوید: خداوند شهادت می دهد که آن ها دروغ گویانند: وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ.

چه تعبیر تکان دهنده ای که با انواع تاکیدها همراه است، ذکر خداوند به عنوان شاهد و گواه و آوردن جمله به صورت جمله ی اسمیه و نیز استفاده از آن و لام تاکید همه نشان می دهد که دروغ و نفاق چنان به هم آمیخته است که جدائی در میان این دو ممکن نیست، همیشه منافقان دروغ گو بوده اند و غالباً دروغ گویان منافقند. تعبیر به اخوانهم، برادرانشان نشان می دهد که رابطه و پیوند بسیار نزدیکی میان منافقان و کفار است، همان گونه که در آیات قبل روی رابطه اخوت در میان مؤمنان تکیه شده بود با این تفاوت که مؤمنان در اخوت خود صادق اند و لذا از هیچ گونه ایثار و فداکاری مضایقه نمی کنند و به عکس منافقان هیچ گونه وفاداری و همدردی ندارند، و در سخت ترین لحظات دست از برادران خود برمی دارند و این است تفاوت اخوت مؤمنان و کافران. جمله: وَلَا تُطِيعُ فَيْكُمُ أَحَدًا أَبَدًا، ما هرگز سخن هیچ کس را در مورد شما اطاعت نخواهیم کرد، اشاره به این است که توصیه ها و هشدارها و اخطارهای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را در مورد شما کاملاً نادیده خواهیم گرفت.

سپس برای توضیح بیشتر درباره دروغ گوئی آن ها می افزاید: اگر یهود را بیرون کنند، این منافقان با آن ها بیرون نمی روند: لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ. و اگر با آنها پیکار شود، یاریشان نخواهند کرد: وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُوهُمْ. و به فرض که به گفته خود عمل کنند و به یاریشان برخیزند به زودی پشت به میدان کرده، فرار می کنند: وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ. و بعد از آن هرگز یاری نخواهند داشت: ثُمَّ لَا يَنْصُرُونَ، لحن قاطع و کوبنده این آیات لرزه بر اندام هر منافق و مخالفی می افکند، به خصوص این که آیه گرچه در مورد خاصی نازل شده ولی به طور مسلم مخصوص آن نیست، این يك اصل کلی است در رابطه ی منافقان با سایر دشمنان اسلام و هم کاری نزدیک آنان با یکدیگر و وعد و وعیدهایی که به هم می دهند و بی پایه بودن تمام این قول و قرارها است.

این امر نه تنها در گذشته تاریخ اسلام رخ داد که امروز هم نمونه های زنده آن را در هم کاری منافقان در کشورهای اسلامی با دشمنان اسلام به چشم می بینیم و در فردا و فرداها نیز صادق است و مسلماً اگر مؤمنان راستین به وظایف خود عمل کنند بر آن ها پیروز خواهند شد و نقشه هاشان نقش بر آب می گردد در آیه بعد به تشریح علت این شکست پرداخته، می گوید: وحشت از شما در دل های آن ها

بیش از خوف از خدا است: لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ. چون از خدا نمی ترسند از همه چیز وحشت دارند، مخصوصاً از دشمنان مؤمن و مقاومی چون شما.

این به خاطر آن است که آن ها گروهی نادان هستند: ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ. رهبة در اصل به معنی ترسی است که توأم با اضطراب و پرهیز باشد و در حقیقت ترس و وحشتی است عمیق و ریشه دار که آثار آن در عمل ظاهر گردد. گرچه آیه فوق در مورد یهود بنی نضیر و عوامل شکست آن ها در برابر مسلمین نازل شده ولی محتوای آن يك حکم کلی و عمومی است، چرا که در قلب انسان هرگز دو خوف با هم جمع نمی شود، ترس از خدا و ترس از ما سوی الله، زیرا همه چیز مسخر فرمان خدا است و هر کس از خدا بترسد و از قدرت او آگاه باشد دلیلی ندارد که از غیر او ترسان باشد و سرچشمه همه این بدبختی ها جهل و نادانی و عدم درك حقیقت توحید است.

اگر مسلمانان امروز به معنی واقعی کلمه، مسلمان و مؤمن و موحد باشند نه تنها از قدرت های بزرگ نظامی و صنعتی دنیای امروز به خود وحشتی راه نمی دهند، بلکه آن قدرت ها از آن ها می ترسند چنان که نمونه های زنده آن را با چشم می بینیم که با آن همه سلاح و وسایل پیش رفته باز از ملتی کوچک ولی مؤمن و از جان گذشته در وحشت اند. نظیر همین معنی در آیه ی 151 سوره ی آل عمران نیز آمده است: «سَنَلْقَى فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانٌ أَنَا وَمَا لَهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ» بزودی در دل های کافران رعب و وحشت می افکنیم، چرا که بدون دلیل چیزهایی را برای خدا شريك قرار دادند و جای گاه آن ها آتش است و چه بد جایگاهی است قرارگاه ظالمان!

سپس به بیان نشانه روشنی از این ترس درونی پرداخته، می افزاید: آن ها هرگز با شما به صورت دسته جمعی جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها نمی جنگند و از رویارویی با شما وحشت دارند: لَا يِقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ. قری جمع قریه به معنی آبادی است، اعم از شهر یا روستا و گاه به معنی انسان های مجتمع در يك محل نیز آمده است. محصنة از ماده حصن بر وزن جسم به معنی دژ می باشد بنابراین قری محصنه به آبادی هایی گفته می شود که به وسیله برج و بارو یا کندن خندق یا موانع دیگر از هجوم دشمن در امان است.

جدر جمع جدار به معنی دیوار است و ریشه اصلی این لغت به معنی ارتفاع و بلندی است. آری آن ها چون از دژ ایمان و توکل بر خدا بیرون هستند جز در پناه دیوارها و قلعه های محکم جرأت جنگ و رویارویی با مؤمنان ندارند!

سپس می افزاید: اما این نه بخاطر آن است که آن ها افرادی ضعیف و ناتوان و ناآگاه به فنون جنگند بلکه به هنگامی که درگیری در میان خودشان رخ می دهد پیکارشان شدید است: **بَأْسَهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ**. اما در برابر شما صحنه دگرگون می شود و رعب و وحشت و اضطراب عجیبی بر آن ها حکم فرما می گردد، البته این نیز تقریباً يك اصل کلی است در مورد پیکار همه اقوام بی ایمان در میان خودشان و سپس پیکار با مؤمنان و نمونه های آن را در تاریخ معاصر کرات دیده ایم که وقتی افراد بی خبر از خدا به جان هم افتاده، چنان محکم يك دیگر را کوبیده اند که انسان در جنگ جوئی آن ها شك نمی کند، اما هنگامی که در مقابل گروهی مؤمن و آماده شهادت فی سبیل الله قرار می گیرند فوراً خود را به پشت سلاح ها و سنگرها و دژهای مستحکم می کشند و وحشت سر تا پای آن ها را فراموش می گیرند. (1)

مثل منافقین، مثل شیطان است که انسان را به رفتن راه کفر تشویق می کند و وقتی او را به راه جهنم برد هیچ حمایتی از او نمی کند و از او دوری می کند: **«كَمْ لِي الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ** × **فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ**؛ کار منافقان همچون شیطان است که به انسان گفت: کافر شو تا مشکلات تو را حل کنم، اما هنگامی که کافر شد، گفت: من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است، بیم دارم. سرانجام کار آنها این شد که هر دو در آتش دوزخند، جاودانه در آن می مانند و این است کیفر ستم کاران. (2)

تفسیر: با طناب پوسیده شیطان به چاه نرود! این آیات ادامه ی بحث پیرامون داستان منافقان است و به تشبیهی درباره منافقان پرداخته می گوید: داستان آن ها همانند داستان شیطان است که به انسان گفت: کافر شو تا مشکلات تو را حل کنم اما هنگامی که کافر شد. گفت من از تو بیزارم من از

ص: 321

1- تفسیر نمونه، ج 23، ص 534.

2- سوره حشر، آیات 16، 17.

خداوندی که پروردگار عالمیان است، بیم دارم: كَمْثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

در این که منظور از انسان در این آیه کیست؟ آیا مطلق انسان هایی است که تحت تأثیر شیطان قرار گرفته، فریب وعده های دروغین او را می خورند و راه کفر می پویند و سرانجام شیطان آن ها را تنها گذاشته، از آنان بیزاری می جوید؟ یا منظور انسان خاصی است همانند ابوجهل و پیروان او که در جنگ بدر به وعده های فریبنده شیطان دل گرم شدند و عاقبت، طعم تلخ شکست را چشیدند، چنان که در آیه ی 48 سوره ی انفال می خوانیم: وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِئْتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ.

و به یاد آورید هنگامی که شیطان اعمال مشرکان را در نظرشان جلوه داد و گفت هیچ کس امروز بر شما پیروز نمی گردد و من همسایه و پناه دهنده شما هستم، ولی هنگامی که مجاهدان اسلام و فرشتگان حامی آن ها را دید به عقب برگشت و گفت من از شما بیزارم، من چیزی را می بینم که شما نمی بینید، من از خدا می ترسم! و خداوند شدیدالعقاب است! و یا این که منظور از انسان همان برصیصا، عابد بنی اسرائیل است که فریب شیطان را خورد و کافر شد.

ولی تفسیر اول با مفهوم آیه سازگارتر است و تفسیر دوم و سوم می تواند بیان مصداقی از آن مفهوم گسترده باشد و به هر حال عذابی را که شیطان از آن اظهار وحشت می کند ظاهراً عذاب دنیا است و بنابراین ترس او جدی است نه شوخی و استهزا و بسیاری کسانانی که از مجازات های نزدیک می ترسند ولی نسبت به مجازات های درازمدت بی اعتنا هستند. آری چنین است حال منافقان که دوستان خود را با وعده های دروغین و نیرنگ به وسط معرکه می فرستند، سپس آن ها را تنها گذارده، فرار می کنند، چرا که در نفاق، وفاداری نیست. در آیه ی بعد سرانجام کار این دو گروه: شیطان و اتباعش و منافقان و دوستانشان از اهل کفر را روشن ساخته می افزاید: سرانجام کار آن ها این شد که هر دو در آتش دوزخند، جاودانه در آن می مانند و این است کیفر ظالمان:

فَكَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِقْبَتَهُمَا أَتَهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ. این يك اصل کلی است که عاقبت هم کاری کفر و نفاق و شیطان و یارانش، شکست و ناکامی و عذاب دنیا و آخرت است

در حالی که همکاری مؤمنان و دوستان شان هم کاری مستمر و جاودانی و سرانجامش پیروزی و برخورداری از رحمت واسعه الهی در هر دو جهان است.

2-3 منکر دنیا طلبی

اشاره

دو واژه، که درباره ی آن ها در قرآن و سنت پیامبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَپیشوایان معصوم عَلَیْهِمُ السَّلَامُ بسیار سخن به میان آمده، واژه های دنیا و آخرت است. در آیات و روایات از يك سو، به شدت از دنیا مذمت شده است. از سوی دیگر، خداوند برای مظاهر دنیا مانند زمین و آسمان، شب و روز، خورشید و مانند این ها تا آن جا ارزش قایل شده است که در آیات مختلف به آن ها سوگند یاد کرده است. در میان دانشمندان نیز درباره دنیا مضموم آرا و تفاسیر گوناگونی وجود دارد. در ارتباط با رابطه ی دنیا و آخرت نیز روایات از يك سو، رابطه ی آن دو را به منزله ی رابطه ی مشرق با مغرب می دانند که به هیچ وجه قابل جمع نیستند. از سوی دیگر، دنیا را به عنوان مزرعه آخرت می دانند. در این زمینه نیز میان دانشمندان اختلاف نظر است.

1-2-3 معنای «دنیا»

واژه ی «دنیا» مؤنث اذنی است. اگر اصل آن را «دنائت» بگیریم، به معنای پست تر است، و اگر اصل آن را «دنوّ» بدانیم، به معنای نزدیک تر است. این کلمه، همیشه وصف است، اعم از این که موصوف آن در کلام باشد مانند: «الْحَيَوَةُ الدُّنْيَا» و یا نباشد مانند: «لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ».

جوهری در صحاح می نویسد: «دنیا به علت نزدیک بودنش دنیا نامیده شده است.» ابن منذر در لسان العرب می گوید: «دنیا نقیض آخرت است و اسم برای این زندگی است؛ چرا که آخرت از آن دور است.» راغب اصفهانی می گوید: «از نشئه ی اول به دار دنیا و از نشئه دوم به دار آخرت تعبیر می شود.»

این واژه يك صد و پانزده بار در قرآن تکرار شده است و در همه موارد، صفت زندگی کنونی است.

2-2-3 حقانیت موجودات مادی و سرزنش دنیا

قرآن کریم، در آیات فراوانی دنیا را به شدت سرزنش کرده، از آن به عنوان يك زندگانی فانی و ناپایدار یاد کرده است. در عین حال، این کتاب الهی، آسمان و زمین و کوه و دریا و صحرا و نبات

و حیوان و انسان را با همه نظام‌ها و حرکت‌هایی که دارند، باطل نمی‌شمارد، بلکه به عکس، این نظام را نظام راستین و حق می‌داند. از این رو، خدای متعال به موجودات و مخلوقات عالم از جماد و نبات و حیوان گرفته تا خورشید و ماه و شب و روز، سوگند یاد می‌کند و این نشان دهنده ارزش و اعتباری است که خدا برای آن‌ها قایل است.

اساساً بدبینی به آفرینش و نظام هستی با هسته مرکزی اسلام، یعنی توحید سازگار نیست. این گونه نظریه‌ها یا بر ماتریالیسم و انکار مبدأ حکیم مبتنی است و یا براساس اعتقاد به ثنویت است. اما در دینی که براساس توحید و اعتقاد به خدای دانا و توانا و حکیم بنا شده است، جایی برای این افکار باقی نمی‌ماند. آنچه به عنوان فنا و زوال دنیا و تشبیه آن در قرآن به گیاهی که در اثر باران از زمین سر می‌زند و رشد می‌کند و سپس زرد و خشک می‌گردد و تدریجاً از بین می‌رود، آمده، در حقیقت برای بالا بردن ارزش انسان است؛ یعنی انسان‌ها نباید منتهای آرزوی خود را امور مادی قرار دهند. خداوند هرگز نمی‌خواهد که دنیا را در ذات خود شرّ و زشت معرفی کند.

3-2-3 منطق اسلام درباره دنیا طلبی

از منظر آیات و روایات، اساساً هم‌علاقه و محبت به کاینات بد است و هم سرکوب‌علاق و محبت‌ها. آنچه از نظر اسلام زشت و ناپسند است وابستگی و دل‌بستگی و راضی شدن و قانع شدن به دنیاست. اسلام بین علاقه به مال و فرزند و سایر شئون زندگی، با قانع بودن و رضایت دادن و غایت آمال قرار دادن آن تفاوت قایل شده است.

آیات قرآنی درباره دنیا دو دسته است: دسته اول، آیاتی است که تکیه بر تغییر و ناپایداری این جهان دارد. در این آیات، واقعیت متغیر و ناپایدار مادیات، آن‌چنان که هست، ارائه می‌شود. برای مثال، گیاهی را مثل می‌آورد که از زمین می‌روید، ابتدا سبز و خرم است اما پس از چندی به زردی می‌گراید، خشک می‌شود، باد حوادث آن را خرد می‌کند و در فضا پراکنده می‌سازد. آن‌گاه می‌فرماید: «این است مثل زندگی دنیا.»

این دسته آیات بر آن است تا مادیات را از صورت معبود و کمال مطلوب خارج سازد. در کنار و حتی در ضمن این آیات، بی‌درنگ این نکته گوش زد می‌شود که ای انسان! جهانی دیگر پایدار و دایمی وجود دارد. زنده‌ها که هستی را منحصر در همین امور گذرا پنداری!

دسته ی دوم، آیاتی است که به صراحت می فرماید: آن چه قرآن آن را مذموم می شمارد، «دلبستگی و وابستگی»، «قانع بودن» و «رضایت دادن» به امور مادی است. این آیات جوهر منطق اسلام را درباره دنیا روشن می کند.

قرآن کریم اهل دنیا را این گونه توصیف می کند:

1- کسانی که امیدوار به ملاقات ما نیستند و به زندگی دنیا رضایت داده و به آن آرام گرفته اند و آنان که از آیات ما غافل هستند.

در این آیه آن چه مذموم شمرده شده است، «امید به زندگی دیگر نداشتن» و به مادیات «رضایت دادن» و قانع شدن و «آرام گرفتن» است.

2- از آنان که از یاد ما روی گردانده و جز زندگی دنیا هدف و مقصدی ندارند، روی برگردان. این آخرین حد دانش آن هاست.

در این جا نیز سخن درباره ی افرادی است که جز دنیا هدف مطلوبی ندارند و سطح فکرشان از مادیات بالاتر نیست.

3- آنان به زندگی دنیا شادمان و دل خوش شده اند، در صورتی که زندگی دنیا، در مقایسه با آخرت، جز اندک نیست.

کوتاه سخن این که، بین علاقه به مال و فرزند و سایر شئون زندگی مادی و قانع بودن و رضایت دادن و غایت آن قرار دادن آن ها تفاوت است. راه چاره سرکوب کردن و نابود ساختن علایق طبیعی و امیال فطری نیست، بلکه راه حل واقعی آزاد کردن و به کار انداختن يك سلسله علایق دیگری است، که پس از علایق جسمی پیدا می شوند و نیاز به تحرك و بیدار کردن دارند. به عبارت دیگر، هدف اسلام، محدود کردن و کم کردن نیروهای محسوسه که در متن خلقت به دست حکمت پروردگار آفریده شده، نیست، بلکه هدف، آزاد کردن يك سلسله نیروهای معنوی است که در غریزه و فطرت قرار دارند. چون این نیروها از مقام عالی انسان سرچشمه می گیرند، دیرتر بیدار می شوند. از این رو، به تحرك و احیا نیاز دارند. به عبارت دیگر، مقصود دین بستن چشمه های امیال و علایق محسوس مادی نیست، بلکه مقصود باز کردن و تلاش برای جاری ساختن چشمه های امیال معنوی است. برای مثال، هنگامی که پدر، فرزند دانش آموز خود را به دلیل بازی گوشی یا پرخوری

ملاّمت می کند، در حقیقت از انحصار علاقه ی او به بازی یا خوردن نگران است؛ زیرا می خواهد در فرزند علاقه به درس و کتاب و خواندن و نوشتن پیدا شود.

یکی از ریشه های «حرص» که به عواقب دردناک آن در بحث گذشته اشاره شد، دل باختگی و دل دادگی در برابر زرق و برق دنیاست.

هنگامی که آتش سوزان این عشق در درون جان انسان زبانه می کشد او را به سوی حرص و ولع نسبت به مواهب دنیای مادی می کشاند، مانند: سایر عشاق بی قرار که فارغ از هرگونه فکر منطقی پیوسته دست و پا می زنند و روز به روز خود را در این لجن زار آلوده تر می سازند.

به همین دلیل قرآن مجید برای خشکانیدن ریشه حرص و ولع به سراغ حب دنیای افراطی و یا به تعبیر دیگر «دنیاپرستی» می رود و با تعبیرات گوناگون قدر و قیمت مواهب دنیا را در نظرها می شکند تا عاشقان بی قرار دنیا به خود آیند و حریصانه به دنبال آن نشتابند و همه ی ارزش ها را به خاطر وصول به آن زیر پا نگذارند.

با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم و تعبیرات دقیق و حساب شده قرآن را در این زمینه بررسی می کنیم.

1- قرآن در موارد متعددی زندگی دنیا را نوعی بازی چه کودکانه و سهو و سرگرمی شمرده، می فرماید: و ما الحیاة الدنیا الا لعب و لهو...؛ زندگی دنیا، چیزی جز بازی و سرگرمی نیست.» (1)

در جای دیگر می فرماید: «اعلموا انما الحیاة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد...؛ بدانید زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است.» (2)

در حقیقت دنیاپرستان را به کودکانی تشبیه می کند که از همه چیز غافل و بی خبرند و تنها به سرگرمی و بازی مشغول اند و حتی خطراتی را که در يك قدمی آن ها وجود دارد نمی بینند!

بعضی از مفسران زندگی انسان را به پنج دوران (از کودکی تا چهل سالگی) تقسیم کرده اند و برای هر دورانی مدت شت سال قائلند و می گویند: هشت سال به بازی مشغول است، هشت سال به لهو و سرگرمی ها، هشت سال در بحبوحه ی جوانی به سراغ زینت و زیبایی می رود، هشت سال به تفاخر و

ص: 326

1- سوره انعام، آیه 32.

2- سوره حدید، آیه 20.

فخرفروشی می پردازد و بالا-خره در هشت سال آخر به دنبال تکاثر و افزون طلبی در اموال و نیروها می رود و در اینجا شخصیت انسان تثبیت می شود و این حالت تا آخر عمر ممکن است باقی بماند و در نتیجه مجالی برای دنیاپرستان جهت اندیشیدن به حیات معنوی در ارزش های جاودانی باقی نماند.

2- در آیات دیگری زندگی دنیا سرمایه «فریب و غرور» شمرده شده است، می فرماید: «... و ما الحیاة الدنیا الا متاع الغرور؛ زندگی دنیا چیزی جز سرمایه ی فریب نیست!»⁽¹⁾

در جای دیگر می فرماید: «... فلا-تغرنکم الحیاة الدنیا و لا یغرنکم بالله الغرور؛ پس مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد و مبادا (شیطان) فریبکار شما را به (کرم) خدا مغرور سازد و فریب دهد!»⁽²⁾

این تعبیرات نشان می دهد که زرق و برق دنیای فریبنده یکی از موانع مهم بر سر راه تکامل معنوی انسان است که تا این مانع را پشت سر نهد راه به جایی نمی برد.

زندگی دنیا مانند سرابی است که تشنه کامان را در بیابان سوزان تعلقات مادی به سوی خود فرامی خواند، اما هنگامی که نزد آن می آیند چیزی که عطش را فرونشاند پیدا نیست، بلکه دویدن در این بیابان سوزان آن ها را تشنه تر می کند، باز سراب را در فاصله دیگری جلو خود می بینند و به گمان این که آن جا آب است به سوی آن می شتابند و باز هم تشنه تر و تشنه تر می شوند تا هلاک گردند.

بسیارند کسانی که سال ها به سوی دنیا دویده اند، هنگامی که به آن رسیده اند صریحاً اعلام می کنند نه تنها گم شده خود را (یعنی آرامش و آسایش) پیدا نکرده اند، بلکه «شهد» آن را با «شرنگ» و «گل» آن را با «خار» همراه دیده اند، غالباً به جای آرامش، نگرانی ها و اضطراب های آن ها برای حفظ آن چه دارند چندین برابر شده است!

3- گروه دیگری از آیات از این حقیقت پرده برمی دارد که مجذوب شدن به زرق و برق دنیا انسان را از آخرت غافل می کند؛ یعنی شغل شاغل و هم واحد آن ها می شود و تمام توجه آنان را به سوی خود جلب می کند.

ص: 327

1- سوره آل عمران، آیه 185.

2- سوره لقمان، آیه 33.

می فرماید: يعلمون ظاهرا من الحياة الدنيا و هم عن الآخرة هم غافلون؛ آن ها تنها ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و از آخرت غافل اند!«(1)

آن ها حتی زندگی دنیا را نشناخته اند و به جای این که آن را مزرعه آخرت و قنطره و گذرگاهی برای نیل به مقامات معنوی و میدانی برای ورزیدگی و تمرین جهت به دست آوردن فضایل اخلاقی بشناسند آن را به عنوان هدف نهایی و مطلوب حقیقی و معبود واقعی خود شناخته اند و طبیعی است که چنین افرادی از آخرت غافل می شوند.

در جای دیگر می فرماید: ارضیتم بالحياة الدنيا من الآخرة؛ آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده اید؟! سپس می افزاید: فما متاع الحياة الدنيا فی الآخرة الا قليل؛ با این که متاع زندگی دنیا در برابر آخرت چیز اندکی بیش نیست.«(2)

آری افراد کم ظرفیت و هوس باز، چنان دنیای کوچک و ناپایدار در نظرشان بزرگ جلوه می کند که حیات جاویدان و ابدی را که مملو از مواهب الهی است به فراموشی می سپارند.

4- در بخش دیگری از آیات، دنیا به عنوان «عرض» (بر وزن غرض) به معنی موجود بی ثبات و زوال پذیر تعبیر شده است، از جمله می فرماید: ...تبتغون عرض الحیوة الدنيا فعند الله مغانم كثيرة...؛ شما سرمایه زوال پذیر دنیا را طلب می کنید در حالی که نزد خداوند غنیمت های فراوانی برای شما (در سرای آخرت) است.«(3)

در جای دیگر خطاب به اصحاب پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می فرماید: «شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید ولی خداوند سرای دیگر را برای شما می خواهد یزیدون عرض الدنيا و الله یزید الآخرة...»(4)

در آیات دیگری نیز همین گونه تعبیر دیده می شود که نشان می دهد گروهی از مسلمانان یا غیر مسلمین به خاطر حرص در جمع آوری متاع زوال پذیر و ناپایدار دنیا از پرداختن به مواهب پایدار الهی در سرای دیگر و ارزش های والای انسانی و مقام قرب به خدا باز می مانند. آری نعمت حقیقی زوال ناپذیر نزد اوست و باقی همه «عرض» و «عارضی» و زوال پذیر است.

ص: 328

1- سوره روم، آیه 7.

2- سوره توبه، آیه 38.

3- سوره نساء، آیه 94.

4- سوره انفال، آیه 67.

این تعبیر هشدار می‌دهد که همه ی دنیا پرستان که مراقب باشند سرمایه های عظیم انسانی خود را فدای امور زوال پذیر نکنند.

5- در بخش دیگری از آیات، از مواهب مادی دنیا تعبیر به زینة الحیاة الدنيا شده است. (1)

تعبیراتی مشابه آن در آیات دیگر نیز آمده است، مانند: من كان يريد الحیاة الدنيا وزینتها نوف اليهم اعمالهم فيها و هم فيها لا يبخسون؛ کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را بخواهند، (نتیجه) اعمالشان را در همین دنیا به طور کامل به آن ها می دهیم و چیزی از آن ها کم و کاست نخواهد شد ولی در آخرت بهره ای نخواهند داشت. (2)

در جای دیگر خطاب به زنان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می فرماید: يا ايها النبي قل لازواجك ان كتنن تردن الحیاة الدنيا وزینتها فتعالين امتعكن و اسرحكن سراحا جميلا؛ ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می خواهید بیاید با هدیه ای شما را بهره مند سازم و به طرز نیکویی رها سازم! تا بتوانید به مقصد خود برسید. (3)

این تعبیرات به خوبی نشان می دهد که این زرق و برق ها تنها زیور و زینتی است برای حیات دنیای مادی. بدیهی است هرگز در مورد امور حیاتی و سرنوشت ساز تعبیر به زینت نمی شود آن هم زینت «حیات دنیا» که به معنی زندگی پست است.

شایان توجه اینکه: حتی زینت بودن آن هم در آیات دیگر زیر سؤال رفته است و تعبیر به «زین» شده که نشان می دهد يك زینت مصنوعی و خیالی و پنداری است، نه يك زینت واقعی و حقیقی.

مثلا در سوره ی بقره ی آیه 212 می خوانیم: زين للذين كفروا الحیاة الدنيا...؛ زندگی دنیا برای کافران زینت داده شده است.

و در سوره ی آل عمران آیه ی 14 می فرماید: زين للناس حب الشهوات من النساء و البنين و القناطير المقنطرة من الذهب و الفضة...؛ محبت امور مادی از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و... در نظر مردم زینت داده شده است.

ص: 329

1- سوره كهف، آیه 46.

2- سوره هود، آیه 15.

3- سوره احزاب، آیه 28.

این تعبیرات و تعبیرات مشابه آن نشان می دهد که حتی زینت بودن این امور جنبه پنداری و خیالی دارد و گرفتاران آنها در واقع گرفتار خیال و پندار خویشند.

در این جا سؤال مهمی مطرح است: چرا خداوند این امور را در نظرها زینت داده به یقین برای آزمایش انسان ها و تربیت و پرورش آن هاست؛ زیرا هنگامی که از این اشیای زینتی جالب و دل ربا که غالباً با گناه و حرام آلوده است به خاطر خدا رها می کند، نهال ایمان و تقوا در وجود آن ها بارور می شود وگرنه صرف نظر کردن از اشیای غیر جالب افتخاری محسوب نمی شود.

به تعبیر دقیق تر تمایلات افسار گسیخته ی درونی و هوا و هوس های سرکش، امور مادی و گناه آلود را در نظر انسان جلوه می دهد، بنابراین زینت بودنش از درون انسان می جوشد و اگر به خدا نسبت داده شده است به خاطر آن است که خداوند چنین اثری را در آن تمایلات و هوس های سرکش آفریده و اگر در بعضی از آیات به شیطان نسبت داده شده، مانند... و زین لهم الشیطان اعمالهم...؛ شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داد» (1) نیز به خاطر همین است که این تزئین از يك نظر کار خداست، چرا که اثر هر چیزی از اوست و از نظر دیگر کار هوس های درونی است و از دیدگاه سوم، کار شیطان است.

به هر حال، از مجموعه ی آیات بالا به دست می آید که حبّ دنیا هرگاه به صورت افراطی درآید، انسان را به بیگانگی از خدا می کشاند.

4-2-3 دنیاپرستی، در روایات

نکوهش دنیاپرستی در روایات اسلامی مخصوصاً در سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خطبه های نهج البلاغه به صورت بسیار وسیعی دیده می شود، از جمله:

1- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ این سؤال که چرا «دنیا»، «دنیا» نامیده شده؟ (توجه داشته باشید که دنیا از ماده دنی به معنی پایین و پست است) فرمود: لان الدنيا دنية خلقت من دون الآخرة...؛ به خاطر این است که دنیا پست است و پیش از آخرت آفریده شده». (2)

ص: 330

1- سوره نمل، آیه 24.

2- بحار الانوار، جلد 54، صفحه 356.

2- در حدیث دیگری از همان حضرت صَدِّ لَمَّى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده که فرمود: اکبر الکبائر حب الدنيا؛ بزرگترین گناهان، دنیاپرستی است. (1)

3- همین معنی از امیرمؤمنان علی عَلِيهِ السَّلَامُ نیز آمده است که فرمود: حب الدنيا راس الفتن واصل المحن؛ دنیاپرستی سرآغاز فتنه ها و ریشه همه محنت ها و رنج هاست. (2)

4- در حدیث دیگری از همان امام عَلِيهِ السَّلَامُ می خوانیم: ان الدنيا لمفسدة الدين و مسلبة اليقين؛ دنیاپرستی دین انسان را بر باد می دهد و ایمان و یقین او را می گیرد. (3)

5- در حدیث دیگری از امام صادق عَلِيهِ السَّلَامُ آمده است که، فرمود: ان اول ما عصى الله به ست: حب الدنيا و حب الرئاسة و حب الطعام و حب النساء و حب النوم و حب الراحة؛ نخستین چیزی که با آن عصیان و نافرمانی خدا شد شش چیز بود: دنیاپرستی، حب ریاست، علاقه به غذا (شکم پرستی)، محبت (افراطی) به زنان، پرخواهی و علاقه به راحتی و تن پروری. (4)

غالب این امور شش گانه یا تمام آن ها در داستان عصیان و سرکشی شیطان و ترك اولی آدم و گناه قابیل دیده می شود لذا به عنوان اولین ها ذکر شده است.

6- در حدیث دیگری می خوانیم که از امام علی بن الحسین عَلِيهِ السَّلَامُ پرسیدند: ای الاعمال افضل عند الله عزوجل؛ کدام عمل در نزد خداوند متعال افضل است فرمود: ما من عمل بعد معرفة الله جل و عز و معرفة رسوله افضل من بغض الدنيا و ان لذلك لشعبا كثيرة و للمعاصي شعبا؛ هیچ عملی بعد از شناخت پروردگار متعال و شناخت پیامبر صَدِّ لَمَّى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ او برتر از دشمنی با دنیا (و ترك دنیاپرستی) نیست و این شاخه های فراوانی دارد و همان گونه که گناهان دیگر شاخه های بسیار دارد.

سپس امام عَلِيهِ السَّلَامُ به سرکشی و عصیان شیطان که از «تکبر» سرچشمه گرفت و «حرص» که سبب گناه و ترك اولی آدم و حوا شد، و «حسد» که سرچشمه عصیان قابیل گشت تا آن جا که دست خود را به خون برادرش آلوده ساخت اشاره فرموده، می افزاید: فتشعب من ذلك حب النساء و حب الدنيا و حب الرئاسة و حب الراحة و حب الكلام و حب العلو و الثروة، فصرن سبع خصال، فاجتمعن کلهن

ص: 331

1- کنز العمال، حدیث 6074 (جلد 3، صفحه 184).

2- غررالحکم، شماره 4870.

3- همان، شماره 3518.

4- بحار الانوار، جلد 70، صفحه 60.

فی «حب الدنيا»! فقال الانبياء والعلماء بعد معرفة ذلك، حب الدنيا راس كل خطيئة؛ از اینجا شاخه های علاقه به زن، و محبت دنیا و محبت به ریاست و علاقه به راحتی و تن پروری و محبت سخن گفتن (پرگویی) و محبت برتری جویی و مال و ثروت پیدا شد، و این هفت صفت همه در «حب دنیا» خلاصه می شود و این جاست که پیامبران و علما بعد از آگاهی بر این موضوع گفتند: محبت دنیا سرچشمه همه گناهان است».

سپس برای این که تفاوت میان دنیای ممدوح و مذموم را روشن سازد، امام عَلِيهِ السَّلَامُ در پایان می فرماید: «و الدنيا دنياان: دنیا بلاغ و دنیا ملعونة؛ و دنیا دو گونه است: دنیایی که به حد کفاف است (و انسان را به آخرت و معنویت) می رساند و دنیای نفرین شده که انسان را از خدا دور می کند. (1)

7- در حدیث دیگری از امام علی بن ابیطالب عَلِيهِ السَّلَامُ می خوانیم، فرمود: ارفض الدنيا فان حب الدنيا يعمى ويصم ويكلم ويذل الرقاب؛ دنیاپرستی را ترك کن چرا که حب دنیا چشم را کور و گوش را کر و زبان را لال می کند و گردن ها را به ذلت می کشاند». (2)

طبیعی است که وقتی عشق به چیزی در وجود انسان چیره می شود، او را از روشن ترین واقعیت ها غافل می کند، چشم دارد اما گویی نابیناست، گوش دارد اما گویی ناشنواست، زبان دارد ولی جز به آنچه به آن دل بسته است گردش نمی کند و برای رسیدن به این محبوب خود یعنی دنیا تن به هر ذلتی می دهد.

8- باز در حدیثی که در مورد آثار منفی دنیاپرستی از امیر مؤمنان علی عَلِيهِ السَّلَامُ نقل شده و در واقع فلسفه این حکم الهی در آن تبیین گردیده، می خوانیم: حب الدنيا يفسد العقل، ويصم القلب عن سماع الحكمة ويوجب اليم العقاب؛ دنیاپرستی خرد را فاسد می کند و گوش قلب را از شنیدن سخنان حکمت آمیز ناشنوا می سازد و سبب عذاب دردناک (در دنیا و آخرت) می شود». (3)

ص: 332

1- اصول کافی، جلد 2، صفحه 130، باب «حب الدنيا»، حدیث 11.

2- اصول کافی، جلد 2، صفحه 136.

3- غررالحکم شرح فارسی، جلد 3، صفحه 397، شماره 4878.

9- در حدیث دیگری در بیان آثار زیان بار دنیاپرستی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین آمده است: ان الدنيا مشغلة للقلوب و الابدان؛ دنیاپرستی هم فکر انسان را به خود مشغول می دارد و هم بدن ها را (نه آرامش فکر می گذارد، نه آسودگی جسم). (1)

10- این سخن را با حدیث پرمعنی دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می دهیم، فرمود: انه ما سكن حب الدنيا قلب عبد الا التا ط بثلاث: شغل لا ینفد عناوئه، و فقر لا یدرك غناه، و امل لا ینال منتهاه؛ دنیاپرستی در هیچ دلی ساکن نمی شود مگر این که او را به سه چیز آلوده کند، گرفتاری مستمیری را که هرگز خستگی آن پایان نمی گیرد و احساس فقر و بینوایی که هرگز به غنا نمی رسد و آرزوی درازی که هیچ گاه پایان نمی گیرد». (2)

5-2-3 دنیای مطلوب و دنیای مذموم

بارها گفته ایم، حب دنیا در این بحث ها چیزی مساوی دنیاپرستی است نه بهره گیری معقول از مواهب مادی در طریق وصول به معنویت که اگر چنین باشد حب دنیا نیست، بلکه حب آخرت است و به تعبیر دیگر بسیاری از برنامه های معنوی بدون امکانات مادی میسر نیست و در واقع امکانات مادی از قبیل مقدمه واجب است که انسان اگر آن را به نیت مقدمه ی واجب به جا آورد نه تنها عیبی ندارد بلکه مشمول ثواب الهی نیز می شود.

به همین دلیل، در آیات فراوانی از قرآن مجید، تعبیرات مثبتی در باره مواهب دنیا دیده می شود:

1- از جمله در آیه ی وصیت، از مال دنیا تعبیر به «خیر» (خیر مطلق) شده است، می فرماید: کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف...؛ بر شما نوشته شده: هنگامی که یکی از شما مرگش فرارسد، اگر «خیری» (مالی و ثروتی) از خود به جای گذارده برای پدر و مادر و نزدیکانش به طور شایسته وصیت کند!». (3)

2- در جای دیگر از آن تعبیر به «برکات آسمان و زمین» نموده که درهای آن به روی پرهیزکاران گشوده می شود: و لو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض...؛ اگر

ص: 333

1- بحار الانوار، جلد 74، صفحه 81.

2- بحار الانوار، جلد 74، صفحه 188.

3- سوره بقره، آیه 180.

در جای دیگر می فرماید: «و اذکروا اذ انتم قليل مستضعفون فی الارض تخافون ان یتخطفکم الناس فآواکم و ایدکم بنصره و رزقکم من الطبیات لعلکم تشکرون؛ به خاطر بیاورید هنگامی را که شما گروهی اندک و ضعیف در روی زمین بودید، آن چنان که می ترسیدید، مردم شما را برابیند! ولی او شما را پناه داد و با یاری خود تقویت کرد و از روزی های پاکیزه (طبیات) بهره مند ساخت، شاید شکر نعمتش را به جا آورید» (1).

از این تعبیرات پرمعنی و مانند آن که در قرآن وارد شده، به خوبی استفاده می شود که مواهب مادی دنیا در شرایط معقول، نه تنها نامطلوب و آلوده نیست بلکه پاک و پاکیزه و مایه پاکی و پاکیزگی انسان هاست!

7- در بعضی دیگر از آیات، تعبیراتی دیده می شود که نشان می دهد امکانات مادی، علاوه بر این که فضل الهی است می تواند سبب قرار گرفتن انسان در زمره صالحان شود، همانگونه که در آیه ی 75 توبه می خوانیم: و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن و لنکونن من الصالحین؛ گروهی از آن ها کسانی هستند، که با خدا پیمان بسته اند که اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد قطعاً صدقه خواهیم داد و از صالحان خواهیم بود».

این آیه مخصوصاً با توجه به شان نزولش که در باره ی یکی از انصار به نام ثعلبة بن حاطب نازل شد، که از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کرد دعا کند خدا مال فراوانی به او دهد تا از آن در راه کمک به نیازمندان و رسیدن به مقام صالحان و شاکران بهره گیرد، پیامبر صلی الله علیه و آله با روحیه ای که در او سراغ داشت برای او دعا نکرد و پس از اصرار دعا فرمود، به خوبی نشان می دهد که امکانات مادی می تواند وسیله ای برای سعادت و خوشبختی انسان ها و وصول آنان به درجه صالحان و مقربان گردد.

از مجموع عناوین هفت گانه ای که در آیات بالا آمد به خوبی می توان نتیجه گرفت که نعمت های مادی دنیا ذاتاً مذموم و منفور و زشت و پلید نیستند، بلکه تابع چگونگی بهره گیری از آن هاست که به آنها این شکل را می دهد، اگر از آن ها به طور صحیح بهره گیری شود، چهره ای محبوب و مطلوب و زیبا و جالب و پاک و پاکیزه دارد، در غیر این صورت منفورند.

ص: 335

شاهد این سخن روایات متعددی است که در کتاب وسایل در باب «استحباب الاستعانة بالدنيا على الآخرة» (1) آمده است.

مرحوم شیخ حرّ عاملی در این باب یازده روایت نقل می کند که همه آن ها شاهد بر این است که می توان از مواهب مادی برای سعادت جاویدان بهره گرفت، از جمله در حدیثی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَقَلَ شده که فرمود: نعم العون على تقوى الله الغنى؛ بهترین کمک برای به دست آوردن تقوای الهی، غنا و بی نیازی است. (2)

نتیجه این که: هرگاه مواهب مادی دنیا، ابزاری برای وصول به آخرت و کمک به نیازمندان و حمایت از ضعفا و ترویج و تحکیم پایه های حق و عدالت باشد، چیزی بهتر از آن نیست و اگر در مسیر گناه و حرص و جمع مال بدون ملاحظه حلال و حرام مصرف گردد چیزی بدتر از آن نیست، آری این گونه دنیاپرستان مجموعه ای از صفات زشت و رذیله را در درون خود گردآوری می کنند. (3)

یکی از یاران معروف امام علی بن موسی الرضا عَلَیْهِ السَّلَامُ به نام محمد بن اسماعیل بن بزیع می گوید: از آن حضرت شنیدم می فرمود: لا یجتمع المال الا بخصال خمس به بخل شدید و امل طویل و حرص غالب و قطیعة الرحم و ایثار الدنيا على الآخرة؛ اموال دنیا در یک جا جمع نمی شود، مگر (به کمک) پنج چیز: بخل شدید، آرزوهای دور و دراز، حرص غالب، قطع رحم و مقدم داشتن دنیا بر آخرت. (4)

نقطه مقابل دنیا آخرت است. واژه ی آخرت مؤنثه آخر به معنای پسین و بازپسین، در مقابل اولی (5) یا دنیا (6) به معنای سرای نخستین است. (7)

در اصطلاح ادیان آسمانی، آخرت به جهان ابدی گفته می شود، که برای هرکسی پس از مرگش آغاز می شود و در آن جا به پیامد کردار خویش دست می یابد.

ص: 336

1- جلد 12، صفحه 18 تا 16.

2- وسائل الشیعه، جلد 12، صفحه 16.

3- ر.ک. نهج البلاغه، خطبه 209.

4- وسائل الشیعه، جلد 12، صفحه 19، حدیث 4.

5- سوره قصص، آیه 70.

6- سوره نور، آیه 23.

7- ر.ک: المعجم البسیط.

آخرت در برخی آیات قرآن، به عنوان صفت (1) یا مضاف الیه «دار» (2) به کار رفته است. در برخی آیات دیگر، به عنوان صفت "حياة" (3) آمده است. در يك مورد نیز صفت برای "نشأة" (4) قرار گرفته است. در موارد زیادی هم در مقابل "دنيا" آمده است. (5)

بنابراین، آخرت که از آن به «الدارالآخرة» و «النشأة الآخرة» و مانند این ها تعبیر می شود، شامل قبر و برزخ و حشر و نشر و حساب و بهشت و دوزخ همگی می شود. (6)

معاد در فرهنگ اقوام پیشین

مسأله ی معاد بازتاب بسیار گسترده ای در میان اقوام پیشین داشته است. از دورترین زمان ها آثار اعتقاد به حیات پس از مرگ در میان اقوام مختلف دیده می شود، به گونه ای که شك و تردیدی در این امر باقی نمی ماند که آن ها اعتقاد راسخی به سرای دیگر داشته اند.

6-2-3 آثار دنیا طلبی

1- طغیان و سرکشی

رفاه، تجمل گرایی و غرق شدن در دریای لذایذ و نعمت های دنیوی، و دور شدن از معنویات، باعث طغیان و سرکشی انسان می شود؛ لذا در آیات قرآن می خوانیم: *وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ*؛ و در هیچ شهر و دیاری، بیم دهنده و اندازگری، ارسال نکردیم مگر این که ثروت مندان عیاش آن ها [که سرمست ناز و نعمت بودند] گفتند: ما به آن چه فرستاده شده اید، کافریم. (7)

ص: 337

1- اعراف: 169/ عنكبوت:

2- توبه: 38/ ابراهیم:

3- یوسف: 109/ نحل: 30/ قصص:

4- عنكبوت: 20

5- قره: 217، 220، 201، 200، 130، 114/ آل عمران: 56، 45، 22، 152.

6- حسن مصطفوی، التحقیق فی الکلمات القرآن الحکیم، ج 1، ص 46.

7- سورة سبأ، آية 34.

در آیه ی دیگری می خوانیم: وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَدُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا؛ و هنگامی که بخواهیم شهر و دیاری را هلاک کنیم، نخست اوامر خود را برای مترفین [و ثروت مندان مست و شهوت پرست] آن جا، بیان می داریم، سپس هنگامی که به مخالفت برخاستند و استحقاق مجازات یافتند، آن ها را به شدت در هم می کوبیم» (1).

از آیات یاد شده و دیگر آیات قرآن، به خوبی استفاده می شود که انسان حریص و دنیا طلب، هنگامی که در میدان رقابت تجمل گرایی قرار می گیرد، برای رسیدن به مقصود و بهره گیری از لذت های حیوانی، تمام حد و حصرها و موانع را کنار زده، هیچ ضابطه و معیاری را نمی شناسد. براساس فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله: حُبُّ الشَّيْءِ يُعْمِي وَيُصِمُّ؛ علاقه به چیزی، انسان را کور و کر می کند [و قدرت درک واقعیت را از او می گیرد] (2) گرایش افراط گونه به دنیا و ظواهر فریبنده ی آن، باعث می شود بزرگانی چون طلحه و زبیر، با آن سابقه تاریخی، در برابر امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام قرار گرفته، بیعت خود را نادیده گیرند و جنگ خونین جمل را سازمان دهی کنند.

2- انحطاط اجتماعی

از جمله آثار زیان بار تجمل گرایی، انحطاط اجتماعی است. مونتسکیو درباره ی تجمل گرایی و تأثیر منفی آن در جامعه می گوید: «در این زمان است که تقوای ملی با چه سرعتی رو به انحطاط می رود. زمانی که مردم روم به تجمل روی آوردند، در سلطنت «تی بر» نمایندگان سنا پیشنهاد کردند که قوانین سابق مربوط به تجمل، دوباره برقرار شود. شاه که مردی با اطلاع بود با این تقاضا مخالفت کرد و گفت: دولت با وضع فعلی نمی تواند دوام بیاورد.»

ابن خلدون درباره ی تأثیر تجمل گرایی می گوید: «تجمل خواهی و اعیان منشی مایه ی بدبختی و انقراض جوامع است. جوامع هر اندازه بیشتر در تجمل خواهی و اعیان منشی فرورود، به همان اندازه به مرز سقوط، نزدیک تر می شود. روند سقوط نیز به این صورت است که اسراف گری و تجمل طلبی به تدریج سبب فقر و تهی دستی جوامع و حکومت ها می شود و هر قدر تجمل و اسراف، زیاد شود، به همان اندازه، تهیدستی نیز افزایش می یابد تا جایی که ثروت موجود، دیگر جواب گوی اسراف و

ص: 338

1- سورة الاسراء، آیه 16.

2- من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 380، حدیث 5812.

تجمل نخواهد بود. بدین ترتیب قومی که به این کار عادت کرده اند به تدریج ضعیف و زبون می گردند و تا مرز نابودی پیش می روند.»⁽¹⁾

جرجی زیدان مسیحی، درباره ی انحطاط مسلمانان می گوید: «پس از آن که اعراب به کشورگشایی پرداختند، سیم و زر و غلام و کنیز به جزیره العرب روان گردید و اندک اندک، اعراب مسلمان به فساد و هرزگی گراییدند.»⁽²⁾

امام راحل (ره) می فرماید: «طبع کاخ نشینی با تربیت صحیح، منافات دارد؛ با اختراع و تصنیف و تألیف و زحمت، منافات دارد. اگر سراسر دنیا هم بخواهید گردش کنید و پیدا کنید، اگر موفق بشوید، یکی دو تا و چند تا است. تمام مصنفین از این کوخ نشینان بودند تقریباً و تمام مخترعین از همین کوخ نشینان بودند تقریباً... ما باید بکوشیم که اخلاق کاخ نشینی را از این ملت بزدایم. اگر بخواهیم ملت جاوید بماند و اسلام را آن طوری که خدای تبارک و تعالی می خواهد، در جامعه ی ما تحقق پیدا کند، مردم را از خوی کاخ نشینی به پایین بکشید.»⁽³⁾

در قرآن کریم می خوانیم: وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَتَدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ؛ هنگامی که انسان را زبانی رسد، پروردگار خود را می خواند و به سوی او باز می گردد اما هنگامی که نعمتی از خود به او عطا کند آن چه را که به خاطر آن قبلاً خدا را می خواند از یاد می برد و برای خدا همتا قرار می دهد تا مردم را از راه او منحرف سازد. بگو: چند روزی از کفرت بهره گیر که از دوزخیان خواهی بود.»⁽⁴⁾

در آیه ی دیگری می فرماید: الَّذِينَ يَسْتَجِبُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ؛ همان ها که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند و [مردم را] از راه خدا باز می دارند و می خواهند راه حق را منحرف سازند، آن ها در گمراهی دوری هستند.»⁽⁵⁾

ص: 339

1- مقدمه ابن خلدون، ص 22 به بعد.

2- مجموعه مقالات بزرگداشت امام خمینی (ره)، ج 1، ص 164.

3- صحیفة نور، ج 17، ص 217.

4- سورة الزمر، آیه 8.

5- سورة ابراهیم، آیه 3.

در دنیای امروز، اقتصاد و سرمایه، جای گاه خاص و ویژه ای را در عرصه های مختلف زندگی، و معادلات بین المللی به خود اختصاص داده است؛ به گونه ای که اگر کشوری از لحاظ اقتصادی، استقلال داشته باشد، می تواند در عرصه های جهانی و بین المللی، با قوت و قدرت، وارد شود اگر هم طرح و برنامه ای داشته باشد، از سوی دیگران با احترام خاص مورد استقبال قرار می گیرد؛ ولی اگر از لحاظ اقتصادی ضعیف و وابسته باشد، طرح ها و برنامه هایش نیز خریدار نخواهد داشت.

امام علی عَلَیْهِ السَّلَامُ خطاب به فرزندش می فرماید: انسانی را که طالب معیشت خود است ملامت مکن؛ زیرا در فقر و تنگدستی، خطاهای او زیاد می شود. ای فرزندم! فقیر، حقیر است، سخن او شنیده نمی شود و مقام او شناخته نمی گردد. فقیر اگر راست گو باشد، دروغ گویش خوانند و اگر زاهد باشد و پرهیزگار، او را نادان گویند» (1).

از جمله ی پیامدهای تلخ و ناگوار تجمل گرایی، ضعف و وابستگی اقتصادی است. کشوری که مردم آن به تجمل گرایی روی آورده و بازار مصرف شان را به ویژه لوازم گران قیمت خارجی، اشغال کرده، در واقع وابستگی اقتصادی شان را عملاً با دست خود امضا کرده اند و باید بخش کلان سرمایه ملی شان، صرف واردات کالاها و لوازم مدل جدید کشورهای خارج شود و کارخانه های داخلی به خاطر نبود بازار مصرف، چاره ای جز تعطیلی نخواهد داشت.

قرآن کریم می فرماید: وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا؛ اموال خود را که خدا آن را مایه ی پایداری و بر پا بودن شما قرار داده است، به دست سفیهان نسپارید! (2) افرادی که در بازار رقابت منفی تجمل گرایی گرفتار شده و سرمایه های ملی را صرف واردات لوازم و تجهیزات مدل جدید خارجی می نمایند، در واقع، افراد جاهل و نادانی هستند که با دست خود سلطه بیگانگان را فراهم می سازند. به فرموده ی امام رضا عَلَیْهِ السَّلَامُ: خداوند قیل و قال (گفتار بیهوده) و تباه سازی اموال و درخواست فراوان را دوست ندارد. (3) ضعف در اقتصاد، سستی

ص: 340

1- میزان الحکمه، ماده فقر، حدیث 15993.

2- سوره نساء، آیه 5.

3- تحف العقول، ص 326.

در دین، و نابودی فرهنگ و هویت ملی اسلامی را به دنبال خواهد داشت: فلولا الخبز ما صلینا ولا صمنا؛ (1) اگر نان نباشد، نه می توانیم نماز بخوانیم و نه می توانیم روزه بگیریم.

4- گسترش فحشا و منکرات

ورود در بازار رقابت تجمل گرایی، گناهانی چون: غرور، حسد، کینه توزی، شهوت پرستی و بی عفتی را به دنبال خواهد داشت. یک دسته به خاطر سرمایه و امکانات فراوان به شهوت رانی پرداخته و به قول خودشان از هر چمنی گلی را بر می دارند و عده ای کثیر از انسان های فقیر و بی بضاعت، به خاطر این که در بازار تجمل گرایی و رقابت از قافله رفاه طلب، عقب نمانند، شرف و حیثیت خویش را حراج نموده و به خود فروشی روی می آورند.

قرآن کریم می فرماید: اعلموا انما الحیاة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و نکائر فی الاموال و الاولاد ... و ما الحیاة الدنیا الا متاع العرور؛ بدانید که زندگی دنیا بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخر فروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است و دنیا جز متاع فریب نیست. (2)

کم نیستند انسان هایی که در این بازار غرور و نیرنگ در دام وسوسه های شیطنی افتاده، ارزش و هویت انسانی خویش را از دست می دهند؛ لذا حکیمان گفته اند: فساد با تجمل مقرون است و اغلب، دنبال آن می آید و تجمل هم دنبال فساد می آید. اگر حرکات قلب را آزاد بگذارید، یعنی جلوی هوا و هوس را رها کنید، چگونه می توانید از ضعف روحی جلوگیری کنید؟ (3)

5- پشت کردن به ارزش ها

از جمله ی آثار شوم تجمل گرایی، پشت کردن به ارزش ها و امور معنوی و اخلاقی است. افراد و اشخاصی که شیفته و مجذوب ثروت و سرمایه می شوند، تمام توان و همت خود را صرف جمع آوری زرق و برق دنیا می کنند، در قاموس آن ها، مفاهیم ارزشی مثل: زهد، تقوا، ساده زیستی، انفاق، ایثار و ... هیچ جای گاهی نخواهد داشت.

ص: 341

1- شرح اصول کافی، صالح مازندرانی، ج2، ص9.

2- سوره الحديد، آیه20

3- روح القوانین، مونتسکیو، ترجمه علی اکبر مهتدی، تهران، چاپخانه مجلسی، بینا، 1322 ش، ص232.

قرآن می فرماید: الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ؛ کسانی که زندگی دنیا را به آخرت، ترجیح می دهند و مردم را نیز از راه خدا منحرف می کنند و در پی آن هستند که برای سنت و دین خدا کجی ایجاد کنند، ضلالت برای آنان حتمی است. (1)

در جای دیگر می خوانیم: وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ؛ موسی گفت: پروردگارا! تو، فرعون و اشراف وابسته ی او را در زندگی دنیا، زیور و دارایی داده ای که با آن، مردمان را از راه تو گمراه کنند. (2)

وابستگی شدید به زرق و برق دنیا، انسان را برده و مطیع خود می سازد؛ زیرا انسان برای این که به زندگی خود، رونق و صفا بخشد، به تنعم و تجمل رو می آورد و به تدریج با امور و اشیایی که وسیله ی تنعم و تجمل و یا ابزار قوت و قدرت خویش قرار داده، خو گرفته و شیفته ی آن می شود و رشته هایی نامرئی او را خوار و ذلیل نموده و به زانو در می آورد. در نتیجه خدا و آخرت را به کلی از یاد می برد: يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ؛ آنان تنها ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و از آخرت بی خبرند. (3)

پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ابن مسعود می فرماید: ای ابن مسعود! پس از من، اقوامی می آیند که طعام های پاکیزه و رنگارنگ را می خورند و خانه ها و کاخ هایی بنا می کنند و مساجد را به زیور آلات تزیین می کنند. تمام همت آنان برای دنیا است که به آن دل بسته و اعتماد کرده اند. شرف آنان به درهم ها و دینارهاست و تلاش شان برای شکم است. آنان بدترین بدها هستند که فتنه از آنان برمی خیزد و به خودشان بر می گردد. (4)

بنابراین چه بیان شد، اگر بخواهیم در طول حیات و زندگی چند روزه ی دنیا گرفتار طغیان و سرکشی، انحطاط اجتماعی، وابستگی اقتصادی، گسترش فحشا و منکرات و پشت کردن به ارزش های الهی و

ص: 342

1- سوره ابراهیم آیه 3.

2- سوره ابراهیم آیه 3.

3- سوره یونس، آیه 88

4- مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج 12، ص 327.

انسانی نشویم، چاره ای نداریم جز این که از نعمت ها و مواهب الهی به صورت درست و حساب شده استفاده و بهره برداری کنیم و از اسراف، تبذیر و تجمل گرایی دوری نماییم.

از بنیادی ترین عوامل شکل گیری حادثه ی خون بار عاشورا و شهادت اهل بیت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ رِفَاهِ زِدْگِی و دنیاگرایی خواصّ مسلمانین و به تبع ایشان، عوام بود.

خواص به دو دسته اند:

(1) طرفدار حق

(2) طرفدار باطل

خواصّ طرفدار حق، نیز به دو دسته می شوند: دسته ی اول افرادی که در مقابله با خواهش های نفسانی به سوی مقام، شهوت، پول، شهرت و... موفق هستند و عنان نفس در دست دارند. دسته ی دوم در بزنگاه های مختلف، وادادگی خویش به سمت رفاه را نمایان می سازند. این دسته، خواصّی هستند که در برابر متاع و بهره های زندگی به حدّی مجذوب هستند که در جای گاه هایی که تکالیف سخت و امتحان های صعب به میان می آید پا پس نهاده و مردود می شوند.

اگر در جامعه ای، قسم اول خواصّ طرفدار حقّ شیوع بیش تری داشتند هیچ گاه شاهد دنیا زدگی و رفاه طلبی خواص و به تبع آن ها عوام نبوده و بروز وقایعی چون حادثه ی عاشورا، امری قریب به محال خواهد بود؛ اما در صورتی که شاهد قسم پول پرست، جاه طلب و از خواص باشیم آن گاه چنین خواصّی، از ترس جان و از دست دادن مال و مقام از عمق جان حاضر می گردند که حاکمیت باطل را قبول کرده و از حق طرف داری ننمایند. اینان به هیچ وجه حاضر به چشم پوشی از مادّیات به هدف دفاع از معنویت و حقیقت نیستند. در چنین جامعه ای وقوع حادثه ی عاشورا امری عادی و طبیعی خواهد بود.

وضعیت اقتصادی مسلمانان در دوران پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ با دوران خلفای سه گانه و معاویه و یزید قابل مقایسه نمی باشد. در زمان پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ عده ای از مهاجرین با نام اصحاب صفا، بر اثر کمبود مسکن و امکانات با وضع رقت باری در مسجد اقامت می کردند. حضرت صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ روزانه به ایشان خرما می داد که روزی در پی اعتراض یکی از این افراد، حضرت صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بدیشان فرمودند: «هرکدام از شما که بعد از من زنده بماند چنان به ناز و نعمت می رسد که صاحب انواع غذاها شود؛ صبح در یک لباس گران و شب در لباسی دیگر، خانه های خود را زینت می کنید هم چنان که کعبه زینت می شود.

ص: 343

دوران فعلی شما بهتر از آن دوران است، شما اگر شکم هایتان را از حلال پر کنید، به پر کردن از حرام نزدیک می شوید.

با دقت در تعبیر حکیمانه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فهمیده می شود که ملتی که به رفاه روی آورد دیگر دفاع از ارزش های الهی و اخلاقی برای او کم رنگ می شود، آن جامعه، دیگر در برابر انحرافات معنوی حساسیت نشان نمی دهد؛ بلکه بر عکس در مقابل هرچه که منافع مادی او را به خطر اندازد می ایستد، خصوصاً زمانی که منافع مادی با ارزش های معنوی در تضاد باشد.

اما وضعیت مالی در زمان خلفا به سرعت دست خوش تحولات اساسی گردید. مدینه شاهد انواع و اقسام غنایم جنگی، نعمت های مادی، مالیات هایی بود که بدان شهر سرازیر شده و چهره ی جامعه اسلامی را کاملاً دگرگون می کرد. به عنوان مثال زمانی که مدائن، در زمان خلیفه دوم سقوط کرد، آن میزان از جواهرات و اشیاء قیمتی پادشاهان ملوک دیگر و... به دست آمد که قابل شمارش نبود. بگونه ای که وقتی سعد بن ابی وقاص غنائم جنگی را تخمیس کرد و یک پنجم آن را به مدینه فرستاد و چهار پنجم را تقسیم نمود، سهم هر سرباز 60 هزار شد، این غیر از زمین ها و خانه ها و امور غیر منقول بود.

در زمان خلیفه ی اول به عراق و شام، در زمان خلیفه دوم به دمشق لشگرکشی شد و از سال چهاردهم به بعد حمله به ایران و تسخیر تدریجی شهرهای آن آغاز شد و همین طور در سال های پانزدهم و شانزدهم هجری تا سال بیستم که مصر فتح شد. در این لشگرکشی ها مضافاً به انبوه غنایم جنگی که نصیب مجاهدین می شد، اهل مدینه و دیگر مسلمانان از سهم خمس، بهره ی وافری می بردند.

دوران لغزیدن خواص طرفدار حق از همین ایام، یعنی حدود هفت سال بعد از رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آغاز گردید. سرآغاز این سیر نزولی نیز در رسوخ تفکراتی چون لزوم عدم برابری سابقه دارهای اسلام و صحابه و یاران پیغمبر با دیگران در تمامی امتیازات اجتماعی و اقتصادی بود. پس از اعطاء امتیازاتی اقتصادی از بیت المال، حرکت های انحرافی آغاز گشته و بتدریج سرعت گرفت. این انحرافات تداوم چنین حالت دنیا زده ای در میان خواص و سپس عوام، منجر به پشت نمودن و حتی رویارویی بسیاری از آن ها با امیرالمومنین عَلِيهِ السَّلَامُ گردید؛ چرا که ایشان در همان ابتدای خلافت عنوان داشتند که تمامی ریخت و پاش های غیر مشروع را به خزانه ملت باز خواهد گرداند و با اجرای عدالت

هرکس را به جایگاه شایسته و بایسته خویش عودت خواهد داد، و این وعده را به دقت عملی نمودند؛ اما اکثر خواص دوران ایشان، خواص طرفدار حقی بودند که دنیا را بر آخرت ترجیح می دادند.

امیرالمومنین عَلِيهِ السَّلَامُ به دلیل انحطاط شدید جامعه ی اسلامی و عدم تحمل عدالت وی به دست همین خواص به شهادت رسید. در چنین وضعیت منحط فرهنگی بود که امام حسن عَلِيهِ السَّلَامُ از سوی خواص طرفدار حق، تنهای تنها گذارده شد و لاجرم به دلیل صیانت از اسلام و به هدر ندادن خون خویش در برابر معاویه اقدام به صلح با وی نمود.

در زمان حضرت اباعبدالله عَلِيهِ السَّلَامُ نیز انحراف دینی این خواص و به دنبال ایشان عوام طرفدار حق، به اعلا درجه خود رسید. چرا که در این زمان مردم دوران پادشاهی معاویه مکار را درک کرده و اثرات ناهنجاری های برجای مانده از سیاست های خصمانه و دنیاطلبانه ی اموی بر پیکر جامعه خودنمایی می نمود. معاویه ای که اقدامات بسیار گسترده ای در راستای تخریب بنیان های دینی جامعه نموده، مردم را بیش از گذشته غرق در مادیات و تمتعات دنیوی کرده و بسیاری از خواص طرفدار حق را با پول، ثروت، قدرت و پست و مقام به تبعیت از خویش واداشته بود.

امام حسین عَلِيهِ السَّلَامُ از شخصیت و قدرت روحی مثال زدنی برخوردار بوده، حتی دشمنان نیز از وی به عظمت یاد می کردند. بسیاری از افراد با خطاب «جعلت فداک، جانم فدای تو باد» با وی سخن می گفتند، و حکومت در مدینه و مکه جرات هتک حرمت وی را نداشت. اما در عین حال پس از قیام ایشان، بسیاری از خواص به جهت عافیت طلبی خویش و مواجه شدن با شدت عمل دستگاه حاکم، و احتمال بالای به خطر افتادن سلامتی، مقام و پولشان، حاضر به حمایت از حضرت اباعبدالله عَلِيهِ السَّلَامُ نبوده و نهایت ایثارشان در راه حق، همانا بذل مالی هم چون اسب یا پول در راه قیام بوده است!

با مطالعه بر روی اسامی افرادی که از کوفه به امام حسین عَلِيهِ السَّلَامُ نامه نوشته، خواهان بیعت با وی شدند می توان نتیجه گرفت بسیاری از این افراد جزو طبقه ی خواص و زبندگان و برجستگان بودند. اما با دقت بر لحن موجود در این نامه ها معلوم می گردد که بسیاری از این نگارندگان از دسته خواصی هستند که به هیچ وجه دنیای خود را فدای دین و آرمان های الهی ننموده، دین را به مسلخ دنیا می برند. نتیجه ی چنین کثرتی، شهادت مسلم بن عقیل در کوفه و جنایت روز عاشورا در کربلا می شود.

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»؛ بلکه به مردم برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می ورزند در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم. (1)

یکی از رذایل اخلاقی که در آیات و روایات به شدت مورد نهی قرار گرفت، حسادت است. حسد آتشی در کربلا برپا کرد که هنوز اثراتش باقی است. منشأ تمام ظلمی که در کربلا در حق اباعبدالله الحسین علیه السلام و اهل بیت و یارانش روا داشتند همین حسد است. شیطان سه دام در صحرای کربلا پهن کرد. اول کبر دامی که خود گرفتار آن شد بعد حرص که آدم و حوا گرفتار آن شدند و سپس حسد که فرزندان آدم گرفتار آن شدند. با این سه دام اختصاصی چه کسانی را که شیطان در کربلا شکار نکرد امام علی بن الحسین سلام الله علیهما می فرماید: «فَأَوْلُ مَا عَصَى اللَّهُ بِهِ الْكِبْرُ وَ هِيَ مَعْصِيَةُ إِبْلِيسَ حِينَ أَبِي وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ وَ الْحِرْصُ وَ هِيَ مَعْصِيَةُ آدَمَ وَ حَوَاءَ حِينَ قَالِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمَا- فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ فَأَخَذَا مَا لَا حَاجَةَ بِهِمَا إِلَيْهِ فَدَخَلَ ذَلِكَ عَلَى دُرَيْتِهِمَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ ذَلِكَ أَنْ أَكْثَرَ مَا يَطْلُبُ ابْنُ آدَمَ مَا لَا حَاجَةَ بِهِ إِلَيْهِ ثُمَّ الْحَسَدُ وَ هِيَ مَعْصِيَةُ ابْنِ آدَمَ حَيْثُ حَسَدَ أَخَاهُ فَقَتَلَهُ. (2)

اهل بیت علیه السلام به خاطر مقام و منزلتی که دارند در طول تاریخ مورد حسادت قرار گرفتند و حسودان زحمت زیادی برای ایشان فراهم کردند که تاریخ خود گواه این مسأله می باشد. از خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله شروع شد که مورد طعنه واقع می شد و چه ظلم ها که در حق ایشان روا نداشتند بعد از ایشان بی بی فاطمه زهرا سلام الله علیها که کوثر پیامبر صلی الله علیه و آله بود. وقتی خداوند مدال افتخار کوثر را بر گردن حضرت انداخت و درخشش چشم همگان را کور ساخت خیلی ها رشک بردند لذا در صدد برآمدند که این مدال افتخار پیامبر صلی الله علیه و آله را از ارزش بیندازند اول کاری که کردند شخص حضرت فاطمه سلام الله علیها را به شهادت رساندند بلکه شاید از ارزش این مدال بکاهند وقتی دیدند این کوثر پیامبر صلی الله علیه و آله هم چنان می درخشد شخصیت ایشان را مورد هدف قرار دادند بعد از حضرت زهرا سلام الله علیها حضرت امیر علیه السلام بود که مورد حسادت واقع شد چه خون ها که بدل حضرت نکردند مدالی را که پیامبر صلی الله علیه و آله

ص: 346

1- سوره نساء، آیه 54.

2- اصول کافی، ج 2، ص 131.

به ایشان داد را شکستند در غدیر مدال افتخار ولایت را از طرف خدا به گردن آویخت صدای بخ بخ یا علی خیلی ها بلند بود اما دل هاشان کینه و حسد موج می زد آن قدر این حسادت زیاد بود که بدن مطهر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَنُوز بر زمین بود و کفن و دفن نشد نقشه خلافت را کشیدند علی ماند و بدن مطهر پیامبر و انگشت شماری از یاران علی. این داستان حسادت پایان نیافت بعد حضرت امیر علیه السلام گریبان امام حسن مجتبی را نیز گرفت. این حسد ورزی همچنان ادامه داشت ایشان را مجبور به صلح کردند اگر در مفاد صلح نامه دقت کنیم در می یابیم که همه این قصه ها سر حسادت ورزی به مقام و منزلت آنان است آن جا که حضرت فرمود معاویه حق ندارد خود را امیرالمؤمنین بنامد چرا که این مدال افتخار پدرم علی است و هیچ کس جز او سزاوار این مدال افتخار نیست و چه زیبا گفته صائب تبریزی:

«چون لباس کعبه بر اندام بت، زینده نیست *** جز تو بر شخص دگر، نام امیرالمؤمنین»

اوج این حسادت به واقعه ی کربلا می رسد این حسادت چه آتشی که در کربلا برپا کرد آتشی که ایمان سی هزار نفر را به کام خود کشاند و از بین برد یزید از سر کبر و غرور که گناه اختصاصی شیطان است با همکاری دنیاطلبانی چون عمر سعد که حرص گندم ری را در دل داشت و گناه اختصاصی ادم و حوا بود و جهل عده ی بی شمار که حسد ورزیدند فاجعه ای غم بار را رقم زدند. اما به راستی حسد چیست؟

1-3-3 تعریف حسد

راغب در مفردات حسد را این طور معنی می کند: تمنی زوال نعمة من مستحق لها، و ربما كان مع ذلك سعی فی إزالتها؛ حسد به معنای آرزو کردن زوال نعمت از کسی است که استحقاق آن را دارد(1) و نیز به معنای آرزوی ادامه یافتن فقدان نعمت، نقص، فقر و مانند آن، برای دیگران است.(2) بر این اساس، حسود چشم دیدن برتری دیگری را ندارد و همواره خواهان آن است که محسود علیه نعمتی را نداشته باشد یا اگر دارد از دست بدهد. بدترین حالت حسادت آن است که این رذیلت در روح و روان شخص رسوخ نماید و تنها به آرزو محدود نشود؛ چرا که هر گاه از دایره نیت و آرزو

ص: 347

1- مفردات ألفاظ القرآن، ص 234.

2- روح المعانی، ج 16، جزء 30، ص 507.

بیرون آید تبدیل به فعل و عمل می شود و اقداماتی را نیز برای تحقق خواسته خویش انجام می هد. بر اساس آیه ی 5 سوره ی فلق، حسود نه تنها آرزوی زوال می کند، بلکه با فعل خود بر آن است تا این زوال تحقق یابد. از این روست که حسادت فعلی و عملی بسیار خطرناک تر ارزیابی شده است. از این روست که خداوند با آوردن فعل ماضی حسد و پناه جستن از آن به خداوند، می خواهد نشان دهد که چگونه حسادت عملی می تواند شدیدتر و زیان بارتر باشد.

بر اساس گزارش قرآن، برادران یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ در این مرحله از حسادت قرار داشتند و برای رسیدن به مقصود خویش، دست به اقداماتی زدند. از این روست که قصد کشتن و حذف فیزیکی یوسف را در سر می پروراندند که در نهایت به انداختن او به چاه و برده شدن توسط بازرگانان رضایت دادند. اَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ (1).

همچنین همین حسادت عملی و فعلی بود که قتل هابیل را به دنبال داشت؛ زیرا حسادت قابیل چنان شراره گرفت که به قتل برادر اقدام کرد و برای رسیدن به هدف خویش، یعنی زوال نعمت در دیگری، جان صاحب نعمت را گرفت؛ چرا که وقتی قابیل دید که برادرش در پیش گاه خداوند محبوب شده و قربانی او پذیرفته شده است، خواهان آن شد که این نعمت محبوبیت را با حذف فیزیکی برادر از میان بردارد. وَ اَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرَ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَنْتَقِبُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ - لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ - إِنِّي أُرِيدُ أَنْ نَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ - فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (2).

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ در این باره می فرماید: خداوند قربانی هابیل را قبول کرد. قابیل بر او حسد ورزید، پس او را کشت. (3)

بنابراین، حسادت تنها به معنای آرزو کردن زوال نعمت از کسی نیست که استحقاق آن را دارد، بلکه گاهی به شکل حسادت فعلی و عملی بروز می کند. پس می توان گفت که حسادت آرزو یا اقدام برای زوال نعمتی از کسی است که استحقاق آن را دارد. اما این که آرزو داشته باشد که نقص،

ص: 348

1- سوره یوسف، آیه 9.

2- سوره مائده، آیات 27 تا 30

3- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 312، ح 83؛ تفسیر نورالثقلین، ج 1، ص 610، ح 125.

فقر و یا فقدان نعمتی در شخص ادامه یابد، چنین حالتی را نمی توان حسادت نامید، مگر این که از باب توسعه و مجاز در مفهوم مصطلح قرآنی باشد.

از سخن پیامبر صَدِّ لَمْیَ اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ این معنا به دست می آید که میان حسادت و نعمت تلازم است؛ یعنی هر جای که نعمت است پا حسادت به میان می آید. آن حضرت می فرماید: **انَّ کُلَّ ذی نِعْمَةٍ مَّحْسُودٌ**؛ هر صاحب نعمتی مورد حسد واقع می شود. (1) پس در جایی که نعمتی نیست، و شخص دچار فقر و نقص است، و دیگری آرزوی بقای فقر و نقص و بی نعمتی را دارد این آرزو را نمی توان به عنوان حسادت مصطلح دانست.

این ابزار شیطان چنان عظیم و بزرگ است که خداوند آن را در حد شرک به خود، گناهی عظیم می شمارد. امام صادق علیه السلام می فرماید: **یَقُولُ إِبْلِيسُ لِحُنُودِهِ: أَلْقُوا بَيْنَهُمُ الْحَسَدَ وَالْبَغْيَ، فَإِنَّهُمَا يَعْدِلَانِ عِنْدَ اللَّهِ الشَّرْكَ**؛ شیطان به سپاهیانش می گوید: میان مردم حسد و تجاوری بیاندازید چون این دو، نزد خدا برابر با شرک است. (2)

ریشه ی بسیاری از گناهان و مشکلات جامعه به حسادت باز می گردد. از جمله می توان به اختلافات دینی و مذهبی اشاره کرد که ریشه در حسادت دارد.

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (3).

در این آیات بیان شده، که بغی، عامل اختلافات دینی و فروپاشی انسجام و وحدت در میان مردمان بوده است؛ چرا که معنای اصلی بغی، حسد است. (4) و در آیات یاد شده، بغی به حسد و ظلم تفسیر شده است. (5) چرا که اختلاف در دین از ناحیه کسانی ناشی شده که حاملان کتاب و علمای دین بودند و حسادت آنان این مشکلات را برای جوامع بشری پدید آورده است. (6)

توطئه ها علیه دیگران و مسلمانان، دروغ، شرآفرینی و قتل ریشه در حسادت دارد.

ص: 349

- 1- تحف العقول، ص 48.
- 2- اصول کافی، ج 2، ص 327، ح 2.
- 3- سوره آل عمران، آیه 19.
- 4- مجمع البحرین، ج 1، ص 55، «بغی».
- 5- الکشاف، ج 1، ص 256؛ مجمع البیان، ج 1-2، ص 544.
- 6- المیزان، ج 2، ص 128-129.

همچنین خاستگاه و ریشه ی کفر و مبارزه با دین را حسادت دانسته اند. (آل عمران، آیه 19؛ بقره، آیه 109). امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ در این باره می فرماید: **إِيَّاكُمْ أَنْ يَحْسَدَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَإِنَّ الْكُفْرَ أَصْلُهُ الْحَسَدُ**؛ از حسد ورزی به یکدیگر بپرهیزید، زیرا ریشه کفر، حسد است. (1) امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ در سخنی دیگر می افزاید: **أَصُولُ الْكُفْرِ ثَلَاثَةٌ الْحِرْصُ وَالْإِسْتِكْبَارُ وَالْحَسَدُ**؛ ریشه های کفر سه چیز است: حرص و بزرگ منشی نمودن و حسد ورزیدن. (2)

پس باید حسادت را آفت دین و دینداری مردم دانست. از این روست که امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ به مردمان نسبت به حسادت هشدار می دهد و می فرماید: **آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ**؛ آفت دینداری حسد و خودبینی و فخر فروشی است. (3)

از سوی دیگر، بسیاری از شرور و بدی های دیگر، ریشه در حسادت دارد. از این روست که امام علی علیه السلام حسد را انگیزه ای برای گناهان انسان می داند و می فرماید: **الْحِرْصُ وَالْكِبْرُ وَالْحَسَدُ دَوَاعٍ إِلَى التَّقْصُمِ فِي الذُّنُوبِ**؛ حرص و تکبر و حسادت، انگیزه های فرورفتن در گناهانند. (4)

حسد ریشه ی بسیاری از اعمال زشت و پست دیگر نیز می شود. از جمله این که گاه ریشه چاپلوسی، حسادت است. پس نمی بایست به متملق توجه داشت؛ زیرا متملق و چاپلوسی به سبب حسادت نیز می توان صورت گیرد تا شخص را در حالتی قرار دهد که سقوط کند و آن نعمت ها از دست او برود و زوال یابد امام علی عَلَیْهِ السَّلَامُ به صاحبان نعمت هشدار می دهد که از متملق و چاپلوس پرهیز کند؛ چرا که ممکن است که از روی حسادت به این کار اقدام کرده باشد: **الْثَنَاءُ بِأَكْثَرٍ مِنَ الْاسْتِحْقَاقِ مَلَقٌ وَالتَّقْصِيرُ عَنِ الْاسْتِحْقَاقِ عِيٌّ أَوْ حَسَدٌ**؛ تعریف بیش از استحقاق، چاپلوسی و کمتر از استحقاق، از ناتوانی در سخن و یا حسد است. (5)

به سبب تاثیرات بسیار زشت و خطرناک حسادت بر مردمان و جامعه است که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خود دور می داند و می فرماید: **أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَبْعَدِكُمْ مِنِّي شَبَهِهَا؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: الْفَاحِشُ الْمُتَفَحِّشُ الْبَدِيُّ، الْبَخِيلُ، الْمُخْتَالُ، الْحَقُودُ، الْحَسُودُ، الْقَاسِي الْقَلْبِ، الْبَعِيدُ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ**

ص: 350

1- تحف العقول، ص 315.

2- اصول کافی، ج 2، ص 289.

3- همان، ص 307.

4- نهج البلاغه، حکمت 371.

5- نهج البلاغه، حکمت 347.

يُرْجَى، غَيْرِ الْمَمُونِ مِنْ كُلِّ شَرٍّ يُتَّقَى؛ آیا شما را از کم شباهت ترينتان به خودم آگاه نسازم؟ عرض کردند: چرا، ای رسول خدا! فرمودند: زشت گوی بی آبروی بی شرم، بخیل، متکبر، کینه توز، حسود، سن گدل، کسی که هیچ امیدی به خیرش و امانی از شرش نیست. (1)

اما غبطه و در فارسی رشک، در لغت به معنای حال خوش و نیکو (2) و در اصطلاح فرهنگ قرآن و علم اخلاق اسلامی، به معنای آرزو کردن آن چه مایه ی صلاح دیگری است برای خود، بدون این که اراده ی زوال از او داشته باشد. (3)

کسی که دارای فضیلت غبطه است، همواره به برترین ها نگاه می کند و به وضعیت کنونی خود راضی و خشنود نیست. در چنین شخصی فطرت کمالی جو و نقص گریزی وجود دارد و در پی الگوهای برتر است تا با شناسایی آن ها، نعمت هایی که آنان در اختیار دارند، شناسایی کرده و برای کسب و به دست آوردن آن تلاش و کوشش نماید. بنابراین، غبطه امری امید بخش و حرکت آفرین به سوی کمال است و شخص به این باور رسیده است که او نیز می تواند با سعی و تلاش به آن نعمتی برسد که مطلوب اوست.

امام صادق علیه السلام درباره ی تفاوت غبطه و حسادت نیز می فرماید: إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغِيبُ وَلَا يَحْسَدُ وَالْمُنَافِقُ يَحْسَدُ وَلَا يَغِيبُ؛ مؤمن غبطه می خورد و حسادت نمی ورزد، منافق حسادت می ورزد و غبطه نمی خورد. غبطه آن است که آرزو کنی آن چه دیگری دارد، داشته باشی بدون این که آرزوی نابودی نعمت دیگری را داشته باشی و حسد آن است که بخواهی نعمتی را که دیگری دارد، نداشته باشد. (4)

اگر انسان بتواند از حسادت پرهیز کند، بازتاب این عمل آن خواهد بود، که به جای این محسود علیه واقع شود، درباره تو غبطه بخورند و به شکلی تو را الگوی خود قرار دهند. پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید: رَأَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا عِنْدَ الْعَرْشِ فَعَبَّطَهُ بِمَكَانِهِ فَسَأَلَ عَنْهُ فَقَالَ: كَانَ لَا يَحْسَدُ النَّاسَ عَلَيَّ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؛ حضرت موسی علیه السلام مردی را نزد عرش دید و به جای گاه او غبطه

ص: 351

1- اصول کافی، ج 2، ص 291، ح 9.

2- لسان العرب، ابن منظور، ج 10، ص 12، «غبط»

3- جامع السعادات، نراقی، ج 2، ص 197 و 199.

4- اصول کافی، ج 2، ص 307، ح 7.

خورد و در مورد او سؤال کرد. به او گفته شد که او به آن چه خداوند از فضل خود به مردم داده است حسد نمی برد. (1)

اگر انسان از حسادت پرهیز و دوری کند، همان گونه که محلّ غبطه می شود همچنین محلّ محبت مردم شده و محبوب خلق می گردد. امام صادق علیه السلام درباره این تاثیر دوری از حسادت می فرماید: **إِنَّ صَاحِبَ الدِّينِ فَكَّرَ فَعَلَّتْهُ السَّكِينَةُ وَ اسْتَكَانَ فَتَوَاضَعَ وَ قَنَعَ فَاسْتَعْنَى وَ رَضِيَ بِمَا أُعْطِيَ وَ انْفَرَدَ فَكُفِيَ الْخَوَانَ وَ رَفِضَ الشَّهَوَاتِ فَصَارَ حُرًّا وَ خَلَعَ الدُّنْيَا فَتَحَامَى الشُّرُورَ وَ اطَّرَحَ الْحَسَدَ لَمْ تَطْهَرِ الْمَحَبَّةُ وَ لَمْ يُخْفِ النَّاسَ فَلَمْ يَخْفَهُمْ وَ لَمْ يُذْنِبِ إِلَيْهِمْ فَسَلِمَ مِنْهُمْ وَ سَخَتْ نَفْسُهُ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ فَفَارَ وَ اسْتَكَمَلَ الْفَضْلَ وَ أَبْصَرَ الْعَافِيَةَ فَأَمِنَ النَّدَامَةَ؛** آدم دین دار چون می اندیشد، آرامش بر جان او حاکم است. چون خضوع می کند متواضع است. چون قناعت می کند، بی نیاز است. به آن چه داده شده خشنود است. چون تنهایی را برگزیده از دوستان بی نیاز است. چون هوا و هوس را رها کرده آزاد است. چون دنیا را فرو گذارده، از بدی ها و گزندهای آن در امان است. چون حسادت را دور افکنده محبتش آشکار است. مردم را نمی ترساند و به آنان تجاوز نمی کند پس از گزندشان در امان است. به هیچ چیز دل نمی بندد، پس به رستگاری و کمال فضیلت دست می یابد و عافیت را به دیده ی بصیرت می نگرد پس کارش به پشیمانی نمی کشد. (2)

البته باید توجه داشت که اگر حسادت همواره یک رذیلت است، اما بر اساس آموزه های اسلامی، برخی از مصادیق غبطه مطلوب و پسندیده نیست؛ بلکه تنها مصادیقی مطلوب و پسندیده است که موجب کمال واقعی انسان باشد؛ چرا که برخی از اموری که انسان کمالی می یابد یا می داند و بدان سمت حرکت می کند و امیدوار به رسیدن به آن است، در حقیقت کمالی نیست یا در آن حد و اندازه نیست که انسان تمامی سعی و تلاش خویش را مبذول آن کند. از این روست که غبطه خوردن نسبت به مال و منال دیگران (حجر، آیه ی 88؛ طه، آیه ی 131؛ قصص، آیات 79 و 80) و شوکت ظاهری و بهره های دنیایی دیگران امری مطلوب و پسندیده شمرده نشده بلکه خداوند این افراد را

ص: 352

1- روضه الواعظین، ص 424.

2- امالی مفید، ص 52، ح 14

سرزنش کرده و از این غبطه نسبت به مال دنیا و شوکت و مقام های زودگذر و اعتباری نهی و منع می کند، است. (1)

اصولاً خردمندان این گونه رشک ورزی را نامناسب ارزیابی کرده و آن را فضیلت به شمار نمی آورند. از این روست که خردمندان و فرزندان یهود توده های مردم سرزنش و عتاب می کردند، که چرا نسبت به ثروت قارونی رشک می ورزیدند و غبطه می خوردند.

بنابراین تنها مجوزی که برای غبطه وارد شده نسبت به کمالات و نعمت های واقعی است که از نظر اسلام و قرآن و خردمندان مطلوب است؛ چنان که غبطه حضرت زکریا عَلَيْهِ السَّلَامُ نسبت به به نعمت های داده شده به مریمسَلَامُ اللهُ عَلَيْهَا، عامل فرزندخواهی آن حضرت از خدا می شود. (آل عمران، آیات 37 و 38) یعنی حضرت زکریا عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از مشاهده مقام و منزلت مریمسَلَامُ اللهُ عَلَيْهَا داشتن فرزندی هم چون عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را از خداوند طلب کرد(2) و این نعمت وجود حضرت مریمسَلَامُ اللهُ عَلَيْهَا موجب شد تا انگیزه ی کمالی در او ایجاد شود و دست به دعا بردارد و امید به فرزنددار شدن در او زنده گردد.

چنان که گفته شد غبطه می تواند خوب و بد باشد و این بستگی به متعلق غبطه دارد. یعنی اگر ما نعمتی را در دیگری می یابیم و خواهان آن هستیم و برای به دست آوردن آن تلاش و کوشش می کنیم، از چیزهایی باشد که ارزش غبطه خوردن را داشته باشد و شایسته ی آن باشد، که محلّ و مورد غبطه ما واقع شود. پس نباید به مال و منال و قدرت و ثروت دیگران غبطه بخوریم.

معصومان عَلَيْهِ السَّلَامُ برای این که ما در این جا اشتباه نکنیم مواردی که ارزش و شایستگی غبطه خوردن باشد را بیان کرده اند. از جمله این مواردی است، که در این جا به آن اشاره می شود.

از نظر معصومان عَلَيْهِ السَّلَامُ کسی شایسته است تا مورد غبطه واقع شود که در مسیر کمال و رشد قرار گیرد. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ به مردمان می آموزد که نسبت به هر چیزی غبطه نخورند بلکه در مورد کسی غبطه بخورند که ارزش داشته باشد. آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ این فرد مطلوب را کسی می داند که امروزش از دیروز بهتر شده است: مَنْ كَانَ آخِرُ يَوْمِيهِ خَيْرُهُمَا فَهُوَ مَغْبُوطٌ؛ کسی که امروزش بهتر از دیروزش باشد، شایسته است که مورد غبطه قرار گیرد. (3)

ص: 353

1- مجمع البیان، ج 1-2، ص 915. 2. المیزان، ج 3، ص 175.

2-

3- معانی الأخبار، ص 342.

امیر مومنان علی علیه السلام بهترین کسی که مورد غبطه قرار گیرد کسی می داند که به دستور خداوند در کار خیر سبقت می جوید. (بقره، آیه ی 148؛ مائده، آیه ی 48) آن حضرت علیه السلام می فرماید: *أَغْبَطُ النَّاسِ الْمُسَارِعُ إِلَى الْخَيْرَاتِ*؛ شایسته ترین مردم که مورد غبطه قرار گیرد کسی است که برای انجام کار خیر سبقت می گیرد. (1)

آن حضرت علیه السلام اهل همت را شایسته غبطه خوردن دانسته و توصیه و سفارش می کند، که این افراد محلّ توجه مومن قرار گیرد. امام علی علیه السلام در این باره فرموده است: *مَا الْمَغْبُوطُ إِلَّا مَنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ نَفْسَهُ لَا يُغْبِئُهَا عَنِ مُحَاسَنَةِ بَيْتِهَا وَمُطَالَبَتِهَا وَمُجَاهَدَتِهَا*؛ شایسته نیست کسی مورد غبطه قرار گیرد، مگر کسی که همش خودش باشد در این که از خودش حساب کشی کند و خودش را مؤاخذه نماید و در اصلاح خود بکوشد. (2)

به نظر آن حضرت کسی که تمام عمر خود را در راه خدا قرار می دهد شایسته غبطه خوردن است: *إِنَّ الْمَغْبُوتَ مَنْ غُبِنَ عُمَرُ وَإِنَّ الْمَغْبُوطَ مَنْ أَنْفَذَ عُمَرُ فِي طَاعَةِ رَبِّهِ*؛ به درستی که زیان کار کسی است که عمرش را بیهوده تلف کند، و کسی که عمر خود را در اطاعت خدا بگذراند شایسته است مورد غبطه قرار گیرد.

پس کاری نکنیم که در هنگام مرگ غبطه چیزی را بخوریم که می بایست در دنیا دنبال آن می بودیم و هنگام مرگ دیگر فرصت تحقق آن را نخواهیم داشت. امام صادق علیه السلام توصیه می کند که به این مسایل توجه داشته باشیم تا در هنگام مرگ غبطه نخوریم: *إِنَّهُ قَالَ لِيَعْضِ شَيْعَتِهِ - عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ وَالِاجْتِهَادِ، وَصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْمَانَةِ وَالتَّمَسُّكِ بِمَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ، فَإِنَّمَا يَغْتَبِطُ أَحَدُكُمْ إِذَا انْتَهَتْ نَفْسُهُ إِلَى هَاهُنَا، وَأَوْمَى بِبَيْدِهِ إِلَى حَلْقِهِ؛* امام صادق علیه السلام به بعضی از شیعیان خود فرمودند: بر شما لازم است پرهیزکاری و تلاش و راست گویی و امانت داری و چنگ زدن به مذهب خود، زیرا هر یک از شما به هنگام جان دادن، غبطه او را خواهند خورد. (3)

از نظر امام صادق علیه السلام نیز زائر امام حسین علیه السلام محل غبطه است: *فِي فَضْلِ زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ لَمْ يَخُلْ مَكَانَهُ مُنْذُ قُتِلَ مِنْ مُصَلٍّ يُصَلِّي عَلَيْهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَوْ*

ص: 354

1- غررالحکم، ج2، ص423، ح3122.

2- همان، ج6، ص105، ح9685.

3- دعائم الاسلام، ج1، ص66.

مِنَ الْجِنَّ أَوْ مِنَ النَّسِ أَوْ مِنَ الْوَحْشِ وَمَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَهُوَ يَغْبِطُ زَائِرَهُ وَيَتَمَسَّحُ بِهِ وَيَرْجُو فِي النَّظَرِ إِلَيْهِ الْخَيْرَ لِنَظَرِهِ إِلَى قَبْرِهِ؛ پدرم در فضیلت زیارت حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: جای گاه آن حضرت از آن زمان که کشته شده، از فرشته یا جن یا حیوان وحشی که بر آن حضرت درود می فرستد خالی نیست و هر چیزی غبطه زایر آن حضرت را می خورد و خود را به او می مالد و در نگاه کردن به زائر امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ امید خیر دارد زیرا او به قبر امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ نگاه کرده است. (1)

از نظر رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می بایست محل و مورد غبطه ی ما پیامبران و جای گاه عظیم آنان باشد: يَرَوِي عَنْ رَبِّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى - حُقَّتْ مَحَبَّتِي عَلَى الْمَتْرَازِينَ فِيَّ وَحُقَّتْ مَحَبَّتِي عَلَى الْمُتَبَاذِلِينَ فِيَّ وَهُمْ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ يَغْبِطُهُمُ النَّبِيُّونَ وَالصَّادِقُونَ بِمَكَانِهِمْ؛ خداوند متعال می فرماید: بر خود واجب کرده ام دوست داشتن کسانی را که به خاطر من به دیدار یک دیگر می روند و کسانی که در راه من به یک دیگر بخشش می نمایند، چنین کسانی (روز قیامت) بر منابری از نورند به گونه ای که پیامبران و صدیقین به جای گاه آنان غبطه می خورند. (2)

باید کاری کنیم که محلّ غبطه ی پیامبران باشیم. پس باید همان کاری را انجام دهیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به آن توجه می دهد: أَلَا أَحَدُّكُمْ عَنْ أَقْوَامٍ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَلَا شُهُدَاءَ يَغْبِطُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ النَّبِيُّونَ وَالشُّهَدَاءُ بِمَنَازِلِهِمْ مِنَ اللَّهِ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ. قِيلَ: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: هُمُ الَّذِينَ يُحِبُّونَ عِبَادَ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ وَيُحِبُّونَ اللَّهَ إِلَى عِبَادِهِ، قُلْنَا: هَذَا حَبَّبُوا اللَّهَ إِلَى عِبَادِهِ، فَكَيْفَ يُحِبُّونَ عِبَادَ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: يَأْمُرُونَهُمْ بِمَا يُحِبُّ اللَّهُ وَيَنْهَوْنَهُمْ عَمَّا يَكْرَهُ اللَّهُ، فَإِذَا أَطَاعُوهُمْ أَحَبَّهُمُ اللَّهُ؛ آیا آگاه کنم شما را از گروهی که نه از انبیا هستند و نه از شهدا، ولی انبیا و شهدا در روز قیامت به مقام و منزلت آنان غبطه می خورند، و آن ها بر منبرهایی از نور نشسته اند؟ سؤال شد ای رسول خدا! آنان کیانند؟ فرمودند: آنان کسانی هستند که بندگان خدا را نزد خدا و خدا را نزد بندگانش محبوب می گردانند عرض کردیم: ایجاد محبت خدا در دل ها معلوم است، ولی چگونه بندگان را نزد خدا محبوب می گردانند؟ فرمودند: آنان را فرمان می دهند به آن چه خدا دوست می دارد و باز می دارند از آن چه خدا دوست نمی دارد، پس اگر آنان را اطاعت کنند، خداوند دوست شان می دارد. (3)

ص: 355

1- مستدرک الوسائل، ج 10، ص 252، ج 1952.

2- صحیح ابن حبان، ج 2، ص 338.

3- مشکاة الأنوار، ص 136.

از نظر امام باقر علیه السلام کسانی محل و مورد غبطه هستند که مسیر تقوا را در پیش گرفتند: اتَّقُوا اللَّهَ وَاسْتَعِينُوا عَلَيَّ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِالْوَرَعِ وَ الْجِتْهَادِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ فَإِنَّ أَشَدَّ مَا يَكُونُ أَحَدُكُمْ اغْتِبَاطًا مَا هُوَ عَلَيْهِ لَوْ قَدْ صَارَ فِي حَدِّ الْخِرَةِ وَ انْقَطَعَتِ الدُّنْيَا عَنْهُ فَإِذَا كَانَ فِي ذَلِكَ الْحَدِّ عَرَفَ أَنَّهُ قَدْ اسْتَقْبَلَ النَّعِيمَ وَ الْكِرَامَةَ مِنَ اللَّهِ وَ الْبُشْرَى بِالْجَنَّةِ وَ آمِنَ مِمَّنْ كَانَ يَخَافُ وَ أَيْقَنَ أَنَّ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَنْ خَالَفَ دِينَهُ عَلَيَّ بَاطِلٌ هَالِكٌ؛ تقوای خدا پیشه کنید و در راهی که برگزیده اید از پارسایی و تلاش در اطاعت فرامین الهی کمک بجوید، که اگر چنین کردید بیشترین غبطه به حال یکی از شما آن گاه خواهد بود که به سر حد آخرت برسد و ارتباط وی از دنیا قطع شده باشد، پس آن گاه که به چنین منزل گاهی رسید، می فهمد می بیند که نعمت و کرامت از طرف خداوند به وی رو نموده و بشارت بهشت به وی داده می شود و ایمن می شود از آن چه می ترسید و یقین می کند، که راهش بر حق بوده و هر کس برخلاف راه او بوده بر باطلی هلاک کننده، بوده است. (1)

2-3-3 نشانه های حسادت

حسادت چنان که گفته شد، آرزو یا اقدام برای زوال نعمتی در دیگران است. بنابراین، حسود هرگز آرام و قرار ندارد و آتشی سهم گین در درون او شعله می کشد که همه چیز را می سوزاند.

البته بر اساس روایات حسود پیش از این که به دیگران ضرر و زیان برساند به خودش زیان می رساند. از این روست که امیر مومنان امام علی علیه السلام می فرماید: الْحَسَدُ لَا يَجْلِبُ إِلَّا مَصْرَةً وَ غَيْظًا يُوْهِنُ قَلْبَكَ وَ يَمْرَضُ جِسْمَكَ؛ حسادت نتیجه ای جز زیان و ناراحتی که دلت را سست و تنت را بیمار می گرداند به بار نمی آورد. (2)

امیر مومنان علیه السلام همچنین درباره تاثیر حسد بدن و جسم شخص حسود می فرماید: الْحَسَدُ يُضْنِي الْجَسَدَ؛ حسد، بدن را فرسوده و علیل می کند. (3)

این شعله ها چنان در درون انسان فروزان است که همه خوبی ها و کارهای نیک و پسندیده آدمی را می سوزاند و به خاکستر تبدیل می کند. پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: إِيَّاكُمْ وَالْحَسَدُ، فَإِنَّهُ يَكُلُّ الْحَسَنَاتِ

ص: 356

1- محاسن، ج 1، ص 177.

2- بحار الأنوار، ج 73، ص 256، ح 29.

3- غرر الحکم، ح 943.

كَمَا تَكُلُّ النَّازُ الحَطَبَ؛ از حسادت بپرهیزید، زیرا حسد نیکی ها را می خورد چنان که آتش هیزم را می خورد. (1)

از نظر اسلام عدالت خوب است که نخست از خود شروع شده، سپس در خویشان و سپس در دیگران جاری شود؛ (انعام، آیه ی 152) اما ما عدالت را اگر به ضرر باشد همانند نقد و انتقاد، تنها برای دیگران می خواهیم. انتقاد خوب است به شرطی که از دیگران باشد؛ عدالت خوب است به شرطی که اجرای آن به ضرر من و خویشان نباشد؛ وگرنه عدالت چیزی خوبی نیست. از این روست که همه خواهان عدالتی هستند که سودش به خودشان برسد و زیانش به دیگران. جالب این است که حسود در اجرای عدالت پیش گام است. امیرمؤمنان امام علی عَلَیْهِ السَّلَامُ وضعیت بسیار بد حسود را ترسیم می کند و با طنز تلخی به او یاد آور می شود که این گونه عدالت که او اجرا می کند، اول خودش را می کشد: لِّلَّهِ دَرُّ الحَسَدِ مَا اَعْدَلُهُ! بَدَا بِصَاحِبِهِ فَقَتَلَهُ؛ آفرین بر حسادت! چه عدالت پیشه است! پیش از همه، صاحب خود را می کشد. (2)

از آن جایی که حسادت مانند ایمان و نفاق از امور باطنی است شناخت حسود از غیر حسود سخت و دشوار است. خداوند در باره منافقان گفته است که برای شناخت آنان می توان مثلاً از لحن کلام آنان نفاق ایشان را فهمید. (محمد، آیه ی 30) برای شناخت حسود نیز نشانه های است که می توان با این نشانه ها حسود را شناخت و از شر و زیان آنان در امان ماند. البته از آن جایی که حسد عمل و فعل بسیار خطرناک تر و پیچیده تر است می بایست حتماً به خداوند فلق پناه برد که او شکافنده هر چیزی است که اجازه نمی دهد که حسودان در پرده ی تاریکی به توطئه علیه مؤمنان ادامه دهند. پس ایشان را رسوا و خوار خواهد ساخت و مکر ایشان را به خودشان باز می گرداند و مومن را در امنیت نوری خویش قرار می دهد.

امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ از لقمان حکیم نقل می کند که ایشان برای شناخت حسود علامات و نشانه هایی را بیان می کند. آن حضرت علیه السلام می فرماید: قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ: وَلِلْحَاسِدِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: يَغْتَابُ إِذَا

ص: 357

1- جامع الأخبار، ص 451.

2- شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 316.

غَابَ وَيَتَمَلَّقُ إِذَا شَاءَ هَدَى وَيَسْمَتُ بِالْمُصِيبَةِ؛ لقمان به فرزندش گفت: حسود را سه نشانه است: پشت سر غیبت می کند، روبه رو تملق می گوید و از گرفتاری دیگران شاد می شود. (1)

با نگاهی به ماهیت حسادت می توان دریافت که حسود نمی تواند همیشه حسد خود را نهان کند و از آن جایی که تا رسیدن به مقصود خویش دست از تلاش و کوشش بر نمی دارد، خود را رسوا می سازد. امیر مومنان امام علی علیه السلام درباره این ویژگی حسود می فرماید: الْحَسَدُ عَيْبٌ فَاضِحٌ وَشُحٌّ فَادِحٌ لَا يَشْفِي صَاحِبَهُ إِلَّا بُلُوعُ أَمَالِهِ فَيَمَنُ يَحْسِدُهُ؛ حسادت عیبی رسوا و بخلی سه مگین است و حسود تا به آرزوی خود درباره محسودش نرسد، آرام نمی گیرد. (2)

آن حضرت عَلِيهِ السَّلَامُ همچنین در بیان ویژگی های حسود می فرماید: الْحَسُودُ سَرِيحُ الْوَثْبَةِ، بَطِيءُ الْعَطْفَةِ؛ حسود زود خشمگین می شود و دیر کینه از دلش بیرون می رود. (3)

حسود نصیحت پذیر نیست، از این رو نمی توان با نصیحت کردن او را به راه راست آورد. از این روست که امام صادق عَلِيهِ السَّلَامُ می فرماید: النَّصِيحَةُ مِنَ الْحَاسِدِ مُحَالٌ؛ نصیحت و خیرخواهی از حسود محال است. (4)

پس به جای این که به نصیحت حسود پردازیم، بهتر است خودمان، را در مخفی سازی برخی نعمت ها بکوشیم و از هرگونه عملی که حسادت را بر می انگیزد پرهیز کنیم؛ حالا چه رسد که تفاخر کنیم و دیگران را تحریک کنیم که آن خود گناهی دیگر است. پیامبر صَلَّي آلُهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در این باره می فرماید: اسْتَعِينُوا عَلَى قَضَاءِ حَوَائِجِكُمْ بِالْكِتْمَانِ، فَإِنَّ كُلَّ ذِي نِعْمَةٍ مَحْسُودٌ؛ در برآوردن نیازهای خود از پنهان کاری کمک بگیرید؛ زیرا هر صاحب نعمتی مورد حسد واقع می شود. (5)

از نشانه های ایمان فقدان حسادت است. پس اگر کسی در خود حسادتی را یافت در ایمان خویش شک کند و برای رهایی از این بیماری کوشنده و خطرناک و گناهی که در حکم شرک است تلاش کند. امام صادق عَلِيهِ السَّلَامُ درباره نشانه ها و ویژگی های مومن می فرماید: سِتَّةٌ لَا تَكُونُ فِي الْمُؤْمِنِ: الْعُسْرُ

ص: 358

- 1- خصال، شیخ صدوق، ص 121.
- 2- غررالحکم، ص 128.
- 3- بحار الأنوار، ج 73، ص 256، ح 29.
- 4- خصال، ص 269.
- 5- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 316.

وَالنَّكَّةُ وَالْحَسَدُ وَاللَّجَاجَةُ وَالْكَذِبُ وَالْبَغْيُ؛ شش صفت در مؤمن نیست: سخت گیری، بی خیری، حسادت، لجاجت، دروغ گویی و تجاوز. (1)

البته برخی از چیزها در انسان است که فضیلت های بزرگی هم به حساب می آیند ولی کسی به آن حسادت نمی ورزد و از این لحاظ شخص در امنیت از حسادت باطنی و عملی حاسدان است. از جمله تواضع و فروتنی که حسود اصلاً گرایش به آن ندارد و شخص از شر حسودان در امنیت خواهد بود. امام حسن علیه السلام در این باره می فرماید: التَّوَّاضُعُ نِعْمَةٌ لَا يُحْسَدُ عَلَيْهَا؛ تواضع و فروتنی نعمتی است که بر آن حسد نبرند. (2)

3-3-3 آثار حسد

1- از بین برنده ی ایمان

قلبی که در آن حسد باشد ایمان راه نخواهد داشت. حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرماید: لَا يَجْتَمِعُ الْحَسَدُ وَالْإِيمَانُ فِي قَلْبٍ أَمْرِيءٍ؛ حسد و ایمان (هرگز) در دل یک نفر با هم جمع نمی شوند. (3)

2- بزرگترین دام شیطان

حضرت امیر علیه السلام می فرماید: الْحَسَدُ مَقْنَصَةُ إِبْلِيسَ الْكُبْرَى؛ حسد، بزرگ ترین دام شیطان است. (4)

3- موجب هلاکت

امام حسن علیه السلام می فرماید: هَلَاكُ النَّاسِ فِي ثَلَاثٍ: الْكِبْرُ وَالْحِرْصُ وَالْحَسَدُ؛ این سه چیز مردم را به هلاکت رسانده است: تکبر، حرص و حسد. (5)

ص: 359

1- تحف العقول، ص 377.

2- همان، ص 489.

3- مستدرک الوسائل، ج 12، ص 18.

4- غررالحکم، ص 67.

5- بحار الانوار، ج 78، ص 111.

پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَقَلُّ النَّاسِ لَذَّةَ الْحَسُودِ؛ آدم حسود کمترین لذت و خوشی را از زندگی می برد. (1)

5- باعث مریضی

مولی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَسَدُ يَذِيبُ الْجَسَدِ؛ حسد، بدن آدمی را آب و گداخته می کند. (2)

6- پیش قراول همه گناهان

امام حسن مجتبی عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَسَدُ رَائِدُ الشُّوْءِ وَمِنْهُ قَتَلَ قَابِيْلُ هَابِيْلَ؛ حسد، پیش قراول تمام شرور و بدی ها است. به دلیل همین حسد بود که قاییل برادرش هابیل را به قتل رسانید. (3)

7- حسود، نصیحت ناپذیر

امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ: النَّصِيْحَةُ مِنَ الْحَاسِدِ مُحَالٌ؛ توقع نصیحت و خیرخواهی از آدم حسود محال است. (4)

8- آفت دین

امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ آفَةُ الدِّينِ: الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ؛ سه خصلت آفت دین اند: حسد، خودپسندی و فخرفروشی به دیگران. (5)

9- از بین برنده ی حسنات

امام هادی عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَسَدُ مَا حَى الْحَسَنَاتِ جَالِبُ الْمَقْتِ؛ حسد، حسدات انسان را نابود می کند و بُغْض و دشمنی ها را باعث می گردد. (6)

ص: 360

1- همان، ج 77، ص 112.

2- فهرست غرر، ص 67.

3- بحار الانوار، ج 78، ص 111.

4- خصال، ج 1، ص 127.

5- اصول کافی، ج 3، ص 418.

6- اعیان الشیعة، ج 2، ص 39.

مولی امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ: الْحَسُودُ كَثِيرُ الْحَسَدَاتِ مَتَضَاعَفُ السَّيِّئَاتِ؛ آدم حسود همیشه حسرت و اندوهش زیاد و گناهانش مضاعف و دوچندان است. (1)

4-3-3 راه خلاصی از حسد

حضرت امیرالمؤمنین علی عَلَیْهِ السَّلَامُ راه خلاصی از حسد را تقوا معرفی می کند.

1- تقوا

مولی امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ: مَنْ اتَّقَى قَلْبُهُ لَمْ يَدْخُلْهُ الْحَسَدُ؛ کسی که قلبی متقی و پرهیزگار دارد حسد بدان راه ندارد. (2)

2- تقویت ایمان به خداوند و اولیای او

اگر از ضعف ایمان به عنوان یکی از اساسی ترین علّت ها و ریشه های رشد حسادت نام ببریم، پس تقویت ایمان می تواند از مهم ترین راه های درمان حسادت به شمار بیاید. ایمان به خداوند، از عوامل مهم بهداشت و سلامت روان نیز به شمار می رود. اگر ایمان نباشد، در نتیجه، سلامت روان انسان را رذایل اخلاقی مانند حسد تهدید خواهد کرد. ایمان به خدا از بهترین سرمایه های انسانی است که اگر در زندگی انسان ها تحقق داشته باشد، منشأ برکات بسیار است. بدون ایمان و رابطه ی مستحکم با خداوند، نمی توان انتظار درمان از طریق اصلاح معرفت و نگرش را عقلانی و منطقی دانست. از سوی دیگر، ایمان به خداوند، روشنی دل را در پی دارد؛ در چنین حالتی است که سراسر وجود مؤمن خیرخواهی و انسان دوستی می شود و دیگر جایی برای لکه های تاریک حسادت در قلب او به جا نمی ماند.

ص: 361

1- مستدرک، ج 12، ص 12.

2- غرر الحکم، ص 591.

از آن جا که عدم آگاهی نسبت به حکمت های خداوند، می تواند عاملی برای مبتلا شدن به بیماری حسد باشد، در نتیجه، برای درمان باید به رحمت و حکمت خداوند متعال توجه نمود. توجه به گستردگی نعمت ها و *وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا (1)* و نیز حکمت خدای متعال، که هر کاری را از روی حکمت انجام می دهد، می تواند چاره ی بدبینی در حسود باشد.

محدودیت هایی که در بهره مندی از نعمت های الهی وجود دارد نیز به دلیل حکمت هایی است که خداوند در اداره این عالم به کار گرفته است. توجه به این دو مطلب زمینه را برای قناعت و راضی بودن فرد به آن چه از امکانات برایش فراهم شده آماده می کند و او را از حسادت نسبت به نعمت هایی که در دست دیگران است، بازمی دارد. وقتی انسان بداند و معتقد باشد که همه آنچه را که خداوند به بندگانش می دهد، براساس عدالت و مصلحت است و انسان می تواند با تلاش، لطف و عنایت خداوند را به دست آورد؛ چنین فردی همه چیز را از آن خداوند می داند و قدرت او را آن قدر زیاد می داند که معتقد است اگر پروردگار هستی بخواهد، می تواند همه چیزهایی که بندگانش از او می خواهند به آن ها بدهد، بدون این که ذره ای از منبع لایزال الهی کم شود. چنین تفکراتی، در درمان حسادت، بسیار کارساز است. حسود چون فضل و قدرت خداوند را نمی شناسد، رسیدن نعمتی به خود را در از بین رفتن نعمت دیگری می داند. اگر فرد، عظمت خداوند را درک کند و عاقل و با ایمان باشد چنین نگرشی را ندارد.

نگرش بعدی، نگرش به تفاوت های موجود در جهان آفرینش است. قرآن کریم برای فلسفه تفاوت های موجود در جهان می فرماید: *وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا (2)*؛ و برخی از آنان را از (نظر) درجات بالاتر از بعضی دیگر قرار داده ایم تا بعضی از آن ها بعضی (دیگر) را در خدمت گیرند. خداوند تفاوت ها را لازمه جهان آفرینش می داند؛ چرا که همین تفاوت ها باعث رفع احتیاجات می شود. مثلاً، یک نانوا به مهندس و مهندس به نانوا نیاز دارد و اگر کسی این آموزه ها را بداند، در کنار آموزه هایی مانند *وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (3)* و *وَاسْتَلُوا اللَّهَ*

ص: 362

1- سوره ابراهیم، آیه 34.

2- سوره زخرف، آیه 32.

3- سوره نجم، آیه 39.

مِنْ فَضْلِهِ (1) نه تنها دلیلی برای حسادت در خود نمی بیند، بلکه سعی می کند با کار و کوشش و توکل، نعمت های خداوند را به دست بیاورد، در صورت محرومیت از آن ناراحت نشود و به زندگی خود با امید ادامه دهد.

4- شناخت توانایی ها و استعدادهاى مثبت خود

طبق آن چه در علوم اخلاق و روان شناسی آمده است، از دست دادن اعتماد به نفس خود و احساس حقارت می تواند باعث حسادت شود. از این رو، یکی از اصول مهم بهداشت روانی و جلوگیری از حسادت، شناسایی استعدادها، قابلیت ها و نیازمندی های خودمان است. حسود باید به جای این که نعمت های دیگران را آرزو کند و به آن ها حسادت ورزد، ویژگی های مثبت خود را بشناسد و بداند که هر کسی با تلاش و کوشش خود، برخی از این نعمت ها را به دست آورده، او هم می تواند با تلاش و پشت کار چیزهایی را که می خواهد به دست آورد و به جای حسادت و کینه توزی، توانایی هایش را بهبود بخشد. امیرالمؤمنین عَلِيهِ السَّلَامُ در این زمینه می فرماید: ارزش هر کس، به مقدار همت اوست زیرا کسی که استقلال و اعتماد به نفس داشته باشد، برای حل مشکلاتش در انتظار دیگران نمی نشیند، بلکه با همت عالی و اراده ی آهنین، وارد میدان می شود و تا به هدف نرسد، دست از کوشش و فعالیت برنمی دارد. همچنین امام سجاد عَلِيهِ السَّلَامُ می فرماید: تمام خوبی ها در این خصلت جمع است که انسان به دیگران چشم طمع نداشته باشد. این جاست، که دیگر نه تنها احساس حقارتی نخواهد داشت و به دیگران حسادت نمی ورزد، بلکه عزت نفس و اعتماد به نفس او نیز بالا خواهد رفت، که این خود تأمین کننده ی بهداشت روانی فرد در همه ی مراحل زندگی خواهد بود.

5- افزایش روحیه ی قناعت و رضایت مندی در تعالیم آسمانی به اعتدال و قناعت در زندگی سفارش زیادی شده است. رفاه و آسایش واقعی آدمی در مصرف بی رویه نیست، بلکه در بی نیازی و وابسته نبودن به دیگران است. اگر انسان خود را از تعلقات دنیوی آزاد کند، راحت تر زندگی خواهد کرد، برخی فکر می کنند با داشتن مسکن مجلل، مرکب مدرن و بسیاری چیزهای دیگر، بی نیاز می شوند. امام صادق عَلِيهِ السَّلَامُ به حمران بن اعین

ص: 363

فرمود: ای حمران، به آن چه خدا روزی ات کرده قناعت کن و نگاهت جز به مال خودت نباشد و چیزی را که بدان نمی رسی آرزو نکن؛ زیرا آنکه قناعت پیشه کند سیر شود و کسی که قناعت نکند سیر نگردد. آسایش و راحتی از آثار قناعت می باشد. امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: هر کس به اندازه ی نیاز بسنده کند، آسایش و راحتی منظم دارد.

بسیاری از حسادت ها به سبب همین افزون طلبی های بشر هست. اگر انسان به درجه ای برسد که از نعمت های خودش در زندگی احساس رضایت داشته باشد، نعمت های دیگران در نظرش کوچک می آیند. امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ در این زمینه می فرماید: مَنْ رَضِيَ بِحَالِهِ لَمْ يَعْتَوِزْهُ الْحَسَدُ (1)؛ کسی که به وضعیت خود راضی باشد، گرفتار حسادت نمی شود. تعقل و تفکر در زندگی، موجب قناعت می شود. شخص قانع دنیا را فانی می داند و به آن دل نمی بندد و در نتیجه، به داشته های دیگران حسادت نمی کند، زیرا ریشه همه مفاسد این عالم، محبت و دلبستگی به دنیا و مظاهر آن است. در قرآن، حیات دنیا به عنوان متاع غرور و فریب معرفی شده است: وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ. (2)

دلبستگی به دنیا، زندگی را تباه و دل ها را مضطرب و بی قرار می سازد و به عکس، دل نبستن به دنیا و قانع بودن به قدر کفایت، در زندگی، مایه ی رهایی از بسیاری از غم ها و اندوه ها و اضطراب ها و نگرانی هاست که این غم ها و اندوه، خود عللی دارد که شایع ترین آن ها، ناراحتی از داشته ها و نعمت های دیگران هست. از این رو، بی اعتنا بودن به دنیا و اندوخته های دیگران، یکی از عوامل سلامت روان و پیش گیری از بیماری های روانی است و این به معنای استفاده نکردن از مواهب الهی در این عالم نیست.

6- توجه به ضررهای حسادتشخص حسود باید بداند حسادت، پیامدهای بسیار تلخ و ناگواری برای دین و دنیای او دارد و برای دین و دنیای کسی که به او رشک می ورزد، نه تنها هیچ گونه زبانی ندارد، بلکه مفید هم می باشد. برای مثال، امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: حسود پیش از آن که به فردی که به او حسادت می کند ضرر بزند، به خود ضرر می زند؛ مانند شیطان که به خاطر حسادتش برای خود لعنت و برای آدم عَلَیْهِ السَّلَامُ

ص: 364

1- غررالحکم، ص 601.

2- سوره حدید، آیه 20.

برگزیدگی و هدایت و تعالی به سمت حقایق به جای گذاشت. پس بهتر است به تو حسادت کنند، نه این که حسود باشی؛ زیرا ترازوی اعمال حسود به همان اندازه که ترازوی اعمال محسود سنگین است، همیشه سبک است هنگامی که فرد از روی بصیرت به این موضوع توجه کند، از حسادت دوری می‌گزیند. همان گونه که بیان شد، حسد، باعث رنج و اندوه فراگیر و طولانی می‌شود؛ زیرا حسود با دیدن نعمت‌هایی که خدا به بندگانش عطا کرده، معذب و ناراحت می‌شود و از هر بلایی که از آن‌ها رفع شود دل‌گیر می‌گردد؛ پس همواره ناراحت است. بنابراین، بایسته است حسود به پیامدهای کار خود و عذاب شدیدی بیندیشد که در آخرت نیز برای او در نظر گرفته شده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: احْتَرِسُوا مِنْ سَوْرَةِ الْجَمْدِ وَالْحَقْدِ وَالْغَضَبِ وَالْحَسَدِ وَأَعِدُّوا لِكُلِّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ عِدَّةً تُجَاهِدُونَهُ بِهَا مِنَ الْفِكْرِ فِي الْعَاقِبَةِ وَ مَنَعَ الرِّذِيلَةَ وَطَلَبَ الْفَضِيلَةَ؛ (1) خود را از دست بخل و کینه و غضب و حسد در امان دارید و برای مبارزه با هر یک از این امور وسیله‌ای آماده‌سازی؛ از جمله تفکر در عواقب بد این صفات و راه درمان و طلب فضیلت از این راه. بنابراین، باید این نکته را که حسد جز زیان حاسد چیزی در بر ندارد درک کند. حسد نه تنها زیانی برای محسود ندارد، بلکه به نفع اوست؛ زیرا که حسادت دیگران نوعاً موجب غیبت او یا تهمت به او می‌گردد و حتی گاه به مراحل بالاتر می‌رسد و این کار موجب از بین رفتن گناهان او و به دوش کشیده شدن آن‌ها توسط حسادت‌کننده می‌گردد. انسان خردمند هیچ‌گاه ضرر خود را نمی‌خواهد و چه ضرری از حسادت بالاتر؟

7- داشتن روحیه‌ی توکل

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جبریل پرسید: توکل چیست؟ جبریل پاسخ داد: فهمیدن این مطلب که مخلوقات نه می‌توانند به انسان ضرری بزنند، یا نفعی برسانند، نه می‌توانند به انسان چیزی اعطا کنند و نه می‌توانند چیزی را از انسان منع نمایند. از این رو، انسان از خلق و مردم مأیوس می‌گردد و اگر بنده این چنین شد، برای غیر خدا کار نمی‌کند و به کسی غیر خدا امید ندارد و از غیر خدا نمی‌ترسد و در احدی غیر خدا طمع نمی‌کند و این است معنای توکل. کسی که به خداوند توکل و تکیه دارد، می‌داند خداوندی که امور عالم به دست اوست، خیر و خوبی را برای بنده اش می‌خواهد، اگرچه آن

ص: 365

امر (خواستۀ خداوند) در ظاهر و در نظر او خوب نباشد. پس انسان آگاه و متوکل هرگاه نعمتی را در دست بنده ای دیگر می بیند و خودش احتمالاً آن نعمت را ندارد، می داند و می فهمد که به خیر و صلاح او نبوده که خداوند آن نعمت را به او نداده است. خداوند که مصلحت بنده اش را بهتر از خودش می داند، اگر بخواهد به او نیز بهتر و کامل تر از آن نعمت را خواهد داد. در نتیجه، با آسایش خاطر و آرامش روان و با آن چه خداوند به او داده زندگی خواهد کرد و ذره ای به دلش غم راه نخواهد داد که چرا فلان نعمت را فلان شخص دارد و من ندارم. شخص متوکل و متقی می داند که هنگام گرفتار شدن در مشکلات، به جای اضطراب، ترس و دلهره و به جای پیمودن راه های انحرافی، تنها باید وظیفه خود را انجام دهد؛ زیرا رزق و روزی هر کس به دست خداست و هیچ کس نمی تواند ذره ای در این امر دخالت کند. خداوند در قرآن می فرماید: وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ (1)؛ کسی که به خداوند توکل نماید، خداوند امرش را کفایت می کند. شخص متوکل ترسو اضطراب کم تری دارد و با آرامش زندگی می کند، توکل روح و اراده ی انسان را تقویت می کند و در نتیجه، فرد، با تلاش و کوشش بیش تر سعی می کند در زندگی به آن چه که می خواهد، برسد و چشمش به دست دیگران نیست و از تنبلی و توقع بودن از دیگران نیز بی نیاز خواهد شد.

3-4 منکر لقمه حرام

اشاره

یکی از کلیدی ترین جملاتی که حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام در روز عاشورا بیان فرمود و پرده از ماهیت لشکر عمر سعد کشید این جمله ی معروف حضرت است که فرمود: فَقَدْ مُلِئْتُ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَطَبِعَ عَلَى قُلُوبِكُمْ؛ شکم هایتان از حرام پر شده و بر قلب هایتان مهر خورده است. انسان موجودی است دارای دو بعد روحانی و جسمانی، که بین این دو رابطه ی تنگاتنگی وجود دارد؛ زیرا هم امور مربوط به جسم، روح انسان را تحت تأثیر قرار می دهد و هم مسایل روحی مانند غم و اندوه باعث بروز بیماری های جسمی در انسان می شوند. کسب و درآمد حلال یا حرام و به عبارتی لقمه ی حلال یا حرام از جمله مسایلی است که ابعاد وسیعی از زندگی انسان را تحت تأثیر

ص: 366

قرار می دهد. به همین دلیل پرهیز از لقمه ی حرام با اهمیت فراوانی در آیات و روایات ذکر شده است.

در فرهنگ تعالی بخش اسلام، لقمه ب حرام مختص مواد خوراکی نبوده و حرام بودنش هم منحصر در روانه کردن آن به دستگاه گوارش نیست. لقمه ی حرام، اصطلاحاً به مالی گفته می شود که از راه غیر شرعی به دست آمده و هرگونه تصرف در آن (نه فقط خوردن) نیز ممنوع است و حرام.

دلیل این گستردگی در عنوان بحث، هم ترازوی واژه هایی نظیر «لقمه ی حرام» و «اللقمه من الحرام» با «أكل مال به باطل» یا «أكل سحت» در آیات و روایات است که این تعابیر را می توان با عبارت هایی مانند «أكل ... بالباطل» و «أكل السحت» در منابع قرآنی و حدیثی جست و جو کرد.

«أكل» برخلاف تصوّر عمومی که آن را منحصر در خوردن از راه دستگاه بلع و گوارش می دانند؛ در خوردن خلاصه نشده و دامنه معنایی اش هرگونه تصرف را شامل می شود؛ خواه این تصرف، خوردنی باشد؛ خواه پوشیدنی و خواه هر گونه دخل و تصرف دیگر. به عبارت دیگر این واژه در عربی همان کاربردی را دارد که ما در فارسی داریم. ما نیز وقتی می گویم پول فلانی را خوردند منظورمان وارد کردن آن در دهان نیست بلکه منظورمان از خوردن یک تعبیر عرفی برای هر گونه تصرف و مال خود کردن مال دیگران است.

قرآن کریم، هم برای بیان هر گونه تصرف در مال دیگری از واژه «أكل» استفاده کرده است؛ مانند این آیه که می فرماید: **وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ (1)**؛ بر اساس این آیه؛ هر گونه تصرف در اموال دیگران از غیر طریق صحیح و به ناحق؛ مورد نهی خداوند متعال قرار گرفته است.

بنابراین لقمه حرامی که با تعابیر گوناگون در آیات و روایات مشاهده می شود محدود به چند دانه برنج و لقمه ای نان نمی شود؛ بلکه مراد از این واژه، هر گونه مالی است که از راهی ناحق و بدون مجوز شرعی به دست آید و مراد از خوردن آن نیز فرو بردن آن به داخل گلو نیست، بلکه منظور هرگونه تصرف در آن مال، بدون مجوز شرعی و رضایت صاحب آن است.

پس اگر کسی پولی را ظالمانه به دست آورد؛ اما آن را خرج خوراک نکرد؛ بلکه لباسی خرید و پوشید یا با آن کرایه ماشین داد او نیز مصداق خورنده مال حرام به حساب می آید و این همان تعبیری است که آیات و روایات هماهنگ با فرهنگ محاوره ی مردم از آن استفاده کرده است و می گوید

ص: 367

که او پول مردم را خورد در حالی که ریالی از این پول لقمه ای نشد و از گلوی او پایین نرفت. برخی از مصادیق مال حرام عبارت است از: رباخواری، خوردن مال یتیم، کم فروشی، پرداختن خمس و زکات، کم کاری در قبال دریافت حقوق و دست مزد، فریب در معامله، زیرمیزی، رشوه خواری و... البته ناگفته نماند خوردن بعضی از چیزها که ذاتاً حرام است هم مصداق لقمه ی حرام به شمار می آید مثل شرب خمر و اکل میته.

1-4-3 تعریف مال حرام

مال حرام مالی است که از راه نامشروع به دست آید و مطلق تصرف در آن، حرام است. خواه به مصرف خوردن و آشامیدن برسد، خواه صرف پوشاک و مسکن و مانند آن شود. و حرام خوار علاوه بر این که گناه بزرگی مرتکب شده است، از مال حرام که در آن تصرف نموده، نفع نمی برد و آن مال برکت ندارد.

2-4-3 دلیل حرمت

در اسلام، اکل یا همان مطلق تصرف در این گونه اموال، حرام است زیرا آیات و روایات فراوانی با صراحت تمام مردم را از هر گونه تصرف در اموالی است، که از راه نامشروع به دست آمده و مصداق مال حرام شده اند باز می دارند و اجازه چنین کاری را به آن ها نمی دهند.

3-4-3 توجه اسلام به روابط اقتصادی سالم

اسلام روی مسئله ی غذا تغذیه، حساسیت به خرج داده است. لقمه ی حلال در تربیت اثر دارد. قرآن می فرماید: «بِأَيِّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً»⁽¹⁾ قرار گرفتن این دو کلمه کنار هم بی ربط نیست! می فرماید: «كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ»، «طیب» یعنی دل پسند. «كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ» بعد می گوید: «وَاعْمَلُوا صَالِحاً» یعنی از غذای «طیب» و حلال بخورید، «وَاعْمَلُوا صَالِحاً» بعد عمل صالح انجام بدهید. این دو جمله: «كُلُوا... وَاعْمَلُوا...» بی ربط نیستند. معلوم می شود که اگر کسی لقمه اش حرام باشد،

ص: 368

1- سوره مؤمنون، آیه 51.

موفق به عمل صالح نمی شود. این دو جمله ی کنار هم به هم ربط دارد. کباب را با ریحان می خورند. ماست را با نعناع می خورند. این معلوم می شود که هر غذایی با سبزی خودش يك رابطه ای دارد.

اسلام کار را عبادت می داند. حتی به کشاورزها گفته است وقتی می خواهید بذر بر روی زمین بپاشید، مقداری از بذر را در دست بگیرید و رو به قبله بایستید، این آیه را بخوانید: «أَفْرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ، ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ» می بینید چه چیزی را پخش می کنید و چه چیزی را حرث می کنید؟ (1) «ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ» شما زراعت می کنید؟ «أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ» یا ما زراعت می کنیم؟ ما فقط دانه می پاشیم. این من هستم که این دانه را... يك حبه را تبدیل به يك خوشه می کنم، و در هر خوشه ای چند دانه است. من این کار را می کنم. «ثُمَّ تَقُولُ بَلِ اللّٰهُ الزَّارِعُ» سه مرتبه بگو: «بَلِ اللّٰهُ الزَّارِعُ» زارع واقعی خداست. بعد بگو: «ثُمَّ قُلِ اللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ حَبًّا مُّبَارَكًا وَارْزُقْنَا فِيهِ السَّلَامَةَ». (2) خدایا این حبه ای که پخش می کنم مبارك کن، بعد پخش کن! ببینید کشاورز را از روز اول گفته اند این بذر را که می پاشی، این بذر بند به خدا باشد.

غذا می خوری؟ «فَكُلُوا... وَاشْكُرُوا...» (3) رابطه ی شکم با خدا! «فَكُلُوا... وَاشْكُرُوا...» رابطه خوردن با انرژی، «كُلُوا... وَاعْمَلُوا صَالِحًا...» (4) از انرژی عمل صالح انجام بده. رابطه ی شکم با دیگران، «كُلُوا... أَنْفِقُوا» رابطه ی شکم با خود شکم، «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا» (5) خوردی، فشار به معده نیاور! این سیمای اسلام است.

4-4-3 اهمیت پرهیز از مال حرام

خداوند در قرآن اصحاب کهف را به عنوان الگو برای انسان های پاك سرشت و حق جو معرفی می کند و از جمله کارهای آن ها که می تواند برای همگان سرمشق قرار گیرد، تهیه ی غذای پاك و حلال است؛ آنان وقتی از خواب 309 ساله برخاستند، به شدت احساس گرسنگی کردند، اما با این

ص: 369

1- سوره واقعه آیه 63 و 64.

2- اصول کافی، ج 5، ص 262.

3- سوره نحل، آیه 114.

4- سوره مؤمنون، آیه 51.

5- سوره اعراف، آیه 31.

حال به مأمور تهیه غذا توصیه می نمودند هر غذایی را نخرد، بلکه بین فروشندگان بگردد و از کسی غذا تهیه کند که غذایش از همه پاک تر و حلال تر باشد: «فلینظر ایها ازکی طعاما»⁽¹⁾ این نکته جالب توجه است که آنان درحالی که بسیار گرسنه بودند، اولین چیزی که مورد توجه قرار دادند، نوع و مقدار غذا نبود، بلکه حلال و پاک بودن آن برایشان حایز اهمیت بود.⁽²⁾

5-4-3 آثار و پیامدهای لقمه ی حرام

درآمدهای نامشروع و خوردن لقمه حرام آثار فراوانی دارد که به پاره ای از آن ها اشاره می کنیم:

1- پذیرفته نشدن نماز و عبادات

کسی که مال حرام می خورد، ممکن است نماز به جای بیاورد، روزه بگیرد و سایر عبادات را انجام دهد، غافل از این که مال حرام سبب تباهی اعمال او می شود. در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: من اکل لقمه حرام لم تقبل له صلاه اربعین ليله؛ کسی که لقمه حرامی بخورد، تا چهل شبانه روز نمازهایش قبول نمی شود.⁽³⁾

چنین فردی حتی اگر با استفاده از مال حرام توفیق حج تمتع و عمره هم پیدا کند، از او پذیرفته نمی شود. امام باقر علیه السلام فرمودند: «لا یقبل الله عزوجل حجا ولا عمره من مال حرام؛ خداوند حج و عمره ای را که از مال حرام باشد، نمی پذیرد.⁽⁴⁾

در حدیثی قدسی آمده است، که خداوند متعال می فرماید: فَمِنْكَ الدُّعَاءُ وَعَلَيَّ الْإِجَابَةُ فَلَا تَحْجُبْ عَنِّي دَعْوَةَ إِلَّا دَعْوَةَ آكِلِ الْحَرَامِ؛ بنده من! تو دعا کن؛ من اجابت می کنم. بدان که تمام دعاها به پیشگاه اجابت من می رسد؛ مگر دعای کسی که مال حرام می خورد.

ص: 370

1- سوره كهف، آیه 19.

2- تفسیر نور، ج 7، ص 154

3- بحار الانوار، ج 36، ص 413.

4- همان، ج 39، ص 361

شخصی به محضر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرفیاب شد. به آن حضرت عرض کرد که دوست دارم دعایم مستجاب شود؛ چه کنم؟ پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به او فرمود: طَهَّرْ مَا كَلَّكَ وَلَا تَدْخُلْ بَطْنِكَ الْحَرَامَ؛ لقمه ات را پاک کن [تا مبادا به حرامی آلوده باشد] و مراقب باش هیچ نوع حرامی را مصرف نکنی. (1)

2- مستجاب نشدن دعا

مطابق روایات تا وقتی که حق دیگران در داخل مال کسی باشد، دعای او مستجاب نمی شود. خداوند دعای بندگان خود را به اجابت می رساند، مگر دعای انسان حرام خوار. (2) در روایت دیگری آمده است: «من احب ان يستجاب دعاؤه فليطيب مطعمه و مشربه؛ کسی که دوست دارد، دعایش مستجاب شود طعام و کسب خود را از حرام پاک کند.» (3)

3- نسل فاسد

فردی که لقمه ی حرامی را به منزل می برد، خانواده خویش را از سعادت دور می کند و فرزندی که در چنین خانواده ای متولد می شود، روی سعادت را نمی بیند. کسی که نطفه اش از حرام منعقد شده، به فساد و تباهی گرایش داشته و فاسد خواهد شد. (4) از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است: كَسْبُ الْحَرَامِ يَبِينُ فِي الذَّرِيَةِ؛ مال حرام در فرزندان آشکار می شود. (5)

علاوه بر موارد فوق، برای خوردن مال حرام آثار دیگری نیز ذکر شده است که از جمله دل را سیاه می کند و قلب را سخت می کند. موجب می شود انسان خدا را فراموش کند و دیگر این که شیطان را مسلط می کند. (6)

ص: 371

1- همان، 90، ص 373.

2- وسایل الشیعه، ج 7، ص 541.

3- بحار الانوار، ج 09، ص 273.

4- اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج 01، ص 8.

5- اصول کافی، ج 5، ص 421.

6- اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج 01، ص 48.

روایتی وجود دارد که اگر آن را در کنار این روایت قرار دهیم نتیجه ای حاصل می شود که آن را اباعبدالله الحسین عَلَیْهِ السَّلَامُ در کربلا و در تحلیل جنایت کوفیان بیان فرمود. آن روایت این است که امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود: **إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ بَظْهَرِ قَلْبٍ قَاسٍ؛** خداوند متعال دعایی را که از قلبی سخت و بی رحم برخاسته باشد اجابت نمی کند. (1)

از این دو روایت این معنا استنباط می شود، که حرام خواری و قساوت قلب ارتباطی تنگاتنگ با هم دارند که اگر کسی حرام خورد قلبش سخت شده و در برابر حق، نرمش نخواهد داشت و این همان سخنی است که امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ در روز عاشورا به سپاه کوفه فرمود. آن حضرت وقتی دید که کلام حقش در دل سخت تر از سنگ کوفیان اثر نمی کند علت را این سخت دلی و عدم کرنش در برابر حق را لقمه های حرامی برشمرد که شکم های کوفیان از آن پر شده بود: **فَقَدْ مَلِئَتْ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ طَبِعَ عَلَى قُلُوبِكُمْ؛** شکم هایتان از حرام پر شده و بر قلبهایتان مهر خورده است. (2) حداقلش این است؛ غذای آن چند روزی را که این ها در کربلا مستقر بودند عمر سعد به آن ها می داد. او با کیسه های زر اموی یا تصرف حرام در بیت المال مسلمین غذا تهیه می کرد و در شکم این ها می ریخت لذا شکم همه از حرام پر بود و چون این گونه بود هر وقت ولی خدا و امام عصرشان اراده می کرد که با این ها سخن بگوید سر و صدا می کردند و هلله سر می داند و حاضر نمی شدند تا به کلام آن حضرت گوش فرا دهند تا جایی که امام عَلَیْهِ السَّلَامُ خطاب به آنها فرمود: **وَيَلَكُمْ مَا عَلَيْكُمْ** **أَنْ تَنْصِبُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي؛** چرا ساکت نمی شوید تا حرفم را بشنوید؟ اینجا بود که خود حضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ علت را بیان کرد و فرمود: **فَقَدْ مَلِئَتْ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ.**

سنگ دلی از جمله بیماری های روحی و روانی آدمی است؛ زیرا انسان در این حالت، از اعتدال و استوا بیرون می رود و از درک و فهم بسیاری از امور ناتوان می گردد.

در آموزه های قرآنی، به حالتی انسانی اشاره می شود که، در آن دل ها سخت و قلب ها سنگ می شود. از این حالت با تعبیری چون "قست قلوبهم"، اشدد علی قلوبهم و "غلیظ القلب" یاد شده است.

ص: 372

1- اصول کافی، ج 2، ص 474.

2- بحار الانوار، ج 45، ص 8.

"قساوت" در زبان عربی از ریشه "قسى" و "قسوه" است؛ که در لغت به معنای خشونت و نفوذ ناپذیری می باشد؛ از این روست که به سنگ های خشن و سخت، "قسى" می گویند.

اما قلب در اصطلاح قرآنی، به روح لطیف انسانی که با تعلق به قلب جسمانی، سلطه ی خود را در بدن انسان اجرا می کند، گفته می شود. گاه از قلب، به نفس ناطقه نیز تعبیر می شود. از آن جایی که این بخش از بدن انسان، مرکز تحولات مختلف روحی است، آن را "قلب" نامیده اند. (1)

قسى القلب در اصطلاح قرآنی به قلب هایی گفته می شود که در برابر حق، تواضع، خشوع و انعطافی نداشته باشد و نور هدایت در آن نفوذ نمی کند. در فارسی از آن به "سنگ دلی" تعبیر شده که در مقابل "ترم دلی" قرار گرفته است. (2)

علمای اخلاق در تعریف قساوت قلب و سنگ دلی یا سخت دلی، آن را به معنای روحیه تاثیرناپذیری از درد و رنج هم نوعان معنا کرده اند. به این معنا که انسانی که به بیماری قساوت قلب دچار شده است، نسبت به هم نوعان و درد و رنج شان واکنش مثبتی نشان نمی دهد و با آنان هم دردی نمی کند.

به سخن دیگر، عواطف و احساسات چنین اشخاصی، از حالت طبیعی و فطری خود بیرون رفته و به گونه ای در آمده است که از عوامل بیرونی تاثیر نمی پذیرد؛ زیرا انسان به طور طبیعی و فطری، هنگام مشاهده ی درد و رنج دیگری، واکنش عاطفی و احساسی از خود بروز می دهد و با صاحب درد و مصیبت ابراز همدردی می کند که آثار آن گاه به شکل اعمالی برای کاهش درد و رنج مصیبت زده، بروز می کند. هر چند که اصولاً همدردی عاطفی و احساسی بدون واکنش فعلی و عملی خود موجبات تسکین و آرامش مصیبت زده و رنج دیده می شود، ولی چنین اشخاص بیماری در حالتیبه سر می برند که نمی توانند چنین واکنش همراه با هم دردی در مقام احساس و عواطف بروز دهند چه رسد که در مقام عمل کاری برای کاهش درد و رنج مصیبت زده انجام دهند.

سنگ دلی و سخت دلی در انسان ها موجب می شود تا هیچ احساسی نسبت به درد و رنج دیگر هم نوعان نداشته باشد و گامی برای کاهش آلام و رنج ها بر ندارد.

آن چه که گفته شد تنها در حوزه ی علم اخلاق بوده است؛ اما به نظر می رسد که سنگ دلی و قساوت تنها به حوزه احساس و عواطف محدود نشود؛ زیرا چنان که از آموزه های قرآنی بر می آید،

ص: 373

1- تفسیر روشن، ج 1، ص 369.

2- شرح و تفسیر لغات قرآن بر اساس تفسیر نمونه، ج 3، ص 673.

در مراتبی از سنگ دلی و قساوت قلب، انسان های بیمار در چنان حالتی قرار می گیرند که قدرت درک و فهم حقایق را پیدا نمی کنند و این گونه است، که جهان را از زاویه ی دیدی دیگری می نگرد و تحلیل و تبیین می کنند. بر این اساس بینش و نگرش آنان تحت تاثیر سنگ دلی آنان دچار بحران و خطای فاحش می شود و تحلیل و تبیین های نادرستی از هر واقعه و رخ داد به دست می دهند و قادر و توانا به تشخیص موقعیت واقعی خود در هستی و نسبت به دیگران، نخواهند بود.

از این رو، سنگ دلی و قساوت در مراتب بزرگ تر و در سطوح بالاتر منجر به انسداد مجاری ادراکی بشر می شود و قدرت تشخیص حقایق را از وی می گیرد؛ زیرا قلب در تفسیر و تحلیل قرآنی، تنها منبع و منشای احساسات و عواطف نیست، بلکه کارکردی فراتر از آن داشته و درک و فهم حقایق را نیز به عهده می گیرد. به این معنا که عقل و قلب در تحلیل قرآنی کارکردهای نزدیک به هم دارند و این گونه نیست که قلب تنها به ادراک احساسات و عواطف پردازد و یا منشأ و خاستگاه آن باشد. بر این اساس می توان گفت که قساوت قلب و سخت دلی هر چند که در وهله نخست در احساسات و عواطف بروز می کند و حالت نرمی و لطافت روحی در شخص می میرد و یا بیمار می شود، ولی در فرآیند و سطح عالی تر موجب می شود تا قدرت و توانایی فهم حقایق نیز از وی سلب شود و سنگ دل نتواند تحلیل درستی از حقایق داشته باشد؛ زیرا بسته شدن مجرای ادراکی از جمله قلب می تواند، تأثیر مستقیمی در درک و فهم انسان به جا گذارد و سنگ دلی یکی از علل بسته شدن چنین مجرای ادراکی بشر براساس تحلیل قرآنی است.

از آن چه گذشت، می توان دریافت که در تحلیل قرآنی سنگ دلی از نظر مفهومی و معنایی از گستره فراتر و دربرگیرنده تری برخوردار می باشد و تنها به حوزه علم اخلاق و مناسبات انسانی و ارتباطات بشری محدود نمی شود، بلکه در حوزه های فراتری از جمله ادراک حقایق هستی نیز تأثیر مستقیم و اساسی به جا می گذارد.

بنابراین باید در باره سنگ دلی و قساوت قلب گفت که آن حالتی از حالات روحی و روانی است، که در آن قلب انسان به علت انجام اعمالی چون مخالفت با آموزه های عقلانی و عقلایی و الهی و همچنین اعمال منافی اخلاق، دیگر حالت پذیرش حق و حقیقت در او از بین می رود و نسبت به گناه خشنود و از اعمال صالح و کارهای نیک دور می شود. در این حالت، مشاهده مناظر رقت آوری چون دیدن شکنجه مظلومی و یا گرسنگی کودکی یتیم هیچ نوع تغییری در بیننده سنگ دل ایجاد

نمی‌کند و او را متأثر نمی‌سازد تا واکنشی احساسی و عاطفی همدردی وی را بر انگیزد و به کاری برای کاهش دردها و رنج‌های مصیبت دیده‌وآدارد.

از آموزه‌های قرآنی چنین بر می‌آید که قساوت قلب یک بیماری روحی دریافتی است و در طی فرآیندی پدید می‌آید و افزایش می‌یابد. بنابراین نمی‌توان آن را امری ارثی دانست؛ زیرا زمینه‌ها و علل و عواملی موجب می‌شود تا انسانی که به طور طبیعی بر فطرت پاک و سالم آفریده شده است از حالت اعتدالی بیرون رود و به این بیماری دچار گردد.

قساوت، یکی از مهمترین عواملی است که انسان‌ها را از شناخت خداوند و سیر کمالی به سوی او باز می‌دارد. از آن جایی که یکی از وظایف و مسئولیت‌های پیامبران، آشنا کردن انسان‌ها با حقایق هستی و ایجاد تعامل صحیح میان انسان برای گسترش عدالت در جامعه بوده است، ولی همواره با مقاومت انسان‌های بیماری رو به رو بوده‌اند که اجازه نمی‌دادند، تا پیامبران به مسئولیت خود عمل کنند. این افراد بیمار به تعبیر قرآنی با مقاومت خویش، راه نفوذ حقایق و درک آن را بر خود بسته، با زیر پانهادن اصول انسانی، با سرسختی تمام در مقابل حق می‌ایستند. بنابراین هم‌چنان که خود را از درک حقایق محروم می‌کردند سدّ راه شناخت و آشنایی دیگران نیز می‌شوند و با رفتارهای خویش به مصلحان و پیامبران و روشن‌گران اجازه نمی‌دهند تا حقایق هستی را برای دیگران، آشکار سازند.

از آیه ی 74 سوره ی بقره بر می‌آید که قساوت قلب و سخت دلی دارای مراتب گوناگونی است؛ زیرا در این آیه با اشاره به تفاوت سنگ‌ها در نرمی و سختی این معنا مورد تأکید و توجه قرار گرفته است که انسان‌ها در سنگدلی تفاوت‌های فاحش و محسوسی دارند؛ زیرا چنان که برخی از سنگ‌ها به گونه‌ای است که آب می‌تواند در آن نفوذ کند و یا از دل آن جریان یابد، برخی از دل‌ها نیز این گونه است که با همه ی قساوت و سختی، امکان نفوذ و تاثیر حقایق در آن‌ها می‌باشد، ولی در برابر برخی دیگر از سنگ‌های خارا چنان سخت و سفت هستند که هیچ چیزی در آن نفوذ نمی‌کند چه برسد، که آبی در آن نفوذ و یا جریان یابد. این سخت دلی را می‌توان در برخی از انسان‌ها نیز یافت که به هیچ وجه حقایق با تمام قدرت و توانش نمی‌تواند در آن نفوذ کند.

خداوند در این آیه با تمثیل زیبایی، به بیان شدّت و درجه ی قساوت و سنگ دلی انسان‌ها اشاره کرده، بیان می‌کند که قلب در شدت قساوت به درجه ای می‌رسد که حتی از سخت‌ترین سنگ‌ها هم،

سخت تر می شود. نه این که چشمه عواطف و علم از آن نمی جوشد، و قطرات محبت از آن تراوش نمی کند؛ بلکه هرگز از خوف خدا، دلِ انسان سنگ دل به تپش نمی افتد. (1)

تفاوت مراتب سنگ دلی و قساوت را می بایست در عوامل و زمینه هایی جست که موجبات بیماری سنگ دلی و سخت دلی در انسان را فراهم آورده و در یک فرآیندی آن را به سخت ترین حالت در آورده است.

ص: 376

1- پرتوی از قرآن، طالقانی، ج 1، ص 306.

قرآن کریم، از هنگام نزول تا هم اکنون، سرچشمه پیدایش و سرمایه پرورش بزرگترین و پاکترین روح ها، بلندترین همت ها، استوارترین اراده ها، عمیق ترین افکار، عالی ترین معارف، نغزترین ادبیات و دل انگیزترین هنرها در عرصه های گسترده و حوزه های گوناگون حیات فکری و فرهنگی و علمی و اجتماعی و ادبی و هنری مسلمانان در همه ی اکناف عالم و در پهنه ی تاریخ پر افتخار فرهنگ و تمدن اسلامی بوده است.

قرآن کریم برخلاف روش ها و اندیشه های کلامی و فقهی و فلسفی، که بیش از هزار سال است در جامعه اسلامی رایج و شایع شده اند، توجه و عنایت فوق العاده ای به طبیعت و عناصر طبیعت دارد (در این میان، آب از عمده ترین عناصر طبیعت به شمار می آید)، به طوری که در میان ادیان الهی هیچ کدام به اندازه دین مبین اسلام، به ویژه قرآن کریم، به موضوع «آب» نپرداخته اند؛ تنوع موضوعی، تفصیل مباحث آب و تأکیدات قرآن به ارزش و اهمیت آب، بیان گر این حقیقت است که توجه قرآن به طبیعت و بالاخص آب همه سویه بوده است.

واژه «ماء» اصل عبری آن «مِی - میم» و سریانی آن «میا» است که در عربی تغییر شکل داد و «ماء» شد. این لغت در اصل به معنی «هر مایع غیر جامد» است چه آب مطلق باشد یا آب های مضاف، ولی وقتی به صورت «ماء» مطلق استفاده می شود منسوب به آب خالص است. واژه «ماء» در قرآن کریم 59 بار به صیغه مفرد و 4 بار با متصل شدن به ضمائر به کار رفته است.

آب در قرآن اهمیتی زیاد دارد. خداوند در آیات متعدد انسان را به تفکر در آب و شکرگزاری این نعمت بزرگ یادآور شده است. آیا به آبی که می نوشید اندیشیده اید؟ آیا شما آن را از ابر نازل کرده اید یا ما آن را نازل می کنیم؟ هر گاه بخواهیم این آب گوارا را تلخ و شور قرار می دهیم پس چرا شکر نمی کنید؟» آب به عنوان برکت خداوندی است که حیات می بخشد، حیات را حفظ می کند و بشر و زمین را پاکیزه می گرداند. عرش خدا بر روی آب و بهشت به صورت باغ هایی که

نهرهایی زیر آن ها جاری است تشریح می شود. به نظر می رسد که در قرآن آب با ارزش ترین آفریده خداوند بعد از انسان باشد. خاصیت «حیات دهنده» آب در آیات متعدد قرآن اشاره شده است (مثلاً آیات 48 و 49 سوره فرقان: و خداوند آب را از ابرها پایین فرستاده و به وسیله ی آن زمین را پس از مردنش حیات داده است). آب نه تنها حیات می بخشد بلکه هر حیاتی اصلش از آب است (ما هر موجود زنده ای را از آب آفریدیم).

در قرآن کریم؛ آب، رزق الهی است و باید از آن به جا استفاده شود؛ پدیدآورنده و نازل کننده آب آشامیدنی خداست؛ اوست که با آب انسان ها و حیوانات را سیراب می کند؛ خداوند بر انسان ها به سبب نازل کردن آب آشامیدنی ممت گذارده؛ وجود چشمه سارها را بر روی زمین از آیات الهی معرفی کرده؛ چشمه های بهشتی را یکی از بهره های متقین در بهشت توصیف کرده؛ جهنمیان را از آب آشامیدنی محروم توصیف کرده، به طوری که از بهشتیان درخواست آب آشامیدنی می کنند.

قرآن می فرماید: خداوند انتقال دهنده آب به سرزمین های خشک است. ایمان و تقوا و استغفار و توبه و پایداری در راه عقیده را از عوامل فراوانی و برکت آب معرفی کرده است. همچنین قرآن کریم در آیات متعدد آسمان و ابرهایی که به وسیله باد متراکم می شود و چاه و دریا و زمین و کوه ها را از منابع تولید و تأمین آب می داند.

آب برای مسلمانان اهمیت ویژه ای برای استفاده در طهارت، وضو، غسل و غیره دارد. امام صادق علیه السلام آب و طهارت را کلید قرب و مناجات با خدا معرفی نموده اند: «چون اراده طهارت و وضو نمودی چنان به سوی آب روان شو که گویی به سوی رحمت خدای تعالی می روی که خداوند تعالی آب و طهارت را کلید قرب و مناجات خویش و نشانی برای راهنمایی مردم به سوی خوان خویش مقرر فرموده است و چنان که رحمت خداوند گناهان بندگان را پاک می کند نجاست های ظاهر را جز با آب نمی توان پاک کرد. پس چنان که هر نعمت دنیوی را با آب، حیات بخشید به رحمت و فضل خویش حیات قلب باطنی و عبادات را نیز به وسیله آب (که همانا طهارت است) زندگی و کمال بخشید. در صفا، پاکی، شفافیت، فراوانی آن و امتزاج لطیف اش با هر چیز بیاندیش و آن را در تطهیر اعضای بدن که خدا به تطهیرشان امر فرموده به کار گیر و واجبات و سنن تطهیر را بجای آور که در هر يك از آنها فواید بسیاری نهفته است پس چون آب را گرمی داشته و آن را به کار گیری، به زودی چشمه های فواید بسیاری برایت جوشیده خواهد شد».

قرآن کریم دو عبارت صریح راجع به صرفه جویی آب و مدیریت تقاضا دارد: اول این که منابع آب ثابت (معین) است (و آن خدایی که از آسمان آبی به قدر و اندازه نازل می کند...) و ثانیاً در مصرف آب نباید اسراف شود (از نعمت های خدا بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست ندارد). اسراف و زیاده روی از صفات زشت و ناپسند و مورد غضب خداوند است [خداوند در آیه 43 سوره مؤمن می فرماید: «اسراف کنندگان اهل آتش اند». به استناد این آیه، اسراف از جمله گناهان کبیره است، زیرا ملائک گناهان کبیره وعده بر عذاب است.

قرآن خاطر نشان می کند که برکت آب برای گیاهان نیز می باشد: گیاهان از همه نوعاً لم تر ان الله انزل من السماء ماء فأخرجنا به ثمراتٍ مختلفاً ألوانها و من الجبال جرداً بيض و حمرٌ مختلف ألوانها و غرابيب سوداً) توسط بارانی که خداوند فرو می فرستد تغذیه می شوند. خداوند در آیه 38 سوره انعام، انسان را با مقایسه وی با حیوانات از حقوق آن ها آگاه می نماید: «محققاً بدانید که هر جنبنده ای در زمین و هر پرنده ای که با دو بال در هوا پرواز می کند همگی طایفه ای مانند شما بشر هستند».

خداوند در آیه 48 سوره روم این مراحل را بیان فرموده اند: الله الذي يرسل الرياح فتثير سحاباً فيبسطه في السماء كيف يشاء ويجعله كسفاً فترى الودق يخرج من خلاله فإذا أصاب به من يشاء من عباده إذا هم يستبشرون...؛ «خدا آن کسی است که بادهای را می فرستد تا ابرها را در آسمان به حرکت درآورد و سپس آنها را در پهنه آسمان آن گونه که بخواهد می گستراند و بعد متراکم می سازد... آنگاه قطره های باران را می بینی که از لابه لای آن خارج می شود. پس آن را (به کشتزار) هر یک از بندگان بخواند می رساند تا آنها شادمان گردند».

«الله الذي يرسل الرياح فتثير سحاباً فيبسطه في السماء كيف يشاء ويجعله كسفاً فترى الودق يخرج من خلاله فإذا أصاب به من يشاء من عباده إذا هم يستبشرون...»؛ خدا آن کسی است که بادهای را می فرستد تا ابرها را در آسمان به حرکت درآورد...

«وَأرسلنا الرِّيحَ لَوَاقِحَ فَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسَدَّتْ قَيْنَاكُمُوهُ وَ مَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ»؛ ما بادهای را برای بارور ساختن (ابرها و گیاهان) فرستادیم و از آسمان آبی نازل کردیم و شما را با آن آب سیراب ساختیم.

«وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا»؛ خداوند کسی است که بادهای را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت درآورند، سپس ما این ابرها را به سوی زمین مرده ای راندیم و به وسیله آن زمین را پس از مردنش زنده می کنیم...»

«إِنْ يَشَاءُ يُسَكِّنِ الرَّبِّحَ فَيُظِلُّنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»؛ اگر او اراده کند باده‌ها را ساکن می‌سازد تا آنها بر پشت دریا بی حرکت بمانند. در این نشانه‌هایی است برای هر صبر کننده شکرگزار.

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»؛ و در تغییر باده‌ها و ابرهائی که میان زمین و آسمان مسخرند نشانه‌هایی برای اندیشمندان وجود دارد.

«وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا»؛ و او خدایی است که باده‌ها را برای بشارت پیشاپیش رحمت خود فرو فرستاد و از آسمان آبی را برای شما آبی نازل کردیم.

آیه 43 سوره نور، مراحل تشکیل ابرهای کومولونیمبوس را چنین بیان می‌کند: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلاَلِهِ وَيُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيَقْصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَن يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقُهُ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ»؛ آیا ندیدی که خداوند ابرها را به آرامی حرکت می‌دهد، سپس میان آنها پیوند می‌دهد و بعد آن را متراکم می‌سازد؟! در این حال دانه‌های باران را می‌بینی که از لابه لای آن خارج می‌شود و از آسمان - از کوه‌هایی که در آن است (ابرهایی که همچون کوه انباشته شده‌اند) - دانه‌های تگرگ نازل می‌کند و هر کس را بخواهد به وسیله آن زیان می‌رساند و از هر کس بخواهد این زیان را برطرف می‌کند. نزدیک است درخشندگی آن (ابرها) چشم‌ها را ببرد.

آیه 12 سوره رعد نیز برق را نشانه ابرهای سنگین بیان می‌کند: «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ»؛ او کسی است که برق را به شما نشان می‌دهد که هم مایه ترس و هم مایه امید است و ابرهای سنگین بار ایجاد می‌کند.

خداوند همچنین در آیه 24 سوره روم، نقش رعد و برق را در بارندگی و رشد گیاه بیان می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»؛ و از نشانه‌های دیگر او این است که برق را به شما نشان می‌دهد که هم مایه ترس و هم مایه امید است (ترس از صاعقه و امید به نزول باران) و از آسمان آبی فرو می‌فرستد که

زمین را پس از مردنش به وسیله آن زنده می کند. در این رابطه برای اندیشمندان نشانه هایی وجود دارد.

خداوند در آیه 11 سوره زخرف می فرماید: «وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ»؛ و آن خدایی که از آسمان آبی به قدر و اندازه نازل می کند و به آن صحرا و دیار مرده خشک را زنده گردانیدیم و همین گونه مردگان هم از قبرها بیرون می آیند.

در آیات 48 و 49 سوره فرقان خداوند می فرماید: «وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا - لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا»؛ و او خدایی است که بادهای را برای بشارت پیشاپیش رحمت خود فرو فرستاد و از آسمان آبی برای شما نازل کردیم تا با آن باران زمین خشک و مرده را زنده سازیم و آنچه آفریدیم از چهارپایان و آدمیان بسیاری را سیراب گردانیم.

در آیه 9 سوره ق چنین آمده است: و «نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ»؛ ما از آسمان آب با برکت را نازل کردیم و با آن باغ های میوه و دانه چیده شده رویاندیم.

خداوند در آیه 24 از سوره الرحمن می فرماید: «وَالَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ»؛ و او در دریاها چشمه های تجدید کننده رشته کوه مانند دارد.

آیه 40 سوره نور «أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ»؛ و یا (وضع کافران) مانند تاریکی های دریای ژرف می ماند که در آن موج روی موج و بالای موج ابر پوشانده شده است. تاریکی هائی که روی یکدیگر سوارند. اگر آدم دست خود دریاورد نمی تواند آن را ببیند و آنکه خدا برای وی نوری قرار نداده نوری ندارد.

آیات 32 و 33 سوره شوری «وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ - إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ»؛ از دیگر آیات وی موج های کوه مانند در دریا است - اگر بخواهد باد را می خواباند و آنها در سطح دریا راکد می شوند.

سوره نمل آیه 61 «وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا»؛ و میان دو دریا دیوار مانع قرار داد.

آیات 19 و 20 سوره الرحمن «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ - بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ»؛ دو دریائی که به هم وصلند را ترکیب خاص خود داد. میان آنها مرز ناپیدائی است، از حد خود فراتر نمی روند.

آیه 53 سوره فرقان «وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أجاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا»؛ و اوست که دو دریای مختلف را هر کدام ترکیب خاص خود داده، این یکی شیرین گوارا و این دیگری شور تلخ است. میان آنها مرز ناپیدا و حد فاصل ممنوعه ای قرار داد.

قرآن در این آیه ها به آب های زیرزمینی و ذخیره آب باران در زمین اشاره نموده است:

21 سوره زمر «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُّخْتَلِفًا...»؛ آیا نمی بینی که خدا از آسمان آبی نازل گردانید و آن را به شکل چشمه هایی وارد زمین ساخت و آنگاه انواع نباتات بدان برویاند ...

آیه 18 سوره مؤمنون «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَتْهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ»؛ و از آسمان، آبی به اندازه فرو فرستادیم، پس آن را در زمین جای دادیم و همانا در برگرداندن آن قادریم.

از آیات فوق نکته های زیر در مورد ذخیره آب در زیر زمین استفاده می شود:

خداوند پوسته رویی زمین را به گونه ای آفرید که چون باران فرود آید، آب در آن نفوذ می کند و در زیر زمین انباشته می گردد و به سفره های بزرگی از آب تبدیل می شود.

قرآن مجید در ضمن آیه 27 سوره مرسلات به دوراز بزرگ کوه ها اشاره نموده و می فرماید: «وَجَعَلْنَا فِيهَا رِوَاسِيًا شَامِيحَاتٍ وَّاسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا»؛ بر روی زمین کوه های استوار و بلند آفریدیم و برای شما آب گوارا فراهم ساختیم.؛ وجعلنا من الماء كل شيء حي (و هر موجود زنده ای را از آب آفریدیم). تصریحات دینی که از سرچشمه وحی صادر شده به ما گوشزد می کند که اولین پدیده مادی که خدا آفرید آب بود. در احادیث اهل بیت علیه السلام، درباره آفرینش آغازین، تعبیرات مختلف وجود دارد: 1. نور مطلق 2. نور محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) 3. نور محمد و علی (علیه السلام) 4. نور محمد، علی و فاطمه (سلام لله علیها) 5. نور محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیه السلام) 6. نور چهارده معصوم (علیهم السلام) 7. هوا 8. قلم 9. حروف 10. عرش 11. دره بیضاء 12. آتش و 13. آب.

«و از آسمان آبی پر برکت نازل کردیم و بوسیله آن باغ ها و دانه هایی را که درو می کنند رویاندیم.» در این آیه شریفه آب به صفت مبارك توصیف گردیده و خداوند نزولات آسمانی را آب های مبارك نامیده است. کلمه مبارك یعنی برکت یافته و واژه برکت را چنین معنا می کنند: ثبوت الخیر.

«و هو الذي ارسل الريح بشرا بين يدي رحمة و انزلنا من السماء ماء طهورا» (الفرقان/48)؛ او کسی است که بادهای را بشارتگرانی پیش از رحمتش فرستاد، و از آسمان آبی پاک کننده نازل کردیم.

در این آیه خداوند عالی ترین وصف (که همانا طهارت و پاکیزگی می باشد) را به آب نسبت می دهد، همان وصفی که دارندگان آن محبوب و مورد رحمت خداوند وجود هستند: «...ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين» (البقره/222)... خداوند، توبه کنندگان را دوست دارد، و پاکان را (نیز) دوست دارد. آب نیز طاهر و مطهر است و می تواند نزدیک کننده و عامل تقرب یافتن بندگان به مصدر لایزال الهی باشد.

جریان آب

«قل أرايتم ان اصبح ماؤكم غورا فمن ياتيكم بماء معين» (الملك/30)؛ بگو: به من خبر دهید اگر آبهای (سرزمین) شما در زمین فرورود، چه کسی می تواند آب جاری و گوارا در دسترس شما قرار دهد؟!

در این آیه شریفه خداوند نکته ای جدی و مهم را طرح می کند که مسأله غور الماء و افت منابع آبی کره زمین و به عبارتی کاهش سطح ایستابی منابع آب می باشد.

خصوصیات و فواید آب

فراوانی آب: «وان لو استقموا علي الطريقة لاسقيناهم ماء غدقا» (الجن/16)؛ و اینکه اگر آنها [جن و انس] در راه (ایمان) استقامت ورزند، با آب فراوان سیرابشان می کنیم.

گوارایی آب: «وجعلنا فيها رواسي شامخات و اسقيناكم ماء فراتا» (المرسلات/27)؛ و در آن کوه های استوار و بلندی قرار دادیم، و آبی گوارا به شما نوشاندیم.

ریزش آب: «و انزلنا من المعصرات ماء ثجاجا» (النباء/14)؛ «و از ابرهای باران زا آبی فراوان نازل کردیم.

صفت دیگری که خداوند برای آب طرح می کند کلمه «ثجاج» است، این واژه از ماده ثجج به معنای جریان و ریزش است. ماء ثجاج آبی است که جریان و ریزش زیادی دارد. خداوند فرمود از ابرهای

فشرده آب ریزان و جاری فرو فرستادیم. «و اضرب لهم مثل الحيوه الدنيا كماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح هشيمًا تذروه الرياح و كان الله علي كل شيء مقتدرًا» (کهف/45)؛ ای پیامبر زندگی دنیا را برای آنان به آبی تشبیه کن که از آسمان فرو می فرستیم و بوسیله آن، گیاهان زمین (سرسبز می شود) در هم فرو می رود. اما بعد از مدتی می خشکد؛ و بادها آن را به هر سو پراکنده می کند؛ و خداوند بر همه چیز تواناست.

- «انما مثل الحياه الدنيا كماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مما ياكل الناس والانعام حتي اذا اخذت الارض زخرفها وازينت و ظن اهلها انهم قادرون عليها اتاها امرنا ليلا- او نهارا فاجعلناها حصيدا كان لم تغن بالامس كذلك نفضل الايات لقوم يتفكرون» (يونس/24)؛ مثل زندگی دنیا، همانند آبی است که از آسمان نازل کرده ایم، که در پی آن، گیاهان (گونگون) زمین- که مردم و چهارپایان از آن می خورند- می روید؛ تا زمانی که زمین، زیبایی خود را یافته و آراسته می گردد و اهل آن مطمئن می شوند که می توانند از آن بهره مند گردند، (ناگهان) فرمان ما، شب هنگام یا در روز، (برای نابودی آن) فرا می رسد؛ (سرما یا صاعقه ای را بر آن مسلط می سازیم)؛ و آنچنان آن را در می کنیم که گویی دیروز هرگز (چنین کشتزاری) نبوده است! این گونه، آیات خود را برای گروهی که می اندیشند، شرح می دهیم.

نقش محوری آب در حیات و زندگی بشریت موجب گردید که خداوند سبحان خواندن خویش و نحوه خداخوانی را به نوعی به آب تشبیه نماید و باطل جویان و گمراهان را به کسانی تشبیه سازد که به سوی آب دست دراز می کنند تا قدری از آن به لبان تشنه خویش رسانند؛ اما هرگز کامشان سیراب نمی گردد و جامی به لبشان نمی رسد.

«له دعوه الحق و الذين يدعون من دونه لا يستجيبون لهم بشيء الا كباسط كفيه الي الماء ليبلغ فاه و ما هو ببالغه و ما دعاء الكافرين الا في ضلال» (الرعد/14)؛ دعوت حق از آن اوست؛ و کسانی را که (مشرکان) غیر از خدا می خوانند، (هرگز) به دعوت آنها پاسخ نمی گویند. آنها همچون کسی هستند که کفهای (دست) خود را به سوی آب می گشاید تا آب به دهانش برسد، و هرگز نخواهد رسید. و دعای کافران، جز در ضلال (و گمراهی) نیست.

«والذين كفروا اعمالهم كسراب بقيعه يحسبه الظمان ماء حتي اذا جاءه لم يجده شيئا و وجد الله عنده فوفاه حسابه و الله سريع الحساب» (النور/39)؛ کسانی که کافر شدند، اعمالشان همچون سرابی است

در يك كوير كه انسان تشنه از دور آن را آب مي پندارد؛ اما هنگامي كه به سراغ آن مي آيد چيزي نمي يابد، و خدا را نزد آن مي يابد كه حساب او را بطور كامل مي دهد؛ و خداوند سريع الحساب است.

آب و خلقت انسان

«آيا در اول قطره آب نمي نبود- و پس از نطفه علقه و سپس آفريده و آراسته گرديد- و آنگاه از آن و صنف نر و ماده پديد آورده» (سوره قيامت/ آيه 37 تا 39)

«آن خدائي كه تو را از هيچ خلق كرد و به صورتي تمام و كامل بياراست و با اعتدال برگزيد - بهر صورتي كه خواست مي تواند خلق كند.» (سوره انفطار/ آيه 7-8)

ما انسان را از آب نطفه مختلط خلق كرديم و براي او گوش و چشم قرار داديم. (سوره انسان/ آيه 2)

سپس آن را نيكو بياراست و از روح خود در آن بدميد و شما را داراي گوش و چشم و قلب و هوش گردانيد باز بسيار اندك شكر و سپاسگزاري حق مي كنيد. (سوره سجده/ آيه 9)

همه آن چه در عالم وجود دارد يك ظاهري دارد و يك باطني آب هم مستثني از اين قاعده نيست آن چه تا بحال گفته شد يك روي سكه آب بود. آب سواي اين ظاهر خود كه ماده سيالي است حقيقت و باطني هم دارد اما به راستي حقيقت و باطن آن چه مي تواند باشد. بهترين دليل بر اين ادعا روايتي است از آقا امام رضا سلام الله عليه كه مي فرمايد: الامام الماء عذب على الظماء. امام رضا سلام الله عليه حقيقت و باطن آب را امام و ولايت معرفي مي كند. بنابر اين آن چه از اوصاف براي ظاهر آب بيان شد قطعا براي باطن و حقيقت آن نيز ثابت است. برکت، فراواني، طهارت و...

برکت

همان طور كه ظاهر آب را خداوند برکت قرار داد چنان چه بدان اشاره شد باطن آن نيز همين خصوصيت را دارد. برکت به معنای ثبوت الخیر است یعنی قرار گرفتن و مستقر شدن خیر را گویند برکه را از این جهت برکه می گویند که آب در بستر خود استقرار پیدا می کند. در قرآن خداوند مصادیقی برای برکت ذکر می کند.

«تبارک الذی بیده الملك و هو علی کل شیء قدير»

قرآن؛ «انا انزلناه مبارکاً»

آب

سرزمین بیت المقدس

مکه

وجود پیامبر و امام

طهارت

دومین صفت برای آب طهارت و پاکی است «و انزلنا من السماء ماء طهوراً» آب مظهر پاکی است بوسیله آب کثافات و نجاسات را از خود دور می کنیم. چنان که خداوند می فرماید: «وَيُنزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ؛ از آسمان آبی برای شما فرو می فرستد تا با آن شما را پاکیزه سازد. یکی از مهم ترین عنصر در مسأله بهداشت آب محسوب می شود که نقش به سزایی دارد. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «طَهَّرُوا هَذِهِ الْأَجْسَادَ طَهَّرَكُمْ اللَّهُ فَلَيْسَ مِنْ عَبْدٍ بَيْتٌ طَاهِرًا إِلَّا بَاتَ مَعَهُ مَلَكٌ فِي شِعَارِهِ لَا يَنْقَلِبُ سَاعَةً مِنْ لَيْلٍ يَسْأَلُ اللَّهَ شَيْئًا مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا أُعْطَاهُ إِيَّاهُ»؛ این بدن ها را پاکیزه کنید، خداوند پاکیزه تان کند، زیرا هیچ بنده ای نیست که شب با بدنی پاکیزه بخوابد مگر این که فرشته ای با وی می خوابد و هیچ لحظه ای از شب از این پهلو به آن پهلو نمی شود، از خدا چیزی از امور دنیا و آخرت می خواهد مگر اعطا کند به او.

در روایتی دیگر باز حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «مَرَّ أَخِي عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَدِينَةِ فَادَا وَجُوهُهُمْ صُفْرٌ وَعُيُونُهُمْ زُرْقٌ فَشَكَوْا إِلَيْهِ مَا بِهِمْ مِنَ الْعِلَلِ. فَقَالَ: دَوَّوْكُمْ مَعَكُمْ، أَنْتُمْ إِذَا أَكَلْتُمْ اللَّحْمَ طَبَخْتُمُوهُ غَيْرَ مَغْسُولٍ، وَ لَيْسَ يَخْرُجُ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا بِجَنَابَةٍ. فَغَسَّوْا بَعْدَ ذَلِكَ لُحُومَهُمْ فَذَهَبَتْ أَمْرَاضُهُمْ»؛ برادرم عیسی، از شهری عبور کرد و دید که مردمش رنگ چهره هایشان زرد و چشم هایشان کبود است. آنان از بیماری هایی که داشتند، نزد وی اظهار ناراحتی کردند. عیسی علیه السلام گفت: درماتان همراهتان است. شما هنگامی که گوشت می خورید، آن را ناشسته می پزید، در حالی که هیچ چیزی بدون نوعی جنابت از دنیا نمی رود. از آن پس، گوشت های مصرفی خود را شستند و در نتیجه بیماری هایشان از میان رفت.

ص: 386

حضرت امیر سلام الله علیه می فرماید: «تَنْظَفُوا بِالْمَاءِ مِنَ النَّتَنِ الرَّيْحِ الَّذِي يُتَأَذَى بِهِ وَتَعَهَّدُوا أَنْفُسَكُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُبْغِضُ مِنْ عِبَادِهِ الْقَاذِرَةَ الَّتِي يَتَأَنَّفُ بِهَا مَنْ جَلَسَ إِلَيْهَا»؛ خودتان را با آب، از بوی بدی که دیگران را آزار می دهد، پاک کنید و این کار را پیوسته انجام دهید؛ چرا که خداوند، از بنده آلوده ای که هر کس با او بنشیند، بینی اش را از [بوی بد] وی می گیرد، نفرت دارد.

اما سوای طهارت ظاهری انسان نیازمند به طهارت معنوی و باطنی نیز می باشد. طهارت معنوی که مورد تأکید تمام شرایع آسمانی است به دو صورت مطرح می شود:

طهارت معنوی گاهی به صورت تشریحی در مورد همه افراد است؛ یعنی خدا فرمان می دهد که افراد، خود را از هر نوع آلودگی پاک سازند. این فرمان تشریحی، همگان، حتی فرعون را نیز در بر می گیرد چنان که به حضرت موسی علیه السلام دستور می دهد: «أَذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى - فَقَدْ لَ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى» به سوی فرعون برو که او سرکشی کرده است - بگو آیا می خواهی که از شرك و گناه پاک شوی؟!.

همچنین در آیه ای دیگر می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» خداوند، توبه کنندگان را دوست دارد، و پاکان را (نیز) دوست دارد.

اصولاً هدف تمام انبیاء، دعوت به طهارت از شرك و گناهان و ناهنجاری هاست. چیزی که هست گروهی از این فرمان پیروی می کنند و گروهی سر برمی تابند؛ و این اختصاص به فرمان تطهیر ندارد. تمام فرمان های خدا که در کتاب و سنت آمده، همگانی است و جنبه تشریحی و قانونی دارد ولی گستردگی دعوت، دلیل بر تحقق آن در همه افراد نیست؛ زیرا چه بسا گروهی به خاطر لجاجت از آن سرباز بزنند و این ضرری بر گستردگی اراده تشریحی خدا ندارد؛ زیرا اراده تشریحی مایه اجبار و الزام نیست بلکه انسان ها در برابر آن، مختار و آزادند؛ چه بسا ممکن است گوش به فرمان بدهد و چه بسا سر برتابد.

طهارت معنوی گاهی به صورت تکوینی در مورد برخی از افراد می باشد؛ یعنی خدا روی يك رشته زمینه ها که فعلاً جای بازگویی آنها نیست، بر برخی از انسان های والا، نوعی مصونیت از گناه را در نهاد آنها جای می دهد که دیگر گرد گناه نمی گردند و حتی اندیشه گناه هم در آنها پدید نمی آید؛ چنان که این افتخار نصیب حضرت مریم علیها السلام شد. خدا به ملائکه فرمان می دهد که به او

بگویند: «یا مَرِيْمُ إِنَّ اللّٰهَ اصَّ طَفَاكٍ وَ طَهَّرَكَ وَ اصَّ طَفَاكٍ عَلٰی نِسَاءِ الْعَالَمِيْنَ» ای مریم خدا تو را برگزید و از آلودگی های روحی و اخلاقی پاک گردانید و تو را بر تمام زنان جهان برتری داد.

مقصود از تطهیر در این آیه، نه تطهیر جسمانی و ظاهری است و نه تطهیر تشریحی؛ زیرا اولی که مؤمن و مشرک را در بر می گیرد و اختصاص به حضرت مریم ندارد؛ دومی نیز از ویژگی های حضرت مریم نیست؛ زیرا خداوند طهارت معنوی را از همگان خواسته است؛ طبعاً این طهارت، یک طهارت خاصی است؛ به این معنا وجود یک رشته زمینه های پیشین و بعدی، سبب شده است که در حضرت مریم گوهری پدید آید که (در عین اختیار) او را در برابر گناهان بیمه سازد و این همان عصمتی است که در انبیاء نیز وجود دارد.

با توجه به این مقدمه، روشن می شود که مقصود از تطهیر در آیه: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» همان تطهیری است که درباره مریم نیز بیان شد. یعنی خدا خواسته است که خاندان رسالت از هر نوع آلودگی پاک باشند و این خواستن به معنای تشریحی و قانونی نیست که همگان را در بر می گیرد، بلکه خواست تکوینی است که درباره آن می گوید: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» فرمان او چنین است که هر گاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می گوید: «موجود باش!»، آن نیز بی درنگ موجود می شود.

با این بیان، روشن می شود که این نوع تطهیر تکوینی که همان مصونیت از گناه و خلاف است، تاج فضیلت است که بر سر خاندان رسالت گذارده شده و دیگران در این فضیلت با آنان شریک نیستند.

با توجه به این بیان روشن می گردد که آیه تطهیر دلیل محکمی بر افضلیت اهل بیت عَلَيْهِ السَّلَامُ بر سایرین می باشد؛ چنان که گفتار خداوند درباره حضرت مریم «وَ طَهَّرَكَ» نیز افتخاری برای مریم است و قرآن، آن را به عنوان مدال افتخار برای او بازگو می کند، چنان که می فرماید: «یا مَرِيْمُ إِنَّ اللّٰهَ اصَّ طَفَاكٍ وَ طَهَّرَكَ وَ اصَّ طَفَاكٍ عَلٰی نِسَاءِ الْعَالَمِيْنَ» ای مریم خدا تو را برگزید و از آلودگی های روحی و اخلاقی پاک گردانید و تو را بر تمام زنان جهان برتری داد.

یکی از دلایل این که این تطهیر، جنبه تکوینی و آفرینشی دارد و از ویژگی های اهل بیت عَلَيْهِ السَّلَامُ به شمار می رود، روایات فراوانی است که محدثان اهل سنت نقل کرده اند که پس از نزول آیه تطهیر، پیامبر اکرم صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عبايي بر سر چهار نفر افکند؛ یعنی بر سر علی، فاطمه، حسن و حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ آنگاه در حالی

که انگشت شهادت خود را به طرف آسمان اشاره می کرد، گفتند: «اللّٰهُمَّ إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ أَهْلَ بَيْتٍ وَهُؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي».

و هر روز که برای نماز صبح از خانه خارج می شد به در خانه حضرت زهرا سلام الله علیها می رسید، آیه را تلاوت می کرد.

حضرت امیر سلام الله علیه بارها به آیه شریفه تطهیر استدلال نموده است. حضرت در جریان سقیفه و خودداری از بیعت با ابوبکر، ضمن بر شمردن فضایل خود، خطاب به او فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم: آیا در روز کسا، من و خانواده ام و فرزندانم مشمول دعای پیامبر خدا شدیم، یا تو، آن جا که فرمود: اینان، خاندان من هستند. به سوی تو روان اند، نه آتش؟ و البتّه ابوبکر در پاسخ گفت: تو و خانواده و فرزندان.

نیز در جریان فدک، برای اثبات حقانیت فاطمه علیها السلام، خطاب به ابوبکر، به آیه تطهیر استدلال می کند و می فرماید:

درباره این آیه شریف: «خداوند، فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند»، به من بگو در حقّ چه کسی نازل شده است؛ در حقّ ما، یا دیگران؟ که در این جا هم ابوبکر گفت: در حقّ شما.

حال همان طور که ظاهر آب پاک کننده از آلودگی های ظاهری است اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین که باطن و حقیقت آب هستند هم آلودگی های باطنی ما را از بین می برند اعتقاد باطل، آلودگی هایی که بر اثر گناه در قلب انسان پدیدار می شود همه را شستشو می دهد و پاک می کند چنان چه در زیارت جامعه کبیره امام هادی علیه السلام می فرماید: «وَمَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَايَتِكُمْ طَيِّبًا لِيَخْلُقَنَا وَطَهَارَةً لِأَنْفُسِنَا وَتَرْكِيَةً لَنَا وَكَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا»؛ و نیز آنچه از ولایت شما به ما اختصاص داد، همه اینها را سبب پاکي سرشت و اخلاق ما، و پاکیزگی جان هایمان و پاک سازی و رشد ما و جبران گناهانمان قرار داد.

فراوانی

یکی دیگر از اوصاف آب فراوانی آن است. همان طور که ظاهر آب فراوان است حقیقت آن نیز فراوان است فراوانی که برکت در آن وجود دارد که خداوند از آن تعبیر به کوثر می کند کوثر نقطه

ص: 389

مقابل آن تکاثر است. از آیه آخر سوره کوثر که می فرماید: «انّ شانك هو الابتر» استفاده می شود که مراد از کوثر چیزی ضد ابتر است و از آنجا که عرب به افراد بی عقبه و بی نسل که فرزند پسر ندارند و با مردن، آثارشان محو می شود، ابتر می گوید، بهترین مصداق برای کوثر، ذریّه پیامبر است که امامان معصوم از نسل فاطمه می باشند. البتّه کوثر، معنایی عام دارد و شامل هر خیر کثیر می شود. اگر مراد از کوثر، علم باشد، همان چیزی است که پیامبر مأمور به خواستش بود. «قل ربّ زدنی علماً» اگر مراد از کوثر اخلاق نیک باشد، پیامبر دارای خلق عظیم بود. «اتّك لعلی خلق عظیم»

اگر مراد از کوثر عبادت باشد، حضرتش به قدری عبادت می کرد که آیه نازل شد: ما قرآن را فرستادیم تا این گونه خود را به مشقّت اندازی. «ما انزلنا عليك القرآن لتشقی»

اگر مراد از کوثر نسل کثیر باشد که امروزه بیشترین نسل از اوست.

اگر مراد از کوثر امت کثیر باشد، طبق وعده الهی اسلام بر تمام جهان غالب خواهد شد. «لیظهره علی الدین کله»

اگر مراد از کوثر شفاعت باشد، خدا تا جایی که پیامبر راضی شود از امت او می بخشد. «و لسوف یعطیک ربّك» کوثر، امری دنیایی نیست و چیزی فراتر از نان، نام، مقام و جلوه های دنیوی است. زیرا قرآن دنیا را قلیل و ناپایدار نامیده است.

باید دانست هر کثیری کوثر نیست. قرآن می فرماید: اموال و اولاد مخالفان، شما را به تعجب و اندازد، زیرا که خداوند اراده کرده آنان را در دنیا از طریق همان اموال و اولاد عذاب کند. «فلا تعجبك اموالهم و لا اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیاة الدنیا».

در قرآن سوره ای به نام کوثر داریم و سوره ای به نام تکاثر. اما کوثر ارزش است و تکاثر ضدّ ارزش، زیرا اولی عطیّه الهی است که دنباله اش ذکر خداست: «اعطیناک الکوثر فصل» و دومی یک رقابت منفی که دنباله اش غفلت از خداست. «الهاکم التکاثر»

کوثر ما را به مسجد می برد برای نماز: «فصلّ لربّك» و تکاثر ما را به گورستان می برد برای سرشماری مردگان. «حتی زُرتم المقابر». در عطای کوثر بشارت است: «اتّا اعطیناک الکوثر» و در تکاثر تهدیدهای پی در پی. «کلاّ سوف تعلمون ثمّ کلاّ سوف تعلمون». کوثر، عامل رابطه با خالق است: «اعطیناک الکوثر فصل» و تکاثر، وسیله ای برای سرگرمی با مخلوق. «الهاکم التکاثر». کوثر که

بزرگ ترین هدیه الهی است در کوچک ترین سوره قرآن مطرح شده است. هدیه اشرف معبود به اشرف مخلوق چیزی جز کوثر نمی تواند باشد. «أَنَا اعطيناك الكوثر».

در ماجرای فتح مکه که مشرکان دسته دسته و فوج فوج به اسلام وارد می شدند، خداوند تنها دستور تسبیح می دهد: «رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا فَسَبِّحْ» ولی برای عطا کردن کوثر می فرماید: «فَصَلِّ لِرَبِّكَ» نماز بگذار. گویا اهمیت کوثر از اسلام آوردن مشرکان بیش تر است. تکاثر طلبان مورد غضب الهی قرار دارند و در جهنم تکاثر طلبی و جایگاهی که بویی از رحمت و مهربانی در آن وجود ندارد 40 اسیرند. آنان به جای همراهی با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اولیای الهی و طی کردن مسیر انسانیت به دشمنی با اندیشه، عمل و آرمان های پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بر می خیزند و به راه های حیوانی می روند، انسانیت شان مسخ گردیده و حرکتی ارتجاعی دارند. اینان همواره کارهای خود را خردمندانه می دانند در حالی که این گونه افراد بی مایه ترین مردم و گرفتارترین آن ها هستند.

بوعلی سینا در کتاب اشارات می گوید: «إِيَّاكَ وَفِطَانَةَ الْبِتْرَاءِ» بترس از زرنگی ابترها، چون در بعضی موارد دنیایی زرنگ هستند، خیال می کنند در همه کارها زرنگ اند. افراد خدعه و نیرنگ باز معمولاً همین انسان های «نیمه» هستند یعنی نیم زرنگی دارند، به همین دلیل کالاهای پست و پایین را گرفته اند و در عوض آنچه بهتر و ارزشمندتر است را از دست داده اند.

امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید «التكاثر لهُو و شغل و استبدال الذی هو ادنی بالذی هو خیر؛ تکاثر طلبی بازیچه و سرگرمی (کودکانه) است و گزینش آن چه پایین تر و بی ارزش تر است و از دست دادن آن چه با ارزش تر است.

آنچه از دست داده اند همان خیر کثیر و کوثر می باشد و این همان زرنگی بنی اسرائیل است که فریاد: لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامِ وَاحِدٍ سَرَّ مِی دادند و شکایت از یکنواختی غذای بهشتی و روحانی خویش داشتند و تنوع و تکثیر غذای دنیایی را از موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ طلب می کردند، و موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ پیامبر منادی توحید آنان را سرزنش کرد: اَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ ادْنَىٰ هُوَ خَيْرٌ وَنَتِيجَةُ اِیْنِ نِیْمَةِ زَرْنَکِی، خواری و درماندگی و غضب الهی بود که به عنوان سرنوشت حتمی و همیشگی آنان رقم خورد.

بنی اسرائیل وقتی قدر نعمت رهبری الهی و نعمت های خدادادی را ندانستند و تنوع طلبی و تکاثر طلبی پیشه ساختند و شعار لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامِ وَاحِدٍ سَرَّ دادند به آنان خطاب شد اکنون که چنین است کوشش کنید وارد شهر شوید زیرا آنچه می خواهید (از تنوع و تکثر و زرق و برق) در آنجاست.

اهبطوا مصرأ فان لكم ما سألتهم، سپس قرآن اضافه می کند که مهر ذلت و فقر بر پیشانی آنها زده شد: ضربت عليهم الذله والمسكنه؛ و بار دیگر به غضب الهی گرفتار شدند و این به خاطر آن بود که آنها آیات الهی را انکار می کردند و پیامبر را به ناحق می کشتند و گناه می کردند و تعدی و تجاوز داشتند. بعضی از مفسران معتقدند که مصر این در این آیه اشاره به همان مفهوم کلی شهر است، یعنی شما اکنون در این بیابان در يك برنامه خودسازی قرار دارید؛ اینجا غذای متنوع نیست، بروید به شهرها گام بگذارید (محیط تمدن ظاهری و تکاثر طلبی) و در آنجا همه اینها هست ولی برنامه خودسازی در آنجا نیست. دلیل اینکه مفسران «مصر» را مفهوم کلی شهر گرفته اند نه کشور مصر است که بنی اسرائیل نه تقاضای بازگشت به مصر پایتخت حکومت فرعون را داشتند و نه هرگز به آن بازگشتند. علاوه بر آن تئوین «مصرأ» دلیل بر نکره بودن آن است، بنابراین نمی تواند اشاره به کشور مصر باشد و این تفسیر از همه تفاسیر دیگر مناسب تر است.

آری این سرنوشت همه تکاثر طلبان ناسپاس و متخلفان از فرامین خدا و روی گردانان از کوثر حق است. همه کسانی که در برابر مانده های آسمانی صبر و تحمل پیشه نمی سازند و به زرق و برق ظاهری زندگی شهرنشینی دل خوش کرده اند و برخلاف مسیر انبیا و اولیای الهی حرکت می کنند. اینان در واقع رفاه زدگی را بر حق محوری ترجیح می دهند، و این خواری دائمی و فقر همیشگی را برای آنان در پی دارد.

قرآن کریم انسان ها را به دو گروه تقسیم می کند، گروه اول کوتاه فکران نیمه زرنگ و دنیا پرست که فقط دنیا را می خواهند، هر چه باشد واز هر راهی بدست آید. اینها فقط ظواهر را نگاه می کنند و در آخرت هیچ نصیبی ندارند: فمن الناس من يقول ربنا آتنا فی الدنیا و ما له فی الآخرة من خلاق

تلاش های این گروه بی ثمر و بی نتیجه است چون دل به خیالات بسته اند و اهداف عالیه راگم کرده اند. گروه دوم دوراندیشان تمام زرنگ که دنیای زیبا و نیکو (نه فقط دنیای زیاد و فراوان را) در کنار آخرت زیبا و نیکو را به همراه بودن از هر گونه آتش می خواهند: و من الناس من يقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنه و فی الآخرة حسنه و قنا عذاب النار. اولئك لهم نصيب مما كسبوا و الله سريع الحساب.

کوثر گرایان به معنای حقیقی کلمه زرنگ و همتی بلند دارند. دنیا و آخرت را با هم و با همه زیبایی هایش و بدور از هرگونه نقص می خواهند. خدای سبحان برای عبرت گیری تکاثر طلبان در

مواردی به افراد عادی امکانات و ثروت فراوان می بخشد و بعضی با همه زرنگی های دنیائی شان محروم می مانند که در روایات از آنان به «مخارف» یاد می شود. ابو العلاء معری ضمن اظهار تحیر از این قضیه در این زمینه سروده است: «کم من عاقل اعیت مذاهبه و جاهل جاهل تلقاه مرزوقا» «هذا الذی ترک الاوهام حائره و صیر العالم النحریر زندیقاً» چه بسا انسان های زرنگی که همه راه ها بر آنان بسته شده و نادانانی که به همه چیز رسیده اند و این همان نکته ای است که اذهان را متحیر و عالمان بزرگ را به سوی زندیق شدن سوق می دهد.

شاعر توجه نکرده که روزی تابع زرنگی نیست و طبع عالم را خدا این گونه قرار داده که بیشترین نعمت پیش کسانی است که استغنا پیشه کنند. علاوه نشان داده، که نظام این عالم تحت اراده ای حکیمانه قرار دارد.

در همین راستا از عالمی پرسیدند به چه دلیل عالم خالق یکتا دارد؟ گفت به سه دلیل: ذلّ البیب و فقر الادیب و سقم الطیب «عقب ماندگی افراد زرنگ و هوشیار، تنگدستی هنرمند و سخنور و بیماری طیبیان. آری وجود این استثناها نشانه این است که کار بدست دیگری است.

جریان آب

از دیگر اوصاف آب ظاهری جریان داشتن آن می باشد همین صفت برای حقیقت آب که اهل بیت باشند ثابت است. مقام عصمت، علم و ولایت که از شئون امام است جعلش بنا به نص صریح قرآن بر عهده خود خداوند است. مرز عصمت را فقط خداوند می تواند تشخیص دهد همچنین وسعت علمی یک شخص را. لذا اقتضاء می کند که مقام شامخ ولایت را خداوند جعل کند. به نص روایات وارده از فریقین ولایت و امامت منحصر در دوازده نفر بعد وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است. بنابراین مقام امامت و ولایت اماما بعد امام از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تا امام زمان ارواحنا فداه جریان دارد و بعد از رجعت نیز جریان خواهد داشت. البته نه از باب ارث بلکه از باب صلاحیت شخص امام لذا این شبهه که گفته می شود ولایت به صورت موروثی از امامی به امام دیگر منتقل می شود صحیح نیست.

دیگر از صفات آب گوارایی آن است. گوارا یعنی نوشیدنی که ملائم طبع و لذیذ باشد. هر چه انسان تشنه تر باشد گوارایی آب را بهتر احساس می کند. حقیقت و باطن آب مثل آب ظاهری چنین خصوصیتی را دارد لذا چنان چه گفته شد امام رضا سلام الله علیه امام را آب گوارا توصیف می کند که رفع عطش از تشنه می کند. خلاصه این که گاهی از علم امام تعبیر به «ماء» می شود. «وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا». یعنی اگر بر آن طریقه ای که خدای متعال فرموده که طریقه ولایت اهل بیت است استقامت می کردند و به امر و نهی ایشان گردن می گذاشتند آن ها را از «علم فراوانی» که از اهل بیت دریافت می کردند سیراب می نمودیم.

در برخی روایات ذیل این آیه، «ماء» به «ولایت امام» تفسیر شده است. یعنی اگر در عالم قبل از این دنیا (عالم اظله) بر ولایت ائمه استقامت می ورزیدند، گل آن ها را با «ماء فرات» عجین می کردیم. و نیز در آیه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ»؛ «ماء» به «خود امام» و «علم ایشان» تفسیر شده است. یعنی اگر امام شما غائب شود چه کسی امام را در اختیار شما می گذارد تا معارف را برای شما بگشاید.

تفسیر «ماء» در عوالم «قبل» و «بعد» از عالم دنیا به ولایت معصومین علیهم السلام

این که «ماء» در روایات به ولایت اهل بیت علیهم السلام و علم ایشان تفسیر شده اختصاص به عالم دنیا ندارد. اگر در قرآن دو «آب شور و شیرین» ذکر شده است این دو آب، تعبیر از دو ولایت است. ولایت نور و ظلمات. اگر در عالم قبل از این دنیا (عالم اظله) بر ولایت استقامت می کردند، گل آن ها با آب فرات (که تفسیر به ولایت اهل بیت شده است) عجین می شد.

در عالم آخرت هم «ماء» طهور، به ولایت اهل بیت تفسیر شده است. در بهشت متقین، نهلهایی جاری است «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ» این نهر به امیر مؤمنان (علیه السلام) تفسیر شده است. البته واقعا نهر آب است ولی این نهر آب، از آستان ولایت حضرت امیر جاری می شود و کسی که از این نهر بنوشد از ولایت امام سیراب می شود و با شست و شوی در این نهر، ظاهر و باطنش طاهر و مطهر می شود. «تسنیم» نیز در آیه «و مزاجه من تسنیم» نهری است متعلق به امیر المومنین علیه السلام که مؤمنین هنگام ورود به بهشت، خود را در این آب شست و شو می دهند تا صفات رذیله ایشان تطهیر شود.

در جهنم هم «ماء حمیم» است که باطن آن، ولایت ائمه جور است. همان طور که «شجره طوبی» به ولایت حضرت امیر و «شجره زقوم» به دشمنان تفسیر شده است.

خلاصه اینکه هستند تشنگان معارف ناب الهی که ظرفیت پذیرش علوم الهی را دارند و اهل بیت از علم بی پایان الهی کامشان را شیرین می کنند و با تمام وجود لذا علم را می چشند و سرمست از آن هستند.

برچیده شدن بساط آلودگی و طهارت همه عالم با عاشورا

سید الشهداء با فداکاری خود ظلماتی را که سدّ راه نور و مانع ظهور حقیقت بود از سر راه برداشتند. «فاحتمل السیلُ زیدا رابیا» حقیقت جاری در عالم ولایت حضرت حق و اولیای او است و این کف روی آب، ولایت ائمه نار است. ولایت همه ائمه، ظهور است ولی سید الشهداء بساط آلودگی را در عالم جمع کردند و حقیقت طهارت را در عالم جاری نمودند و از همین رو است که اشک بر ایشان هم، ظهور است و یک قطره از آن همه گناهان را می شوید و یا سجده بر تربت ایشان، حجب هفتگانه را خرق می کند و یا آن که این سجده تا زمین هفتم را نیز روشن می کند. اگر متعلقات مربوط به سید الشهداء از اشک و تربت و ... سرچشمه طهارت حیاط و نور است همه از سرچشمه ولایت ایشان ناشی می شود.

سالار شهیدان با حرکتش بشریت را زنده کرد با آب حیاتی که به کام بشریت ریخت آنان را از مرگ جهالت و خودخواهی و هواپرستی نجات داد و از ظلمت به سوی نور رهنمون شد. مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ؛ هر کسی انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد رو روی زمین بکشد چنان است که گویی همه انسان ها را کشته است و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد چنان است که گویی به همه مردم حیات بخشیده است. سالار شهیدان با آب گوارای ولایت بشریت را نجات بخشید. اما دنیا طلبان آن روز نفس محترمه امام را بدون هیچ دلیلی به شهادت رساندند که با شهادت حضرت کانه بشریت را تشنه کام کشتند.

کلام آخر این که در روایات آمده حضرت زهرا سلام الله علیها آب را مهریه خود قرار داد منظور همان ولایت است که وجود مبارک ایشان ظرف و وعاء برای ولایت الهی بود که یازده امام همام را خداوند از وجود ایشان به وجود آورد و البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه شجره طیبه ولایت از سرزمین وجود پاک و مبارک حضرت زهرا سلام الله علیه رشد و نمو پیدا کرد.

سقاییت

بی شک هر انسانی که از دار دنیا می رود از خود ماترکی برای وارثان خود به جا می گذارد حضرت امیر علیه السلام هم مستثنی از این قاعده نبود اما آن چه مهم است نوع ماترک حضرت است که برآستی چه چیزی برای فرزندان خود به ارث گذاشت. ماترک حضرت از اموال مادی بسیار ناچیز و اندک بود آن چه از خود برای فرزندان عزیزش به ارث گذاشت عبارت بود از مقام ولایت، علم، عصمت و کمالات انسانی یکی از این ماترک های حضرت عبارت بود از سقاییت که در صحرای کربلا به فرزند عزیزش ابوالفضل العباس علیه السلام به ارث رسید. خداوند در قرآن سقاییت را به عنوان یک کار ارزشمند معرفی می کند و می فرماید: «أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ أَمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»؛ (آیا آب دادن به حاجیان و آباد ساختن مسجدالحرام را، همانند [عمل] کسی قرار دادید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و در راه او جهاد کرده است؟! [این دو] نزد خدایکسان نیستند و خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی کند.

در اهمیت عظیمی که آب در سرنوشت حیات بشری دارد جای هیچ شکی نیست. از طرف دیگر کسی که به آب دادن و سقاییت روی بیاورد و این ماده حیات را در دستان سخاوت خود قرار دهد از فضیلت و برتری خاصی برخوردار بوده و به عنصر ارزشمند مهر و عطوفت آراسته است، چرا که هیچ بخششی چون سیراب ساختن دیگران پرده از لطف و احسان آدمی بر نمی دارد. در شرع مقدس اسلام بر امر سقاییت و آب دادن سفارش و تاکید زیادی شده است و چون دین هماهنگ با غرایز طبیعی انسان است سیراب کردن به یقین مورد رضای خداوندی و سبب تقرب به بارگاه کبریایی همراه با ثواب عظیم در سرای آخرت است.

در کلام رسول گرامی اسلام و ائمه اطهار علیهم السلام عظمت آب دادن و سیراب کردن به صورت زیبایی تجلی پیدا کرده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرمایند: برترین اعمال نزد خداوند، سیراب ساختن کام عطشان است خواه حیوان باشد و یا غیر آن و فرمودند هر چند که سقایت و آب دادن در جایی صورت پذیرد که آب باشد، این عمل سبب ریزش گناهان بسان ریزش برگ های درخت می شود. و فرمودند هر قطره آبی که انسان به دیگران می دهد خداوند در روز قیامت آن ساقی را از شراب سر به مهر فردوس برین سیراب می سازد و اگر در بیابانی به کسی آب دهد با پیامبران وارد بر حوض قدس خواهد شد. و روزی مردی از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ سوال کرد چه چیزی مرا به بهشت نزدیک می کند؟ حضرت فرمود: مشکی نو بخر و آن قدر پر از آب کن و دیگران را سیراب ساز تا پوسیده و پاره شود. با این کار است که عملی بهشتی انجام داده ای. و امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که در جایی که آب یافت می شود به سیراب کردن دیگران می پردازد مانند کسی است که بنده ای را آزاد ساخته و اگر در مکان بی آب، دیگران را سیراب سازد مثل کسی است که انسانی را حیات بخشیده و کسی که انسان را حیات ببخشد گویا همه مردم را حیات بخشیده است.

و امام صادق علیه السلام در جواب مردی که سوال کرد آب چه طعمی دارد فرمود آب طعم حیات و زندگی دارد.

در حقیقت آب نه تنها مایه حیات است که باید گفت خود حیات و زندگی است و سقا کسی است که رشته حیات دیگران را در دست دارد چرا که در شریعت مقدس اسلام عملی شریف و در نزد اقوام و ملل، کاری گرانقدر است و کسی که به امر سقایت اهتمام دارد از شرف و سیادت و بزرگ منشی برخوردار است چنانکه این امر مقدس با همین تعریف و تعبیر در زندگی اجداد رسول خدا معمول و جاری بوده است. از نام آورترین مردان تاریخ در امر سقایت و آب رسانی را باید قصی ابن کلاب از اجداد رسول گرامی اسلام دانست. قصی در هنگام زیارت کعبه و موسم حج با توجه به گرمی و حرارت این شهر و کمی آب، خود به همراه یاران، عظیم ترین حماسه تاریخ توحیدی را خلق کرد و آبرسانی و سقایت را آن هم با آن شرایط به یادگار گذاشت.

خشک سالی شهر مقدس مکه را فرا گرفته بود به طوری که مردم ناچار بودند به چاه های دور دست در بیابان های مکه روی آورده و چه تلفات و مصائبی که در این راه متحمل نمی شدند. قصی تصمیمی

مقدس و انسانی گرفت و با حفر چاه آبی که اختصاص به نوشیدن داشت نخستین سقاخانه و محل سقایت و آب دادن و سیراب کردن را که در زندگی اجداد رسول خدا ثبت شده است بنا نهاد که همین چاه و سقاخانه بعدها توسط ام هانی خواهر گرامی امام علی علیه السلام بازسازی شد. بعد از جناب قصی، حضرت هاشم جد دیگر رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در مراسم حج با تاسیس حوضچه هایی از آب، تشنگان را سیراب می کرد که این وظیفه انسانی و مقدس را به فرزند بزرگوار پر حماسه اش جناب عبدالمطلب علیه السلام به ارث گذاشت. حضرت عبدالمطلب در امر سقایت و آب رسانی اهتمامی شگرف داشت و در همان قدم های نخستین به بازسازی چاه معروف زمزم پرداخت و بر دهانه زمزم، حوض بنا نمود و به همراه فرزنداناش مسئولیت پر کردن آن حوض را به عهده گرفت.

این امر اهمیت خدمات آبرسانی جناب عبدالمطلب علیه السلام را می رساند و اینکه ایجاد حوضچه های آب برای نوشیدن و سیراب شدن بوده است. داستان از این قرار است که گروهی بی فرهنگ و فاقد شعور اجتماعی و از روی حسادت و کینه و به علل مختلفی دشمنی خود را با این حوضچه ها نشان می دادند که یکی از آنان احتمالاً شستن دست و فرو بردن پا بر آن حوضچه ها بوده است.

شیب جناب عبدالمطلب با خدای خود خلوت کرده و دست به نیایش و راز و نیاز می گشاید و دل پر از اندوه خود را از برخورد قشری بی فرهنگ با بناهای خدماتی به جامعه یعنی سقاخانه ها به خداوند می سپارد، شب هنگام در عالم خواب ندایی می شنود که به قریش بگو من آن آب را برای شستشو جایز نمی دانم و تنها برای نوشیدن است.

جناب عبدالمطلب در مسجدالحرام آنچه را که در عالم خواب دیده و شنیده بود به اطلاع همگان می رساند، لذا شخصیت معنوی و رفتار و گفتار صادقانه عبدالمطلب چنان تاثیر در افکار عمومی می گذارد که دیگر به هیچ نحوی آتش حسودان و جاهلان دامن این مراکز خیریه را ننگرفت.

بعد از عبدالمطلب منصب شریف و والای سقایت در اختیار حضرت ابوطالب پدر بزرگوار امام علی علیه السلام قرار گرفت و بر سر هر جاده ای که به شهر مکه منتهی می شد محلی برای نوشیدن آب تاسیس کرد و در ایام حج به همراه یاران خود مقدار زیادی آب به حاجیان می رساند که مبادا در مضیقه باشند تا جایی که به نقل مورخین، لقب ساقی حاجیان نام گرفت.

امام بزرگوار علی بن ابی طالب عَلَیْهِ السَّلَامُ از چهره های شاخص این امر خداپسندانه بود، در جنگ صفین وقتی سپاه فرزند ابوسفیان آب را به قصد ضربه زدن به جسم و روح و جان سپاه امام علی عَلَیْهِ السَّلَامُ به محاصره و تسلط خود در می آورد حضرت فرمان می دهد که باید آب را از چنگ سپاهیان معاویه آزاد کرد و در یورش سهمگین نه تنها آب را در ید قدرت خود قرار می دهد که شاهرگ حیاتی دشمن را هم مورد تهدید قرار می دهد. سپاه دشمن نه می تواند بماند که از بی آبی از پای در خواهد آمد و نه می تواند برگردد که رسوایی و شکست تهدیدش می کند که بناگاه در میان حیرت و ناباوری همگان، امام علی علیه السلام جواز استفاده سپاهیان دشمن را از آب صادر می کند یعنی که در مرام ما ناجوانمردی، وجود و مفهوم ندارد.

در جنگ بدر، آن که آب را گوارای گلوی سپاه اسلام کرد علی عَلَیْهِ السَّلَامُ بود و به راستی در کجای تاریخ سراغ دارید رئیس حکومت و والی و امیر امت در کوچه ای زنی مشک به دوش را ببیند، از او بخواهد که بگذار مشک آب را من به دوش کشیده به خانه ات بیاورم؟ و افسوس و صد افسوس فراموشکاری انسان که علی عَلَیْهِ السَّلَامُ در بدر و صفین و کوفه، آب را که مایه حیات بود سخاوتمندانه تقدیم دوست و دشمن کرد ولی ببینید با جگر گوشه گان لب تشنه و جگر سوخته اش و به عنوان نمونه طفل شش ماهه، علی اصغر عَلَیْهِ السَّلَامُ چه کردند!

و اما سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام، برای بیان عمق شکوهمندی سقایی و آب دادن حضرت حسین بن علی علیه السلام فقط به بخشی از کتاب امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ و ایران نوشته «کورت فریشلر» آلمانی اکتفا می کنم که تا حدودی حق مطلب را ادا کرده است. در این کتاب می نویسد؛ «حسین علیه السلام برادر خود عباس عَلَیْهِ السَّلَامُ را که کاروان سالار بود صدا و احضار کرد و از او پرسید چقدر آب داریم؟ عباس گفت: تمام راویه ها پر از آب است. حسین گفت: سواران و اسب هایی که اینجا توقف کرده اند تشنه اند، آنها را سیراب کن. عباس دستور حسین را به اجرا گذاشت و سواران تشنه را سیراب کرد و به هر اسب یک پیمانه آب داد و بعد از اینکه عطششان فرو نشست عون به دستور حسین علیه السلام از حربن یزید پرسید که با ما چه کار دارید و برای چه در اینجا توقف کرده اید؟ حر گفت من از طرف عبیدالله بن زیاد حاکم عراقین مامور هستم که حسین را دستگیر کنم و به کوفه ببرم و اگر مقاومت کرد او را به قتل برسانم. عون گفت من می روم تا گفته تو را به اطلاع حسین علیه السلام برسانم. حر گفت این را هم به او بگو که جوانمردی وی در من اثر کرده است و

من تصور نمی کردم که حسین علیه السلام این قدر جوانمرد باشد که دشمن تشنه خود را سیراب کند.»

«کورت فریشلر» آلمانی در کتاب خود می افزاید؛ «تردید وجود ندارد که در آن روز نه فقط حر بن یزید تحت تاثیر جوانمردی حسین قرار گرفت بلکه تمام سواران او تحت تاثیر آن جوانمردی قرار گرفتند و اگر حر بن یزید در آن روز یا روز بعد فرمان حمله به حسین را صادر می کرد سوارانش از اجرای دستور فرمانده خودداری می کردند زیرا همه تحت تاثیر جوانمردی حسین قرار گرفته بودند.»

اما شاهد انجمن، فرزند ساقی کوثر، صاحب سرچشمه آب حیات، ماه بنی هاشم عباس عَلِيهِ السَّلَامُ آن قامت قدسی، رسول مهربانی، تجسم ایثار و جوانمردی، سقا و ساقی ولی خود در عطش جان داده، آن ماندگارترین حماسه ساز بشری در تاریخ کربلا عباس عَلِيهِ السَّلَامُ است

عباس علیه السلام در امر سقایی و آبرسانی و رفع عطش از تشنگان، گوی سبقت را از همگان ربوده است. از صدر تاریخ تا به امروز سراغ نداریم کسی بر سرپیمان آب آوری جان خود را فدا کند ولی بر تیر خوردن مشک افسوس داشته باشد و نه بر چشم تیر خورده خود، جز عباس. و چرا چنین نباشد که عباس فرزند قوم و قبیله و تباری است که خشت اول زندگیشان بر ثواب، کرم، بخشش، ترحم و جود، عنایت و عطا بنا نهاده شده است. عباس از نسل سوره هل اتی است. اولین قصه ای که کنار گهواره شنید قصه پدر بزرگ است که رحمت دو عالم بود. قصه مادر بزرگ بود که ثروت برابر تمام قریشیان را نثار قدم دین مبین اسلام کرد. قصه پدر بود که نگین پادشاهی را از کرم به گدا داد. قصه فاطمه مظلومه بود که شب زفاف، پیراهن عروسی خود را مبارک قامت زن فقیری کرد. عباس همان است که او را در کوچه پس کوچه های زندگی به فرزند ساقی کوثر بودنش می شناسند.

عباس، آب را مهریه فاطمه مهربان می داند. عباس بخشی از زندگی خود را در کنار کریم اهل بیت حسن مجتبی علیه السلام سپری کرده است که در عرصه ایثار باید شاهکار جهان خلقتش دانست. اینجا کربلاست، سرزمین حق و باطل، دو صف مردی و نامردی. سپاه بنی امیه قصد دارد جسم حسین عَلِيهِ السَّلَامُ را به اسارت بکشد ولی ممکن نیست، تصمیم می گیرد جانش را بگیرد. لذا بین آب فرات و سپاه حسین جدایی می افکند تا تشنگی، درخت قامت یاران دین را بخشکاند و توان مقاومت حسین را درهم شکسته تا تسلیم یزید شود. اینجاست که عباس قدم به عرصه نبرد می گذارد، سردار سپاه اسلام با عملیات محیر العقول خود دشمن را در تصمیم خود ناکام و در نقشه خود بیچاره می کند تا

اینکه روز عاشورا فرا می رسد، روز موعود، روزی که از اول تاریخ به نام حسین علیه السلام نام گرفته است.

دشمن تصمیم می گیرد به جای محاصره فرات و بستن راه های ورودی به آب، همه توان خود را علیه عباس آب آور به کار بگیرد، که اگر ساقی و سقا را از مرکب حیات به زیر بکشد لهیب تشنگی و هرم گداخته عطش کاری خواهد کرد که فریاد العطش ز بیابان کربلا برخیزد.

فرزند ام البنین عباس عَلِيهِ السَّلَامُ تنها شهید و کشته کربلاست که در حین جنگ و ستیز جان نباخت بلکه تمام وجودش در حال حراست و حفاظت از مشک آب بود لذا کشتن شیر بیشه ولایت، عباس علیه السلام در حالی که هیچ در فکر دفاع از خود نبود، کاری است آسان مثل کشتن پدر بزرگوارش علی علیه السلام که در نماز چنان غرق در معبود و ذات الهی بود که نه ضارب را می دید و نه قاتل را مشاهده می کرد و کشتن علی علیه السلام برای ابن ملجم هنری نبود. ابن ملجم اگر مرد بود در جنگ بدر و احد و صفین و جمل در مقابل علی علیه السلام قرار می گرفت تا معلوم شود که حتی قدرت حمل شمشیر را هم ندارد، چه برسد به فرود آوردن ضربتی. کشتن عباس نیز از همین مقوله است. لذا باید عباس را شهید وفاداری نامید، کشته مهربانی، قلیل عاطفه و مجروح ایثار و مقتول محبت، نه کشته میدان نبرد و مجروح شمشیر جنگ و مقتول ضرب دشمن.

لذا از آن روزگار که عباس علیه السلام جانش را فدای آب کرد تا آب را فدای تشنه لبان کند. به پاس و نشان و یاد خاطره مشک آب و چشم تیرخورده و امید به زمین ریخته اش، این سنت حسنه یعنی سقاخانه و سقایی و آب دادن رسم روزگار شد و شیوه جوانمردان گردید.

از هر کوچه و خیابان و محله که می گذری سقاخانه ای چون نگین زمرد نشان، خودنمایی می کند و می درخشد و خسته دلی را به نوا می رساند، تشنه لبی را سیراب می کند، ناامیدی را امیدوار می کند، مریضی را شفا می دهد، دلگرفته و اندوه زده ای را از پریشانی بیرون می آورد و بالاتر از همه یاد 72 تن را زنده نگه می دارد.

و تنها مزد این همه عنایت، یک یا حسین و سلام بر او و لعن برقاتلانش است و این هم چیزی نیست جز سفارش امام صدق و صداقت، جعفر صادق علیه السلام که فرمود: به راستی من آب سردی ننوشیده ام جز آنکه حسین را یاد کرده ام و جز این نیست که اگر هر کس آب بنوشد، آن گاه حسین را یاد کند و قاتلش را نفرین فرستد، خداوند برایش صد هزار حسنه نویند و صد هزار سیئه از او

بزدايد و صد هزار درجه او را بالا برد و مثل آن باشد که صد هزار بنده آزاد کند و خداوند او را در روز قیامت با چهره گشاده محشور سازد.

سقايت سکه دو روست آن چه گفته شد یک روی این سکه بود روی دیگر آن که حقیقت سقايت باشد سیراب کردن روح تشنگان علم است که به وسیله اهل بیت علیهم السلام انجام می شود چشمه های زلال علوم الهی سالهاست که به وسیله وجود مبارکشان جاری است و همه تشنگان از این آب گوارای علم می نوشند.

ص: 402

عزاداری شیعیان برای امام حسین علیه السلام نه اظهار ناراحتی و اندوه گرفتن بر شکست ایشان بلکه اظهار تأسف بر بشریت بخاطر جنایتی که انجام داده و در کنار اظهار غم در مورد مصیبتی که بر اولیاء الهی وارد شده و امری منطقی و مبتنی بر عقل و شرع می باشد. بشر باید در غم از دست دادن استادی چون سالار شهیدان حسین بن علی علیهما السلام از سویدای دل بنالد و اشک بریزد. در واقع این عزاداری ها یک استراتژی دقیق و در مسیر اهداف قیام امام حسین علیه السلام است. زیرا عزاداری برای امام در حقیقت تجلیل از فداکاری و پاسداشت از یک شخصیت جهانی است که همه زندگی خود و خانواده اش را فدای دین، فرهنگ و ظلم ستیزی نمود.

تجلیل از این شخصیت در حقیقت تجلیل از همه خوبی ها است. عزاداری برای آن امام همام یکی از قالب های حفظ یاد و خاطره حضرت و یاران او می باشد، افزون بر آن، عزاداری برای امام علیه السلام فواید و آثاری هم دارد که به خاطر آن به این امر تأکید شده است؛ چنان که معصومان علیهم السلام هم خود برای امام حسین علیه السلام عزاداری می کردند و هم این که دیگران را به این امر سفارش می کردند. لذا بایسته است فلسفه عزاداری مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

قرآن و روایات، دوستی خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت علیهم السلام را بر مسلمانان واجب کرده است. «ذَلِكَ الَّذِي يَبْشُرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ»

«وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ» دوستی لوازمی دارد و دوستدار صادق، کسی است که شرط دوستی را - چنان که باید و شاید - به جا آورد. یکی از مهم ترین لوازم دوستی، هم دردی و هم دلی با دوستان در مواقع سوگ و اظهار سرور و شادی در شادی آنان است. از این رو در احادیث، بر برپایی جشن و سرور در ایام شادی اهل بیت علیه السلام و ابراز حزن و اندوه در مواقع سوگ آنان، تأکید فراوان شده است.

امام علی علیه السلام

حضرت علی علیه السلام در روایتی می فرماید: «یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا و یبدلون اموالهم و انفسهم فینا، اولئک منّا و الینا؛ شیعه و پیروان ما در شادی و حزن ما شریکند و دارایی و جان خویش را در راه ما بذل می کنند، آنان از ما هستند و بازگشت شان به سویی ما است.»

در کلام امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام نیز فرمود: «شیعتنا جزء منا خلقوا من فضل طینتنا یسوّهم ما یسوّنا و یسرّهم ما یسرّنا؛ شیعیان ما پاره ایی از وجود ما هستند و از زیادی گل ما آفریده شده اند؛ آن چه که ما را بدحال یا خوش حال می سازد، آنان را بدحال و خوش حال می گرداند.»

بر این اساس وظیفه عقلانی و شرعی، ایجاب می کند که در ایام عزاداری اهل بیت عَلَیْهِ السَّلَامُ، حزن و اندوه خود را به «زبان حال»؛ یعنی، با اشک، آه و ناله و زاری، و با کم خوردن و کم آشامیدن، مانند افراد غم زده، اظهار نماییم.

در کلام امام رضا علیه السلام

امام رضا علیه السلام به ریان بن شیب، که روز اول محرم به محضر آن حضرت شرفیاب شد، فرمود: «ای پسر شیب اگر بر مصیبتی گریه می کنی، بر حسین بن علی گریه کن! چون که آن بزرگوار را همانند گوسفند سر بریدند...؛ سپس حضرت فرمود: اگر خوشحال می شوی از این که در درجات عالی بهشت با ما باشی، در حزن ما محزون و در شادی ما شاد باش.»

انسان سازی

از آن جا که در فرهنگ شیعی، عزاداری باید از سر معرفت و شناخت باشد؛ هم دردی با آن عزیزان، در واقع یادآوری فضایل، مناقب و آرمان های آنان است و بدین شکل، آدمی را به سمت الگوگیری و الگوپذیری از آنان سوق می دهد. فردی که با معرفت در مجالس عزاداری، شرکت می کند، شعور و شور و شناخت و عاطفه را در هم می آمیزد و در پرتو آن، انگیزه ای قوی در او پدیدار می گردد و

هنگام خروج از مراسم عزاداری مانند محبی می شود که فعال و شتابان به دنبال پیاده کردن اوصاف محبوب در وجود خویشتن است.

جامعه سازی

هنگامی که مجلس عزاداری، موجب انسان سازی گشت؛ تغییر درونی انسان به عرصه جامعه نیز کشیده می شود و آدمی می کوشد تا آرمان های اهل بیت علیهم السلام را در جامعه حکم فرما کند.

به بیان دیگر، عزاداری بر اهل بیت عَلَیْهِ السَّلَامُ، در واقع با يك واسطه، زمینه را برای حفظ آرمان های آنان و پیاده کردن آنها فراهم می سازد. به همین دلیل می توان گفت: یکی از حکمت های عزاداری، ساختن جامعه براساس الگوی ارائه شده از سوی اسلام است.

انتقال دهنده فرهنگ شیعه به نسل بعد

کسی نمی تواند منکر این حقیقت شود که نسل جدید در سنین کودکی، در مجالس عزاداری با فرهنگ اهل بیت علیهم السلام آشنا می شوند. عزاداری و مجالس تعزیه، یکی از عناصر و عوامل برجسته ای است تا آموزه های نظری و عملی امامان راستین، به نسل های آینده منتقل شود. مراسم عزاداری، به دلیل قالب و محتوا، بهترین راه برای تعلیم و تربیت نسل جدید و آشنایی آنان با گفتار و کردار اهل بیت علیهم السلام است.

زنده نگه داشتن و ترویج دائمی مکتب

احیا و زنده داشتن نهضت عاشورا موجب زنده نگه داشتن و ترویج دائمی مکتب قیام و انقلاب در برابر طاغوت ها و تربیت کننده و پرورش دهنده روح حماسه و ایثار است. گریه بر مصائب سالار شهیدان باعث زنده نگه داشتن نهضت حسینی است. چنان که به اسارت رفتن خاندان امام باعث پایداری نشدن خون شهیدان کربلا شد. در اثر رساندن پیام امام به مردم کوفه و شام توسط امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب سلام الله علیها، نهضت عاشورا به ثمر نشست.

ص: 405

گریستن در سوگ شهدای کربلا، تجدید بیعت با عاشورا و فرهنگ شهادت و تغذیه فکری و روحی با این مکتب است. اشک ریختن نوعی بیعت و امضا کردن پیمان و قرارداد دوستی با سید الشهدا و ابراز انزجار و تنفر از قاتلان حضرت است. از این رو ائمه علیهم السلام به گریستن بر مظلومیت شهدای کربلا تأکید کرده اند.

ثواب و فضیلت داشتن

برای گریه بر مصیبت های امام حسین علیه السلام ثواب ها و فضیلت های فراوان ذکر کرده و فرموده اند که: چشم گریان بر کربلائیان، چشمه فیض خدا است؛ زیرا اشک ریختن در عزای حسین علیه السلام نشانه پیوند قلبی با اهل بیت علیهم السلام و سیدالشهدا علیه السلام است. اشک، دل را سیراب می کند، عطش روح را برطرف می سازد، و نتیجه محبتی است که نسبت به اهل بیت حاصل می شود.

با گذر زمان، این نکته به روشنی معلوم شد که امام حسین (علیه السلام) و یارانش، مردان «پیروز» کربلا بودند. در کربلا، گرچه آنان، جان باختند؛ اما اسلام را حیاتی دوباره بخشیدند، رسم ستم ستیزی را به جهانیان آموختند، و خود نیز به فیض بزرگ شهادت دست یافتند. همچنین، آنان برای همیشه تاریخ، در نگاه دین مداران و عدالت خواهان جایگاهی شکوهمند یافتند و محبوب دل های مؤمنان شدند.

با این حال، قیام پیروزمندانه امام حسین (علیه السلام) در عاشورای سال 61 هجری، با نثار خون های پاک عزیزان، بی قراری های کودکان، بی پناهی های بانوان، و یا صحنه هایی آکنده از «مصیبت» و «مظلومیت» رقم خورد. بر این اساس، یادآوری اخبار آن قیام خونین، همواره عواطف انسان ها - مسلمان و نامسلمان - را به تأثر واداشته، و در طول تاریخ به برپایی عزاداری - با شکل های گوناگون - انجامیده است. از این رهگذر، پس از گذشت چهارده قرن و اندی، همچنان درس ها و پیام های آن قیام تازه و زنده مانده است.

این همه در حالی است که از دیرباز تاکنون، همواره مخالفانی نیز وجود داشته اند که عزاداری برای امام حسین (علیه السلام) را انکار کرده و یا درباره آن شبهه و تردید روا داشته اند. ایشان، گاهی

کوشیده اند تا مشروعیتِ عزاداری برای امام حسین (علیه السلام) را نفی کنند و گاهی نیز کارکردهای اجتماعی آن را زیر سؤال برده اند.

امروزه، عزاداری برای امام حسین (علیه السلام) بیشتر با شکل اخیر از تردید و انکار، و با این گونه شبهات مواجه است: چرا باید برای حادثه ای که قرن ها از وقوع آن گذشته، عزاداری و گریه کنیم؛ سیاه پوش کردن کوچه و بازار و محافل و بر سر و سینه زدن تا کی؟ آیا نمی شود یاد حادثه عاشورا را با شیوه های نو همانند برگزاری همایش و کنفرانس مطبوعاتی و... گرامی داشت؟ همچنین، گاهی این چنین، پرسش می شود: اگر امام حسین (علیه السلام) با حرکت خود در روز عاشورا، پیروز و برنده واقعی میدان بود، چرا شیعیان و محبّان آن حضرت به جای جشن و سرور، گریه و عزاداری می کنند؟

معنای عزا

«عَزَا» در لغت، به معنای «صبر و شکیبایی کردن بر هر چیزی که انسان از دست می دهد»، و نیز به معنای «خوب صبر کردن»، «صبر کردن در مصیبت» و «سوک و مصیبت» است. در عربی، «عَزَيْتُ فُلَانًا» یعنی او را دلداري و تسلّی دادم، و «أَحْسَنَ اللَّهُ عَزَاكَ» یعنی خداوند تو را صبر نیک دهد.

بر این اساس، «عزاداری» مراسمی است که برای آرامش بخشیدن به فرد یا افراد داغ دیده برگزار می شود. برای این منظور، روش های متعددی کاربرد دارد؛ مانند: هم دردی کردن زبانی با فرد داغ دیده، گریه کردن همراه با فرد داغ دیده، شنیدن غم و غصه های فرد داغ دیده، یادآوری داغ های دیگران به ویژه داغ های بزرگان دینی و تاریخی و... در جوامع مختلف، عزاداری معمولاً در قالب مراسم جمعی، در چند مرحله زمانی (سوم، هفتم، چهلم و...) و با آدابی مخصوص برگزار می شود، و روی هم رفته، تأثیر بسیار شگرفی در آرامش بخشیدن به افراد داغ دیده دارد.

افزون بر مراسم عزاداری، دو عامل «گذشت زمان» و «فراموشی» به یاری فرد داغ دیده می آید و اندک اندک او را از هیجان های ناشی از غم دیدگی می رهاند. در این حال، معمولاً- مراسم عزاداری نیز متوقف می شود، و در نهایت، برای بزرگداشت و یاد بود، مراسمی برپا می شود؛ البته روشن است که نقش مراسم یادبود در آرامش بخشیدن به بازماندگان بسیار اندک، و نقش آن در زنده نگاه داشتن نام و یاد فرد در گذشته بسیار فراوان است. از این رو، برگزاری مراسم بزرگداشت و یادبود

برای بزرگان دینی، ملی و دانشمندان، حتی پس از گذشت زمان دراز از فقدان آن‌ها، کاری بسیار رایج است.

در وهله نخست، به نظر می‌رسد که برپایی مراسم عزاداری برای امام حسین (علیه السلام) از نوع اخیر است؛ اما در واقع، شخصیت امام حسین (علیه السلام) چندان عظیم، و حوادث قیام او چنان مصیبت بار است که عزاداری وی به هیچ وجه با مراسم معمول در یاد بود و بزرگداشت افراد که غالباً خشک و بی هیجان است، همانندی ندارد. پس از گذشت چهارده قرن و اندکی از حادثه عاشورا، شرکت کنندگان در عزاداری امام حسین (علیه السلام) در واقع، خویشان را مصیبت زده و داغدار آن حادثه بزرگ می‌یابند و با شرکت در این مراسم عملاً به یکدیگر، و نیز به صاحبان اصلی مصیبت (اهل بیت (علیهم السلام)) تسلی می‌دهند. گواهی بر این سخن، آن است که عزاداران امام حسین (علیه السلام)، به یاد مصائب و مظلومیت آن حضرت گریه و شیون سر می‌دهند و حتی بی تاب می‌شوند؛ البته این حالات ریشه در پیوند عمیق عاطفی با امام حسین (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) دارد که در این باره، در ادامه نوشتار به تفصیل سخن به میان خواهد آمد.

ناگفته پیداست که برپایی عزاداری امام حسین (علیه السلام) افزون بر تسلی بخشیدن به شرکت کنندگان در آن مراسم، به طور کاملاً طبیعی، سبب می‌شود تا نام و یاد امام حسین (علیه السلام) و حماسه عظیم او همواره زنده و تازه نگاه داشته شود؛ به ویژه آنکه عزاداری بر امام حسین (علیه السلام) در قالب یکی از مردمی ترین رسم های اجتماعی میان مسلمانان انجام می‌شود و همگان در هر سنّ و از هر صنف - زن و مرد، پیر و جوان و خردسال، و... - با حضور در آن، پیام‌ها و درس های حماسه حسینی را با عمق جان دریافت می‌کنند.

عزاداران امام حسین (علیه السلام) با حضور در مراسم عزاداری آن حضرت، در واقع، خویشان را مصیبت زده و داغ دار حادثه خونین عاشورا می‌یابند؛ گریه و شیون سر می‌دهند و بی تاب می‌شوند. بر این اساس، در این قسمت از نوشتار، ابتدا باید بر این سخن اذعان کرد که عزاداری امام حسین (علیه السلام)، گرچه به گونه ای است که شرکت کنندگان در آن، غمبار و گریان می‌شوند، اما با وجود این، آن مراسم تأثیرات روانی بسیار مطلوبی بر روی ایشان بر جای می‌گذارد. بی گمان، شرکت کنندگان در عزاداری امام حسین (علیه السلام) آرامشی ویژه و لذتی خاص را احساس می‌کنند، و اگر غمی بر چهره آنان می‌نشیند، غمی متفاوت با غم و غصه های زندگی روزمره است؛ غم معنویت،

غم آخرت و غم مظلومیت است. غمی است که منشأ حرکت است، و کنشوری اجتماعی افراد را افزایش می دهد نه کاهش، و عامل نابهنجار در زندگی افراد نمی شود، بلکه در مواردی نقش درمانی ایفا می کند، و به زندگی نشاط می بخشد. از این رو، کسانی که حضور در مجالس عزاداری امام حسین (علیه السلام) را تجربه کرده اند، هرگز از تکرار و استمرار آن دلزده نمی شوند؛ در حالی که بی گمان، در هیچ مجلس یاد بود و بزرگداشت دیگری، وضع بدین گونه نیست.

حال، باید دید که چرا عزاداران حسینی، به شکل خود خواسته، به مجالس سوگواری امام حسین (علیه السلام) پا می گذارند، جامه سیاه بر تن می کنند، بر سر و سینه می زنند، اشک می ریزند و...؟ بی گمان، پاسخ به این پرسش، خود می تواند بیانگر «چرایی عزاداری برای امام حسین (علیه السلام)» باشد.

اساس پاسخ را باید در مهر و محبت به امام حسین (علیه السلام) جستجو کرد که تا «ژرفای احساسات و عواطف» عزاداران راه یافته، و ایشان را چنان شیفته و شیدا کرده است که ناآشنایان طعنه گو، از حالت آنان به «جنون» تعبیر می کنند. آری، عزاداران امام حسین (علیه السلام) بر اساس «پیوند عمیق عاطفی»، هر ساله مراسم عزای حسینی را با شکوه تر از قبل برگزار می کنند، و این همه، تجلی این فرموده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است: «إن لقتل الحسین حرارة في قلوب المؤمنين لا تبرد أبداً»؛ برای شهادت امام حسین (علیه السلام) در دل های مؤمنان حرارتی است که هرگز سرد و خاموش نمی شود.

بر این اساس، مهر، عشق و عاطفه، مهم ترین پشتوانه برای برپایی مراسم عزاداری امام حسین (علیه السلام) بوده است. با وجود این، کارکرد آن مراسم، هرگز به جنبه عاطفی محدود نبوده است. در طول تاریخ، برگزاری عزاداری برای امام حسین (علیه السلام) فرصتی مناسب به دست می داده است تا مرثیه سرایان و خطیبان، همگان را با شخصیت و نهضت امام حسین (علیه السلام)، و نیز با معارف اسلامی آشنا کنند. بر این اساس، عزاداری امام حسین (علیه السلام) آثار، فواید و کارکردهای بسیار مهمی در ابعاد فرهنگی، اجتماعی و سیاسی داشته است. بی گمان، شناخت این کارکردها و آثار سبب می شود تا ما نسبت به «چرایی عزاداری برای امام حسین (علیه السلام)» آگاهی ژرف تری پیدا کنیم.

از این رو، در اینجا، مهم ترین کارکردها و آثار عزاداری امام حسین (علیه السلام)، به اجمال شناسایی می شود:

عزاداري براي امام حسين (عليه السلام) در مهم ترين كار كرد خود، سبب شده است تا ياد، نام و پيام هاي نهضت عاشورا زنده و جاويد بماند، و آموزه هاي آن به همه بشريت انتقال يابد. از اين طريق، همه انسان ها - مسلمان و نامسلمان - در طول تاريخ، با آموزه هايي همچون: ستم ستيزي، آزادگي، شهادت طلبي، ايثار و حقيقت جويي آشنا شده اند. در اين باره، اين سخن از يك نويسنده غربي بسيار جالب توجه است: «اگر مورخان ما حقيقت اين روز (عاشورا) را مي دانستند و درك مي كردند كه عاشورا چه روزي است، اين عزاداري را مجنونانه نمي پنداشتند؛ زيرا پيروان حسيني به واسطه عزاداري حسيني مي دانند كه پستي و زير دستي و استعمار و استثمار را نبايد قبول كرد؛ زيرا شعار پيشرو و آقاي آن ها ندادن تن به زير بار ظلم و ستم بود.»

ب. معرفي الكوهاي راستين و ايجاد پيوند عميق عاطفي با آنان

عزاداران حسيني، با شركت در مراسم عزاي امام حسين (عليه السلام) و ياران با وفائش، با شخصيت و عظمت روحي آنان آشنا مي شوند، و آنان را انسان هاي كاملي مي يابند كه واجد صفات پسنديده صبر، وفا، استقامت، و از خود گذشتگي اند، و هر يك، الكو و اسوه نيكي هايند. مهم تر اينكه عزاداران به ياد مظلوميت و مصيبت ايشان به سوگ مي نشينند، مي گريند، و بر سر و سينه مي زنند، و از اين طريق، شناخت خود را نسبت به آنان با پيوندي عاطفي، استحكام مي بخشند.

از آن سو، عزاداران با دشمنان امام حسين (عليه السلام)، يزید و يزيديان، نیز آشنا می شوند، و نسبت به آنان عمیقاً نفرت پیدا می کنند. بر این اساس، عزاداري امام حسين (عليه السلام)، در عمل، به تحقق «تولي» و «تبري» مي انجامد، و فرصتي مي شود تا عزاداران در خطاب به مقتدای خود، اعلام کنند: «اَنْتِي سَلَمٌ لِمَنْ سَالَمَكَمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكَمْ وَ وَلِي لِمَنْ وَالَاكُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاكُمْ» 16؛ من، با كساني كه با شما در آشتي و صلح باشند، آشتي آم؛ و با كساني كه با شما در ستيز و جنگ باشند، در ستيزم؛ و با كساني كه شما را دوست بدارند، دوستم؛ و با كساني كه شما را دشمن بدارند، دشمنم.

ج. تعليم معارف ديني

مجالس عزاداري امام حسين (عليه السلام) فرصتي بسيار ارزشمند به دست مي دهد تا واعظان و خطيبان عالم، به بيان احكام و مباحث شرعي، اخلاقي و اعتقادي بپردازند و عزاداران حسيني را با

معارف دینی آشنا کنند. بر این اساس، همان گونه که در محرم سال 61 هجری، امام حسین (علیه السلام) برای احیای دین قیام کرد، مراسم عزاداری او نیز در طول تاریخ، بستری شد برای احیای دین و ترویج معارف آن.

د. ایجاد معنویت در جامعه

چنان که پیش تر نیز گذشت، شرکت در عزاداری امام حسین علیه السلام، آرامش و لذت خاصی به عزاداران می بخشد. در واقع، این آرامش ناشی از فضایی ویژه ای است که در مجالس عزای حسینی به وجود می آید. در این مجالس، سخن از دیانت، حقیقت و مظلومیت، با اشک و سوز همراه می شود و جان های خسته از زندگی های روزمره را دگرگون می کند. در نتیجه، عزاداران احساس پاک، سبکباری، لطافت و معنویت می کنند که این حالات خود می تواند بیانگر نوعی از تزکیه و پالایش روحی باشد که با شرکت در مجالس عزای حسینی به دست می آید؛ البته سزاوار است که عزاداران در خارج از مجالس عزای نیز مراقب اعمال خود باشند تا رشد معنوی آنان افول نیابد.

در اینجا، همچنان باید تأکید کرد که موارد یاد شده در بالا، تنها برخی از مهم ترین کارکردها و آثار عزاداری امام حسین علیه السلام است. اهمیت موارد یاد شده بر همگان روشن است، و بی شک، می توان ریشه تردیدها و انکارهایی را که نسبت به برپایی عزاداری برای امام حسین (علیه السلام) انجام می شود، در خصومت با همین آثار و کارکردها یافت. در این باره، امام خمینی (قدس سره) هشدار داده و می فرماید: «... آن روضه های سنتی و آن مصیبت ها را زنده نگاه دارید که برکاتی که به ما می رسد از آن هاست، این برکات از کربلاست. کربلا و نام مبارک سیدالشهدا را زنده نگه دارید که با زنده بودن او اسلام زنده نگه داشته می شود.» همچنین، می فرماید: «روضه سیدالشهدا برای حفظ مکتب سیدالشهدا است. آن کسانی که می گویند روضه سیدالشهدا را نخوانید، اصلاً نمی فهمند مکتب سیدالشهدا چه بوده و نمی دانند یعنی چه. این گریه ها و این روضه ها، این مکتب را حفظ کرده است...»

روایات نقل شده از معصومان (علیهم السلام) بیانگر آن است که آنان، خود به یاد مصائب و مظلومیت امام حسین (علیه السلام) می گریستند و نیز از اصحابشان می خواستند که این گونه رفتار کنند، و به منظور تشویق آنان، پاداش عظیم گریه بر حسین (علیه السلام) را بیان می کردند. بی گمان، همین

رهنمودهاي معصومان(عليهم السلام)، منشأ اصلي براي برپايي عزاداري امام حسين(عليه السلام) بوده، نيز در تداوم و بقاي آن، و تبديل شدن آن به شكل يك رسم و سنت اجتماعي، نقش محوري داشته است.

حال در اینجا، بايد ديد كه گريه بر امام حسين(عليه السلام) چيست و بر چه گونه هايي است؟ و در اساس، چرا بر حسين(عليه السلام) مي گریند؟

براي پاسخ گويي به اين پرسش ها، نخست بايد بررسي كرد كه به طور كلي، گريه كردن چگونه رفتاري است و چه انواعي دارد؟

در اين باره، بايد گفت كه گريستن - همچون خندیدن - يك رفتار هيچاني مخصوص به انسان هاست. هر انساني، كمي بيش، مواردی از گريه كردن خود را تجربه كرده و يا گريستن ديگران را ديده است، و به وضوح دريافته است كه گريه - مانند خنده - برآمده از شديدترین حالات احساسی انسان است. همچنين، تجربه نشان می دهد كه ابراز ناراحتي به وسيله گريه - يا ابراز شادي به وسيله خنده - از نشانه هاي تعادل روحي انسان است. به گونه اي كه اگر فردي نگرید - يا نخندد - می توان روان او را نامتعادل توصيف كرد. انسان هايي كه با گريه و خنده، غم ها و شادي هاي خود را بروز می دهند، از سلامت جسمي و روحي بيشتري و از نشاط و تحرك بهتري، در صحنه زندگي برخوردارند. از اين رو، مشاهده مظلوميت و مصائب كساني كه مورد علاقه انسان هستند، نيز تجسم و يادآوري آن ها - كه در مورد امام حسين(عليه السلام) و يارانش چنين است - عواطف انسان هايي را كه فطرتي پاك دارند، تحت تأثير قرار می دهد، و سبب می شود تا بر آن مظلوميت و مصائب بگریند.

بر اين اساس، گريه كردن يكي از رفتارهاي عادي و طبيعي آدمي است. گريه، داراي يك ظاهر است و يك باطن. ظاهر آن يك امر فيزيولوژيك است. تأثيرات رواني، از طريق محرك هاي بيروني يا دروني مثل تفكر، وارد چرخه فيزيولوژي مغز و اعصاب می شود، در نتيجه، بخش خاصي از مغز تحريك می گردد، و به غدد اشكي چشم فرمان فعاليت مي دهد و در نهايت، قطرات اشك جاري می شود كه ما آن را گريه مي ناميم. باطن گريه همان تأثيرات دروني و عاطفي است كه به سبب عوامل مختلف، در فرد بروز می يابد.

بر اين اساس، «گريه» انواع گوناگوني دارد كه در اين جا، مهم ترين آن ها، به اجمال شناسايي می شود:

این نوع از گریه، یا ریشه در دردمندی جسمی دارد که بیشتر در افراد کم سنّ و سال بروز می یابد، و یا برخاسته از غم و اندوهی است که در مواجهه با حوادث ناگوار، فضایی درونی انسان را فرا می گیرد؛ حوادثی همچون: فقدان بستگان و آشنایان، از دست دادن شیء یا فرصت مورد علاقه، عدم دست یابی به موفقیتی مهم، عدم دست یابی به پیروزی در مسابقات ورزشی و... در چنین حالتی، به اصطلاح عامیانه، عقده ها گشوده، و اشک از چشم جاری می شود. در اصطلاح روان شناسان، گریه در این حالت، سبب «تخلیه روانی - هیجانی» می شود، و در نتیجه، فرد تا حدود زیادی آرامش پیدا می کند.

در داغ از دست دادن عزیزان، این نوع از گریه در افراد بازمانده بروز می یابد، و ناشی از احساس فراق و جدا شدن از آن عزیز در گذشته است. چنین گریه ای، معمولاً- برای همه افراد، در سنین، جوامع و جایگاه های مختلف پیش می آید، چنان که درباره شخص رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز گزارش شده است. حضرت در داغ وفات فرزندش ابراهیم (سال 9 هجری)، چنان گریستند که اشک بر محاسن مبارکش جاری شد، و در برابر آنان که کوشیدند وی را از این کار منع کنند، فرمودند: «... این اشک، از روی رحمت و رأفت است و هر کس رحم نکند، مورد رحمت قرار نمی گیرد»، و بنا به گزارشی، چنین فرمودند: «چشم می گرید، و قلب اندوهناک می شود، اما ما سخنی نمی گوئیم که [ناسپاسی باشد و] پروردگار را به خشم آورد.» 25 در سوگ درگذشت رقیه دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله) (سال 2 هجری)، عمر بن الخطاب کوشید تا زنان را از گریستن باز دارد، اما رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مانع او شد، و فرمود: «... هر چه از چشم و قلب باشد [یعنی اشک و اندوه]، از روی رحمت و رأفت است، و هر چه از زبان و دست باشد [کارهایی مانند: ناسپاسی کردن، گریبان دریدن، به خود لطمه زدن و...] از شیطان است.» همچنین رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)، در شهادت عموی گرامی اش حمزه (سال 3 هجری)، با بیان این سخن که «عمویم حمزه گریه کننده ندارد»، دیگران را به گریستن بر حمزه واداشت، و نیز خود برای او بسیار گریه کرد، چنان که حضرت - در موارد مختلف - در داغ بستگان و یاران دیگر خویش اشک ریخت، و روی هم رفته، این گونه رفتارهای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) سبب شد تا گریستن برای درگذشتگان، در جایگاه یک رسم اجتماعی «تأیید شده از سوی شرع» در میان مسلمانان رواج یابد. در اینجا، باید

از نوع دیگری از گریه یاد کرد که حالتی ویژه دارد. برخلاف موارد دیگر که بر اثر غم و اندوه بروز می یابد، ویژگی این نوع خاص در این است که در حالت شادمانی شدید پیش می آید، و معمولاً «گریه شوق» نامیده می شود. این گریه در مواردی است که انسان، پس از گذران دوره ای از فراق، جدایی و ناامید شدن در دست یابی به شیء، نعمت یا یکی از عزیزان خود، به آن خواسته نایافته می رسد، پس در این هنگام، از شدت شوق و هیجان، بی اختیار می گرید. چنین گریه ای، از جلوه های زیبایی احساس و دلدادگی روحی انسان است. چنان که در تاریخ صدر اسلام (سال 7 هجری پس از فتح خیبر)، هنگامی که جعفر بن ابی طالب پس از سال ها حضور در حبشه، به مدینه بازگشت و به حضور رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) رسید، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به استقبال او رفت، «و بکی فرحاً برؤیته؛ و از شوق دیدارش گریست.»

ب. گریه ناشی از نوع دوستی و مهرورزی نسبت به دیگران

انسان، به طور طبیعی موجودی نوع دوست و مهرورز است که با مشاهده - یا آگاه شدن از - بروز حوادث ناگوار برای دیگران، متأثر می شود، و حتی برای آنان می گرید. در مواردی همچون: سیل، زلزله، قحطی، و بلایای طبیعی دیگر که معمولاً به شماری از انسان ها آسیب می رسد و آنان با وضعیتی وخیم مواجه می شوند، حتی کسانی که خارج از صحنه حوادث اند، با آگاه شدن از آن، بسیار متأثر، و گاهی گریان می شوند؛ البته این حالت، سبب می شود تا ایشان در یاری رساندن به آسیب دیدگان اقدام کنند؛ حتی گاهی به روشنی دیده می شود که میان میزان متأثر شدن افراد از يك سو، و میزان یاری رسانی آنان به آسیب دیدگان از سوي دیگر، پیوستگی برقرار است.

قسم دیگری از گریه نوع دوستانه، گریه بر «مظلوم» است. انسان ها، از روی رأفت و دلسوزی، با مشاهده - یا آگاه شدن از - ستمدیدی هم نوعان خود متأثر می شوند، و حتی برای آنان می گریند. يك جنبه آشکار از گریه برای حضرت امام حسین (علیه السلام) همین قسم از گریه است که در این باره، پس از این، به تفصیل سخن به میان می آید.

ج. گریه ناشی از عقیده و کمال خواهی

در جهان بینی الهی، کمال انسان در تقرب و نزدیکی جستن به خداست. در این جهان بینی، آموزه های خاصی مطرح است که آن آموزه ها، به گونه های خاصی از گریه، معنا و مفهوم می بخشد؛ مانند اینکه

گریه ناشی از «خوف خدا»، زمینه ساز قرب الهی، و مایه دست یابی به رحمت خداوند است. بر این اساس، انسان های معتقد و مؤمن، در پیشگاه خداوند، خاشعانه به مناجات می پردازند، خطاها و گناهان خود را به یاد می آورند، و با سوز دل و اشک چشم، از خداوند آمرزش می جویند.

همچنین در اینجا، نوعی از گریه ناشی از فضیلت طلبی و کمال خواهی را نیز می توان شناسایی کرد که برخاسته از اعتقاد به کمالات انسانی و کوشش برای رسیدن به آن کمالات است. در چنین مسیری، رهپویان، از شمع وجود انسان های با فضیلت و به کمال رسیده - مانند: پیشوایان و بزرگان دین، معلّمان و مربیان اخلاق و... - بهره می برند، و چنانچه شمع وجود ایشان خاموش شود، اندوهی بزرگ آنان را فرا می گیرد. از این رو، داغ از دست رفتن انسان های با کمال و فضیلت، همواره بسیار سنگین است، و همگان - و نه فقط بستگانشان - برای آنان به سوگواری می پردازند. در این باره، این نمونه تاریخی، جالب توجه است: پس از وفات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، «امّ ایمن» گریه می کرد. عمر بن الخطاب از او پرسید: «چرا گریه می کنی؟ مگر نه اینکه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در پیشگاه خداوند است؟» امّ ایمن پاسخ داد: «گریه من برای از دست دادن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نیست، بلکه برای آن است که با درگذشت او، دست ما از اخبار آسمان و وحی کوتاه شده است.»

در اینجا، باید توجه داشت چنان که پیشتر نیز گفته شد، انواع سه گانه گریه یاد شده در بالا، بر اساس عوامل مختلف گریستن است. بنابراین، گاهی فقط یک، و یا دو مورد از عوامل مزبور تحقق می یابد، و گاهی ممکن است که هر سه عامل، به طور یکجا و به شکل متداخل عمل کنند که در این حالت، بالطبع بر غم و اندوه سوگواران افزوده می شود، و گریه های ایشان شدت می یابد؛ چنانچه هر گاه «انسانی با فضل و کمال از بستگان و عزیزان، به شکلی مظلومانه» کشته شود، گریه بازماندگانش می تواند ناشی از هر سه عامل اصلی یاد شده باشد.

حال پس از شناخت انواع اصلی گریه و عوامل هر یک از آن ها، باید بررسی کرد که گریه بر امام حسین (علیه السلام) از کدام نوع است؟ در پاسخ، نخست باید تأکید کرد که عزاداری امام حسین (علیه السلام) از دیرباز در بستر وسیع زمانی، و پهنه های مختلف مکانی انجام شده، و طیف وسیعی از گریه کنندگان را در بر گرفته است. بر این اساس، تشخیص نوع گریه امام حسین (علیه السلام)، بدون توجه به تفاوت شرکت کنندگان در سوگواری و مراحل مختلف آن، امری ناممکن می نماید.

بی گمان، گریه های طولانی بزرگ ترین بازمانده عاشورا، حضرت امام سجاد (علیه السلام) که از نزدیک صحنه های مصیبت بار کربلا و مظلومیت های پدر، برادران، عموها و دیگر عزیزان و همراهان خود را مشاهده کرده بود، گریه هایی بود کاملاً متمایز، و ناشی از هر سه عامل: گریه از روی رحمت و رأفت در داغ عزیزان؛ گریه بر مظلومیت ها؛ و گریه بر فقدان انسان هایی در حدّ اعلاّی فضل و کمال و پاکی.

پس از آن، در دوران متأخرتر، گریه های کسانی که با تشویق های ائمه اطهار (علیهم السلام)، و با آگاهی از اجر عظیم گریه بر امام حسین (علیه السلام)، اقدام به برپایی مجالس عزا برای آن حضرت می کردند و به یاد مصائب او می گریستند، گریه هایی بوده است بر مظلومیت، و ناشی از عقیده.

بر این اساس، اعتقاد به پاداش فراوان گریه بر امام حسین (علیه السلام) و نیز یادکرد از مصیبت ها و مظلومیت های آن حضرت، همواره در طول تاریخ، در برپایی عزاداری های حسینی تأثیرگذار بوده، و سبب شده است تا احساسات و عواطف عزاداران، با یاد و نام اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و یاران با وفایش، پیوندی ناگسستنی و عمیق بیابد، و پس از قرن ها، برای آنان، همچون عزیزترین نزدیکان خود سوگواری کنند، بگریند و بر سر و سینه بزنند.

در این میان، «مظلومیت» امام حسین (علیه السلام) و دیگر شهیدان کربلا، عاملی بسیار مهم در برانگیختن احساسات و هیجانات همه انسان های پاک دل بوده، بسیاری از افراد غیرشیعه و حتی غیرمسلمان را در زمره سوگواران حسینی در آورده است. «مظلومیت» آنان که در قالب مصیبت هایشان یادآوری می شده، برای دل و جان عزاداران «سوز»، و برای چشم آنان، «اشک» را به ارمغان می آورده است؛ البته عشق و محبت نسبت به امام حسین (علیه السلام) و یارانش در عمق وجود برخی از عزاداران، چنان نفوذ کرده است که گاهی، فقط با شنیدن «نام» آنان، اشک از چشمانشان جاری می شود:

آن چنان کز برگ گل، عطر و گلاب آید برون *** تا که نامت می برم، از دیده آب آید برون

رشته الفت بود در بین ما، کز قعر چاه *** کی بدون رشته، آب بی حساب آید برون؟

تا نسوزد دل، نریزد اشک و خون از دیده ها *** آتشی باید که خوناب کباب آید برون

گر نباشد مهر تو، دل را نباشد ارزشی *** برگ بی حاصل شود گل، چون گلاب آید برون.

آری، در عزاداری امام حسین (علیه السلام)، آنچه در برون تجلّی می یابد، «اشکِ چشم» عزاداری است، و درون آن، مهر و محبتی است که خداوند در دل های آنان قرار داده است؛ «اشک، زبان دل و شاهد عشق است.»

آنچه در بالا گذشت، بیانگر چستی گریه بر امام حسین (علیه السلام) بود، و نیز با شناخت عوامل آن، بخشی از چرایی گریه بر حسین (علیه السلام) را بیان می کرد؛ در ادامه، به برخی از آثار و کارکردهای گریه های سوگواران حسینی اشاره می شود تا بدین سان، چرایی آن بیشتر روشن شود، همچنین، آنان که ناآگاهانه به تشکیک و تردید درباره مراسم عزاداری ابوالفضل العباس (علیه السلام) می پردازند به خطای خود پی ببرند، نیز آشکار شود که معاندان، چرا به این مراسم، بسیار هجوم می آورند.

برخی از آن آثار و کارکردها، جنبه فردی، و برخی نیز جنبه اجتماعی و سیاسی دارد. از نظر فردی، گریه های عزاداران، از یک سو، آنان را تخلیه هیجانی می کند، به آرامش روحی - روانی می رساند و باعث صفای باطنی می شود که در این باره، پیش تر نیز سخن به میان آمد. از سوی دیگر حضور عزاداران در مراسم عزای حسینی، عواطف و شناخت آنان را تقویت می کند، و نیز سبب می شود تا آنان بکوشند در رفتار خود، شبیه به آنان باشند که برایشان می گریند؛ هنگامی که عزاداران به یاد وفاداری ابوالفضل العباس (علیه السلام)، یا آزادی حرّین یزید ریاحی اشک می ریزند، ناخود آگاه، خواهند کوشید تا در حد توان، آزاد مرد و وفادار باشند، و از نامردمی به دور.

گریه بر امام حسین (علیه السلام)، از نظر سیاسی و اجتماعی نیز آثار و کارکردهای بسیار مهمی دارد؛ زیرا این گریه ها در جایگاه یک رفتار کاملاً احساسی و هیجانی، و در عین حال کاملاً آگاهانه، به یاد بزرگمردی است که برای احیای دین و اجرای عدالت، خود را در سخت ترین شرایط قرار داد و هرگونه مصیبت و مظلومیت را به تن خرید؛ بدین سان، این گریه، شخصیت فرد عزادار را به شخصیت عظیم چنان انسان وارسته ای پیوند می زند، و اهداف و آرمان های او را در عمق جان وی پایدار می کند.

فرد عزادار با سوگمندی و گریه برای امام حسین (علیه السلام) آشکارا اعلام می کند که او وفادار به امام حسین (علیه السلام)، نهضت او، و آرمان های او است، و در میدان عمل نیز وفاداری خود را به

اثبات می‌رساند؛ به یاد داریم که در همین روزگار، در صحنه‌های مختلف انقلاب و دفاع مقدس، مردان حسینی در میدان عمل چه خوش درخشیدند.

گریه و عزاداری برای حسین (علیه السلام)، در واقع، انقلاب و مکتب او را زنده نگاه داشته و پیام امام حسین (علیه السلام) را به همه انسان‌ها انتقال داده است. بر این اساس، گریه در فرهنگ عاشورا، سلاح همیشه برّانی است که فریاد اعتراض بر ستمگران است و پاسدار خون شهیدان. در این باره، این سخنان از حضرت امام خمینی (قدس سره) بسیار گویاست: «هر مکتبی، تا پایش سینه زن نباشد، تا پایش گریه کُن نباشد... حفظ نمی‌شود»؛ «گریه کردن بر عزای امام حسین علیه السلام، زنده نگه داشتن نهضت، و زنده نگه داشتن همین معنا است که يك جمعیت کمی در مقابل يك امپراتور بزرگ ایستاد... آن‌ها از همین گریه‌ها می‌ترسند، برای اینکه این گریه‌ها می‌گویند که گریه بر مظلوم است، فریاد مقابل ظالم است.»

لذا به طور کلی باید گفت گریه برای ابوعبدالله الحسین علیه السلام گریه برای تحصیل فضائل است. چنان چه مولوی می‌گوید:

تا نگرید ابر کی خندد چمن *** تا نگرید طفل کی نوشد لبن

طفل چند روزه همی داند طریق *** که کند گریه رسد دایه شفیق

گریه در قرآن

در قرآن چهار نوع گریه و اشک داریم؛

اشک شوق: گروهی از مسیحیان با شنیدن آیات قرآن اشک می‌ریختند. «تری اعینهم تفیض من الدمع ممّا عرفوا من الحق».

اشک حزن و حسرت: مسلمانان عاشق همین که از رسول اکرم صلی الله علیه وآله می‌شنیدند که امکانات برای جبهه رفتن نیست گریه می‌کردند. «تفیض من الدمع حزناً الا یجدوا ما ینفقون»

اشک خوف: همین که آیات الهی برای اولیا تلاوت می‌شد، گریه کنان به سجده می‌افتادند، «خزّوا سجداً و بُکیّاً» «و یخزّون للأذقان بیکون و یزیدهم خشوعاً»

اشک قلابی و ساختگی: همین آیه که برادران یوسف گریه کنان نزد یعقوب آمدند که گرگ یوسف را درید. «بیکون».

1. قرآن کریم
2. نهج البلاغه
3. آذرخشی دیگر از کربلا، مصباح یزدی، محمدتقی، مؤسسه امام خمینی، قم، 1379 ش.
4. احتجاج علی اهل اللجاج، طبرسی، احمد بن علی، نشر مرتضی، مشهد، 1403 ق.
5. احقاق الحق، شوشتری، قاضی نورالله، ناشر کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، بی تا.
6. اخلاق اسلامی در نهج البلاغه، خادمی اصفهانی، اکبر، نسل جوان، قم، 1385 ش.
7. الادب المفرد للبخاری، بخاری، محمد بن اسماعیل، الارشاد، مصر، 1349 ق.
8. ادب فنای مقربان، جوادی آملی، عبدالله، اسراء، 1394 ش.
9. ارشاد القلوب، دیلمی، حسن بن محمد، ناشر الشریف الرضی، قم، 1412 ق.
10. ارشاد مفید، محمد بن محمد، ناشر نشر سرور، قم، 1388.
11. ارمغان شهید (ترجمه مُسکّن الفؤاد)، شهید ثانی، زین الدین بن علی، ترجمه مخبر دزفولی، عباس، جامعه مدرسین
12. حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، قم، 1375 ش.
13. اشارات، ابن سینا، بوعلی، مطبوعات دینی، قم، 1362 ش.
14. اطیب البین، طیب، سید عبدالحسین، انتشارات اسلام، تهران، 1378 ش.
15. اعیان الشیعه، امین، محسن، دار التعارف، بیروت، 140 ق.
16. امالی طوسی، طوسی، محمد بن حسن، مترجم: حسن زاده، صادق، ناشر: اندیشه هادی، محل نشر: قم، 1388 ش.
17. امالی مفید، مفید، محمد بن محمد، کنگره شیخ مفید، قم، 1413 ق.

18. انسان امروزی در جستجوی روح فرد، یونگ، کارل گوستاو، مترجم لیلا فرامرزی، به نشر، بی جا، 1390 ش.
19. انوار الملکوت، نوبخت، ابراهیم، شارح علامه حلی، حسن بن یوسف، قم، ناشر شریف الرضی، 1363 ش.
20. بحار الانوار، مجلسی، محمدباقر، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1403 ق.
21. بصائر الدرجات، صفار، محمدبن حسن، مکتبه آیت الله المرعشی، قم، 1404 ق.
22. بیان السعاده، سلطان علی شاه، سلطان محمد بن حیدر، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، 1408.
23. پرتوی از قرآن، طالقانی، سید محمود، شرکت سهامی انتشار، تهران، 1362 ش.
24. تاریخ دمشق، بن قلانسی، حمزه بن اسد، ناشر: دار حسان، دمشق 1403 ق.
25. تاریخ یعقوبی، یعقوبی، احمد بن اسحاق، دار صادر، بیروت، بی تا.
26. تأویل الایات الظاهره، حسینی استرآبادی سید شرف الدین علی، انتشارات اسلامی دفتر تبلیغات اسلامی، قم، 1409 ق.
27. تجلی پیام، خامنه ای، سید علی (رهبر جمهوری اسلامی ایران) - گردآورنده: صدا و سیما جمهوری اسلامی 28. ایران. اداره کل پژوهش های سیما، انتشارات صدا و سیما، بی تا.
29. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، جامعه مدرسین قم، 1363 ش.
30. التحقيق فی کلمات القرآن، مصطفوی حسن، فرهنگ ارشاد اسلامی، تهران، 1368 ش.
31. ترجمه مجمع البیان، طبرسی، فضل بن حسن، مترجمان، انتشارات فراهانی، تهران، 1360 ش.
32. تصنیف غررالحکم و دررالحکم، تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، دفتر تبلیغات، قم، 1366 ش.
33. التعریفات، جرجانی، علی بن محمد، ناصر خسرو، تهران، 1370 ش.
34. تفسیر الکشاف، زمخشری، محمود بن عمر مصحح: حسین احمد، مصطفی ناشر: دار الکتب العربی محل نشر: بیروت
35. تفسیر المنار، عبده، محمد، المنار، تالیف: محمد رشید رضا، 12 جلد، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.

36. تفسیر المیزان، طباطبائی، سیدمحمدحسین، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، 1374 ش.
37. تفسیر روح المعانی، آلوسی، سید محمود، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1415 ق.
38. تفسیر روشن، مصطفوی، حسن، مرکز نشر کتاب، چاپ تهران، 1380 ش.
39. تفسیر طبری، محمدبن جریر، دارالمعرفه، بیروت، بی تا.
40. تفسیر عیاشی، محمدبن مسعود، چاپخانه علمیه، تهران، 1380 ش.
41. تفسیر فرات کوفی، فرات کوفی، فرات بن ابراهیم، انتشارات وزارت ارشاد، تهران، 1410 ق.
42. تفسیر فی ظلال القرآن، قطب راوندی، سید، دارالشروق، بیروت، 1378 ش.
43. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم، دارالکتاب، قم، 1363 ش.
44. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ناصر، دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1374 ش.
45. تفسیر نور، قرائتی، محسن، مؤسسه فرهنگی درس هایی از قرآن، تهران، 1380.
46. جامع السادات، نراقی، ملا محمد مهدی، حکمت، قم، 1383.
47. جامعه شناسی انحرافات، شیخاوندی، داور، نشر قطره، 1386.
48. حدائق الناضره، یوسف بن احمد بحرانی، انتشارات اسلامی، تهران، بی تا.
49. حق و باطل از دیدگاه قرآن، قرضاوی، یوسف، ترجمه محسن ناصری، ناشر فرهنگ قرآن، بی تا.
50. الحکم الظاهره، صابری یزدی، علیرضا، ترجمه انصاری محلاتی محمدرضا، سازمان تبلیغات اسلامی، قم، 1375 ش.
51. الحیات، حکیمی، محمدرضا و حکیمی، محمد و حکیمی، علی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، 1380 ش.
52. خدایان و انسان مدرن، مورتو، آنتونیک، یونگ، مترجم مهرجویی، داریوش، ناشر نشر مرکزی، تهران، بی تا.
53. خزینة الجواهر، نهاوندی، علی اکبر، انتشارات اسلامی، تهران، 1377 ش.
54. الخصال، ابن بابویه، محمد بن علی، جامعه مدرسین، قم، 1362 ش.
55. داستان و راستان، مطهری، مرتضی، نشر صدرا، تهران، 1380.

56. داستان های اصول کافی، محمدی اشتهااردی، محمد، قاطع البرهان، تهران، 1388 ش.
57. الدر المنثور، سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، 1404 ق.
58. دعائم الاسلام، ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، 1385.
59. دین و چشم اندازهای نو، پیرآکستون، سلیتون بینگرو و محمد لگنهاوسن، مترجم غلامحسین توکلی، چاپ بوستان کتاب قم، 1394 ش.
60. روانشناسی عزاداری، کاویانی محمد، مجمع اهل البيت، 1381 ش.
61. روضات الجنات، خوانساری، محمدباقر بن زین العابدین، اسماعیلیان، قم، 1390 ش.
62. روضة الواعظین، فتال نیشابوری، محمدبن احمد، انتشارات رضی، قم، 1375 ش.
63. روضه کافی، کلینی، محمدبن یعقوب، انتشارات علمیه اسلامیة، تهران، 1363 ش.
64. ریحانة الادب، مدرس، محمدعلی، نشر خیام، تهران، 1369.
65. سفینة البحار، قمی، عباس، اسوه، قم، 1404 ق.
66. شرح غررالحکم، عبدالواحدبن محمد تمیمی دانشگاه تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات، چاپ دوم، تهران، 1359 ش.
67. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، مكتبة آیت الله المرعشی النجفی، قم، 1404 ق.
68. شیعه در اسلام، طباطبایی، سیدمحمدحسین، بوستان کتاب بوستان، قم، 1382 ش.
69. الشیعه فی المیزان، مغبیه، محمدجواد، انتشارات شریف الرضی، قم، 1386 ش.
70. الصحاح، جوهری، اسماعیل بن حماد، دارالعلم للملایین، بیروت، 1404 ق.
71. صحیح ابن حیان، علاء الدین علی بن بلبان فارسی، (739 هـ)، مؤسسه الرسالة، بیروت، 1414 هـ. 71.
72. صحیح ابن ماجه، ابو عبدالله محمد بن یزید ابن ماجه ربعی قزوینی، احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
73. صحیح بخاری، محمدبن اسماعیل، ناشرالمکتبة الاسلامیه للنشر و التوزیع، استامبول، بی تا.
74. صحیح ترمذی، محمد بن عیسی بن سوره ترمذی، دارالفکر بیروت، 1410 ق.
75. صحیح نسائی، نسائی، احمدبن شعیب، دارصادر، بیروت، 1394 ق.

76. صحيفه سجاديه، امام سجاد عليه السلام، الهادي، قم، 1376 ش.

ص: 422

77. صحیفه نور، امام خمینی، سیدروح الله، مؤسسه تنظیم آثار امام، تهران، 1385.
78. صورت و سیرت در قرآن، جوادی آملی، عبدالله، مؤسسه اسراء، قم، 1393 ش.
79. طلب و اراده، روح الله خمینی، سیداحمد فهری زنجانی، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، تهران، بی تا.
80. علل الشرائع، ابن بابویه، محمد بن علی، کتابفروشی داوری، قم، 1404.
81. علم و دین از تعارض تا گفتگو، جان اف هات، مترجم بتول نجفی، ناشر نشر طه، 1393.
82. عوالي اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة؛ ابن أبی جمهور، محمد بن زین الدین، دار سید الشهداء للنشر، قم، 1405 ق.
83. العین، فراهیدی، خلیل بن احمد، انتشارات هجرت، قم، 1412 ق.
84. عیون الاخبار الرضا، ابن بابویه، محمد بن علی، نشر جهان، تهران، 1408 ق.
85. عیون الحکم، لیثی واسطی، علی بن محمد، دارالحديث، قم، 1376.
86. الغارات، ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، دارالکتاب الاسلامی، قم، 1410 ق.
87. فتح الباری فی شرح البخاری، العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل، الناشر: دار المعرفة - بیروت، 1379 ق.
88. فراهایی از اسلام، سبحانی، جعفر، نشر مشعر، تهران، 1386 ش.
89. فرهنگ عمید، عمید، حسن، انتشارات امیر کبیر، تهران، 1390 ش.
90. فرهنگ قرآن، هاشمی رفسنجانی، اکبر، ناشر: بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) قم - 1385.
91. فصلنامه پژوهش های قرآنی، دین گریزی و عوامل و راه حل ها، محمد بهرام، سال 83، دوره 10 ش 37 و 38.
92. الفصول المهمه فی اصول الائمه، حر عاملی، محمد بن حسن، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا علیه السلام، قم، 1376 ش.
93. فضائل الشیعه، ابن بابویه، محمد بن علی، ناشر اعلمی، تهران، بی تا.
94. قاموس قرآن، قرشی بنابی، علی اکبر، دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1371.
95. الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب، دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1407 ق.

96. كتاب سليم بن قيس، هلالى، سليم بن قيس، الهادى، قم، 14045ق.
97. كشكول بحرانى، بحرانى، يوسف بن احمد، مكتبة الهلال، بيروت، 1998م.
98. كلمات مكنونه، فيض كاشانى، ملامحسن، انتشارات لاهوت، بى تا.
99. كنز العمال، على المتقى ابن حسام الدين هندی، ناشر: دائرة المعارف العثمانية، بعاصمة حيدر آباد، 1364 ق.
100. كنز الفوائد، كراچكى، محمد بن على، دارالذخائر، قم، 1410ق.
101. گناهان كبرى، دستغيب، سيد عبدالحسين، دفتر انتشارات اسلامى (وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، 1391ش.
102. لسان العرب، ابن منظور، محمد بن مكرم، دار صادر، بيروت، 1414ق.
103. اللهوف على قتلى الطفوف، ابن طاووس، على بن موسى / ترجمه فهري، تهران، ناشر جهان، 1348ش.
104. مؤمن كيست، كوفي اهوازي، حسين بن سعيد مترجم: صالحى نجف آبادى، عبدالله، ناشر: سازمان تبليغات اسلامى، پژوهشكده باقر العلوم عَلَيْهِ السَّلَام.
105. مباني شناخت، رى شهرى، محمد، دارالحديث، قم.
106. مجموعة الورا، ورام بن ابي فراس، مسعود بن عيسى، مكتبة فقيه، 1410ق.
107. المحاسن، برقى، احمد بن محمد تصحيح و تعليق: محدث، جلال الدين، ناشر: دار الكتب الاسلامى هم حل نشر: قم، بى تا.
108. محجة البيضاء، فيض كاشانى، ملامحسن، موسسه نشر اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم 1428ق.
109. مستدرک الوسائل، نورى، حسين بن محمد تقى، مؤسسه آل البيت، قم، 1408ق.
110. مسند احمد. مسند احمد، احمد بن حنبل الشيبانى، محمد ناصر الدين الالبانى، 6 جلد، المكتب الاسلامى و دارصادر، بيروت، بى تا.
111. مشكاة الانوار، طبرسى، على بن حسن، مكتبة الحيدريه، نجف، 1385ش.
112. مصباح الشريعه، منسوب به جعفر بن محمد، امام ششم عليه السلام، ناشر اعلمى، بيروت، 1400ق.
113. مصباح المنير، احمد بن محمد فيومى، دارالهجره، قم، 1414ق.

114. معالی السبطين، حائری مازندرانی، شیخ مهدی، ناشر راه آسمان، تبریز، بی تا.
115. المعجم المفهرس لالفاظ القرآن، عبدالباقی، محمدفواد، دارالکتب المصریه، قاهره، 1364ق.
116. مفاتیح الجنان، قمی، عباس.
117. شریعت در آینه معرفت، جوادی آملی، عبدالله، اسراء، قم، 1387ش.
118. مفردات الفاظ القرآن الکریم، راغب اصفهانی، حسین بن محمد، دار القلم - الدار الشامیه، بیروت، 1412ق.
119. مقایس اللغه، ابن فارس، احمد بن فارس، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، 1404ق.
120. مقتل الحسین، خطب خوارزم، موفق بن احمد محقق: سماوی، محمد، نوار الهدیه، قم، 1374ش.
121. مقتل الحسین علیه السلام، مقرر، عبدالرزاق، مؤسسة الخرسان، بیروت، بی تا.
122. المناقب، ابن شهر آشوب مازندرانی، ناشر علامه، قم، بی تا.
123. منشور جاوید، سبحانی، جعفر، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، 1382ش.
124. منیة المرید، شهید ثانی، زین الدین بن علی، مکتب الإعلام الإسلامی، قم، 1409ق.
125. موسوعه کلمات الامام الحسین، محمود شریفی، سید حسین زینالی، محمود احمدیان و سید محمود مدنی، امیرکبیر، تهران، 1382ش.
126. میزان الحکمه، محمدی نیک ری شهری، محمد، دارالحدیث قم، 1379ش.
127. ناسخ التواریخ، محمد تقی لسان الملک سپهر، انتشارات علمیه اسلامیة،
128. نبرد حق و باطل، مطهری، مرتضی، صدرا، تهران، 1386.
129. نفس المهموم، قمی، شیخ عباس، انتشارات الحیدریه، بی تا.
130. نقطه های آغاز در اخلاق عملی، مهدوی کنی، محمدرضا، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، 1385.
131. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، 1409ق. 132. وقعة الطف، ابومخنف کوفی، لوط بن یحیی، جامعه مدرسین، قم، 1417ق.
133. ینایع الموده، قندوری، سلیمان بن ابراهیم، ناشر منظمة الاوقاف و شئون الخیریه، قم، بی تا.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

